



مرکز تحقیقات کتاب و اسناد اسلامی



الغدیر جلد ۷

مؤلف: علامه فقید آیت الله شیخ عبدالحسین امینی

ترجمه: محمد باقر بهبودی

ناشر: بنیاد بهشت

تیراژ: ۳۰۰۰

نوبت چاپ: سوم ۱۳۷۰

چاپ از: اسوه

تهران - خیابان سعیه - بین مفتح و فرصت

توزیع: فروشگاههای کتاب بنیاد بهشت

تهران: ۷۶۰۱۳۳ - مشهد: ۵۹۵۵۵ - قم: ۲۲۱۱۸



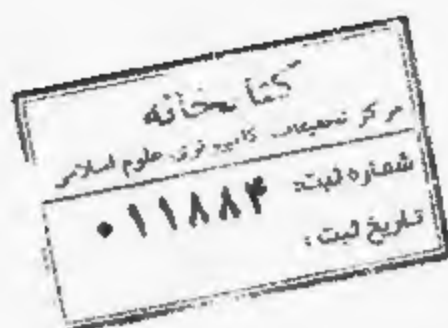
علامہ فقید شیعہ آیات اللہ مجاہدانہ مرحوم
شیخ عبدالحسین امینی نجفی



الفخیر

مترجم
محمد باقر بیهودی

جلد ہفتم



يك نامه

از شخصیت ممتاز و فخرمان سیاست دکتر عبدالرحمن کیالی حلبی
گفتاری بدست ما رسید. این مرد بلند پایه از خاندان کریم
(رفاعی) است که در حلب به عظمت و اصالت معروف و در اکتاف
و اقطار عالم اسلامی بشرافت حسب و نسب و علم و بزرگواری
مشهور اند. این نامه شریف گواه سخن پردازی و خوش بیانی
و هم دقت نظر و استواری اندیشه اوست و از روح تابنده و شعور
زنده او حکایت می کند. خدا پیش زنده و جاوید بدارد.



و اینك معن نامه:

بر رستگ مرده دلتش و نصیحت علامه بر رستگ استاد شیخ عبدالعزیز احمد امینی!

سپاس آن خدائی که تواند دلها را بهم نزدیک کند و همت بزرگان را برانگیزد
تا افکار مسلمانان را از پراکندگی با اجتماع برگردانند. و درود و نصیحت ما بر رسول او
یاد که همگان را با روزنه های آشنا کرد. و هم بر خاندان و یارانش و هر آن مؤمنی که
هدف آنان را به صدق و راستی دنبال نمود.

و بعد: بدیهی است که تاریخ اسلام همان تاریخ عرب است، متأسفانه اعراب در فهم تاریخ خود و تحقیق آن به‌صورتیکه از اغراض و نمایلات مبرا باشد کوتاه آمده‌اند. و آن‌ها که تاریخ اسلام را در عهد خلفای اموی و عباسی تدوین کرده‌اند، بیشتر آنان از عواطف شخصی و نادیده گرفتن حق و واقع پرهیز نداشته‌اند. در نتیجه نقادان و محققان بعدی نتوانسته‌اند حقائق و واقعیات را آن‌چنان‌که باید استخراج کنند و حوادث را بصورت آموزنده بهم پیوند داده علل و اسباب آن را کشف و دفتر تاریخ را به‌صورتی زنده و گویا در دسترس همگان بگذارند، با آنکه این خود بالاترین مقاصد است.

جهان اسلام که امروز و بلکه همیشه نیازمند این‌گونه تحقیقات بوده و هست بر این صدد است که بداند، فرماندهی و حکومت قبل از اسلام و بعد از آن، با چه تطورات و دیگر گویها روبرو شده و علل حوادث و انقلابانی که خلفا را در تأسیس خلافت یاری کرده بشناسد و آنچه در زمان خلفا گذشته، مورد غور و بررسی قرار دهد. بداند و بشناسد که چرا دول اسلامی تجزیه گشت و چه جنگها و پیکارها بدببال داشت؟ و چگونه آن قدرتها به‌زوال انجامید و جای خود را به‌دیگران داد؟ و هم بشناسد و بداند که تا چه اندازه در خدمت به تمدن اسلامی سهم بوده، پایه‌گذاران این مشعل فروزان را تأیید کردند.

چه عواملی باعث شد که فتوحات اسلامی با آن وسعت پیش برود و اسلام در میان ملل مختلف، که هر يك دین و آئینی مخصوص بخود داشتند، نفوذ کرده انتشار یابد؟ و اختلاف است، بعد از رحلت رسول اکرم از چه پدید شد؟ و چرا بنی‌هاشم از حقوق اجتماعی خود محروم گشتند.

برای جهان اسلام دانستن این مسئله جنبه حیاتی دارد که علل انحطاط و انحلال مسلمین را بشناسد و بداند چه عاملی باعث این وضع تابسانان موجود شده از چه راه میتوان بوحث کلمه و استقلال دینی و سیاسی و نهضت اقتصادی و ادبی و

علمی دست یافت.

و آیات این امکان وجود دارد که گذشته را با مراجعه به تاریخ و اعتماد به کتب پیشینیان روشن کرده، جبران مافات نمود؛ یا باید شخص کرد و با کمال پاکی و نیک اندیشی و بر کنار شدن از عواطف شخصی و محیط ناسالم بجستجو و تحقیق برخاست تا حقیقت را کشف و به علل و عوامل آن دست یافت و سپس با کمال شهامت در اختیار نسل جوان گذاشت تا بتواند خود را برای پیشبرد دانش و نهضت و چنگ زدن بآن راه و روشی که مبادی این تعلیمات و رسوم است مهیا کند و از کسانی سرمشق بگیرد که این راه را طی کرده و از نور حقیقت تا آبی روشن شده اند که خود چراغ فروزان شریعت گشته اند و می توانند سند حق و کعبه آمال همگان برای دست یافتن به یک زندگی با سعادت بوده، ضمناً مجسمه فضیلت و تقوی باشند.

من عقیده دارم که این بررسی و تحقیق و این سیره و روش علمی مفیدترین و والاترین وظیفه مردان دین و دانش و مصلحین اجتماع است، بایستی با کوشش مداوم آنرا دنبال کنند و باین آرزو جامه عمل بپوشانند.

خوشبختانه می بینم کتاب شما القدر که به عالم اسلام هدیه کرده اید، می تواند فایده این درس و تحقیق را با همان روش علمی بمافشان دهد و پرده از روی یک حقیقت تاریخی راجع به خلافت اسلامی بردارد که مورخین راه انصاف را درباره آن پیش نکرده اند، تا بالا جماع و اتفاق آنرا روایت کنند.

بلکه بعضی آنرا اثبات و برخی نفی می کنند، و آنها که روایت کرده اند، برخی روایت را کامل و جمع دیگری آنرا ناقص آورده مطلب را درز گرفته اند، در این میان برخی هم آنرا تحریف کرده و جمع دیگری آنرا ساده و مبتذل جلوه گر ساخته، جاهلانه یا مفرضانه از آن گذشته اند.

گویا انفاقی بوده که نیازمند بررسی و تحقیق و شایان هیچگونه توجه نبوده و در صورت صحت و واقعیت، نتیجه ای بر آن مترتب نمی شده است، در حالی که همین

مسئله به تنهایی می‌توانست صلح و آرامش را در آغاز خلافت و دوام و استحکام‌مبانی آنرا برای ابد تضمین کند.

آردی در اثر این سهل‌انگاری و غرض‌ورزی، جهان اسلام از درک حقیقت دور ماند، همان حقیقت تاریخی که اگر صحابه، در صدر اول بدان عمل می‌کردند، یعنی سفارش رسول‌امین مؤسس گرامی اسلام را با کمال امانت و صداقت بکرسی می‌نشاندند این ناسامانی اتفاق نمی‌افتاد، و مسلمانان باین بلای خاتمان‌سوژ پراکنندگی و درهم گسیختگی، دچار نمی‌شدند، بلکه وحدت اسلامی و اتحاد مسلمانان، با حقاقت بهم پیوسته جاوید و پایدار مانده و از هر گونه عاطفه قومی و تمایلات شخصی برکنار، و در نتیجه دستگاه خلافت با نصرت و پیروزی برای ابد برقرار و پرچم رشد و هدایت بر سر آن در اهتزاز و در مسیر قدرت و وحدت پیش میرفت آن چنان که رسول اعظم خطمش آرا ترسیم فرمود.

در آن صورت کسی بر سریر خلافت قرار می‌گرفت که استعداد کافی و کفایت لازمه داشته، از دانش، شجاعت، نیرو، دیراندیشی و ثبات قدم برخوردار باشد؛ تشخیص و اداره‌کنش نا آن پایه صحیح باشد که بتواند سیاست شرع را به خوبی درک کند، حکمت و کاردانش آینه‌ان استوار و متین باشد که بین دنیا و دین جمع کند خلق و خوئی در محذور مقام نبوت و راه و روشی چون راه و روش مصلحان داشته‌از دستورات قرآن الهام بگیرد.

در زندگی با کمال زهد و بی‌اعتنائی به متاع دنیا و زیست و لذت آن بشکرد. کردارش بر پایه حق، با رحمت و عفویت هم‌منان باشد. شمشیرش بسان کارد یکج گراح با تجربه، عضو سالم را از عضو ناسالم تشخیص دهد، و هنگام داوری در اجرای حق از هیچ سرزنشی نیندیشد. مشت‌گرفته‌کرده را بر سر شتمگر بکوبد و دست نوازش بر سر مستمند ناثوان سپر سازد.

البته در صدر اسلام کاربردین نحوه صورت نگرفته، بلکه دستگاه خلافت

بر خلاف این جهت سیر کرده و حوادث آن چنان پیش آمده که انتظار نمیرفته است. اعراب فرصت را از کف نهاده و مسلمانان در آغاز تشکیل و تأسیس حکومت نیروی معنوی و در رأس آن، مردان بزرگ و برجسته خود را از دست دادند، آنهم ضمن درگیریها و جنگهایی که لزومی نداشت و حتی منافع و اغراض آنها را تأمین نکرد.

اگر آن جنگها و خونریزیها نبود، دنیا را زیر و رو می کردند و تمام قدرت ها را زیر پر گرفته، پرچم صلح و صفا را ظرف نیم قرن در همه جا می افراشتند. نردبندی نیست که سلطنت و حکومت آنان در همه اقطار جهان نفوذ می کرد و بنیان شریعتشان بدون رنج و زحمت استوار می ماند.

آری در حوادث تاریخ چیزهایی بچشم می خورد که شایسته نبوده و آنچه در خلال این حوادث اتفاق افتاده، باید مورد عبرت قرار گیرد و با کمال نشاط ما را به طرف نشر حقائق و پیوند دادن حوادث سوق دهد، آن چنان پیوندی که علل و اسباب را آشکار و نتیجه لازم را کشف و اعلام دارد.

البته حقائقی که بر پایه منطق و اساس اندیشه و تجربه استوار و بمنظور رفع اختلاف و پرده پوشی بر جراحات صورت گیرد، تابعت و تحقیق و بررسیهای تاریخی ما، راه انحراف نبوید و از سامحه و سهل انگاری نیز برکنار ماند.

در مرحله اول باید راه و روش آن وصی را که برای خدا و برای دین خدا زنده بود و در راه اعلاء کلمه حق و دفاع از ناموس دین، بشرف شهادت رسید، ترسیم نموده شخصیت او را تحلیل و تشریح نمود.

همان وصی که پسر عم خود رسول خدا را با نیروی جسم و جان یاری کرد، حتی در راه آنکه سرپرست مسلمانان شده، رشته حکومت را بدست گرفتند، از هیچگونه کوشش و اخلاص و حتی بذل جان خود دریغ نکرد، بدین امید که یاوران دین خدا باشند؛ بکتاب خدا عمل کنند رعیت او را نگهدارند، تاملیم او را پاس دارند و رسالت رسول را تأیید نموده از سیره و روش آن سرور خارج نشوند.

این شخصیت عظیم اسلامی، در اندیشه و رفتار و اخلاق خود، نمونه و الایی از تعلیمات عالیّه است که اسلام برای عموم مسلمانان در نظر گرفته، با این همه، شهوار خطّه سخن، شهر علم و دانش، شمشیر بران رسول خدا بر سر دشمنان بود، با عزم و اراده‌ای که در برابر هیچ خواسته وطمعی نرم نشد.

در واقع او پیشوای پرهیزگاری بود و خداوند تا آن حدش گرامی داشت که در برابر بت بھالك نیفتاد.

اورا و خاندان اورا پاك و مطهر ساخت و از شك و پلیدی برکنار و از انحراف و کجی مصون داشت.

دوستی و موالات آنرا بر بندگان خود حتم نموده و به بهترین اخلاق حمیده و صفای باطن و حسن نیت و عفت دست و زبان آراست و صبر و استقامتش عطا فرمود. آری عالم اسلام در این روزگار نابسمان، نیاز مبرمی احساس می کند باینکه باید شخصیت این مرد بگانه تحلیل شده، آنچه خداوند متعال از صفات و مزایا و ژرف نگری در سیاست و تدبیر بدو عطا فرموده مورد پژوهش و تعلیم قرار گیرد تا مؤمنین در مسیر زندگی هر جا که باشند سر مشق خود ساخته و هر جا که بروند باز روح و اندیشه، شخصیت او را پیروی نموده در دلهای بیدرمان خود را دوا کنند.

اسیم روح پرور هدایت علوی مشام جانها را معطر سازد، و روح و قلبشان از آلودگیهای تمدن دروغین پاك گشته، عقل و اندیشه آنان از وسوسه شك و تردید و تمایلات کفر آمیز صفا یابد.

این کتاب القدر است که با عظمت خود و آنچه در مطاوی آن از سنت، ادب، علم، هنر، تاریخ، اخلاق، حقائق، ضمن تتبع و بررسی اقوال به چشم می خورد، شایان مطالعه و بررسی و تحقیق بوده سزاوار است که هر مسلمانی از دانش سرشار آن کامیاب گشته بنانده که تاجه حد، مؤرخین صدر اسلام تقصیر و کوتاهی نموده اند و حقیقت کدام است؟

باین وسیله است که ضایعات تقصیر و اهمال مؤرخین جبران می شود و در مقابل

این افراد بحقیقت و بیروی دستورات حق و اتفاق کلمه و اتحاد مذهب و عقیده و اجتماع بريك رأى و اندیشه، پیاداش اخروی هم نائل می‌شویم.
امید است بتوانیم به این مهم دینی قیام کنیم و هر آنکس که از مصیبت‌های وارده بر مسلمین غمین و اندوهناک است با ما قیام کند، در نتیجه همگان بیدار شوند و رشد و عزت و شوکت و اقتدار خود را بازیابند و این از خدای بزرگه بعید نیست.

باری

من این خدمت بزرگه را بشما تبریک می‌گویم و این هدیه نفیس را از شما با نهایت تشکر می‌پذیرم، آرزو مندم کوشش شما بر دوام باشد.
البته استاد بزرگ و سرور ارجمندم احترامات برادرش را به ضمیمه آرزوهای او نسبت به دوام سحت و سلامت می‌پذیرد، ضمناً با لطف و مرحمت خود مرا از وصول این نامه و گفتار مطلع می‌سازد. خداوند او را پیاداش عالی‌تر برساند! او بهر کاری تواناست. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

مخلص دکتر عبدالرحمن کیالی

حلب ۱۸ محرم سال ۱۳۷۳

برابر ۲۶ ايلول سال ۱۹۵۳

فیلسوف نامور، دکتر محمد غلاب؛ استاد فلسفہ اصول دین در
 دانشگاه الازہر، قاہرہ، ضمن نامہ ای، مقام علمی مؤلف و
 جاویدان اثر او، کتاب الفدیر را ستوده است، متن این نامہ
 ہمراہ پیش گفتاری متین کہ در مجلۃ البیان سہل اول شمارہ
 دہم منتشر شدہ، اینک از نظر خوانندگان می گذرد. با عرض
 تشکر مقام ارحمند ناشر را می ستائیم و عظمت روح استاد عزیز
 را در اساف جوی و حق طلبی ستایش میکنیم.

نامہ وارده

مجلۃ البیان افتخار دارد کہ متن نامہ دکتر محمد غلاب را کہ از مصر بہ محضر
 علامہ جلیل شیخ عبدالعسین امیتی، پیرامون بزرگداشت کتاب الفدیر نگاشته،
 منتشر سازد. استاد در این نامہ خود از حقائق بی شائبہ یردہ برداشته، نوید میدہد
 کہ اینک ہنگام ارج شناسی و بزرگداشت آراء مذہبی فراسیدہ و باید بہ واقعیات
 تاریخی گردن نہاد، گرچہ دانشمندان سالہا با عواطف و اعراض شخصی، در برابر آن
 مقاومت کردہ اند.

اینک متن نامه

درد من همراه تفکرات قلبی و حق شناسی، نسبت به دانشمندان عراق، عموماً
- و اهل نجف - خصوصاً - و در پیشاپیش آنان، نویسندگان عالیقدری چون شما
نقدیم می گردد.

پس از حمد و سپاس، جزء اول و دوم، از کتاب نفیس و اثری راجع شما «الغدير»
دریافت شد، کتابی که بسان نامش دریاچهٔ پر صفائی از علم و دانش در خود فرا گرفته
و آنکه در جستجوی حقائق است آرزوهای خود را همراه گمشده‌اش در این کتاب می‌یابد
چنانکه نشئهٔ و اما نه آتش التهاب و عطش خود را در کنار هدیر آب فرو می‌نشاند.
واقعاً کوشش شما بجانب عظیمترین میراث اسلامی معطوف شده، که با نهایت
حق جوئی، آثار و احادیث راستین را در این باره استخراج و بررسی فرموده، هر گونه
شبهه و پرده پوشی را با تصحیح و اقتلاد دبال کرده‌اید.

ما یقین داریم که نسل جوان اسلامی، بزودی از این میوهٔ شیرین پسرانی
بهره‌ور خواهد شد، خصوصاً که اینک بیشتر آثار نویسندگان بی‌ارج و کم بهاست،
و هر گونه جنبش علمی و ادبی به سوی هدفهای تجاری و مادی می‌رود.

اتفاقاً کتاب آن جناب در وقت مناسبی بدستم رسیده زیرا من با کمال اهتمام
بررسی این قسمت از تاریخ اسلامی مشغول و در پیرامون آن یادداشت‌هایی تهیه
می‌کنم، و بدین جهت نیازمندم که منابر دست اول و آراء واقعی شیخ امامیه در
دسترس من باشد تا در بررسی عقائد این فرقهٔ جلیله، مانند فلان و فلان^۱ از محدثین
تندرو دچار لغزش و سقوط نگردم.

۱- مؤلف از محدثین را نام برده است و ما به کنايه اكتفا کردیم، چه ممکن است به انتشار
نام آن دو داعی نباشد.

البته بهمین منظور، پیش از اینکه اثر نفیس شما واصل شود، چند رشته از کتب دانشمندان عراق را پیرامون عقاید شیعه امامیه تهیه کرده‌ام، از خداوند درخواست دارم که ما را برآه رشد و صلاح رهنمون باشد و ملت اسلامی عرب را از این آثار بهره‌مند سازد. انتظار دارم که احترامات متقابل مرا بپذیرید.

دکتر محمد شلاب

استاد فلسفه در دانشکده اصول دین

دانشگاه الازهر - قاهره

سخنی از محقق کبیر و نویسنده توانا، استاد توفیق فکیکی -
بفدای، وکیل دادگستری، پیرامون کتاب الفقه در مجله
الفری بجف سال هشتم شماره ۱۷ صفحه ۴۱۵ منتشر شده است،
اینک به ضمیمه تشکرات سمیانه نسبت به ناشر و نویسنده،
محضر خوانندگان تقدیم می شود.

اواخر تابستان گذشته، هدیه گرانقدر و پربهائی از علامه جلیل و محقق دانشمند
شیخ عبدالعسین احمد امینی نجفی موصول یافت و آن جزء اول و دوم کتاب نفیس
و اثر گرانیامیه الفقه بود.

علت اینکه نتوانستم به موقع نظر خود را پیرامون این کتاب ابراز کرده، از
موقعیت این اثر نفیس تجلیل کنم، خود کلمی صحاف بود که کتاب را بی بهانه جلد سازی
نزد خود نگه داشت و بعد از اینکه از مطالعه آن برخوردار و از ثمرات آن کامیاب
گردید، بمن بازگردانید.

متأسفانه باز هم گرفتاریهای زندگی و مشکلات شغل و کالت، مرا از انجام
وظیفه بازداشت، ولی امیدوارم مؤلف بزرگوار الفقهیر، مورد عفو و مرحمت قرار دهد
چون از مردم کریم جز بخشایش انتظاری نباید داشت.

قبل از اینکه نظر خود را در بزرگداشت کتاب و موقعیت علمی آن بشکارش

آورم، اجازه می‌خواهم مراتب شکر و سپاس را، خدمت مؤلف تقدیم دارم که مرالایق يك چنین هدیه گرا بی‌بهای داشته است، بنظر من تقدیم کردن افکار تابناك، و اندیشه‌های روشن و ذوق‌های درخشان، پربا تر از هدیه نمودن دوشیزگان زیبا و برتر از تقدیم داشتن گوهر آلات و سنگ‌های گرا بی‌بهاست.

باری این دو جزء کتاب را ورق ردم و مباحث علمی دقیق و تحقیقات تاریخی آنرا غوررسی نمودم و انتقاد از احادیث مشکله و ایراد روایات مختلفه و برخوردهای ادبی و شعری آنرا با دقت مطالعه کردم و اثر آنها را در خدمت به فرهنگ شریف علوی سنجیدم.

و نیز با کنج‌جکاو، آراء علمی مؤلف را پیرامون تفسیر آیات و توجیه حکم و مصالحی که در گفتار و با رفتار رسول اکرم وجود داشته، موشکافی نمودم، البته آراء عمیق و ریشه‌دار و اندیشه‌های استواری که از حقائق روز تاریخی عدیر پرده برداشته و اسرار کتمان شده آنرا مکشوف و بر ملا ساخته است.

آری مؤلف بزرگوار، در تمام این مراحل نسبت به تنویر افکار و روشن ساختن اذهان، موفقیت کامل داشته و بغویی توانسته است حیرت زدگان را بسوی شناسائی حقائق تاریخی و درك انگیزه تشریع عدیر و حکم و اسرار آن رهبری نماید و اسباب و عواملی را که باعث شد این روز تاریخی بصورت يك حماسه غمناك درآمده، نتایج دردناکی در پی آرد، بهمگان بفهماند، همان اسباب و عواملی که در تاریخ اسلام و عرب خواهان تأملی شایان و مایه عبرت آموزی است.

البته علامه مؤلف اول کسی نیست که در موضوع عدیر، کتابی تألیف فرموده باشد، جمع کثیری از پیش‌تازان دانش و بزرگان ادب و نویسندگان بزرگ، در این راه بر معظم له، سقت و پیشی دارند. ولی با اعتراف به فضل سرشار و مقام بلند آنان در علم و ادب، از درمان این درد و شقا بخشدن این عقده درونی ناتوان مانده و بر آن تحقیق و بررسی و تعمقی که مؤلف‌التدیر، در سایه کوشش پی گیر خود دست یافته و توانسته با صبر و بردباری به عالی‌ترین نتیجه ممکن برسد، واصل نشده‌اند.

می بینیم مؤلف علامه در این زمینه به هدف خود رسیده و حقیقت را بی پرده و خالص نشان داده و این خود گواه قدرت علمی و زحمات طاقت فرسای او در جمع آوری دلائل تاریخی است که با نهایت دقت بر همین علمی روشن و اسناد دقیق ادبی و تاریخی را ارائه نموده و مسئله عدیر را بخوبی اثبات کرده است.

در واقع مثل معروف دادا که میگوید پیشینیان فرصتی برای آیندگان نگذاشته اند، بر او نهاده و نه خوانندگان می نمایند که تا چه حد آیندگان از استکار و قدرت علمی و فنی برخوردارند.

اگر ادعا کنیم که کتاب تقدیر ارجحیت علم و هنر و نهی تاریخ و تراجم، در حد آخرین توان بشری است، و اما گرافه گوئی نکرده ام.

این کتاب، بوستان روح افزایی است که نوادر ادبی و نهفته های چون گل خندان آن، چشم دل را میرساند، بلکه باید گفت: دائرة المعارفی است که محکم ترین آراء دینی و علمی را ارائه میدهد. می تواند مایه اطمینان گمشدگان وادی جهالت و آرام بخش سرگشتگان بادیه حیرت باشد.

بلکه باید حقیقت اعتراف کرد که این اثر نفیس جاویدان، در آن حدیث است که اجماع های علمی عصر حاضر، محتملاً از ارائه آن عاجز و ناتوان اند؛ بنابراین در این چنین قدرت و توان علمی، بالاترین افتخار جاویدانی است که در میدان علم و دانش، نصیب علامه محقق شیخ عبدالحسین احمد امینی نجفی گشته و در واقع اوست که بزرگترین خدمت را به فرهنگ عربی تقدیم داشته و باید ما شگفت و اعجاب و زرگداشت شایسته تلقی شود.

نم، خرده گیری بر مؤلف علامه این است که ایس جوان نعمت را تکمیل نفرموده و فهرست های فنی لازم را در اسماء رجال و شعراء و اماکن و سایر موضوعات علمی تهیه ننموده است ولی این مسئله آزارش تاریخی و علمی و ادبی کتاب نمی کاهد و من گمان می برم که کمبود کاعد، از عوامل اصلی این نقیصه فنی بوده است.

علامه مؤلف، این خدمت شایان توجه را به صاحب ولایت کبری، سرور امت

سر دودمان پیشوایان مذهب، مولی امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه، اهداء فرموده است، چون هیچکس را شایسته تر از او نیافته است.

ای شیخ فاضل! این سرمایه عظیم که البته در برابر عظمت مقام ولایت ناچیز است، و این اوراق دفتر ولایت و محبت خالصت که تقدیم امیرالمؤمنین صاحب ولایت کبری داشته ای، عالیترین پاداش و سرشارترین سود را در بازار تجارت اخروی بهی دارد که هیچگاه از رونق و رواج نمی افتد.

من ترا بدین بشارت مرده بنختم که برات دستگیری بزرگ را در روز ستاخیز به کف خواهی داشت و عو و خاندانت از هر گونه گرفتاری در امان خواهید بود.

پنداد

نوفیق فکیکی، وکیل دادگستری

تقدیر و تشکر

عالیترین سپاس خود را تقدیم راده‌ردان بزرگ و اساتید گرانقدر می‌نمایم: آنان که پیرامون کتاب ما «التدبیر» مقاله‌ای پرداخته و یا خطابه‌ای ایراد فرموده‌اند تا یاد حق از جمند و ندای ولایت منتشر و توحید کلمه برقرارگشته، کوشش لازم در راه مصالح امت انجام گیرد ضمناً از برگردانی که این مقاله‌ها و خطابه‌ها را در اقطار اسلامی: مصر، سوریه، هند و عراق در صفحات روزنامه و مجلات خود منعکس و به نشر حقائق همت گماشته‌اند، صمیمی‌ترین تشکرات خود را تقدیم می‌دارم.

امینی

مؤرخیت و تاریخ پیرامون مردم

جزء چهارم

شعراء «الغدير» در قرن چهارم و پنجم

و اوائل قرن ششم هجری

شرح جال سی و یک شاعر



خدای را بر معرفتش سپاس می گزاریم و همورا می ستائیم که راه سپاسگزاری
را بما آموخت.

درهای علم و دانش را به روی ما گشود تا به ربوبیت او آشنا گشتیم و در توحید
و یگانه پرستی راه اخلاص گرفته، از کج روی، دورویی، سبزه جوئی و تردید
بر کنار ماندیم.

سرور پیامبر اش محمد مصطفی را بر ما گسیل داشت که نعمت وجودش عظیم.
ترین منت است، و بعد از او، باد و جانین گرا نقدش قرآن و عترت، بما عزت و کرامت
بخشید و در این میان بهره ما را از این خوان نعمت و کرامت چندان فزون و موفور
ساخت که توانستیم با گامهای بلند و استوار، در راه مصالح امت و اصلاح اجتماع قدم
لایم و با موفقیت کامل به خدمتگزاری دین و دانش و بزرگداشت دانشمندان صاحب
فضل، قیام نمائیم.

آری ذات مقدس او را ستایش می کنیم که گامهای ما را بر جاده حق و حقیقت
استوار داشت و در حالیکه جز حق نگفتیم و بجز راه حق نبودیدیم او را قی زندگی ما را
باسعاد و نیکبختی بر نگاشت و آثار قلم ما را بر صفحات زرین تاریخ به یادگار نهاد.
الته ذات مقدسش توفیق بخش هر نعمت و همو سرپرست و یاور ماست

عبدالحسین احمد امینی

بقیہ شعراء غدیر

در قرن چهارم

۲۲

غدیریۃ ابو الفتح کشاجم

متولی ۳۶۰

۔ لہ شعل من سؤال الطلل اقام الخلیط بہ ام رحل
سرگرم خاطرهای است که از دایرسی خانه معشوق بازمانده ، رفیق راهش
بپاید یا سکوچد.

۔ آهوچشمان در پس پرده بدوچشم دوخته از چاک خیمه بدو می نگرند.
۔ ولی گونه های نسکین که در اثر شرم، زرد و سرخ می شود، غلبه اورا نمی رباید.
۔ کافی است! نکوهش مکنید گذشت روزان و شبان زبان به نکوهش باز
خواهد کرد.

۔ اودیگر عشق سوزاندا بکنایه نهاده، آتش اشتیاق را هر چند زبانه کشد
خاموشی می کند.

۔ اینک از گریه بر آهووشان سرخورده به گریه بر پاکان سرگرم شده است.
۔ چه هالاهای نوافروز که قبل از دوران درخشش و کمال فرو افتاد! و چه
بدرهای تارمان که بزودی غروب کرد.

۔ آنان در میان خلق، حجت خدا و آیت حق بودند و روز رستاخیز خشم
آئینگی که از یاری کناره گرفت.

۔ خداوند ستم پیشوائی آنانرا نازل نمود و او ستم خدائی را مردود شمرد.

... حد آن خاتم پیامبران است، این را ملل جهان می دانند.
 ... پندش سرور اوصیاء است که دستگیر بانوان و خاك افكن قهر مانس بود.
 ... آنكه بهر نیزه آموحت چگونه در قلب دشمن خای گیرد، و شمشیر را که
 چاه سان بر رفته اند.

... روز سرده اگر زمین از جای بجهتید، اواز جای نماند.
 ... همایند اردیای مردم روگرداند، مو تمپکه بازو در خود را آراسته بود.
 ... عکاسیکه دیگران یا او سنجیده شوند، شریفترین آنان بمنزله رهن
 پست است. به با آسمان بپسجند و بپسجند، که نادریا مقیاس گیر است.
 ... بخششی که ابر از او آموخته آن وفاری که کوه از آن یاد داری، و نه
 ... نه که باز هبری او رخت بر سر، مشکلائی که با او باشد، برقص پاوت
 ... خدای عزوجل مفضل گمراه را، سیله او خاموش کرده، همن مشعل که
 شراره های آن دامن هدایت را به آتش کشید.

... آن سروری که خداوند، خودش در آت، دیك غروب مراد باز گرداند.
 ... اگر باز نمی گشت، عوض توش و در، ندگی برای همیشه در سیاه می شد.
 ... همان سروری که، مضاط در و آتیه، بیرة باریدگی بر سر مردم کوپید.
 همانسان که بر سر شتران عربی کوشد

و قد علموا أن يوم الفردیر
 قدرهم هر يوم الجمیل :

همگان دانستند که در اثر نامکار، آن بود که روز عذیب، روز حمل را
 در پی داشت.

... ای گروه سیه کاران که، پیامبر تنهی مصیبت را چشاندید.

* تا آنجا که گوید:

... صریح قرآن خصم شماست و هم آنچه بهترین پیامبران در آن دور فرمود
 ... سفارش او را، علناً زیر پا نهاده و مراد مستید آنچه را که خواستید

* آخر قصیده که در نسخه‌های خطی به ۴۷ بیت بالغ می‌شود، ولی قاصر دیوان، قسمتی را که با مذهبش مخالف بوده از دیوان چایی ساقط کرده است، و این اولین دست حیانتکاری نیست که سخنان حق را جایجا می‌کند.

شاعر :

والفتح محمود بن محمد بن حسین بن سندی بن شاهک رملی، معروف به کشاجم. شهابی است از بیکان امت و بگانه‌ای از رجال برجسته و شهسوار و در نقد و ادب کسی به او بر این نبود، و نه با او بازی بحث و مشاحره داشت. شاعر بود، نویسنده و متکلم بود. منطق، اهل حدیث، از طبیبان ماهر و زبردست. محقق، مؤلف، شگاف، و هم اهل بخشش و نوال.

خلاصه همه فضائل در او جمع بود و بدین جهت خود را کشاجم نامید که هر یک از حروف پنجگانه، اشاره به یکی از فنون متداول داشت: ک = کاتب، ش = شاعر، ا = ادب و انشاد (سرود) ح = حدیث با وجود م = متکلم یا منطق و منجم. و بعد از آنکه در علم طب مهارت کامل یافت، حرف ط را هم بر آن افزود و ط کشاجم گفت، ولی بدان شهرت یافت.

شرح این لقب در کتب رجال مضبوط است، با اختلافی که بدان اشاره گشت.^۱ البته ابن مرد، در تمام این مراد سر آمد عصر بوده و چه بسا اختلاف در شرح لقب از همین جا، ناشی گشته باشد.

ادب و شعر کشاجم.

نامرده پیشوای ادب و بیشکام شمر است تا آنجا که رفاه سری، آن شاعر چیره دست، با مقام بلندی که در فن شعر و ادب داشت، به درویشی دیوان کشاجم علاقه

۱- مسوب به دله از آبا دیهای طسطن.

۲- شدرات القهب ۳/۳۷، شیخ و فنون اسلام ۱۰۸.

واقف داشت، و در سبک شعر بر راه او میرفت و بر قالب او خشت میزد^۱ و چنان در این متابعت و دنباله‌روی شهرت داشت که یکی از شعراء گفت:

بدبخت آنکه شک میریزد و دانه‌های اشک بر پیه‌های سینه‌اش روان است.
اثر نبود که خود را سرگرم باده تاب کرده و ماساله‌های سابی و شعر کشاجم
غم دل را فراموش می‌کند^۲

* ابوبکر، محمد بن عبدالله حمدونی، دیوان شعرش را مرتب کرد، و اضافاتی که از پسر کشاجم به *الدرج بدست آورده بود*، بدان ملحق نمود.

از چکامه‌هایش چنانکه آثار مهارت در لغت و حدیث، و تفوق در فنون ادب و آریستیک سرود به چشم می‌خورد، و زلف او را در روایات و منویات سنگین می‌کند و مکتب او را نمودار می‌سازد. مانند این شعر:

مقامات عالی‌قام، آوازه سرا در تاج‌های خردمند بلند کرد -
و از خلاق طبیعی که به مکارم اخلاق دام، چمن در تنه - بیکه‌ها سخت حریم.
- سوی بالاترین مرآت عجد و عظمت بر می‌زیم و از درجات مبتذل آن دامان

می‌کشم

- ز بهر کنه‌دیری و تو پسنندگی شیوه‌های سیر و احتم و هدیه ادب آموزان ساختم.
- مضامین بکر و لطائف بفرما در حامه ادب آراسته به حدیثه آوردم.
- و روایات ممتاز برگزیدم و باقی بجه و ذوق سرشار آفرین بستم.
- این هارا همه باهمی که در ساعت معدود بزرگواری می‌خرامد، دمسار کرده‌ام.

- وهم با عزمی راسخ که نه در مشغلات و اماند و حسته گردد.
- و این عزم و همت در هر مصیبتی که از چشم خون بچکاند، رفیق و دمساز من است.
* و اشعار کشاجم که حکایت دارد از سوغات و در بنظم کشیدن معانی بلند و

۱- ابن حطکن ۲۱۸/۱.

۲- معجم الادباء ۳۲۶/۱.

لکته سنجی، قدرت نظر، دقت اندیشه، استواری فکر، این شعر اوست:

- اگر جمعی به حق بر نریادست یافته‌اند من بر والاترین اختران دست افراشته‌ام.

- به چنین است که زمان شعرم از دهم‌شمشیر هندی نیز تر و بران تر است؟

- و این دست من است که با انگشتان قلمی دمی فشارد که اشک آن در اختیار است؟

- قلمی چون امی نر که دشمنان از او در هراس‌اند، و با چون مادی که افسوسگر از آن در جستجوی پناه است.

- و از آن شگاف که سموم جانگزا تراوش می‌کند، قاذور آن نیز می‌تراود.

- چون پتک بر سر دشمن فرود آید و دوست مستمند را نعمت و توان بخشد.

- و آن خطها که برگاشته‌ام، مانند ابر نازک و گرگ می‌درخشد.

- بایان شیرین، زیوری در قالب الفاظ ریخته که در قدرت همگان نیست.

- وقایه‌ای پرداختم که چون درخوشاب آویزه گردن‌هاست.

- چنان زیبا و دل‌ویز که چون گوشه‌ها بشنود، سرور و بهجت در چشمها ظاهر گردد.

- و ادراک هر چند لطیف باشد، چون در معانی اشعارم بخرامد، شیفته و مفتون ماند.

- این لطیفه‌های دلاویز همخوانی من است و این اندیشه من است که آنرا در آفاق دور پراکنده می‌سازد.

- اگر مشکلی پیش آید، من پیشاپیش همه چون تیر شهاب روانم.

- و اگر بخواهی، شعرم شیرین‌تر از داستان عشاق و مفازله جوانان است.

- با شراب سرد هم‌بیمانم و ماژیمارویان می‌افال، دمازم. باین همه در زمگاه چون شیر ژبان.

- صبحانه من سامان دادن امر و نهی است، عصرانه من شراب جان‌افزا.

- در بزم سنگین و باوقارم: نه حرف‌افزا، خجل‌سازم و نه ساقی را ملامت کنم.

- اگر شراب بپیمایم، بیمانه بر سر دست گیرم و بدخواه ندیمان لبریز کنم.

— من آمادهٔ صید و تخبیرم : تخبیر تخبیه های زبان که از تراد اصل و کریم باشند .

— باریک میانی که چون سمند خوشحرام ، برای مسابقه ورزیده شود .

— جوانمهای شاداب که از زبانی طبیعی برخوردارند .

— و چون زبانان از کلام بر آید که سخن گوید ، اندام سپید و مژگان بلندشان هدیهٔ سرافراشته شود .

— گویا گاو وحشی با آن ترگس مست ، دیده بدیدارشان گشوده که از شرم در گوشه خزیده است .

— اینها همه با حریفان و ندیمانی که در صفا و بکر یکی بی نظیر اند

* « انفع ، محقق آوردهٔ شعر ما که در احرام راهند ... » و در شعر ، در لباس معلم
 به اخلاق می پیوندد . انهم اسنادی گرانمایه که در شعر مورد دانش ، نمونه های اخلاق
 نیکه طبع یابد ، وفا و صمیمیت آشکار است ، و واقعا برای ترویج نژادی انسانیت
 ، همگی بهای فضیلت و تقوی بیافزایند .

این شعر او را ملاحظه کنید :

— هر که مهر ورزید ، با وفا ، صمیمیت ، محبتش را یاس می دارم .

— تا توان در کاگرد دارم ، در نهایت خاطرش را بجویم و چون ناگواری بدورسد
 نهایت و اشفاقمان سر رسد .

— این خوی ما است ، دما مردمی هستیم که همت به مکارم اخلاق گماشته ایم .

* و یا این شعر دیگرش :

— جمعی بدون جرم و خطا از ما بریدند .

— دچار بدبختی شده اند ، کاش بما خوشبخت می شدند .

— و بعد از ملامتی بریدند . اگر مایل باشند باز در سر پیمان می رویم

— اگر آنها بد دوستی باز گردند ، ما هم بر می گردیم ؛ و چنانچه خیانت ورزند

ما خیانت نمی ورزیم .

- و اگر آنها از ما سرگرم و بی نیاز شده اند، ما از آنها بی نیازیم.
- * و یا، باین شعرش که این مقله را می ستاید نگریسته:
- منشپائی در من است که اگر آزمایش شود، ما؟ آرزوی دیگران خواهد بود.
- و همتی عالی که به نریابسته است، و تصمیم قوی که در مشکلات از هم نمی پاشد.
- و تواضعی که اساس کرامت بر من پوشانده و چه بسیار عزت، با تواضع دست آمده.
- با سروران و مریدان همدم شدم و کسی از من خطا و لغزش ندید.
- از کاردانی من بهره ور شدند، و من برای آنها از دیسمان رساتر و از شمشیر بران تر بودم.
- با سبب زیبا و کلمات شیوا، که ده چون مشکلاخ، بلکه روان و سلیس است.
- اگر تشنه ای را از شراب شمرم بچشام، آتش درویش روشنند و دیگر آب نیاشامد.
- چه سبک های شیوا و شیوه های آسان که در شعر نهادم و هر که بدان پوید راهبر شود.
- رسوم و سنت های من همگانی است: نه دیر از آن بی نیاز است و نه نریخته صاحب قدم.
- مردانی در این راه با من همگام شدند که بخشش و نواز من آنها را فرد گرفت و این در اثر خود و سلامت طبع من بود.
- اما در کار درسد و مکر و نیرنگ شد و حامی بر سر راهم چید، روزگار همیشه چنین است.
- ولی من کنج فد - گزیدم و به هیچکس روی نیاوردم. البته آزاد مرد باردگران را بردوش می برد.
- * ملاحظه فرمائید موقعی که کشاجم در اثر انقلاب زندگی از دوستان خود دور می ماند، این دوی بر او گران آمده، باز فراق بردوش سنگینی می کند، در-

نشیجه زبان شکایت گشوده حزع می کند، ناله وزاری سر می دهد و در شعر خود، آتش
دل، کشتش قلب، هم فراق و اشک ریزان خود را چنین شرح می دهد:
- کیست که بر چشم اشکیارم بنگرد و بر روان خسته ام رحمت آورد؟
- اشکم چون جوی روان است، گویا خاری در چشم حلیه .
- اگر از دیده نامحرم مستور بماند، بیل اشک به پهنای سینه ام بریزد و اگر
از فتنه رفیب هراسد، چون چشمه آب بخشکد
- این گریه جز به حسرت روزگار گذشته نیست
* و یا این شعر دیگرش:

- ای که از من بریدی و بسویم نمی نگری. خدا کند شمی را مثل من بسریاوری.
- درد فراق چنان مرا دردمند ساخته که دشمن به عالم گریست
- دل آشفته ام را به آرزوی دوستم: زنده اش کن یا هلاک ساز.
* کشاحم از قلبی مهربان، روحی حاض و فروتن و اخلاقی بره و لطیف
بر خوددار بود، عواطف انسانی سرشار و هیچگاه گرد شرارت و بدذاتی و زخم زبان
نگشت؛ و به هجو و مدح گویی کسی پرداخت:

او شعر را از مفاخر و فضائل خود می شمرد، و آنرا وسیله ای برای مدیحه
سرائی بزرگان و پاسری در مورد هجو دشمنان قرار نداد، اصولاً سوی مدح و
هجو گرایشی نداشت و برای این دو ارزشی قائل نبود، چون نه می خواست به کسی
زورگوید تا هجو سر باشد، و نه شعر را وسیله معاش و مطامع خود سازد، تا مدیحه سرا
گردد، او می گفت:

- اگر حقیقت بیانی گرد هجو و یا ستایش مردم خواهی چرخید.
- بلکه خواهی دانست: شعر رحمان خوش بیانی است که آداب انسانی را
نازگو کند

هجوسرائی کشاجم:

قرن چهارم هجری سرایندگانی تربیت کرده که هر يك روش خاصی از فنون
هجوسرائی را پیش گرفته اند، هر قبی از این فنون به تنهایی سبک علیحده ای بشمار
می آید، و چون در کنار هم گذارده شوند، امتیازشان آشکار خواهد گشت. البته هجو-
سرایان، برخی زیاده روی کرده و جمعی که تربیر امون آن گشته اند، و شاعر ما کشاجم
از دسته دوم است. او در هجوسرائی سبکی بدیع انتخاب نموده که از آن تجاوز نکرده و
اگر درست دقت بفرمائید، می یابید که کشاجم در انتخاب این سبک، تحت تأثیر
اخلاقی نیک، طبع کریم و عواطف انسانی خود بوده، تا آنجا که گویا این ملکات فاضله
باجانش درهم آمیخته و در ناز و پودش نفوذ کرده، فرمانروای روح و اعضای اوست.
شما آثار این روحیات لطیف را می توانید در هجویات او عیناً مشاهده کنید
جز در یکی دو مورد که از این حد پارا فراتر نهاده است.

موقعی که زمان به همومی گشاید، بنظر می رسد و اعظم مهربانی بر کرسی خطابه
بالارفته، یا ناصح مشفق، دوستانه عتاب آغاز کرده، یا خصمی در سدد مدارا و مبالغه
برآمده است. نه چون دیگران که طعن زدن و عیب تراشد و در بدگویی دچار خشم
شده پر خاش کنند، یا چون کوره بجوش آید و انتقام کشد.

او هجوسرائی را آلت دفاع ساخته نه آلت حمله و هجوم و لذا تمام هجویات
او، از لجه های تند و گزنده، فحش ناموس، گفتار زشت و آلودگی پاک است، خصم خود
را هتاک نمی کند و به هر گونه در بدگویی و بدکرداری نمی آلود، آزار او را مباح نمی
شمارد، و حرمت او را نمی برد، دروغ و فحمت نمی زند، درست برخلاف سیره و روش
هجوسرایان و سرایندگان اعصار گذشت.

متلاطم اشعارش توحه بفرمائید که در هجو یکی از فرزندان رؤسا سروده
چون نامه او را بدون جواب برگردانده:

... آری نامه ای سویت نوشتم که پاسخ ندادی و نامه ام را دست نخورده

برگرداندی

— نامه‌ام باحوالی مرگشت و بیات نامه از بر خورد پرده‌دار و خودپسندی دربان
باله‌ها داشت.

— گویا می‌بینم نامه‌ای بر این نوشته و عدد این اهانت را، در صحن ملامت و
سرزنش بازگفته‌ای.

— انصاف بده و البته انصاف شایسته مردم آراسته آندوهان است
— اینکه بر همگان رحمت حدائی و بر من قنای چون آریانه عذاب
— پدر و مادرم هدایت بد در این حصان: خودپسندی، سرودگرا را، «
«هرمانی نویسنندگان درهم آمیخته‌ای.

«و با سروده دیگرش در هجو جمع از رؤسا و برادران
— معدوم باد ریاست آن قومی که در جوانی بدبخت در بر دست بوده در پیری
به دولت رسیده‌اند.

— اینان که تودوات‌اند و در مراتب عالیّه اسباب اصالت می‌دارند،
— سرگراهی و کس و روشی را صواب می‌شمارند و حال آنکه کسی کبر و
خودپسندی را صواب نمی‌شمارد.

— اگر روزی نامه‌ای بشکارند و از دوستی یاد کنند، نموده عیب حاصله نشر
کنند، گویا مستجاب الدعوه‌اند

«و از هجو بات لطیفش این که: «اراد است»
— آن زن که مسکین که به از دواج دانی عمر، در آمده

— در شب عروسی پیری را آید
— گفتم، این پسر ار که آ آمده کسی که با او هم بستر می‌کنند.

— شوهرش گفت: مگر در خبر صحیح وارد شده.
— «ولد المرء للفراش وللعاهر الحجر»؟

(فرزند ار آن صاحب بستر است و نصیب فاسق - تنگ)
— «خود گفتم: پس مطابق این خبر، یعنی من محاله مالیده باد، چه عوس

اينكه اورا هجو گويم تهنيٖت گفته‌ام.

كشاجم و رياست مدياري:

دراثر همان سلامت طبع، پاكي نفس، نيك نهادي و محاسن اخلاقش؛ و بخاطر اينكه از مهر، قريب، مديانتي و شرارت بر كنار بود، خود را به مشاغل حكومتي و قبول پست‌هاي دولتي، در بارگاه سلاطين و امرا آورده بساخت، و نه در آرزوي آن بود كه در شؤن وزارت و استاٰن‌داري و يا ديپري و كارگزاري در بار حلقا نصيبي داشته باشد. لذا فضائل انساني و عقلي و در ايت خود را كه سرمايهٔ اينگونه مشاغل است، وسيلهٔ ابل و آل فرار نداد، بلكه پوشيدن لباس رياست را، هلاك روح و جان مي‌دانست، مي‌گفت

- شغال پست رياست را سرگرايي و بغوت همراه است.

- هرگاه كسي جامهٔ رياست بپوشد، در خلوت و جلوت، پيدا و نهان، دچار سر بزرگي و تكبر خواهد شد.

- در تشيجه از آدای حقوق برادران كوتاهي مي‌كند و طمع مي‌بندد كه براي خوشايند او، بدرخايش چون سيل بشتاسد.

- حتي از دعای بيك هم دربارهٔ دوستان صايقه دارد، و با اين همه انتظار دارد محبوب همگان باشد.

- بحدار اين است كه مي‌گويم، اگر من بدو نامهٔ بشكارم، خداوند دعای مرا مستجاب فرمايد.

- حتي من به خانهٔ او يا نخواهم گذاشت، گرچه در خانهٔ خدا مسكن گزيند.
* رابن صورت طبيعي است كه بسييم، دوستان خود را از قبول پست‌هاي دولتي باز داشته، از قصدي مناسب و مشاغل دنيواني بر حذر مي‌دارد، همداگر قنار عار و ننگ توكری ارباب دولت شوند:

بدرعنان خود هندارمي‌دهد كه، رياست مدياري، با سياه‌كاري و تيره‌روري و

دست درازی، جان و مال دیگران همراه است، و علاوه بر اینکه، وسیله دشمن‌ترانی است، باعث می‌شود که حق را زیر پا بگذارند و حقوق مردم را ضایع کنند و عکاره اخلاق را بچیزی بشمارند.

در این زمینه کافی است «چه هر مایه که به یکی از دوستانش که کارگزاری اداره بیک را پذیرفته چه می‌نگرد»

— ای کارگزار پست، از چشم من افتادی و منفور شدی، در حالی که قبلاً من دوست می‌داشتم.

— تو همان بودی که وجود نگهبان را بر خودگران می‌شمردی و امرور با نهدی این پست، نگهبان ما گشته‌ای.

— حالا از تو صفت کرد، و دل‌ها رمید، «اینکه تو خود صید کننده دل‌ها بودی — آیا مردم از او شکفت نمی‌آورند که تا دیروز آهوی اهالی بود و امروز در گریه آدم‌خوار شده؟»

کلمات گهربار و سخنان حکمت‌آمیز:

در اشد رک‌اخم، نمونه فراوانی از حکمت و رهبری خردمندانه چشم می‌خورد که او را در صف رهبران عالی قدر جای داده؛ و گواهی می‌دهد که راستی و حقیقت در غیر خواهی است و دعوت سوی حق، سعادت و تعالی قدر، داشته است، «اگر در نیکو و موقع شناسی، سخن حق را بپراکنده و مفتش، ناحقه، و سائب، حقائق است اسلامی را بدصلاح و بیکی دعوت و ارتمایلات، سلب کرده، سلب داشته از این جمله اشارت.

— هر خوی و منشی، چون بپندبشی نیک و بد دارد.

— این در طبع و سرشت آدمی است، و هیچ دانش و مظلومی آنرا انکار نکند.

— حکمت و کلردانی صانع و مدیر جهان است که هر چیزی، نعم و ضررش

نوام است.

– تو کوشش کن بهر همت از نفع بیشتر و از ضرر اندک باشد.

– تلخی اندیشه و سخن حق را بخوبی تحمل کن و آگاه باش که تلخی هوسرایی و خودسری از آن بیشتر است.

– حال خود را در کار دانی و تدبیر امور، ورزیده ساز، و مگذار بدون مطالعه و پیش بینی وارد عمل شود. چه تدبیر و کار دانی با فصیلت و افتخار همراه است.

– نفس خود را در هر چه خواهد و خواهد، فرمان مبر، چه باید از قهر و حساب برد.

– «ن آدمی، الطبع از نیکیها کناره می گیرد و بسوی بدی می شتابد که فریبنده است»

✽ تدبیر این شعراو:

– در شکستم از آن که، دولتی دارد و حدایش از لگوسار شدن در طلب معاش محفوظ داشته

– چرا اوقات خود را به دو بخش تقسیم نمیکند: نصیب مادی و بهره مندی،

– موقعیکه ارمیش ولدت فارغ شد، به تاریخ و اشعار و اویسنده گی رو آورد.

– گاهی بکوشد و گاه مراحت گذارد، و چون شب پرده تاریکی آویخت بپا خیزد.

– در روشنایی روز از دنیا بهره مند شود؛ و در شب تاریک به حقوق الهی قیام گیرد.

– این تقسیم بندی سهل است، اگر بند پذیر ی باشد به سعادت و راه صواب

موفق میشود

✽ و از سخنان گهر بارش در تحلیل «رمای از نفس» و آنچه مایه سرکشی و عناد

و بی توجهی او باد و اخلاق می شود، این شعراوست:

– هیچگاه از خودم خوشنود نشدم که به نفس من حرم و شادان است

بلکه يك حوامرد، موقعی از خودش خوشنود است که نفس را بحشم آورده باشد.

– اگر من از نفس خودم حشود می شدم، می گمان در تحصیل آداب و اخلاق

گمهای من کوتاه تر بود.

— سستی در آن چندگام کوتاه، زمان به سر زش و عتاب می گشود که چرا به ریج و نیمم افکنندی.

* و از سخنان حکمت آمیزش این شعر است:

— جوانمرد اگر بهرندگی حرص ورزد، باید فن بدلت دهد ولی در صبر و شکیبائی شرافت عالی تحصیل می شود.

— آنکه دائم در طلب دولت گام می رند، در واقع حمال دیگران است.
— و گاه آنچه در اختیار دارد، بامید بهره بیشتر به معامله می گذارد و سرمایه را از کف می دهد، چنانکه پف کننده آتش گاه است که آنرا عوض شعله و سازختن خاموش می کند.

* باین شعر دیگرش بنگرید:

— ربور جوانی، عاریت است، توهم جوانی و حمانه جوانان را واگذار.
— از تحصیل مراتب عالیه ادب بارت ندارد، آن معشوقه ای که وعده وصل می دهد.
— آن معشوقه که عطر دلایزش فضا را مملو ساخته، و دستش زربین ساعد مرمرینش را زینت داده.

— عشق بازی اولش شیرین؛ ولی آخر آن، تلخکامی سار می آورد.
— برای تو که انجام گسیخته، درمستی لذت غوطه وری، چه جای عذرخواهی است.
— آنهم بعد از رسیدن به حد تمیز و قدرت تصمیم
— آنکه در عهد جوانی به مقامی رسد، میان خود و سروری پرده آریخته است
— مایه افتخار نیست که جوانمرد، خود نمائی کند زیر زینت و حوش باشد
— یا شیفته شراب و دلناخته آهوچشمان.

— مردم از در خانه اش مهجور باشند و همه با آن معبود
— افتخار جوانمرد به این است که دشمنانش مجزوم و دوستانش عزیز باشد.
— از «موس آروى خود دفاع کند و برای جلب دهگدران آتش خود

شعله و سازد.

- کوشش کند ولی با در طلب فرمانروائی، یا معاومت آن.
- در میدان نویسنده‌گی و خطاطی و سخنوری و قافیه پردازی فرد و ممتاز باشد.
- در مهمات بیدار و هوشیار، و جرت بر چشمانش راه نبرد جز اندک.
- چنانکه گویا از تندى و تیزی، چون شراره آتش است.
- تا آنکه مایه دم دامید باشد و جمال و حلال او چشمها را پر کند.
- آنهم در اسکورت بر هیاهوئی از سیاهی لشکر که گویا شب، چادر خود را بر آن گسترده است.
- فامیل و خاندانش افتخار دارد که گرد و غبار راه را اردوش او شکاند.
- و حاجتمندان در سر راهش با انتظار بنشینند.
- پس همواره بکوش تا عظمتی نازه کسب کنی یا مشعل معد و بر رگوارى سابق را روشن نگه‌داری.
- و برای خود بنائی مرتفع در مکارم و آداب بر آور و در استحكام و زینت آن بکوش.

- و بازاری برای ترویج آن مازکن و در تعارت خود کوشا باش.
- مادامی که دیگران شوی. و بپرهیز از آنچه آزادگان از عار آن پرهیز دارند.
- اگر نمیتوانی از خیر زندگی مایه‌ای تحصیل کنی، پس سنگ به دهانت باد.

سیاحت و جهانگردی:

- شاعر ما کشایم، از مهد پرورش خود رمل، به قصد سیاحت حرکت کرد و در سمت شرق روان شد. شهرها را زیر پا گذاشت و مکرر به مصر و شام و عراق سفر کرد و در قصیده‌ای که مستایش ابن مقلة وزیر، ربان گشوده، در عراق جا داشته که گویند:

- 'بن همه رنج بخاطر این است که نمی‌جوایم بهوش آیم و هیچگاه ارسر و نازم سرخسته نشوم.

- ماه تمام و درخشنده، نقی در پر توش پدید نمیشود با اینکه شب تا به صبح

درسیر و انتقال است.

* موقعیکه در مصر رجل اقامت امکنده، گفته است:

- اشتیاق دیدن مصر. حواب از چشم من ریخته بود، اینک مصر خانه من است.

- سمحگاه، بادوستان، بدیدن و چیزه خوش و آب و هوا میروم و گاه حرکت را تاخیر میافکنم.

- دراین میان که بایکی از بزرگان در ریاست و فرمان، بملو به بملو میزنم لاگهان از میخانه، سر بر میآورم، گویا مردی دائم الحمر باشم.

- صبح برای سرکشی دیوان و دفاع رهسپارم و بارگشتم به خانه پربوشان است که عود وطنیور فراگیرند.

- جوش و خروش جوانی راپشت سر گذاشتم در حالیکه هوس دل را فرو نشاندم.

- از آهویچه ای از مردم قبط که رنار خود را بالای سرین زیر ناف می نهد.

* و دراین اشعار دیگر که سروده، طاهر آ خودش را بین مصر و عراق می بیند:

گشت و گزار خود را باین دوشهر یاد می کند و آنچه از خوشی و بد حالی، سختی و رفاه دیده یا از مردم آن نعمت و نعمت چشیده و حرمت یا خواری دیده بازگو می نماید. گاهی این راستایش می کند و آنرا هجو/گوش کنید:

- ای ست من! گفتی، و اینک گوش فرا ده و بشنو از جوانمردی که رندگیش

عبرت است

- ای گوئی: سبر و بردباری بیشه کن و دل برگیر، و اگر نو خود عاشق شوی

چنین بخواهی کرد

- کیست بدوستانم خسر مرد - گرچه از من دور افتاده اند - که رندگی معدار

آنان تیره و قار است

- مشتاقم روی خرم چون ماهشان را ببینم.

- شعر ادگانی که مایه مجد و زرگواری یافتن دارند.

- و نعمت و نوالی، که ماحوانمردی زینت یافته و این کم نیست.

- موفعیکه دشمن رو آورد، مردم دست باری بسوی آنان دراز می کنند و هم
پشتوان آنها بوند.

- کوه وقاراند. ماه مجلس اند. شیران ییشه اند و روزنبرد ییشتازان.

- سیددرو، بیکو کار، دست باز، که بغل و خست ندادند.

- مردم از آنان خیر می برند و خیرات آنها مشهور و زیاتر دخاص و عام است.

- اگر مرا در مصر دیده بودی که در جوار و پناه آنان، چگونگی پریشان باریک
اندام را اسیر می کردم.

- دروایل امواج خود را مثل حلقه های زده بین می کرد.

- زورقها در بالای امواج، گاه بزیر می رفت و گاه بالا.

- جام شراب در دست پیردختی در لباس مردان می چرخید که پیراهن خزش
را با مشک قاب شده بود.

- سکران لکن لهفه مسافه و ملک ثنتان و اثنتا عشرة

- دوشیزه هم دو نوع است: این یکی صدساله است و آن دیگر چهارده ساله.

- کائنات عراق را ندیده بودم و نام اهواز و بصره را نشنیده بودم.

- گاه مرفلات و گردنه فراز می گشتم، و گاه در صحرا و فقیب فرود می شدم،
گاهی هموار و گاه سنگلاخ.

- گاه ریشتر شتر گردن دراز، هودج نهاده سایبان می افکندیم.

- و گاه در میان شط و خروشان فرات که امواجش مانند خیال بهم می آمیخت
روان بودیم.

- گویا عراق عاشق روی من است که مرا نرك نمی کند، یا دست مرید نقدیر
مرا بدانجا می کشد.

* کشاحم در صحرای این سیاحتها و گشت و گزرها، یا شاهان، وزراء و امراء
می نشست، و از حوائر آنان بهره می شد؛ و از عطایشان برای ادامه سفر استقبال
می کرد. در ضمن، در حال علم و ادب و حدیث، رفت و آمد داشت، از آنان فرا می گرفت

ومی آموخت، حدیث می گفت و می شنید.

ببین او ما دانشمندان، بزوهای ادبی و محالین مناظره تشکیل شده و مدعا امامه نگاری ادامه یافت، تا آنجا که علوم مختلفه آشنا و ماهر گشت، و در هر فنون علمی و ادبی گوی سبقت نبود از جمله در نویسندگی و خطابه پیش افتاد چنانکه مسعودی در کتاب خود مروج الذهب ج ۲ ص ۵۲۳ او را از رجال علم و ادب معرفی می کند.

عقائد

دوره شاعر ما کشاجم، دوره ای است که آراء و مذاهب و دسته بندیهای دینی پدید آمده، در این عصر، کمتر کسی است که برای خودش مسلك خاصی اختیار نکرده باشد، و اسلام را بامعنی خاصی تفسیر نکند، منتها برخی افکار و عقائد قلبی خود را صریحاً اظهار کرده اند، و جمعی شرط احتیاط را از کف نهاده، افکار عمومی را در نظر گرفته اند.

ولی کشاجم از این راه و روشها برکنار بود:

او يك شيعه امامی است که در تشیع و موالات اهل بیت صادقانه قدم برداشته و فعالیت کرده است، چنانکه در خلال اشعارش، دلائل و شواهد این معنی آشکار است: او به تشیع خود تظاهر بلکه افتخار می کرده و با براهین استوار مردم را بمذهب خود فرا می خوانده است، از حقوق اهل بیت جانبداری و در سوگ و ماتمشان ناله و رازی دارد و اردشمنان شان نکوهش کرده میزاری می جوید.

اعتقادش این است که خاندان نبوت، در این دنیا، وسیله تقرب درگاه الهی اند و در آخرت واسطه رستگاری و نجات.

در واقع شخصیت کشاجم، نمودار این آیه کریمه است: *لنخرج الحي من الميت*، احداوند است که زنده از مرده برآورد) چرا که حشاش، سمنی بن شاهك است، همانکه دشمنی او با خاندان طهارت، و فشار و سختگیری او نسبت به امام موسی بن

جعفر (ع) در زندان هارون الرشید بر کسی پوشیده نیست، همگان صفحات سیاه زندگی او را در تاریخ خوانده و شنیده‌اند.

اما هر چند زاده‌اش کشاجم، در این جبهه بندی شیطانی، کاملاً از جدش کناره گرفته، به تنها از خاندانش حمایت می‌کند، بلکه آشکارا به صف شعرا و قصیده - سرایان اهل بیت پیوسته، حمایت از آن بزرگواران مرخاسته است. البته شکفتی نیست. خداست که دانه در را در ریگزار می‌پروراند، و گل را در میان خار.

از نمونه اشعار مذهبی او این - است.

- می‌گریم ولی گریه بر خاندان سیاه چه رر دی دوا خواهد کرد.
- اگر در این ماتم اشکهای لازنین و عزیزم «الك» می‌ریزد، در عوض صبر و شکیه، ایم سر آسمان می‌ساید.

- ای دوست نکوهش مکن! این جامعه نقوی که به تن داریم، از برکت همان محبتی است که به خاندان نبوت داریم.

بهمانها که چون کشتی لوح، هر کس به دوستی و ولایتشان چنگ زند اهل نجات است.

- لعمری لمحصل رأی الهوی بافنده من هواها هوا
- بجان خودم - گویند که هوی و هوس به گمراهی کشید دلپایی را که از محبت آنان خالی است.

- پیامبر خدا سعادت فرمود که امروز سفارش او را به بیابان افکنند.
- این رسم تارمای بست، پیش از آن هم دیگران که دار فانی را وداع می‌گفته‌اند، تمشیت کارهای خود را به وصی خود محول کرده‌اند.
- فریض کینه‌های دل را آشکار نر دند مگر بعد از آنکه ناخواری و پستی، آن کینه‌ها را در حامه پنهان کردند.

- اگر در برابر پیشوای حق تسلیم می‌شدند، افکار کج آنان بر راستی می‌گرائید

... ماه لوی که با یزید کامل، به سوی صلاح رهبری می‌کند، و شمشیری که به سهولت فری کفر را می‌شکافد.

... دریای دانشی که موج معجزاتش با آسمان سر می کشد، چنانکه آب از چشمه
بوداب گشته است.

— آهیم داشت، سغای که در دسترس دیگران است، آخر چه کسی به اختیار آن
آسمان می‌شیرد.

• معائنات خودم - و بگویم که پیشینیان، حق اورا انکار کرده اند و چندین شایسته بود که مقامت و پیروی می کردند.

۱- حرکت نبرد بسیار افتاد افتاد که هرگز در سر هم نمی آید گستر بود.

۱۰۰ روز که در غیره ذات‌الاسلام قبل از طلوع فجر، نماز می‌دان را بپوشد
خوبترند که روزی که خورشید هنگام عصر برآید و روز گشت

۳. اگر او در نزدیکی خود، فریاد را در غایت ساعت بخوابد سوگویند که آن در کربلا، دائم دل را گرفتار است.

۱- ای مرکب خطاء در ا مکی شب بتاریکه شیطان تیراند سرائی آغاز کرد
۲- بخدا دو گند که حرم مصطفی هتک شد و دلائل برین عصمتها ، آبان وارد آمد.

... نشان را چون برگان برافروختند، و زان نشان را چون گنیزان به اندکشیدند،
... کاش چندان حاضر و ناظر بود تا به دنبال کاروان غم، ناله و زاری سر می کرد.

۱- کینه‌های پدر بود که شعله‌ورگشته بود، البته کینهٔ قل، درد بی‌درمانی است.

۱- در میان لشکر، رهبر هدایت بود. در حالی که چون شیر جولان می کرد.

۱- با دستش، گویاگر بیان است که یاره می‌شود، و باطن نیزه گویا مشکلی

است که سوراخ می گردد.

- برگزیده خداست از میان برگزیدگان، و نخبه الهی است از میان نخبیگان.

- حاتم فدایتان باد! پاكشدید، و خود مایه ستایش و ثنائید، و دیگران مایه

دکوهش و هع.

- روزی که برای محاکمه بدرگاه حق بخوانندم خواهم گفت: آنچه بر عهد

داشتم با برکت دوستی شما ادا کرده‌ام.

- من یقین دارم که گناهان من با دوستی و محبت شما، ریخته خواهند شد مانند

برگ درختان.

- خدای عالمیان بر شما درود فرستد، درودی که با ستارگان هم‌راز آید.

* و در شعر دیگرش خاندان طهارت را چنین می ستاید:

- ای خاندان رسول! مقام شما، چون اختران رخشان بلند است.

- شما، با افتخارات عالمگیر، بر دشمنان خود فائق آمده‌اید.

- برای شما علاوه بر شرف خاندان، بلاغت زبان و عقل و دانش بی‌کران است.

- اگر در مجد و بزرگواری پای مفاخرت بماند. بالا ترین درجه بزرگواری

از آن شماست.

- این‌ها بجای خود، شما با فداکاری و شهادت، چه آتشی که از جان احمد

حاموش نکرده‌اید.

- با پیره‌های نازك که ماخون رنگین شد و با شمشیرهای بران.

- شما می‌پوشید جگرهای سوران خود را از دست هر شخص کافر.

- شما ارادات دنیا چشم پوشیدید، همین خاطر به تبع آخرت فائز شدید.

* و با این چکامه‌اش درباره دوستی و ولاء امیر المؤمنین - با توجه با آنچه

در ج ۳ ص ۲۶ در این زمینه روایت کردیم - توجه بفرمائید:

- دوستی و صی پیامبر، خود نیکی و حمله است، و از طهارت جهان خبر می‌دهد.

- امام مردم، داشته‌اند نشان بدوستی او متدین‌اند و جهال حق او را نمی‌شناسند.

«همیشه تشیع در نجف و بزرگان مشهود بوده و دشمنی اهل بیت در مردم پست و هرزه».

* و باز در همین زمینه:

«دوستی عالی باهمت عالی توأم است، چه او خود سرور پیشوایان است .. دوستان او را بردی کن! بین: جز این است که همگان صاحب دولت و نهمت اند».

«آن يك دُسر، و آن دیگر ادیب که بهره بکمال و نصیبی وافر مرده است. و نیز پاك نژاد که موقع آزمایش و دفعه، کمترین نهمنی در نژادش پست. و درست که آنان واری، آنان پرتو رخشان اند، و دشمنان سیه کارشان سیاهی و ظلمت».

* این اشعار را، ثمالی در کتاب «ثمار اقلوب» ص ۱۳۶ آورده و استشهد کرده است که: نسبت سیاهی به صورت مردمان «ناصبی» نزد ادبا مشهور و معروف است. و مانند این سخن در ضمن بیوگرافی ناشی صغیر بزودی خواهد آمد. (شایع قصیده دیگری دارد که حافظان عترت را «رنیه گفته سوگواری می کنند» توجه کنید:

«آری مصیبت سنگین همین است: صبح آن دردناك است و عصر آن هم. هیچ حلقه خراب و دیوار شکسته ای عمنا کتر از آن نیست که مردان خود را هم از دست بدهد. - مصیبت های ناگوار که اگر طفل در شکم مادر از آن ناخبر شود، موبر اندامش راست خواهد شد.

«وای بر روزگار، که خاندان رسول را بادای مرگ درو کرد. - اگر در مصیبت آنان بیندیشی، شرار غم و اندوه، حیات خواهد افتاد. - برخی در همین دیار بخون غلطیدند و جمعی دورتر بحال افتادند. - در کربلا روزگار بر آنان سیاه شد، و چون سیاهی و ظلمت فرو نشست،

قربانیان معرکه همانها بودند .

— هر روز ، باران رحمت ، چون سیل ریزان باد چه صبحگاهان و چه عصرگاه .

— بر مراریکه عرب خاندان رسول در آن آرمیده و اعضایش چاک چاک است .

— حامیان خوار ماندند و باران کشته و دشمن کینه و دشمنی به دستهای

آرزو رسید .

— پردگیانش را در پس معدل چنان دوآنداد که حتی شتران خسته و

وامانده شدند .

— با تهدید آنانرا از توحه و زاری بر قربانیان خود منع می کردند ، ولی

فرشتگان عالم بالا توحه گر بودند .

— مصیبت بر جدش و پدرش نازل شد ، موقعیکه با فریاد و صیحه استغاثه میکردند .

— اگر خدا نمیخواست که آنان فریادی و شهید شوند ، عرصه را بر دشمنانشان

لنگ می ساخت .

— او همان خدائی است که قوم ثمود را ریشه کن ساخت ، هنگامیکه نافه او را

پی کردند و صالح بدو شکایت برد .

— ای گروه سرگشته و گمراه که در سوائی غوطه ورید

— به خدای خود خیانت نکردید که رسول ناصح او را آزار کردید .

— چهره کسی را بحال کشیدید که قبل از پیامبر خبریل بر آن بوسه اهدا .

— در مسئولیت به پیشگاه عدالت حق ، همه تان یکسانید :

— آنکس که او را خوار گذاشته یاری نکرد ، یا کسیکه دست خود او را

قربان کرد .

— بر آنکسی که حق آنانرا با اعمال نمود ، لعنت خدا باد در صبحگاه و شبانگاه .

— حق او را نشناختید باینکه کعبه و ریگ را مکه حق او را می شناسند .

— اگر در ندای عرمت و استغاثه آنان گوشه دار به کری زدید ، به کیفر این عمل

، ری گزیده نشوید که هیچ کس ، به فریاد شما نخواهد رسید .

- ایام قوج وحشی هر که را بیند ، نامردانه بخون کشد ، فریاد است که جهان پهلوانش بخاک و خون خواهد کشید .

- فردای قیامت ، مخالفین خواهند دانست چه کسی در دین خود زبان برده و چه کس سود .

- روزی که پیش رویتان شعله های آتش به آسمان سر کشد ، وزنده آن چهره هارا بسوزاند .

- اگر در اثر سفاقت و نادانی بر آنان خرده بگیری ، ماه تا ما را از خاک سگ چه مالک است .

- اگر حق آنانرا کتمان کنید ، محکومات و متشابهات فرآن یکسر به فصل و بزرگواری آنان گواهی می دهد .

- این مجد و عظمت که در برابر آنان سر فلک می ساید از مشعل وجود آنان بر تو گرفته است .

- خاندانی که شمشیر پدرشان ، خاطر دین در بام فرار نگر است ، حر اینکه هوا پرستان را بجای خود نشاند .

- اوست که چرخ سرکش زمانه به دست او رام شد ، بعد از آنکه کشتار دین بایر و ویران بود .

- فریش ماو ، جنگ بر حاستند ، در حالی که او یاورشان بود ؛ بدو خیانت کردند با اینکه خیر خواهشان بود .

- روزی که دست و سرها بران می شد ، شمشیر های زیادی را بخواستار رنگین کرد .

- هنگامی که آنان به قدرت رسیدند ، از هیچ خنایتی فروگذار نکردند و همه بخاطر این بود که شمشیر آیدارش ، دمار از روزگارشان بر آورده بود .

- بلکه حر عناد و کینه ماو روا داشتند ، کوشیدند که او را از رسیدن به قدرت مانع گردند ، و خداوند یاور او بود .

چاك وى درنگ، به آزار ايرجاستند، در حالى كه اواز و قلندر بنات پيون
كوه برجا بود

* واز چكامه اش :

نصور كرده اند هر كه على را دوست ندارد، بايد چامه فقر درپوشد.

دروغ بستاند، هر فقيرى كه او را دوست ندارد، چامه هاى عزت و دولت
خواهد پوشيد.

منطق وصى پيامبر را تحريف كردند و اين خود جنايت ديگرى بود كه
سغن ناحق را صواب شمردند.

سغن آل سرور اين بود: اگر دوست ما هستيد، از ساي پست چشم پيوشيد
و دوستى دنبارا اردل دور كنيد.

اساتيد، تاليفات:

در كتب تاريخ و رجال هر چه تفحص كرديم، مدركى دست يازد بيم كه بتواند
دوران كودكى او را روش كند و از چگونگى تصيلات دشمار آموزگاران و رفقون
مختلف پرده بردارد. حراينكه در بررسى اشعارش دست آمده، در محضر اخفش
كوجاك على بن سليمان در گذشته سال ۳۶۰ ادب آموخته است.

اين دانش اندوزى، ياد فرهنگى موده است كه اخفش در مصر بوده، زيرا او
در سال ۲۸۷ وارد مصر شده و در سال ۳۰۶ به حلب كوچ كرده، يادر بغداد، اوفاتى كه
اخفش هنوز بغداد را به عزم مصر ترك نكفته.

اين موضوع از قصيدهاى مكشوف است كه اخفش استايش مى كند و باد آو
مى شود كه در شام بر او حديث عرصه كرده: اين بر حور دزخام، با موقى است كه
احش به سوى مصر ميرفته، با هنگام بازگشت از مصر، در هر حال مى گويد:
هنگاميكه تصور مى شد صبح بده و هنر پرتو آن آشكار شود.
راه دشت دمنى بيش گفتم كه گناه معطر آن چهره ام را خرم كرد.

- به سوی کعبه آداب که در سرزمین شام زیارتگاه همگان است.
 - کان علم و دانش که با حکمت و ادب درهم آمیخته.
 - گاه بر او عرضه می کنند و گاه خود به افاده و تعلیم می نشیند، و علم و دانش
 او چون دریامواح است.
 - کیست که تعریفات حمود را با علم و دانش او برابر گیرد.
 - هنگامی که اخبار مشکله بر او عرضه شود، نادر بود آنرا حلّی کرده، درهم
 می پیچد.

- بوسیله اوست که دل‌های اهل دانش از شک و تردید حفاک می شود.
 - و اوست که راه‌های حکمت و کاردانی را برای دریافت همگان هموار نموده.
 - من راهی خدمت او گشته‌ام تا مشکلی را که از حل آن عاجز مانده‌ام بگشاید.
 - و هم بدین جهت که از دانش و ادب خود مرا بهره‌مند سازد.
 - چه کسی سزاوارتر کریم و شایسته احترام من است جز آن که من در غایت تحصیل
 دانشگاه اویم.

- آن که، از علم و دانش خود زیاده‌ترین تاج‌ها را بر فرق من نهاده است.
 * و اما تألیفات او:

- ۱- ادب‌النّدیم، چنانکه در فهرست ابن ندیم یاد شده
- ۲- کتاب رسائل (نامه‌ها).
- ۳- دیوان شعر.
- ۴- کتاب مصاید و مطارد (این حکایات ج ۲ ص ۳۷۹ را ببینید).
- ۵- خصائص طرفه (چشم)
- ۶- الصبیح (زیبا)
- ۷- میرزه دو علم شکار.

ولادت - وفات:

در مصادر ترجمه، به تاریخ ولادت شاعر دست نیافتیم، ولی از شماری که سروده و در اوایل قرن چهارم از پیری خود یاد می‌کند، چنین برمی‌آید که او اواسط قرن سوم یا بهر حال وجود گذاشته باشد، در آن قصیده می‌گوید:

- اختران شب پیریم، در میان سیاهی زلف طلوع کرده

- و این برای هفت‌کافی است، چه احتمال سخن از تحصیل خبر می‌دهد.

- جوانی از من رخ‌نشان کرد، همان جوانی که در خدمت همگان شفیع و واسطه

بود، سیراب باد تربت آن جوانی سیراب باد.

- در آن هنگام خانه من بوستانی بود که، جمعی در پی جمعی به گشت و گزار آیند.

- من کوه آرزو بودم که در دامنه آشیان داشتند، درست همچون بوستانی که

بر سر آن ابر سایه گستر باشد.

- پیری توانم را تحلیل برد، پیوسته رو به نقصان، هر چند بطرف بالا پوست پیویم.

- همانا زمین گیر شده‌ام، دیر روز شغل و کار داریم، گواه فضل و دانش بود، اینک

بی‌کاری پرده بر روی مضائل من کشیده است.

- شمشیر تا در بام باشد، جوهر آن مجهول است، موقعی مورد بهره قرار گیرد

که از ایام بر آید.

این قصیده را شاعر ماکشاجم در بغداد گفته و ابوعلی ابن مقله وزیر را بدان

ستوده، قبل از آنکه از وزارت برکنار و بزندان گرفتار گردد. این مقله در سال ۳۲۴

توقیف و در سال ۳۲۸ در گذشت.

و اما وفات شاعر: در مشذرات الذهب وفات او سال ۳۶۰ آمده و تاریخ آداب

اللغة العربية آنرا برگزیده ولی در کشف الظنون و کتاب شیعه و فنون اسلام و اعلام

زرکلی وفات او را سال ۳۵۰ نوشته‌اند، جمعی هم بین این دو تاریخ مردد آورده‌اند.

گواه قطعی در دست نیست که کدام يك واقعیت دارد، از جمله در سده مقدماتش

آمده که سال وفات شاعر ۳۳۰ هجری است و آنهم ممکن است، زیرا شاعر ما چنانکه

در مدیحه ابن مقفه یاد کرده قبل از سال ۳۲۲ اریبری خود می‌نالد.

توجه دیگر:

مسمودی در مروج الذهب ج ۱ ص ۵۲۳ چند شعر از کشاجم یاد می‌کند که در نکویش نرد گفته برای یکی اردوستانش ارسال داشته، در ضمن نام کشاجم را ابوالفتح محمد بن الحسن می‌نگارد، و گمان می‌رود سید سعدالدین کاظمی که در کتاب تأسیس الشیعه، نام کشاجم را بین محمد و محمود، و نام پدرش را بین حسن و حسین سرود آورده، بتاریخ مسمودی توجه داشته، ولی مسمودی صحیح آنرا در چند مورد از مروج الذهب به قلم آورده است.

فرزندان شاعر:

از کشاجم دو فرزند بنام ابوالفرج و ابونصر احمد بهجا مانده و شاعر ما، خود را با نام دومین فرزند به کنایه، یاد کرده است از جمله:

— گفتند: ابواحمد خانه‌ای بنیان می‌کند، گفتم: آری، چنانکه گرم ابریشم ساختمان پیله را بنیان نهاد.

— خانه را بنیاد نهاد و چون به پایان آمد، فرجامش باخیر و یکی همراه بود.
* کشاجم همین ابواحمد را در شعر خود ستوده و چنین وصف می‌کند:
— جاتم فدای او باد که هر گاه نام لایمات روزگار، بر قلم سنگینی کند نادیدار او جراحات قلب را درمان می‌کنم.

— یاره جگرم، میوه دلم، نور چشم، مایه امیدم در تنگنای زندگی و فراخی.
— به پرورش او پرداختم و در سیمای او بدیم آنچه را پندارم در سیمای من دیدند.
— اریبتمن مورد پذیرش و استقبال او قرار گرفت و این را از عطای پروردگار

۱- در چاپهای جدید از جمله چاپ دارالاندلس محمود بن الحسین آمده هم در مورد نرد ج ۲ ص ۲۳۶ و هم در ج ۵ ص ۲۷۱/۲۷۲/۲۷۳، در ضمن قطعاتی که از او یاد می‌کند (مترجم)

منان می دالم.

- در عرض مادر، خودم صبح و شب ملازم او گشتم، با آنکه مادرش نجیب و زاده نهماست.

- با وجود اومجالس ومحافل خود را آباد و معمور داشتم و آنچه میخواستم از وجود او توشه برداشتم.

- سراسر روز خرم و مسرور بودم که وجود او را در کنار خود احساس می کنم و همواره راه چنگ زدن به مقامات بزرگ را بدو می آمو حتم
- او را به خدمت دانشمندان می بردم که از آنان توشه گیرد، اینک کمتر کسی است که زیارت دانشمندان مشتاق باشد.

- و چون تاریکی فرا می رسید، سراسر شب با من به گفتگو می نشست، یا در کنار من می آمد و با در برابر من به خدمت ایستاده بود.

- و من شب تا به صبح پاره دلم را به دل می فشردم و تار و پودم را به بر می گرفتم.
* ابوالصغر فرزند کاشاج هم شاعری ادیب بود، و از شعر اوست که بغیلی را لکوهش می کند:

- دوستی دارم که در بحالت از همه سراسر است و بر همه فائق آمده، با اینکه هیچ لغوی ندارد.

- مرا دعوت کرد، چنانکه يك دوست دعوت کند و منهم پذیرفتم چنانکه دوستان می پذیرند.

- چون بر سر خوان عذا نشستیم، دیدم گویا سور می کند پاره تنش را میخورم - گاه خشم می گرفت و برده اش را دشنام می گفت و من می فهمیدم خشم و دشنام مداعله من است.

- بناچار عدا را پوشیده می بردم، ولی چشمانش خیره مراقب دست من بود.
- دست می بردم لقمه ای می بردم، با خشم من می نگرید و من «اچار دست بطرف سبزی برده و آن مشغول می شدم.

– بالآخره بادست خود گور خود را کنتم، چون گرسنگی عقل را از سر من زدود؛
 – یعنی دست بردم دوران مرغی را پیش کشیدم و او هم دست برد که پای مرا بکشد.
 – چون بعد از طعام شیرینی آوردند، من که حرات نکردم دست به سیاهی و یاسفیدی بزنم.

– از سر خوان پاشدم، و اگر دیشب بیت روزه کرده بودم، امروز ثواب آنرا داشتم، چه امروزه روزه دارم و نه غذا خورده‌ام.

* ثعلبی در «نیمه الدهر» ج ۱ ص ۲۵۷-۲۵۸ در حدود ۶۰ بیت از اشعار او را انتخاب کرده و آورده است، معنی درج ۱ ص ۲۴۰ می‌نویسد: در دیوان کشاجم به این اشعار دست نیافتم، و توجه نداشته که دیوان معروف کشاجم، دیوان شعر پدراست به پسر، ضمناً و طواط در کتاب «فرد الخصاص» به اشعار او استشهد کرده است.

روزی ابوالفضل جعفر بن فضل بن فرات وزیر، در گذشته به سال ۳۹۱ به بوستان شخصی خود در مفس^۱ رفت، ابونصر پسر کشاجم بر روی سیبی، با آب طلا، این دو شعر را نوشته به خدمت فرستاد:

– بدان هنگام که وزیر در کنار بیل خلوت می‌کند.

– در واقع دو همنامش: جعفر فرزند فرات بکنار آمده‌اند.^۲

* و نیز در «دایع البدایع» ج ۱ ص ۱۵۷ مختصری از شعر او یاد شده و هم در تاریخ ابن عساکر ج ۴ ص ۱۲۹ آنچه را در رمله به سال ۳۵۶ بمناسبت ورود ابوعلی - فرمطی (قصر) سروده خواهید دید.

محمد بن هارون بن اکتی، دو فرزند کشاجم را نام برده و چنین نکوهش کرده است:^۳

۱- کنار بیل مصر است دوری قاهره.

۲- جعفر یعنی رودخانه‌پر، و فرات نام رودخانه معروف عراق. به معجم الادب ج ۲ ص ۲۱۱ چاپ مرجع بیروت مراجعه کنید.

۳- نیمه الدهر ج ۱ ص ۳۵۲.

- ای پسران کتاجم ! شما هر دو کارگزار مجری هستید.
- پدر محنتان مرد و شما به جای او نشستید.
- در روزگار ما بهم پیوستیده ماندن دوستار شوم، بحسب شاهمکن
را گرفت.
- هم قیمت ارزاق بالا گرفت و هم جهان پادشاه صاحب کرم مرد.

غديره ناشی صغير

(۲۷۱-۳۶۵)

- ای آل یاسین، هر که شما را دوست بدارد، به چنین خیر خواه خویش است.
- با رهبری شما از حیرت و ضلالت رستیم، همان سان که با محبت شما هر گونه
تباهی به صلاح انجامید.

- زیبایی دیگران، اگر با صل شما مقیاس شود، نازیبا جلوه خواهد کرد.
- پر تو روز مضطر ما تارک نشد ولی پر تو شب را خدای ذوالجلال تارک نمود.
- پر تو دشت و هدایت شما چگونه تارک شود، ما آنکه در تاریکی شب
خورشید میروزید.

- پدر شما احمد است و وریش که از علم الهی عطا یافته است.
- ذاك على الذي كفره • فی يوم دهم، بفسله افتحا.
- (او علی است که صاحب افتخار غدیر خم است و مدین وسیله برتری او
آشکار است).

- آنگاه که رسول خدا در میان مردم پیاخاست، در حالیکه نازوی علی را
بلند کرده بود چنین گفت:

- هر آنکه من سرپرست اویم، این وصی من سرپرست او خواهد بود، این را

خدای من وحی کرده است.

— همه به به گفتند و سپس دست بیعت دراز کردند هر که صادقانه با خدا
معامله کند سود خواهد برد.

— او همان علی است که جبرئیل روز ببرد احد، بستایش می گفت:

— اگر ببری سنگین ریش آید؛ شمشیری جز شمشیر علی نیست و نه جوانمردی
جز خود او.

— اگر شمشیری که بر پای «عمرو» کوبیده با اعمال تمام مردم بسنجند، ارزشی
آن برتر است.

— او علی است که دیگران از فتح قلعه عاجز آمده دست خالی بازگشتند، ولی
اورفت و قلعه ها گشود.

— در آن روز که یهود خیبر بجوش آمده بودند، آن گاه که در قلعه را بر سر دست
گرفت و غلطاند.

— مسلمانان در هیچ آسیای ببری شرکت نکردند، جز اینکه علی را قطب
آسیا دیدند.

— خداوند بخاطر پاکی بر او درود فرستاد، و این بندماش را موفق ساخت تا
اورا ثنا خوان گردد.

* و نیز در قصیده که ۳۶ بیت آن به دست ما رسیده چنین گوید:

— ای جانشین رسول خدا، بخدا سو گند آن ها که با تو، به ستیز برخاستند، بی یقین
کافر شدند.

— بهترین گواه این که آنان، با خنیدن نص و صایت و خلافت تو، زیر بار رفتند

— شورییدن آنهاست، بعد از این که خود، ترا نامزد ریاست کردند و پیمانان

شکنی آنها، با این که دست بیعت سیرده بودند^۱.

۱- فکر کردیم که اگر ریاست علی بدون غوغا بهمانند پرده ها را بالا زدند و نص رسالت را با
گواهی مسلمانان با ثبات رسانند همگان را رسوا کند. (خرجم)

تا آنجا که می گویند:

- ای یاور احمد مصطفی! نودرس یاری از پدرت ابوطالب آموختی
- دشمنان سرسختش را با قهر و جبر به حای خود شادی، لعنت خدا
بر دشمنان سرسخت باد.

- خلیفه رسول خدا نوئی، نه مردم، پس چه شد که ترا پشت سر نهادند.
- به ویژه آن روز که بالشکر اسلام، روانه تبوک شد، و تواذنبال بدو پیوستی.
- همان روز که برخی گفتند: خاطر رسول خدا ار علی آورده است، و تو به -
خدمت رسیدی که حقیقت برعلا شود.
- رسول خدا در پاسخ تو فرمود: مگر خوشنود نیستی که بکوری چشمشان من
و چون موسی و هرون باشیم، اگر تن در دهند.

- اگر بعد از من نبوتی بود، همچنانکه خلیفه منی، شریک در نبوت من بودی.
- ولی من خاتم پیامبرانم و تو جانشین منی، اگر سر باطاعت در آوردی.
- نوئی خلیفه رسول اکرم، از آن روز که ماتو، به رازشست در برابر همه مردم.
- دیدند که تنها تو برای شنیدن اسرار شایسته بودی و البته این خدا بود که
را از قرآن را بتومی آموخت.

- مننها از دهان احمد ماتو سخن می گفت و کینه دوران شاهد و ناظر بودند.
- نوئی خلیفه رسول از روز دعوت عشیره با آنکه پدرت هم در آن جمع بود.
- و از روز غدیر خم، و البته «روز غدیر» بهانه ای برای فریبکاران باقی
نگذاشت.

- آنها، با قید سوگند، پیمان بستند تا بر تو قسم کنند و از این رو تو را
یاری نکردند.

- هنگامی که من رسول، بر آنها عرضه گویند: علی خود سستی کرد، و
ترا ضعیف و ناتوان شمرند.
- ما بدانها گفتیم: سخن رسول صریح بود، و شك از دلها زدود.

* وارشعار ناشی (نوپرداز) قصیدهای است که اهل بیت را ستایش می‌کنند:

— بآل محمد عرف الصواب * وفي اييانهم نزل الكتاب

— (بآل محمد، راه حق شناخته آمد و در خانه آنان، قرآن فرود شد).

— همانهايند «کلمات» و «اسماء» که پرتوشان بر آدم دميد و بدین ميمنت،

توبه از پذيرفته آمد.

— آنان هجرت خدايند بر همگان، نه بخودشان و نه فرمايشان کس شک نخواهد برد.

— بازمانده حقيقت عليا و شاخه‌های درخت توحيداند، با بيان شيرين آنان

خطاب الهی واضح گشت.

— اختراشی که در هر عصر و دورهای آماده ارشاد همگان‌اند پس آنها مشعل

هدايت‌اند.

— ذريه احمد و فرزندان علي خليفه رسول خدا، پس آنها حقيقت معض و

لب‌لباب‌اند.

— در هر رشته از عظمت و سيادت به نهايت رسيدم‌اند، پس جانسان ياك و

ظاهر گشت.

— اگر دانيش پژوهان از دسترسی به حقيقت بازمانند، بايد نزد آنها شتاند.

— دوستی آنها همان «صراط مستقيم» است که به حق منتهی می‌شود، ولی این

راه بدون مشقت طی‌شدنی نيست.

— خصوصاً ابوالحسن علي، که در روز نبرد جايگاه دارد که همگان خائف‌اند.

كان سان ذاللة ضمير فليس عن القلوب له ذهاب

و صار له كعبته يضم معانها من القوم الرقاب

— گویا نوك پيرماني حاطره است که بکسر به دلها فرو می‌رود.

— و شمشير بر آتش مانند بيعتی که در «عبد بر ختم» گرفت، برگردن همگان نشست.

۱— اشاره است بآيه «خلقنا آدم من ربه كلمات فاب عليه» و آيه «وعلم آدم الاسماء كلها».

(مترجم)

- علی در خوشاب است ، علی طلای ناب است ، دیگران همه خار .
 - اگر تو از دشمنان من میزبان نباشی ، از محبت و دوستی او پاداشی نخواهی برد .
 - موفقی که شمشیر بر آتش جانها را پیش خواند ، جز اجابت چاره ندارد .
 - اگر فیزه اش با خفتان آفتی دارد ، شمشیر تیزش با کله خود رفاقت دائم .
 - او بسیار می گریه ، ولی شها در محراب عبادت ، و بسیار خرم و خندان است
 اگر پای جهاد ، در میان باشد .

- همانکه دشمنان در موردش ماری افکنند تا او را بگزرد .
 - و چون خواست دوره را بر پای استوار کند ، کلاغ موزه او را بر هوا برد .
 - بر خید و آرا را از گون کرد ، ناگهان ماری از آن افتاد و بطرف کوه خزید .
 - آفت ، اردعای عظیم را او به راز نشست ، همان ازدها که آب بر در خانه رسوا
 بر زمین انداخت .

- مردم همه دیدند و با وحشت خود را کنار کشیدند ، راهها بسته شد و میدانها
 پر از غلغله .

- و چون علی به آرد در اردیانشند ، مردم فحشی پیش نهادند و همه در شکفت .
 - علی ، از دها بخشم و مهر سخن گفت ، نه میترسید و نه میزدند .
 - تا به طرف دره خیز برداشت و در آن خزید . و چون پنهان می شد گفت :
 - من فرشته ام ، غضب خدا مرا بدید ، و درت مسخ کرد ، تو سرپرست مائی و
 دعایت مستجاب .

- و به تو آوردم ، پس شفاعت کن نزد آن خدائی که همگان سوی او روان اند .
 - علی دعا کرد و رسول خدا آمین گفت ، مردم همه می گریه کردند .
 - دعا مهدف نشست ، فرشته بر آسمان بر شد ، چنانکه عقاب چون تیر
 به آسمان رود .

- بر طادوسی بر تنش روئید و گوهر ، و از طلب غاب زیور بست
 - می گفت : بخدا سوگند نجات یافتیم به مرکت خاندانی که از خشم آنها آتش

دوزخ فروراست و نعیم بهشت برای دوستانشان رایگان
- آری آنها باند «خیر بزرگ» و همانها باند کشتی نوح و هم شاهراه حقیقت
چون وحی منقطع گشت.

دنباله شعر :

سخن محکم و درست تر این است که این قصیده از ناشی است ، چنانکه ابن -
شهر آشوب در «مناف» بدان تصریح کرده ، این خلکان از ایی بکر خوارزمی نقل
می کنند که ناشی در سال ۳۲۵ به کوفه رفت و در مسجد جامع شعر خود را دیگته کرد
متنبی شاعر که در آنوقت نوری بود ، در مجلس او حاضر می شد و از املاء ناشی ، این
دوبیت را از قصیده او یادداشت کرد :

فلیس من القلوب للذهب	کائناتان ذلک ضمیر
مقاصدها من الخلق الرقاب	و صاره کبیته یغم

یاقوت حموی هم در «معجم الادباء» ج ۵ ص ۲۳۵ و باقی در «آثار الحنان» ج ۲ ص
۳۳۵ داستان فوق را ذکر کرده اند ، و صاحب «نسخة السحر» باجزم باین نسبت ، شعرا
آورده و گفته : هر کس آنرا به عمر و عاص بسته ، مرتکب رسوائی و اشتباه شده است.
ایشان چکیده شعر و ادب اند و نظرشان در این گونه موارد حجت است .

پس نسبت این شعر به عمر و عاص ، چنانکه در بسیاری از کتب ادبی آمده ، مانند
کتاب «اکلیل» (تألیف ایی محمد الحسن بن احمد الهمدانی الیمتی) و «تحفة الاحیاء»
(تألیف جلال الدین شیرازی) مورد اعتماد شاید بود.

۱- هم یسأء لون؟ عن التیاء العظیم.

۲- در چاپ شش جلدی تاریخ این خلکان تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید ح ۲ ص ۵۲ شعر
دوم را چنین تعریف کرده اند:

و صاره لیفته کتیم * مقاصدها من الخلق الرقاب

گویا از ذکر «غدير غم» و اشاعة آن خائف اند. (مترجم)

می گویند: روزی معاویه یا ندیمانش گفت: هر کس درباره علی شعری بگوید این بدره^۱ زر را بدو خواهم داد. عمرو عاص این اشعار را بطمع بدره زر گفت. و نیز نسبت اشعار به ابن فارس چنانکه در بعضی معاجم آمده صحیح نیست، چه ابن خلکان و حموی هر دو معاصر ابن فارس اند. اگر قصیده از او بود، بر آن دو مخفی نمی ماند، علاوه بر اینکه این قصیده قبل از ابن فارس دست به دست می گشته.

آپچه بگمان می رسد این است که جمعی از قصیده سرایان در ستایش علی امیر المؤمنین با همین وزن و قافیه، مدیحه سرایی دارند که در میان مردم منتشر است. و گاه اتفاق می افتد که چند بیت از آن قصیده در این قصیده دیگر مندرج می شود چنانکه برخی از اشعار «ناشی» در مناقب ابن شهر آشوب، ضمن ابیات «سوسی» جا خورده و نیز اسماری از ابن حماد در خلال قطعات «صوبی» دیده می شود. و هم ابیاتی از شعر «زاهی» در ضمن اشعار «ناشی» و از شعر «صدی» در شعر «ابن حماد» و بدین وسیله امر بر باقلان مشتبه شده گاه به این و گاه به آن نسبت می دهند.

قسمتی از این قصیده را، علامه حجت شیخ محمدعلی اعظم نجفی قمییس کرده و آغازش این است:

بنواستخار هم تعلیم باب	○	لهم فسی کل مضلة جواب
الذوالج اختلال واضطراب	○	بال محمد عرف الصواب الخ

(پس آن برگزیده حق شاه راه علم اند، و برای هر مشکلی جوابی آماده دارند هرگاه اختلاف آراء پدید شد، با آل محمد راه حق شناخته آمد. تا آخر).

شاعر:

ابوالحسن یا ابوالحسن علی بن عبدالله بن وصیف، ناشی صغیر (نوپاد از کوچک) بغدادی است از باب طاق، که در مصر نشین گزیده معروف به «حاله» است: چون پدرش حلیه شمشیر می ساخت، و به «ناشی» شهرت یافته چون ناشی به قول سماعی

در انساب بمعنی نویر دازاست۔

شاعر، یکی از صاحب نظران علم کلام است که ضمناً در فقه دستی داشته و در حدیث موسیقی یافته و در علم ادب پیش افتاده، و بالاخره در سرودن اشعار آبدار مشهور و سرشناس آمده، خلاصه مجمع فضائل و مکارم، معدن فرهنگ و دانش بوده، پیشنانز دانشمندان شیعه و متکلمین و محدثین و فقہا و شعراء مذهب است:

شیخ مفید از او روایت می کند و شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی به توسط استادش مفید چنانکه در فهرست خود ص ۸۹ یاد نموده و صاحب فرایض الطماء با قیاد احتمال می گوید: شاید همو باشد که از مشایخ و اساتید شیخ صدوق است.

در کتاب الوافی بالوفیات، و کتاب لسان المیزان ج ۳ ص ۲۳۸ - مرقوم است که ابو عبد الله خالم، ابوبکر ابن زرعہ همدانی، عبد الواحد شکبری، عبد السلام بن حسن بصری لغوی، ابن فارس لغوی، عبد الله بن احمد بن محمد بن روزبه همدانی و جمعی دیگر از دانش صفیر روایت می کنند و او خود از میرد و ابن المعتز و جز آن دو.

ابن خلکان می گوید: ناشی دانش خود را از ابی سهل اسماعیل بن علی بن یوسف و فرا گرفته، و ابوسهل از بزرگان متکلمین شیعه است.

شیخ طوسی در کتاب فهرست ص ۸۹ می نویسد: دانشی در فقه ربیعای مذهب اهل ظاهر بود.

اهل ظاهر، طرفداران ابوسلیمان داودی علی بن خلف اصفهانی در گذشته سال ۲۷۰ هجری که معروف بظاهری است.

ابن ندیم در المهرست ص ۳۰۳ درباره ابوسلیمان ظاهری می نویسد: اول کسی است که ظاهر کتاب و سنت راستند فرار داد و غیر آنرا از رأی و قیاس مردود دانست. ابن خلکان در تاریخ خود ج ۱ ص ۱۹۳ می نویسد: ابوسلیمان مذهب مستقلی داشته و جمعی که دنباله رو گشته اند بظاهریه معروف اند.

نقاشی در کتاب در حال، برای ناشی شاعر ما فقط يك کتاب در امامت نام می برد ولی شیخ طوسی در فهرست می گوید: کتابهایی تألیف کرده و در تاریخ ابن خلکان هم

دارد که ناشی صاحب تصنیفات زیادی است.

در کتاب «وافی بالوفیات» آمده که: شعر او تدوین شده و مدایح او در مراد حائنان نبوت، قابل احصاء نیست؛ و لذا ابن شهر آشوب در کتاب «معالم العلماء» او را در عداد شعرائی نام می برد که بی پروا، از خاندان رسول دفاع می کردند.

در «معجم الادماء» ارفول خالغ می نویسد: ناشی معتقد به امامت اهل بیت بود و با سبک بدیعی بحث و مناظره می کرد، عمرش را در ثنا و ستایش اهل بیت به سر برده و به دوستی آنان سرشناس و معروف است و اشعاری که در مدح آن خاندان سروده قابل احصاء نیست.

با وجود این خلیفه الراسی بالله را تناکفته و با او داستانها دارد، برای دیدار کافور الحشیدی به مصر روانه شده و او را ثنا گفته و نیز ابن خنزابه وزیر را مدح گفته و با او همدم بوده، ضمناً مدیحه دستایش بریدین سروده و به سره گسیل داشته و مدیحه دیگری در ثنائی ابی الفضل ابن العمید گفته و به ارجان ارسال نموده.

و نیز می نویسد: ابن عبدالرحیم از خالغ و او از زمان خود ناشی برایم حدیث کرد که: ابن رائق مرا نزد الراسی بالله برد، من مداح و ستایشگر ابن رائق بودم و خاطره مرا می خواست، موقعی که به خدمت راسی رسیدم گفت: ناشی رافضی تویی؟ گفتم: من خادم امیر المؤمنین و شیعه هستم، گفت: از کدام فرقه شیعه؟ گفتم: شیعه بنی هاشم^۱. گفت: این گونه پاسخ، حیلۀ ای نایک است، گفتم: ولی مایاکی نسب همراه است. گفت: آنچه داری بیاور! من فسیده^۲ بر او خواندم، دستور داد: ده طافه شال به من خلعت دهند و چهار هزار درهم نقد، رستم از خزانه دار تحویل گرفتم و به خدمتش بار شدم: زمین را بوسیدم و از مراحم او تشکر کردم، بعد گفتم: من رسم دارم که طبلسان می پوشم، گفت: اینجا طبلسان عدلی داریم، با طبلسان باو بدهید و باک عمامه خز همراه آن، که دادند، بعد گفت: از اشعاری که در مراد منی هاشم داری چیزی بخوان! خواندم:

۱- شیعه بنی هاشم، شیعه بنی العباس را هم شامل می شود که الراسی بالله از آن تراز است

— ای فرزندان عباس، امیه با کینه و دشمنی خونهای از شما ریخته است.
 — پس هاشمی بیست آنکه امیه را دوست ندارد و با آن مردك امین اباریل را.
 * گفت: من تو را بوزیل چه گذشته؟ گفتم: امیر المؤمنین بهتر می دانند خندان
 شد و گمت: مرخص هستی.

سیاری اخبار حکایت دارد که ناصی علاوه بر اینکه فراوان در ثنائی اهل بیت
 شعر سروده، مورد قبول و تقدیر و علاقه اهل بیت قرار گرفته، و این خود بالاترین
 فضیلت و مقام است و الاثرین کرامت جاوید که دستکاری دوسرا به همراه آن است.
 حموی در معجم الادباء از گمت خالص می نویسد: من با پدرم به سال ۳۴۶ در مجلس
 کبوزی محدث بودیم که در مسجد بین ما از کتابها و زرگرها معقد می شد. مجلس
 پر بود، ناگهان مردی از راه رسید. فضائی پر صله به تن داشت، در یکدست مشاک
 آب و انسان غذا و در دست دیگر چوبستی نوکدار، هنوز سرد راه از خود نسترده
 بود. سلام کرد و با صدای بلند گفت.

من فرستاده فاطمه زهرا هستم. گفتند: خوش آمدی و صفا آوردی. گفت:
 می توانید احمد مزوق نوحه خوان را من معرفی کنید؟ گفتند: آری همین است که
 اینجا نشسته است. گفت: خاتونم علیها سلام! در خواب دیدم، فرمود: راهی بغداد شد و
 احمد را بجو و بدویر گو که بر فرزندم باشم ناصی نوحه سرائی کند، آنگاه می گوید:
 سی احمد ظبی بکم یقطع * بمنزل مصابی فیکم لیس یسمع

(ای ادگان احمد مختارا حکرم در مانم شما از هم گسیخت، کس نشنید آنچه
 در این مقام مردل من رسید).

* ناصی در آن مجلس حاضر بود، طبعاً چنانچه محکمی بر صورت خود نواخت، و
 به دلایل او احمد مزوق و سایرین همه لطمه بر صورت نواختند، گریه را سردادند. از
 همه بیشتر ناصی و بعد از او مزوق متأثر شده بودند، بعد با این قصیده نوحه سرائی
 کردند تا طهر شد و مجلس از هم پاشید.

هر چه کوشش کردند که آن ماسر آرد راه رسیده، هدیه قبول کند، مفید واقع

نشد. گفت: بخدا سوگند اگر تمام دنیا را بمن بدهند، نخواهم گرفت، روا نمی‌دانم که پیام آور خاتونم فاطمه باشم و عوض بگیرم، مراحت کرد و چیری بیدیرفت گوید: این قصیده، بیش از ده بیت است، از جمله:

- شکفت اینجاست که شما باشمشیر خودتان فنا می‌شوید، و آنکسی بر شما چیره شد که دپروز خاضع و فروتن بود.

- گویا رسول خدا سفارش کرده که شما از دم نیغ بگذرانند که احسان شما را این چنین در بلاد پراکنده می‌سازند.

مؤلف کتاب امینی گوید: اول این قصیده چنین است:

- بنی احمد قلبی لکم بقطع بمثل مصابی فیکم لیس یسمع

- هیچ بقعه و دیاری در شرق و غرب عالم نیست جز اینکه در آنجا شهید و مقتولی به خاک کرده‌اند.

- ستم کردند، شما را از دم نیغ گذرانند، حقوق شما را صاحب شده بین خود قسمت کردند. نا آنجا که جهان بر شما تنگ شد و در هیچ جا امان نیافتید

- چه آنجا که مروری خاک افکندند و سرها که بر آینه‌ها بالا رفت.

- متواری گشته‌اید، دمی پهلویتان بر ستر قرار نمی‌گیرد ولی خواب را مرا می‌دباید و آرام بخواب می‌روم.

* حموی از زبان خالغ می‌گوید. روزی به ناشی گذشتم که در بازار سراجها نشسته بود، به من گفت: قصیده‌ای ساخته‌ام، از من تقاضای نسخه کرده‌اند، می‌خواهم با خط تو عرضه کنم، گفتم بی‌کاری روانم، بر می‌گردم.

رفتم با آنجا که حاجت داشتم، خواب مرا در ربود، ابوالقاسم عبدالعزیز شطرنجی نوحه خوان را که مرده بود، در رؤیا دیدم، به من گفت: دوست دارم که بیا خیزی و قصیده بائی ناشی را پاک نویسی کنی، ما دیشب در مشهد (حسین) ما آن نوحه سرایی کردیم.

آن مرد، موقعی که از زیارت مراجعت می‌کرد، بین راه در گذشته و مرده بود

من بیاخاستم و مرگشتم و به نالی گفتم؛ قصیده بایهات را بده! گفت: از کجا دانستی که بایه است؟ من هنوز با کسی در میان نگذاشته‌ام، جریان خواب را بازگو کردم گریست، گفت: بدون تردید وقت آن رسیده است، من آن قصیده را پاکنویس کردم. آغازش این است:

رجالی بید و انعمات قریب ● ویضی غنی و المنون نصیب

(آرزویم دور و دراز است و مرگم نزدیک، امیدم، بظلامی رود، ولی تیرمرگ بظلامی نمی‌رود).

* مؤلف کتاب امینی گوید: قصیده بایه قسمتی در ثنا و ستایش اهل بیت است: - مردمی که بالاترین مقام را حائز شدند و در میان صاحبان فضل هم‌تالی برای آنان نیست.

- اگر لب خود را باد کنند، از مجده و عظمت سر بآسمان می‌سایند و در صاحبان نسب کسی بدان پایه نیست.

- دریای کرم‌اند که در و گوهر با موج خود بمساحل افکنند، و دریغ ندارد.

- کشتیهای نجات بر آن روان است و آبش برای تشنگان سرد و گوارا.

- دریائی که همایه را بی‌پناز کند و ساحلش تفرجگاه وسیع باشد.

- آنان دست آویزین بندگان و پروردگارشان باشند، دوستدارشان به روز رستاخیز زیانکار نیست.

- دانش‌گذاشته و آینه را در آستین دارند و هم آنچه هر کس بخواهد.

- دانشها را بکسر، بی‌سیر کرده‌اند و هر چه تعفه و یا در پرده باشد.

- آنها بندگان - فصل و عظمتشان چشم و چراغ جهان‌یافتد و برای دشمنان به روز رستاخیز مایه عذاب.

* علامه سماوی، اشعار نالی را در مدح و ثنای خاندان نبوت یکجا گرد آورده که از سیصد بیت متجاوز است.

ولادت ، وفات:

حموی در معجم الادباء به نقل از خالعی می گوید: ولادت ناشی آ اینچنانکه خودش بمن گفت، در سال ۲۷۱ بوده و به سال ۳۶۵ روز دوشنبه پنجم صفر در گذشت و من در شهر ری بودم.

نامۀ ابن بقیه^۱ به ابن العمید واصل شده که خبر مرگه ناشی در آن درج بود گفته شده که ابن بقیه باز کان دولت پیاده جنازه او را متابعت کردند و در مقابر قریش مدفون شده که مزانش معروف است.

او از جمله کسانی است که سال ۳۴۳ گورش را شکافته و استخوانش را آتش زدند^۲. ابن شهر آشوب در معالم العلماء ص ۱۳۶ گوید: او را آتش زدند و ظاهر گشتارش این است که او را زنده در آتش سوخته شهیدش کردند. وحدا دانایان است.

در این زمینه سخنان دیگر هم هست که باصحت همخوان نیست مثلاً یافعی در «مرآة البیان» ج ۲ ص ۲۳۵ وفات ناشی را سال ۳۴۲ نوشته و ابن خلکان سال ۳۶۰ و ابن اثیر در «کامل» سال ۳۶۶ و همین را ابن حجر در «لسان المیزان» از «ابن النجار» نقل کرده و علاء الدین بهائی در «مطالع البدور» ج ۱ ص ۲۵ باز گو کرده ضمناً این شهر را از او باد می کند:

... باز گردانیدن و راندن از در شیوة اشراف نیست، این کار از افاض بدو راست.

... کم اتفاق افتد که کسی در آید و او را برانند و مار هم با قلب صاف و بی کینه

باز گردد.

تعالی در «ثمار القلوب» ص ۱۳۶ در شهرت «هجو ناصبی» به «سیاه روی» ابن

شهر او را می آورد:

۱- ابوطاهر محمد بن بقیه، وزیر عزالدوله است، موقی که عضدالدوله باقهر و علیه وارد بغداد شد، ابن بقیه را جت و در پای پیل افکند، و بعد از کشتن در مقابل بیمارستان عضدی بغداد به دار آویخت، سال ۳۶۷.

۲- در شرح حال مؤید، قجایی که در این واسعه اسفناك اتفاق افتاده مذکور می داریم

- ای دوست و یاور من از نژاد لوی بن غالب
 - آنکه بر دوست فرمان میراند، ستم می کند: فرمان صادر شد مولی واجب نیست،
 - لك صدغ قاما لونه وجه ناصبی
 (تو صاحب زلفی هستی که رنگش چون صورت ناصبی سیاه است)
 - مردم را می گرد آید چنانکه عقرب.

جلب توجه:

در کتاب «تنقیح المقال» ج ۲ ص ۳۱۳ ترجمه ناشی دیده می شود از جمله می نویسد:
 «ظاهر آ ناشی همان علی بن عبدالله بن وحیف بن عبدالله هاشمی است که در کتاب «عیون
 اخبار الرضا» ابن حضرت موسی بن جعفر بر امامت حضرت رضا، از او روایت شده است». این
 شگفت ترین اشتباهی است که در این کتاب دیده ام.

مصادر ترجمه و بیوگرافی شاعر:

فهرست شیخ طوسی	معالم العلماء
رجال ابن داود	رجال نجاشی
نسیمة الدهر	انساب سمعی
وفیات الاعیان	معجم الادباء
میزان الاعتدال	الوافی بالوفیات
خلاصة الرجال	تقدیر الرجال
کامل ابن اثیر	مجالس المؤمنین
لسان المیزان	شذرات الذهب
مطالع البدور	جامع الرواة
تلخیص الاقوال	منتهی المقال
نسمة السمر	امل الامل

رياض العلماء	خاتمة الوسائل
الحصون المنيعة	ملخص المقال
تلخيص المقال	الشيعة وفنون الاسلام
روضات الجنات	تأسيس الشيعة
هدية الاحباب	تنقيح المقال
الطليعة	وفيات الاعلام
شهداء الفضيلة	بهية الطالب



غديره بشنوی کردی

در گذشته چهار سال ۳۸۰

وقد شهدوا عید الفدیر * مقال رسول الله من غیر کتمان

– (یقین روز غدیر به چشم خود دیدند و فراگرفتند سخن رسول خدا را آشکارا)

– نه چنین است که من بر تمام شما سرورم و از همگان واپیشترا گفتند: چرا

ای سرورجن و انس.

– برای خطابه بر چوبهای منبر بر شد و با صدای بلند و رسا پیش خواند.

– حیدر را، و همگان زمان در دهان گرفته فروتن و آرام دل بودند، برخی

پشت سر و برخی پیش رو.

– علی لبیک گویان پیش آمد و چهره اش چون قرص ماه بر شاخه سرو می درخشید.

– رسول خدا خوش آمد گفت و او را در کنار خود جای داد. آری آن پاك مرد

همتای مصطفی گشت.

– بازوی او را مال برد و در حالیکه فریادش به تیردیک و دور می رسید فرمود:

– علی برادر من است که بین من و او حدائی نیست، چونان که هارون نسبت

معموسی بن عمران کلیم خداوند.

- او وارث علم من است و خانشین بعد از من بر اتمم هر گاه روح از بدنم مفارقت جوید.
- پس ای پروردگار من! هر که علی را دوست گیرد، او را دوست گیر، و دشمن گیر
هر که او را دشمن گیرد و خشم گیر بر هر که بدو کینه ورزد.

* و در قصیده دیگر گوید:

- آبا این سخن راست و حدیث مشهور را و آنهم که در روز غدیر خم، احمد
مصطفی به خطابه برخاست و فرمود:

- آیا من سرور شما نیستم؟ علی هم مانند من سرور شماست، پس او را دوست
گیرید، من آنچه واجب بود، ادا کردم.

* و این شعر دیگرش:

- روز «غدیر» برای دوستان علی عید است و «ناصبیان» شرافت آنرا منکر اند.

- روزی که در سپهر برین به عنوان «عهد مبرور» جشن گرفته شود.

- و جشن روی زمین نمونه‌ای از جشن آسمانی است، اگر قلدرها سر باطاعت

نهند و حسودان از اخلاص گری دست کشند.

شاعر:

ابو عبدالله حسین بن داود کردی بشنوی، چنانکه این شهر آشوب در «معالم

العلماء» می نویسد: از شعرایی است که علناً به ستایش و ثنای اهل بیت زبان گشوده

و ندای ولایت در داده است. گواه این شهادت او، اشعار فراوان و مشهوری است که از

جمله درس اسر کتاب «مناقب» سروی (این شهر آشوب) پراکنده است.

در این صورت باید گفت که: بشنوی از پرچمداران میدان ملاحه و مصاحه، و

یکی از شعراء بزرگ امامیه است که برای نشر ادب و فضیلت پیاخته.

از جمله اشعار او که گواه مذهب اوست:

- پروردگارم سوگند که بعد از رسول مختار، نه دامن دوازده جانشین او

چشک زده‌ام.

— زندگی خود را وقف آن خاندان پاک کردم که از میان خاندانهای قریش
 هواخواه دین اند

* و هم این شعر دیگرش:

— ای کسیکه به نادانی منصب خلافت را از ابی العسن باز می گردانی، دروازه
 شهر، به روی جاهلان گشوده نخواهد گشت

— آنهم شهر علم که دانش طلبان از ورود بدان شهر ناگريبراند، آری مسؤولیت
 متوجه دانشوران است.

— سرور و هم سرپرست جهانیان اوست، چنانکه از جانب خداوند عرش، بر زبان
 جبرئیل گذشت

* و با این شعر دیگرش:

قد خاند من قدم المنصور خاتمه ۵ ولله فبالمنصور لم اخن

— آنکه نالایقی را بروالائی مقدم شناسد، به خدای خود خیانت ورزیده، من
 به خاطر نالایقی هست، به خدای خود خیانت نخواهم کرد.

اشعار دیگرش که برودی ذکر می شود، گواهای این است که در تشیع مایه ای عمیق
 دارد و در دوستی اهل بیت، با اخلاص و حزم به سادات ائمه توجهی ندارد، پس او را
 «شاعر اهل بیت» باید خواند، و اینکه می گویند «شاعر بنی مروان» بوده، آن چنان که
 در «کامل» ابن اثیر ج ۹ ص ۲۴ آمده، منظور، سلاطین «دیار مکر» از خواهرزادگان «دازه»
 کردی است.

در سلسله آنان، ابو علی بن مروان بود که بر مناطق تحت اشغال خالوش
 «سلط شد و بعد از کشته شدن، برادرش «عمهدالدوله» به سلطنت رسید، و بعد از کشته
 شدن او، برادر دیگرش: ابونصر؛ سلطنت ابونصر از سال ۴۲۰ تا سال ۴۵۳ به درازا
 کشید و بعد از مرگش دو پسر بجای گذاشت: یکی نصر که «میا فارقین» را صاحب شد و در
 سال ۴۵۳ درگذشت و فرزندش منصور بجای او نشست؛ دومی سعید که بر «آمده» دست یافت^۱

شاعرها، کردهای بشنویه^۱ را که در قلعه «فناک» سکونت داشتند، تحریر می کرد تا به یاری «باز» کردی، خالوی، بنی مروان، به پا خیزند.

بنی مروان، در نبردی که به سال ۳۸۰ پیش آمده، در تاریخ یاد شده اند، این نبرد بین «باز» و بین ابوطاهر و حسین دو فرزند «حمیدان» اتفاق افتاد، بعد از آنکه فرزندان «حمیدان»، ملاده موصل را سال ۳۷۹ صاحب شدند، و مشنوی در این باره ضمن قصیده‌ای سرود؛

— کردهای بشنویه، یاران دولت شما بنده، عرب و عجم همه می دانند.
* در این صورت، نسبت شاعر به بنی مروان، به خاطر علاقه‌ای است که به خالویشان «باز» دارد، البته این علاقه در اثر هم نژادی است. و به همین جهت سخن برخی که وفات شاعر را سال ۳۷۰ نوشته اند^۲، بی پایه است، چه تاریخ گواهی می دهد تا ده سال بعد هم، حیات داشته.

صاحب «معالم العلماء» دو تألیف به نام: «دلائل» و «رسائل بشنویه» برای او یاد کرده، و ابن اثیر، در «اللب» ج ۱ ص ۱۲۷ می نویسد: دیوان شعری دارد که مشهور است.

بشنویه:

در عراق، قسمت شرق دجله، طوائف زیادی از اکراد سکونت دارند که به نام قلعه‌ها و آبادیهای محل سکونت، در تاریخ یاد شده اند، این قلعه‌ها در اطراف موصل و ادبل جای داشته و از جمله «بشنویه» است که شاعر ما از آنجا برخاسته است. فلاح ابن طائفه مالانرازموصل، نزدیک جزیره «ابن عمر»^۳ به فاصله دو فرسخ

۱- کامل ابن اثیر ج ۲۴/۹.

۲- اعیان الشیعه ج ۱ ص ۳۸۷.

۳- نام شهری است بالای موصل به فاصله سه روز راه، و روستائی دارد سرسبز، وسیع، بایرکت، گمان دارم اول کسی که آنرا آباد کرده، حسین عمر بن الخطاب عظمی باشد. دجید بن حریره حاکم دارد، جز از یک طرف مانند هلال، و همین قسمت را هم حلقی کنده و آنرا آنرا افکنده اند. نسبت به این شهر «جزیره» است.

واقع می‌شده، و صاحب جزیره و نه‌غیر او، نمیتوانسته‌اند بر آنان دست یابند، با اینکه منروی نموده یا همگان به تمام شهرها، رفت و آمد داشته‌اند.

باقوت حموی در معجم البلدان، می‌نویسد: «این قلعه‌ها در دست طائفة اگراد است، سالها می‌گذرد، نزدیک سیصد سال. مردمی صاحب سروت و جوانمردی و تمسک‌اند اگر کسی بآنان پناه برد، از او حمایت کرده بزرگش می‌دارند.

از جمله قلاع این طائفة: قلعه برقه، قلعه بشیر، قلعه فنک است و از فرمانروایان این قلعه امیر ابوطاهر، امیر ابراهیم و امیر حسام‌الدین است که در قرن ششم فرمانروا بوده است. (از جمله) اگراد «روزانیه» اند، این طائفة، به روزان^۱ نسبت می‌برند که ناحیه وسیعی را در شرق دجله از جزیره ابن‌عمر، شامل می‌شود، تقریباً دوازده‌هزار مایل راه طی شود، به مناطق آنان می‌رسد تا به حدود خلاط می‌کشد و پایانش را آذربایجان به کارگزاری سلیمان منتهی می‌گردد. در این قسمت قلعه‌های محکم و استواری است که طوائف بنشویه، زورانیه و بختیه ساکن‌اند.

و (بختیه)، در چند قلعه مخصوص به خود سکونت دارند: چون آتیل، علوس، القی، اروخ، باخوچه، باخو، کنگور، بیروه، خوشب و فرمانداری آنان در قلعه جردقیل است که بهترین قلعه‌های آنان است و از جمله رهبران ایشان امیر موسک بن محلی است. و (هکاریه)^۲ که در بلوک بالاتر از موصل نزدیک جزیره ابن‌عمر جای‌گزین‌اند، از فرمانروایان ایشان در حلب، عزالدین عمر بن علی و عمادالدین احمد بن علی معروف به: ابن‌مشطوب بزرگترین امیری است که در مصر به حکومت رسیده و از دانشوران ایشان شیخ الاسلام ابوالحسن علی بن احمد هکاری در گذشته سال ۴۸۶ است که شرح حالش در ابن‌خلکان ۳۷۲ مذکور است.

و (حالیه)^۳ که نام قلعه‌ای از قلعه‌های بلوک هکاریه است و اگراد آن بنام

۱- به فتح واو و زاء برود چمدان.

۲- به فتح کاف و تشدید آن برورن شدادند.

۳- به فتح جیم و تشدید لام.

جلالیه مشهور اند.

و (وزوادیه^۱) که از اشراف و بزرگزادگان کردند، و از آنهاست: اسدالدین شیرکوه در گذشته سال ۵۶۴ و برادرش نجم الدین ایوب.

و (شوانگریه) و این همان ملائقه‌ای است که در سال ۵۶۴ موقعیکه رنگی بن دکلاه صاحب فارس، از شمله صاحب خوزستان، شکست خورد، بدانها پشاهنده گشت و سپس با کمک آنان بر شمله پیروز شده به حکومت فارس رسید.^۲

و (حمیدیه) که دژهای مستحکم در کنار موصل داشته اند و (هذبایه) که در قلعه اربیل و کارگزار بهی آن جاداشته و (حکبه) که در ماروانشان امیر ابوالهیجاء اربلی نامبردار است.

و (دیگر اگر از به نام: مادایه، یعقوبیه، جوزقانیه، سورایه، کورایه، عمادیه، محمدیه، جی، ای، مهرایه، جادایه، رضایه، سروجیه، هاروتیه، لریه مشهور و مؤلف به شهاد دیگر می که قابل آمار نیستند

قسمت از اشعار بقوی

از چکامه‌های مذهبی شاعر این دو بیت است.

بهترین اوسیا از میان شریعت بن قیائل و گرامی ترین خاندانها برگزیده شده
از لغزش و خطا در امان است.

مرگه به چهره او بنگری، برود دگر خود را عملاً و لساناً پرستش کرده
خواهی بود.

* در بیت اخیر به حدیث رسول خدا (ص) اشاره دارد که فرمود: «نگریستن

۱- این ضبط کمال این اثر است و در دگر جا «ردایه».

۲- به صفحه ۳۷ ج ۴ الفدیر و ج ۱۱ ص ۳۴۷ شامل این اثر مراجعه شود.

۳- عملاً، و جظهاری دارد چه رو برو شدند و نگرستی عمل است؛ و لساناً، بدین جهت که هر کس بدو می نگرست، قهراً زبانش به تکبیر و تمجید حق باز می شد؛ سبحانه چه جوانمردی! (مترجم).

به چهره علی عبادت است :

محب الدین طبری، در «ریاض» ج ۲ ص ۲۱۹ از ابی بکر، عبدالله بن مسعود، عمرو عاص، عمران بن حصین، و دیگران، از زبان رسول اکرم روایت کرده است.
گنجی شافعی هم در «کفایة الطالب» ص ۶۵ و ۶۶ با دو طریق، از ابن مسعود نقل کرده و گفته: سند حدیث اول از دومی نیکوتر است، دومی را هم جمعی از حافظان حدیث مانند ابو نعیم در «حلیة الاولیاء» و طبرانی در «معجم خود» روایت کرده اند، سند آن هم عالی و خوب است، منتفی از این طریق، سند غریب و شکفت بنظر می آید، اما سند اول خوش سیاق است.

باز هم به طریق دیگر، از معاذ بن جبل در صفحه ۶۶ روایت کرده و گفته: حافظ دمشق در تاریخ خود، از جمعی صحابه آنرا روایت کرده که از جمله ابوبکر، عمر، عثمان، جابر، ثوبان، عائشه، عمران بن حصین، ابوذر نامبرده شده، و در حدیث ابی ذر آمده است که رسول خدا فرمود: علی بن ابی طالب در میان شما - یا در میان شما است - حکم کعبه پوشیده را دارد: نگرستن بدان عبادت و سفر به سوی آن فرض است.
* و از اشعار مذهبی اوست:

- باکی نیست که در کدام سرزمین، خداوندگارم فرمان مرگ دهد.
- نه اینکه در کدام نقطه زمین پهلو بر خاک بهم و کسی آرامگاهم را منفور دارد و از آن دوری گزیند.
- در صورتیکه گواهی میدهم: خدائی جز آن خدای یگانه نیست و فرمان او راست.

- و اینکه محمد برگزیده، پیامبر اوست و علی برادرش.
- و فاطمه دختر رسول پاک و یاکیزه از ارجاس است، همان رسول که ما را به دین حق رهبری کرد.
- و دو فرزند گرامیش که هر دو، سرور من اند. خوفاً سر آن بنده که آن دو سرورشان باشند.

* و با این شعر دیگرش:

... اینکه بامن به نزاع و ستیز برخاسته‌ای، هر چه در قوه‌داری بیار، که من به دوستی آل محمد درآورم و بخرم.

... یاکن و یاک نهادان، ارباب هدایت، آنان یاک نژادند و هر که آنان را دوست ندارد.

... خود را بدانها مستم و از دشمنانشان بریدم، تو می‌بیند هر چه خواهی ملامت کن؛ کم یا زیاد.

... آنها چون اختران مهار زمین و مایه آرامش آناند و هم آنان کشتیهای نجات غریق، این را از حدیث مسند می‌گویم.

و هم از سروده مذهبی شاعر است:

... مهترشان گفت: چه نظر می‌دهید و با چه وسیله می‌توان امر آشکار خلافت را مردود شناخت؟

... شنیدید که چگونه با سخن رسا خلافت علی را تبلیغ کرده سنارش نمود؟

... گفتند: چاره آن بر ما دشوار است و نظری که می‌دهیم قطعی نیست.

... این کار را هم با سایر امور قیاس گیرید و به دقت مطالعه کنید، بدین وسیله به زندگی عالی دست خواهید یافت.

... بهمان مرگش - بزودی آنرا به شوری می‌نهیم، خواه نصیب قبیلهٔ یم شود یا قبیلهٔ عدی.

* و نیز این شعرش:

... ای خوانندهٔ قرآن، که راز تشابهات را از محکم باز می‌شناسی!

... آیا خدمت کعبه: از راهنمایی زائران و آب دادن حاحیان، با ایمان علی

برابر است؟

... یا او را هر تبهٔ «نیم بود عدی» شناخته‌ای، اصولاً هیچ گاه مانند آن دو بوده‌است؟

... همان همان علی که دوستی او بر من فرزند قطعی است. نه! تو من را دشمنان

و بی خردان برابر نیستند .

* و هم این دوست دیگر :

- آن علی که امروز شهر علما دداشت ، به دستاخیز ، فرمانروای بهشت و دوزخ است .

- از این دو دشمن او ، بدبخت جهانیان ، در آتش جای می کنند و دوستش سر - فراز روز حساب است .

* و نیز این دوست دیگر :

غیر البریه خالص النحل الی عهد النبی بحقه فی العهد

- سالار مردم کسی بود که پیامبر اکرم در حق او گواهی داد؛ گفتند کی است که جانش با جان شما برابر است و دشمنان دین را سرکوب خواهد کرد ؟ فرمود : آنکه کفش مرا پینه می زند و آن علی بود .

- پیامبر به فاش و داوری او گواهی داد و داوری و شهادتش نیز مشهود فرشتگان گشت .

* و درباره سدیقه زهرا چنین سروده است :

- آنجا که بتول عذراء در صف محتر بگنجد ، سروهی بر آید که : چشمها فرو کشید !

- همه چشمها فرو کشیده بر زمین دوزند ، وسیه کاران سرانگشت ندامت به دهان گیرند .

آن روز است که دشمنان روسیاه گردند و اهل حق رو سپید .

* و امام صادق را نیز ثنا گفته و سروده :

- چکیده نسل پیشوایان که با کرامت و بزرگواری راه جانشان رسول خدا را پیش گرفتند .

- اگر مشکلی پیش آید که از حل آن درمانیم ، سر آنرا با دلیل و برهان اراعه دهند .

غديره صاحب ابن عباد

(۳۸۵-۴۲۵)

فانت : فمن صاحب الدين الضيف اجب ؟

قلت : احمد خير السادة الرسل.

گفت : پس ، صاحب آئين اعتدال كه بود ؟ برگو !

گفتم : احمد . خير خيل وسالار رسولان .

گفت : بعد از او كيست كه از جان و دل راه طاعتش گيري ؟

گفتم : وصي تارگزارش كه خيمه بر زحل افراشته .

گفت : بفراتر رسول كه خفت نابرخي او گردد ؟

گفتم : آنكه در طوفان حوادث از جاى نجنبيد .

گفت : رسول خداست كه را به عنوان برادر خواندگي با اشتياق فشرده ؟

گفتم : همان كه خورشيد به هنگام عصر به خاطر او بازگشت !

فانت : فمن زوج الزهراء فاطمة .

قلت : الفضل من حاف ومعتل .

گفت : فاطمه كه زهره زهرابود ، يا كه جفت شد ؟

گفتم : برترين جهانيان : از يارهنه و چكمه پوتش .

گفت : دو سبط پیامبر که از شرف سربه آسان سودند ، زاده که بودند ؟
گفتم : همان که در میدان فضیلت گوی سبقت ریود .
گفت : افتخار جنگ بدر نصیب که گشت ؟
گفتم : آنکس که بیشتر بر فرق دشمنان کوبید .
گفت : در جنگ احزاب شیر زیان که بود ؟
گفتم : کشنده «عمر» دلاور بود .
گفت : پس در جنگ «حنین» که برید و درید ؟
گفتم : آنکس که مشرکین را در يك لحظه درو کرد .
گفت : برای تناول مرغ بریان حضور چه کسی آرزو بود ؟
گفتم : همان که نزد خدا و رسول مقرب و محبوبتر بود .
قالت : فمن تلوه يوم النكاح احب .
قلت : الفضل منك و هم فعل .
گفت : کدام کس در سایه عبا همتای رسول گشت ؟
گفتم : برترین عالمیان از گلیم دوش و خزیوش .
قالت : فمن سارقی يوم القدير ابن ا .
قلت : من كان للاسلام خیر ولی .
گفت : در روز «غدیر» چه کس سروری یافت ؟
گفتم : آنکه برای اسلام بهترین یاور بود .
گفت : سوره «هل ائی» که نازل شد چه کسی تشریف یافت ؟
گفتم : آنکه صفا بخشیش از همه فزون بود .
گفت : دست که در رکوع نماز با انگشتی به سوی سائل دراز گردید ؟
گفتم : دست کسی که محکمتر نیزه به سینۀ دشمنان کوبید .
گفت : پس آن که آتش دوزخ را تقسیم کند کیست ؟
گفتم : آن که شرار اندیشه اش ، از شعله آتش گیر اتر است .

گفت: رسول پاک! مطهر، در مباحله که را همراه برد؟
 گفتم: آن که در سفر و حضر همسنگ و همتای او بود.
 گفت: پس چه کسی از میان امت شبیه هرون بود؟
 گفتم: آن که در آشوب و فتن تفرید و از پای نماند.
 گفت: پس شهر علم را چه کسی در بود؟
 گفتم: آن که نیازمند دانشش بودند و خود نیازمند نبود.
 گفت: قائل «باکتن» بیست شکن که بود؟
 گفتم: جنگ جمل پرده گشای این راز است.
 گفت: با «فاسطین» پیدادگر که بر دکرد؟
 گفتم: دشت سفین را بشکر که صحنه عمل بود
 گفت: «مارقین از دین» را چه کس تیغ بر سر گرفت؟
 گفتم: روز نهر روان یعنی آن آشکار گشت.
 گفت: به روز رستاخیز، شرافت حوض کوثر ار کیست؟
 گفتم: آنکه خاندانش شریفترین خاندانهاست.
 گفت: پس «لوای حمده» را که بردوش خواهد کشید؟
 گفتم: همان که از نبرد بهر اسید.
 گفت: تمام ایر: مزایا در یک نفر جمع بود؟
 گفتم: آری در یک نفر.
 گفت: کیست؟ نامش بر گو!
 گفتم: امیر المؤمنین علی.
 * و در قصیده دیگری گفته است:

— ای همسر دخت محمد! اگر گوهر وجودت نبود، فاطمه به خانه شوهر نمی روت
 — ای ریشه خاندان احمد! اگر تو نبودی، از احمد مرسل نسبی، به نامی هالند.
 — پیامبر خدا که شهر علم و به هر گونه کمال آراسته بود، دروازه طلایی آن شهر توئی

- خورشید بخاطر توبازگشت و آن منقبتی است که پردپوشی نتوان کرد.
- من آنچه را دشمنان روایت کرده اند بازگو کردم بهمین جهت جان و مال
آنها را حلال می شمارم.

ای همنای محمد، ای پیوند همایون، توبا مشکلات و شدائدی مواجهه گشتی
که شکفتی ها پیارا آورد.

- با لقب «دوراب» تو را سرکوفت زدند ولی دین خود را با کفی «درب»
معامله کردند.

- ندانستید: وصی رسول همان است که در محراب عبادت انگشتی به رسم
زکاة بخشید.

- ندانستید: وصی رسول همان باشد که روز «خدیر»، فرمانروائی او را بر
صحابه مسجل ساخت.

* و با این شعر دیگرش را ملاحظه کنید:

- گفتند: علی بر کرسی افتخار بالا رفت، گفتیم: بلکه کرسی از قدم علی فخر گرفت.

- من همانرا گویم که رسول گفت، موقمی که همکارا گرد آورد، فرمود:

- هلا آگاه باشید! هر که من سرور دارم، باید که علی را سرور خود شناسد. و
گرنه خود داند.

* و در قصیده دیگر گوید:

- چه بسیار دعای مصطفی درباره علی به اجابت پیوست و آرزوهای دشمنانش
بر باد رفت.

- چشم دردمند او را با دعا شفا داد، موقمی که در جنگ خیبر باد مخالف می وزید.

- برای همیشه از سورت سرما و گرما مصون گشت و در این دعا شکفتی هاست.

- کدامین روز، کارها بر وفق مراد چرخید، که خورشید آسمان ولایت (علی)

پرتوافشان نبود؟

- آیا در آن روز که علی خواهان زهرا شد و رسول خدایش به دامادی پذیرفت

یا آنکه همه کس خواهان زهرا بود؟

- یا آن روز که مرغ بریان بر سفره نهاده مصاحبت بهترین و محبوبترین مردمان را آرزو کرد، جر علی کس دیگر حلقه بردار و گفت؟ یا آنکه خادم احمد سه نوبت او را بازگرداند.

- یا روزی که علی را همتا و همسنگ خود معرفی کرده جایگاه او را بهمگان نمود و این خود بالاترین منزلتی است که به صورت آید.

- اَللّی یوم دهم، اذا شاد بدکره و قد سمع الایماء جاء و ذاهب

- یا روز غدیر خم، که نام علی را بلند کرد، و آیندگان و رویدگان وصیت او را شنیدند.

- ای پادشاه دین، ای هم‌ریشه رسول، ای کسی که دوستیت از جانب حق فرض و قطعی است.

- جایگاهت بر کوکب فرقدین پیدا است و مجد و عظمتت ارستاره سماک پر توان کن.

شمشیرت بر گردن دشمنان فلاد زین بسته، قلادمای که ز گر ماهر نتواند پست.

شاعر :

«صاحب»، «کافی الکفاة» ابوالقاسم اسماعیل بن ابی الحسن؛ عباد بن العباس بن عباد بن احمد بن ادریس طالقانی:

گاه اتفاق می‌افتد که ادیب سخندان، با اینکه بیانی شیوا و رسا دارد و قدرت ادبی او در غور و دسی و تحلیل شخصیت‌ها و رجال برجسته تاریخ، ممتاز و مسلم است در عین حال، زبانش در تحلیل برخی شخصیتها و تحقیق و تشریح عظمتشان دچار لکننت شده در کام می‌خشکد.

از جمله این شخصیتها و رجال با عظمت، صاحب‌بن عباد است، که به سبب ولت نمیتوان به قعر مجد و معالی او دست یافت، بلکه باید جوانب مختلفه حیات او را یک-

يك مورد تحلیل و تعمق قرار داده، در هر ناحیه بطور علیحده داد سخن داد. گاه از جنبه علم و هنر، گاه از ناحیه سخندانی و ادب، مرحله‌ای از وجهه سیاست و تدبیر، و بار دیگر، از وجهه عظمت روح و عبادت‌اصیل، تا برسد به بخشش فراوان و فضل سرشار و شرف خالص و روش استوار و سایر مفاخر روحی و معنوی که قابل آمار نیست و آنچه در فرهنگ رجال و معاجم، پیرامون این خصال برجسته او بحث و تنقیب پرداخته و یا به تشریح و تحلیل برخاسته‌اند، تنها به اندکی از بسیار قناعت جسته‌اند.

البته شهرتی که صاحب ابن عباد، در تمام شئون اجتماعی نامبرده کسب نموده خود گواه عظمت و شخصیت اوست، گرچه تاریخ‌نویسان، به اشاره برگزار کرده باشند. مشهورترین و قدیمی‌ترین کتابی که به تحلیل و ترجمه صاحب پرداخته «بنیمة الدهر» ثعالبی است که ۹۱ صفحه آن به تحلیل شخصیت او اختصاص دارد و بقیه مربوط به شعرائی است که او را مدح و ثنا گفته‌اند.

جمعی دیگر کتابی علیحده در بیوگرافی صاحب بقلم آورده‌اند، از جمله:

۱- مهذب الدین محمد بن علی حلی مزیدی، معروف به ابوطالب خیمی، کتابی دارد به نام «الدبوان المعمور فی مدح صاحب المذکوره».

۲- شیخ محمد علی بن شیخ ابی طالب زاهدی گیلانی (۱۱۸۱-۱۱۰۳).

۳- سید ابوالقاسم احمد بن محمد حسنی حسینی اصفهانی، کتابی دارد به نام «رسالة الارشاد فی احوال صاحب ابن عباد» که در سال ۱۲۵۹ تألیف کرده.

۴- استاد خلیل مردم‌بك، کتابی درباره صاحب پرداخته که در ۲۵۲ صفحه در دمشق مطبوعه ترقی چاپ شده، و آن جزء چهارم از کتاب مفصلی است که در چهار جزء راجع به پیشوایان چهارگانه ادب تألیف نموده.

با وجود این شهرت جهانی که، تنها وظیفه‌ای که بر عهده ماست، آوردن چکیده و خلاصه این کتب است که به طور اجمال، آماری از فضل سرشار او بقلم آید.

صاحب، در یکی از آبادیهای اسطخر فارس - و یا در طالقان - به سال ۳۲۶

شانزدهم ذی قعدة، دیده بجهان گشود. علم و ادب را از پدرش آموخت و از ابوالفضل ابن العمید و ابوالحسین احمد بن فارس لغوی و ابوالفضل عباس بن محمد نحوی ملقب به «عرام» و ابوسعید سیرافی و ابوبکر ابن مقسم و قاضی ابوبکر احمد بن شجرة و عبدالله بن جعفر بن فارس که از این دو نفر حدیث فرا گرفته است.

سماعی می نویسد: حدیث را از مشایخ اصفهان و بغداد وری فرا گرفت و به دیگران فرآداد، و همواره تصریح می کرد که حدیث بیاموزید و بنویسند از این مردویه بازگوشه و از خودش از زبان «صاحب» شنیده که می گفت: «هر که حدیث بنویسد شیرینی اسلام را احساس خواهد کرد.

چون در مجلس حدیث، برای املاء و دریکته حاضر می شده جماعت ابوهری به استماع می نشستند، و لاچار هفت نفر بلندگوسدا به صدا حدیث را به گوش آخرین قسمت اجتماع میرساند.

از این رو، محدثین زیادی از او سماع حدیث دارند و احادیث نخبه فراوانی نوشته اند از جمله: قاضی عبدالجبار، شیخ عبدالقاهر جرجانی، ابوبکر ابن المقرئ قاضی ابوالطیب طبری، ابوبکر ابن علی ذکوانی و ابوالفضل محمد بن محمد بن ابراهیم نسوی شافعی که هر يك استوانه حدیث و کلام محسوبند.

علاوه بر این، نبوغ علمی و مهارت او در فنون ادب تا آنجا شهرت یافت و موردگواهی حاضران و غالبان قرار گرفت، که شیخ بهاءالدین عاملی در رساله «غسل الرجلین و مسحهما» او را از علماء شیعه و در شمار ثقات اسلام کلینی، شیخ صدوق شیخ مفید، شیخ طوسی و شهید و امثال آنان آورده، و علامه مجلسی اول در «تراشی نقد الرجال» به عنوان «افقه الفقهاء» از او یاد کرده و در جای دیگر از رؤسای اهل حدیث و کلامش شناخته و شیخ جرجانی در «امل الاصل» او را «عناوین: «محقق، متکلم و الامقام» گرانقدر در علم» ستوده است.

از طرف دیگر، ثمالی در کتابش «فقه اللغة» صاحب را از پیشوایانی شمرده که سخنندانی و سخن متجی آنان سند و گواه استنباط ادبی و از هر جهت مورد اعتماد

بوده : مانند لیث، خلیل، سیبویه، خلف احمر، ثعلب احمشی، ابن کلبی، ابن درید و بهمین جهت «انباری» او را از علماء لغت دانسته و برای او در کتاب «طبقات ادباء از نحویین» فصلی باز کرده، و سیوطی اثر «در بغیة الوعاة» که در طبقات لغویین و نحویین است یاد کرده و علامه مجلسی در پیش گفتار بحار، بعنوان «پرچمدار علم لغت و عروض و عربیت در صفوف امامیه» معرفی کرده است.

اضافات چاپ دوم

[ابن جوزی در «المنتظم» ج ۷ ص ۱۸۰ می نویسد: پاداشمندان و ادیبان مر او ده می کرد، بدانها می گفت : در روز چون پادشاهانیم و شب چون برادران.

از محدثین فرا گرفته و به دیگران املاء نموده: ابوالحسن علی بن محمد طبری معروف به «دکیا» از زبان ابوالفضل زید بن صالح حنفی می گفت: صاحب ابن عباد، موقعی که تصمیم به املاء حدیث گرفت، در منصب وزارت کار می کرد، روزی طایلسان پوشیده تحت الحذک بسته، در هیئت اهل علم برون شد و گفت: آیا پیش کسونی و سابقه مراد علم و دانش قبول دارید؟ همگان پذیرفته و احترام کردند.

بعد گفت: من به شغل وزارت اندرم و آنچه از کودکان مکنون، مصرف خرج و اتفاق خود کرده ام، همه از مال پدر و جدم بوده است، ما وجود این نمی گویم از مظلومه و حق کشی معصوم بوده ام، اینک من خدا را و سپس شما را گواه می گیرم که از هر گناهی بازگشت و به مغفرت و عنایت الهی پناه می برم.

آننگاه برای خود خانه انتخاب و نام آنرا «خانه توبه» نهاد و يك هفته در آن اعتكاف حست، و بعد از آنكه امضای فقها را به راستی و درستی توبه خود جمع آوردی نمود، بر مسند املاء نشست و جمع کثیری در محضر او گرد آمد تا آنجا كه يك بلندگو کافی نبود، بلکه شش نفر دیگر صدا به صدا سخن او را به اطراف مجلس می رساندند، و حتی بزرگانی مانند قاضی عبدالجبار، حدیث او را یادداشت کرده اند. ضمناً «صاحب» هر ساله پنجاه هزار دینار به بغداد می فرستاد تا میان فقهاء و اهل ادب تقسیم شود، و هیچگاه، در اجرای حق الهی، ملامت مردم را به چیزی نمی خرید.

جمعی از پرچمداران علم و یکتا سواران ادب، بخاطر بزرگداشت مقام صاحب،
 وارج ششاسی نسو غاو، تألیفات علمی خود را به نام او نوشته و اهداء کرده اند از جمله:
 ۱- شیخ و استاد بزرگ ماصدوق ابو جعفر قمی، کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام.
 اضافات چاپ دوم

[۲- حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، کتاب نفی التشبیه. در
 کتاب لسان المیزان ج ۲ ص ۳۰۶ به نقل از فهرست نجاشی چنین آمده ولی در کتاب
 نجاشی ص ۵۰ بعد از اینکه کتاب نفی تشبیه را یاد کرده می نویسد: تألیف دیگری
 دارد که به نام صاحب ابن عباد نوشته است.

۳- شیخ حسن بن محمد قمی، کتاب تاریخ قم.]

۴- ابوالحسن احمد بن فارس رازی لقوی، کتاب صاحبی.

۵- قاضی عبدالعزیز جرجانی، کتاب تهذیب.

اضافات چاپ دوم:

[۶- ابو جعفر احمد بن ابی سلیمان: داود صواف مالکی، کتابی در شناخت
 سنگ و اسامی آن به نام «حجر». تألیف و به خدمت صاحب ارسال داشت، صاحب
 گفت: «ردو المعبر من حیث جاء» سنگ را به جای اولش برگردانید (مثل است) ولی
 بعد هدیه را پذیرفت و مؤلف را عتاب بخشید. این را ابن فرحون در کتاب در بیاچ مذهب،
 ص ۳۶ یاد کرده.]

تألیفات صاحب

صاحب ابن عباد، تألیفاتی در علم و ادب دارد که از آثار جاویدان اوست از جمله:

۱- کتاب «اسماء الله وصفاته».

۲- «هج السبیل» در اصول.

۳- «الامامة» در فضیل امیر المؤمنین علیه السلام.

۴- «وقف وابتداء».

- ۵- کتاب «المحیط» در لغت (فرهنگ عربی) ده جلد^۱.
- ۶- «زبدیه»
- ۷- «المعارف» در تاریخ.
- ۸- «الوزراء».
- ۹- «فضا و قدر».
- ۱۰- «روزنامه» (یادداشت روزانه) ثعالی در تیسمة الدهر از آن نقل می کنند.
- ۱۱- «اخبار ایی العیناء».
- ۱۲- «تاریخ الملك و اختلاف الدول».
- ۱۳- «زبدیین».
- ۱۴- «جوهرة البهره» این در ده (چکیده) جمهره این درمداست.
- ۱۵- «افناع» در عروض.
- ۱۶- «نقض عروض».
- ۱۷- «دیوان رسائل» (دفتر امشاء) ده جلد.
- ۱۸- «الکافی» در رسائل و فنون نویسندگی.
- ۱۹- «امیاد و فضائل نوروز باستانی»
- ۲۰- «دیوان شعر».
- ۲۱- کتاب «شواهد».
- ۲۲- کتاب «تذکره».
- ۲۳- «تطیل».
- ۲۴- «الانوار».
- ۲۵- «الفصول الممهده للمقول».
- ۲۶- رساله ابانه (پرده برداری) از مذهب اهل عدل.
- ۲۷- رساله در طب.

۲۸- رساله دیگری در طب.

۲۹- کشف از مساوی شعر متنبی، در مصر به طبع رسیده و ۲۶ صفحه است.

ثعالبی در تیسیمه می نویسد: چون صاحب این رساله را نگاشت، قاضی ابوالحسن علی بن عبدالعزیز جر جالی کتابی بنام «وساطت» بین متنبی و مدعیان او در شعر، پرداخت و یکی از ادباء نیشابور در این زمینه سرود:

— ای قاضی که کتابهایت در دسترس است و خافهات دور.

— کتاب «وساطه» در زیبایی، نسبت به زیبوری که از مفاخر ادب به گردن

آورفته ای، چون گوهر میابین است.

۳۰- رساله در فضائل سرورمان عبدالعظیم حسنی، مدفون دوری.

۳۱- کتاب «سفینه»، ثعالبی در تیسیمه الدهر از آن نام برده.

اضافات چاپ دوم

[۳۲- کتابی منحصراً در شرح حال شافعی محمد بن ادریس پیشوای فرقه شافعی

چنانکه در کتاب «الکواکب الدریه» ص ۲۶۳ یاد شده.

ضمناً استاد حسین علی محفوظ کاطمی (ساکن کازمین) شفاها اظهار می داشت

که از تألیفات صاحب ابن عباد، به نسخه این چند رساله برخورد کرده است:

۱- «فصول ادبیه و مراسلات عبادیه» در ۱۵ باب ترتیب یافته و هر بابی ۱۵

فصل دارد. نسخه آن در تاریخ ۶۲۸ نوشته شده.

۲- رساله در هدایت و ضلالت، با خط کوفی از روی نسخه مؤلف نوشته شده و

با خط مؤلف زیور یافته.

۳- امثال سائر، منتخب از شعر ابوالطیب متنبی، و آن ۳۷۲ بیت است، نسخه

به خط باخرزی در تاریخ ۴۳۴ نوشته شده.]

خواننده گرامی کلمات توجه دارد که نویسنده این کتابهای متنوع علمی باید

یکی از رجال برجسته تاریخ و نوایغ دهر باشد که در هیچ قبی از فنون علمی کوتاه

نیامده، مراتب عالییه را حائز می شوند: لذا می بینیم که صاحب ما، هم فیلسوف است

هم متکلم. هم فقیه و محدث، هم مورخ و لغوی. شعوی، ادیب، نویسنده و شاعر. شما فکر می‌کنید، شخصیت ادبی و موقعیت علمی این یگانه دهر، که فنون پراکنده را در سینه خود جای داده و در رشته‌های مختلف، از دانش و هنر، تألیفاتی به یادگار نهاده، در چه مقامی است؟ جز این است که او را در قلعه کوهسار فضائل می‌یابیم که به حق و شایستگی، آوازه او در جهان علم پیچیده و نامش باقلک چرخان، اقطار کیهان را در نور دیده است؟

صاحب، کتابخانه پرارج و گرانها و در واقع گنجینه از کتب برای خود فراهم داشته است؛ موفقی که صاحب خراسان لوح بن منصور سامانی، یکی به خدمت صاحب گسیل ساخته او را به دربار خود دعوت کرد، ضمانت‌عطای و افزای پیش نهاد فرموده صاحب را به خدمت‌گزاری در پست وزارت ترغیب نمود، صاحب در مقام معذرت برآمده و از جمله چنین گفت:

«چگونه توانم اموال خود را با بار و بنة سنگین حرکت دهم، در صورتی که تنها دفاتر و وسائل و کتب علمی من بر چهارصد شتر و بلکه بیشتر حمل باید شده. در مجمع‌الادباء از ابوالحسن بیهقی نقل آورده که می‌گفت: کتابخانه‌ای که در ری وجود دارد، گواه صادقی بر اراج و بهای کتابخانه صاحب است. بعد از آنکه سلطان محمود بن سبکتگین قسمتی از کتابخانه ری را سوزانید، من آن کتابخانه را واریسی کردم، دیدم فهرست کتابخانه در ده جلد تدوین یافته:

جریان این است که چون سلطان محمود وارد ری شد، بدو گفتند: اینها همه کتابهای رافضیان است و اهل بدعت، و او دستور داد، کتابهای کلامی را جدا کرده همه را سوزانند.

از این سخن بیهقی چنین برآورد می‌شود که عمده کتبی که سوخته شده کتابهای صاحب بوده است^۱، آری دست جو و رستم، این گونه با آثار شیعه و مفاخر ادبی و علمی آنان بازی کرده است.

۱- و نیز چنین معلوم می‌شود که کتابخانه صاحب اصلی و اساس کتابخانه ری بوده است. (مترجم)

باری خرامه دار این کتابخانه و سرپرست آن، ابوبکر^۱ محمد بن ابراهیم بن علی مقرئ متوفی به سال ۳۸۱ و ابومحمد عبدالله بن حسن اصبهانی خازن بوده اند.

وزارت - مصاحبت - هدیه سرایان:

- ابوسذر خوارزمی گویند: صاحب، درد امن وزارت پرورش یافته، و در همان آن یاد نه گرفته، و از پند آن پیر برکت آن شیر نوشیده و در واقع چکیده وزارت است که از پند آن خود ارث برده، چنانکه ابوسعید رستمی درباره اش گویند:

ورث الوزارة كابرأ عن كابر
موصولة الاسناد بالاسناد
ری عن انبساط عبادوزا
رثه و اسماعیل عن عباد

- منسب، وزارت را پشت در پشت، به ارث برده، چون سند روایت که به هم پیوسته است.

- عباد از پسر راوی وزارت گشته و اسماعیل از عباد.

«اول» زیری است که به عنوان «صاحب» لقب یافته ابتدا چون در مصاحبت ابوالفتح^۲ بن العمید برد، به صاحب ابن العمید می گفتند، بعدها که خود متولی مقام وزارت گشت، این لقب را اوماند، ولی «صابی» در کتاب «تاجی» می نویسد: بدین جهت او را صاحب گفتند، که از کودکی در مصاحبت مؤیدالدوله فرزند بویه بود، و هم او را صاحب نامید، و لقب ادامه یافت تا بعد از مشهور گشت، بعدها هر که به مقام وزارت رسید، او را صاحب گفتند.

ابتدا از سال ۳۳۷ تقریباً تا سنه ۳۶۶ به عنوان «نشی و دبیر در خدمت مؤیدالدوله مشغول کار شد، و سال ۳۴۷، تا او به بغداد رفت، سال ۳۶۶ به وزارت انتخاب شد و تا سال وفات مؤیدالدوله ۳۷۳ بر سر کار باقی ماند، بعد از او برادرش فخرالدوله، صاحب و به وزارت برگزیده، صاحب یا ابوبدری آمد که مرکز حکومت او بود، و از هیچ کوششی در خدمت گزاری و توسعه حکومت او خودداری نکرد:

۱- دروانی بالوقایات صفی ج ۱ ص ۳۴۱ عنوان شد.

حموی گوید: صاحب، پنجاهم ذی‌حجّه در اطراف حوزه حکومتی گشوده و به فخر الدوله تسلیم کرد که حتی ده دژ آن در دوران حکومت پدرش و نه برادرش تسلیم نشده بود. صاحب به دوران وزارتش، در مردم نوازی کوشا بود، علماء و شعراء از عطای فراوان، نعمت سرشار، نوال بی‌پایانش بهره‌مند شدند.

ثمّ الیٰی از زبان عون بن حسین می‌گوید: روزی در خزانه داری خلعت‌های صاحب بودم، دفتر آماری که در اختیار دوستم بود، ملاحظه کردم، دیدم، تعداد عمامه خزی که در زمستان آن سال، به علویین و فقهاء و شعراء، خلعت داده، سوای آنچه در اختیار خدمتگاران و حاشیه نشینان قرار گرفته، ۸۲۰ طاقه بوده.

ضمناً صاحب هر سال پنج هزار دینار، به فقهاء و ادبای بغداد، تقسیم می‌کرد و صله و صدقات و خیرات او در ماه مبارک رمضان، با آنچه در سایر ماههای سال اتفاق می‌شد، برابری می‌کرد، هیچ‌کس در ماه رمضان بر او وارد نمی‌گشت. هر که گویاش، جز اینکه بعد از افطار از خانه او خارج می‌شد، و همه شب، حدود هزار نفر در آنجا افطار می‌کردند، (بشیمه المخرج ۳ ص ۱۷۴).

دوران صاحب، پربرکت‌ترین دورانی بود که بر اهل علم و ادب گذشت: گاه با مقرب ساختن اهل فضل و گاه با تشویق و ترغیب آنان به نشر آثار گرانبهای خود، تا آنجا که بازار علم و دانش رونق گرفت، دانش‌پوری و دانش‌پروری رواج یافته، دانش‌پژوهان و دانش‌اندوزان بی‌شمار گشتند.

صاحب در برابر هر اثر نفیس و رساله شیوا، بدرمهای زر و کیسه‌های سیم نثار کرد، و در آن وجود سرشار و کرم بی‌انتها و نوال بی‌کراش، یا صد شاعر او را ثناخوان و مدیحه‌سرا گشتند، که قصائد آنان زیشت بخش دواوین و فرهنگ رجال است.

حموی از گفت این بابک و او از زبان خود صاحب چنین نقل می‌کند: «من و خدا بهتر دانند با صد هزار قصیده عربی و فارسی مورد ستایش قرار گرفته‌ام».

آری همین قصاید بی‌شمار بود که نام صاحب را در صفحات تاریخ جاویدان ساخت، که نه یادش قراموش شود، و نه شعله عظمت و شخصیتش با گذشت روزگاران

خاموش گردد.

از جمله شعرایی که او را ثنا گفته اند:

۱- ابوالقاسم زعفرانی: عمر بن ابراهیم عراقی، چند قصیده در ثنای صاحب دارد

و از جمله نوبه‌ای که سر آغازش چنین است:

سواء بعد ذلکى واقضى و یا سره العرص ان یغزنا
وانت ابن بیهام العریقی تعد لواءک فیل المنی

به دیگران حال و دولت آندوزد و در اثر حرص و آرزو گنجینه می سازد.

و نو که فرزند عبادی و امید همگان، عطا و بخشش را وسیله نام یک ساخته‌ای

۲- ابوالقاسم عبدالصمد بن بابک، صاحب را با قصیده‌ای ستوده که آغازش

این است:

خلعت لالکها عن الجوزاء علماء رقصها لعاب الماء

به زیر آلود گردنش را از ستاره جویزه خلعت گرفته، همان مرورنده‌های

آبداء که از امان به رقص آمده.

۳- ابوالقاسم عبدالرزق بن یوسف وزیر، از آل بویه، قصیده دارد و از جمله آن:

اقول و قلبی فی ذلک محرم و جمعی حبیب لصبأ والجناب
یجاذب نحو الصاحب الفوق عتودی وقد جاذبنی عنه ابدی الفواذب

به گویم و دلم در سایه وجودت خیمه زده و جسمم در گرو باد صباست و

شترانی که یدک می کشند.

به اشتیاق مهار شترم را به سوی صاحب می کشد، ولی شتران سرکش بامن

سر نزاع دارند.

۴- ابوالعاصی ضبی وزیر. در گذشته به سال ۳۹۸ (یکی از شعراء غدیر که

قصیده اش همراه شرح حال او خواهد آمد) چند قصیده در ثنای صاحب دارد.

۵- ابوالقاسم علی بن قاسم کاشانی، متشی و نویسنده. قصیده پرداخته و

به خدمت صاحب گسیل داشت، آغازش این است:

اذا الفیوم ارجف باسها وحف ارجاءها بوارقها

... آنگاه که توده‌های ابر با صدای رعد آسمان را به غلغله آورد و برق در اکناف آن بدرخشید.

۶- ابوالحسن محمد بن عبدالله سلامی عراقی در گذشته سال ۳۹۴، قصیده در ثنای صاحب دارد، مطلع آن چنین است:

رفی العدل ام خدیج الرقیب سقت ورد الغدوه من القلوب

... افسون ملامتگر باعث شد یا نیرنگ رقیب که سرخی شرم از دل برخاسته بر چهره نشیند.

* سلامی چکامه دیگری دوستانش صاحب دارد که در بحر رجز سروده:

فما لعل الوزراء ما عتد بجهدهم ما لاله و ما اجهد

... آن قرار و پیمان که بادت و زبان صاحب بسته شود، و ذرای دیگر باز گشودن نتواند.

... چه نسبت گوسفند پر وادرا ما شیر شکار؟ و آیا جوی آب با درهای متلاطم برابر است.

... از میان یک روزیها و مساعدها من به این آرزو دلبسته‌ام که صاحب‌بن‌عباد همیشه و همواره برایم باقی بماند.

۷- قاضی ابوالحسن علی بن عبدالعزیز جرجانی، در گذشته سال ۳۹۶، قصیده دارد که این بیت از آن جمله است:

اوما اللئیت من الوداع بلوعة ملات حفات صباة و لیلاد

... آ یا از وداع معشوق که بازگشتی، آتش فراق تار و پودت را سوخته.

... یا سیل اشک از چشمانت سرازیر نیست، گویا که دست جود و بخشش اسماعیل در کنار آن است.

... ای بزرگ مردی که مجد و بزرگواری، با همت تو، حاجت خود را از زمانه گرفت.

... روزی مردم باد دست مبارکت تقسیم شده از این رو نامت ابوالقاسم گشت.

* همین شاعر قصائد دیگری هم در مدح صاحب سروده است.

۸- ابوالحسن علی بن احمد جوهری جرجانی (یکی از شعراء غنید که شعرش همراه شرح زندگی خواهد آمد) قصائد فراوانی در مدح صاحب ساخته : همزیه، رائیه، فائیه، بائیه و جز آنها با قافیه‌های دیگر.

۹- ابوالفیاض سعد بن احمد طبری، چند قصیده دارد از جمله میمیه‌ای که آغازش چنین است:

الدمع یهرب مالا یهرب الکلم والدمع یصل و بعض اللؤلؤ مهم

- اشک رخسار، از آتش درون حکایت دارد، سخن و ادعا - نه، اشک گواه صادق است و سخن مورد تردید.

۱۰- ابوهاشم محمد بن داود بن احمد بن داود بن ابی تراب : علی بن عیسی بن محمد بطحالی بن القاسم بن الحسن بن زید بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام معروف به علوی طبری، اشعار فراوانی در قنای صاحب سروده و صاحب هم اشعاری در ستایش او.

۱۱- ابوبکر محمد بن عباس حواری، قصایدی دارد و در يك قصیده‌اش می‌گوید :

ومن نصر التوحید والعدل لله وأیظ لوام العالی شماله

- آنکه با گردان مکتب توحید و عدل را یاری کرد، و خصال ستوده‌اش در خواب رفتگان وادی غفلت را برای کسب عظمت هشیار ساخت.
- آنکه واداشت تا مردم يك، در طلب یکنوکاری بر آیند، دیرزی ای مرغزاری که مردم آن کوچ کردند.

۱۲- ابوسعید نصر بن یعقوب، قصیده دارد بدین مطلع:

ای لی ان ابالی باللیالی وایخی صرلها فیمن یبالی

روا نمی‌دارد که من در فکر شبهای عزیز خود باشم و من از عاقبت آن بیمناکم که شبهای خود را وقف وجود او سازم.

۱۳- سید ابوالحسن علی بن حسین بن علی بن حسن بن قاسم بن محمد بن قاسم بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام داماد صاحب است، قصیده‌ای سروده در غیبت که صاحب را بدان ستوده، با این امتیاز که از حرف واو خالی است. ثعالبی در نسیمة الدهر ۲۰ خط آن را آورده و مؤلف «الدرجات الثریعة» ۱۳ خط آن را، سر آغازش این است:

برق ذکرت به العجائب لما بدی فالدمع سائب

- درخشش که مرا به یاد مشوقها افکند، و اینک اشک بر رخسارم روان است.

۱۴- ابود. هاشم حسین بن احمد، مشهور به «ابن جراح بغدادی» در گذشته سال ۳۹۱ (یکی از شعراء قدیر که قصیده او همراهم شرح حالت، حواصی آمد) سروده فائیه‌ای دارد که صاحب را ثناخوانده مطلع آن این است:

ایها السائل عنی انا فی حار هریقه

وفائیه دیگری با این مطلع:

ساق علی حسن وجههاتنی و سرها مازاته الیهین من دلی

و حکامه نویه‌ای با این مطلع:

یا عدولی اما انا فسیلی الی العنا

- ای نکو هتگر! من خودم به سوی قابودی روانم.

- ولی داستانم، شایسته است که زیور نارنج گردد.

۱۵- ابوالحسن علی بن هارون بن منجم، قصیده‌ای دارد که بارگاه صاحب را ستوده است از جمله گوید:

و ابوابها اثوابها من قوتها فلا ظلم الا حین ترحی ستورها

۱۶- شیخ ابوالحسن بن ابوالحسن، متصدی چایار، پسر عمه صاحب است قصیده سروده و بنای باشکوه صاحب را که در اصفهان ساخته و بدانجا منتقل گشته می‌ستایند:

دار علی افروغ الفایده مینها وللمکرم و العلیاء مفتها

خانه‌ای که اساسش بر عزت و قدرت نهاده شده و منزلگاه اخلاق ستوده و

جایگاه بزرگی و اولایی است.

۱۷- ابوالطیب کاتب (منشی)، اوهم قصیده‌ای در ستایش همان منا دارد که با این بیت شروع می‌گردد:

و دار لری الدنيا علیها مدارها تعوز السماء ارضها و ديارها

- خانه‌ای که چرخ زمانه بر محور آن چرخد و خالک و خشنش با آسمان بر ابر آید.

۱۸- ابومحمد ابن المنجم برائیة‌ای دارد که بارگاه صاحب را ستوده با این مطلع هجرت ولم انوالحدود ولا الهجرا ولا اصمرت نفسي العروق ولا الظفرا

۱۹- ابوعیسی ابن المنجم، صاحب را با توصیف بارگاهش چنین می‌ستاید:

هی‌الدار قدیم الاقالیم نورها و لو قد بدت بقده کانت لاورها

- بارگاهی که یرتوش بر جهان تابیده، و اگر بغداد هم می‌توانست به دست بوس آن می‌آمد.

۲۰- ابوالقاسم عبیدالله بن محمد بن مطی، اوهم خانه صاحب را با قصیده‌ای بدین مطلع ستایش کرده:

بی من هواها وان اظهرت لی جلدا وجد یذب و شوق یصدع الکبد

- مرا در آرزوی زیارت آن بارگاه گریه بظاهر شکبانی و رزم - عشقی جایگاه است و اشتیاقی جگر سوز.

۲۱- ابوالعلاء اسدی، در ضمن قصیده صاحب را ستوده و بارگاهش را با این سر آغاز وصف می‌کند:

واسع بدارت انما الخلد والعی فیها ناهم رلد

- خوش زی که اینچا خانه خلد است و زندگی در آن با نعمت و فراوانی همراه.

۲۲- ابوالحسین غوری، چند سروده دارد از جمله قصیده‌ای که همان خانه اصفهان را ستوده، با این سر آغاز:

دار غدت للفضل داره افلاک اسعد مداره

بارگاهی که جولانگاه بخشش و نوال است، چون فلک که مدار آن بر سعادت باشد.

۲۳- ابوسعید رستمی محمد بن محمد بن حسن اصبهانی، صاحب را با چند

قصیده ستوده، از جمله بانیه که سر آغازش این است:

عفی بالله فیک ذاک العجیب فاعفی حشوہ الجوی والتحبیب

ولامیہای دارد که در آن چنین می گوید:

– شایسته است که سی تن شاعر کمر و اگر دهند، و مانند من شاعری معروم ماند؟

– این بدان ماند که به «عمر و» و او اضافه دهند و در نام خدا: «بسم الله» ازاله

مضایقه کنند.

۲۴- ابو محمد عبد الله بن احمد خازن اسمانی، چند قصیده دارد که از همه

بہتر آن با این مطلع شروع می گردد:

هذا فؤادک نبی بین اہواء وذاک را یک شورى بین آراء

۲۵- ابو الحسن علی بن محمد بدیعی، و او کسی است که صاحب درباره او

چنین سروده:

– تو که باید پنجاه سال بیندیشی تا یک شعر بسازی؟ چرا لقب «بدیعی»

(بدیہ سرا) به خود پستی؟

* این شاعر قصائدی پرمایه، از جمله لامیہای بدین مطلع:

قد اعطت الفرام فاعسى العلولا ماعسى غالب الهوى ان یقولا

– اینک که سر به طاعت عشق سپردی، بند ناصح را به چیزی مضر، آن که عشق

را نکوهش کند، چه عیبی بر آن تواند بست؟

۲۶- ابوالبراهیم اسماعیل بن احمد شاشی عامری، چند مدیحه درباره صاحب

سروده از جمله بانیہای با این سر آغاز:

سر یا الی اعلیٰ فقیل کواکب وثرنا الی العلیٰ فقیل فواض

– به آسمانها بر شدیم، گفتند: ستاره درخشان آمد، به میدان نبرد تاختیم گفتند:

شمشیر بران آمد.

۲۷- ابوطاهر ابن ابی الریمع عمرو بن ثابت، چکامہای چند در مدح صاحب

دارد، از جمله جیمیه واول آن:

اما الصعابی بالهذیب مرج علی دمن اثناها تارح

۲۸- ابوالفرج حسین بن محمد بن هندو، چند سروده در ثنای صاحب دارد از جمله با این مطلع:

لها من ضلوعی ان یصبه قودها ومن عبرائی ان تنض حقودها

دریاست که به خاطر آن (معشوقه) آتش درون شعله کشد و اشک دیدگانم چون مروارید غلطان تار شود.

۲۹- عمیری، قاضی قزوین، چند کتاب، خدمت صاحب اهداء کرده و این دوشمرا همراه آن ارسال داشته:

- عمیری، برده «کافی الکفاة» است، گرچه در شمار اعیان فضاة است.

- با اهداء چند کتاب نفیس و فرد، شرط خدمتگزاری و ادب بها آورد.

* صاحب دیوبت سروده و آنرا در رقعهای گسیل داشت:

- از کتب اهدائی، یک کتاب پذیرفتیم و مابقی را بلا درنگ برگشت دادیم.

- من هدیه فراوان را غنیمت نمی شمارم: منش من این است که میگویم:

«بگیر» نه - بیاورا

۳۰- ابورجاء اهوازی، موقی که صاحب به اهواز رفته بود، او را با چکامه‌ای ثناخوان گشت و از آن جمله:

الی ابن عباه ای القاسم

من بضماء الری ماء الفرات

۳۱- ابومنصور احمد بن محمد الجیمی دینوری، چکامه‌ای در ثنای صاحب دارد.

۳۲- ابوالنجم احمد دامغانی معروف به (شمت کله) در گذشته سال ۴۳۲ قمری به زبان فارسی در مدح صاحب سروده است.

۱- شگفت‌ترین تطبیق‌های که در چاپ جدید معجم‌الادباء ج ۶ ص ۲۵۲ دیده‌ام، این است که

استاد دهامی، قسمت دوم این شعر را چنین آورده (من بضماء الری ماء الفرة) و گفته. صراف نام نهری است در عراق. (مؤلف)

در چاپ مرجیوٹ ج ۲ ص ۳۱۳ نیز «ماء الفرة» ضبط شده. (مترجم)

۳۳- شريف رضی (يکي از شعراء غدير است که شعرش همراه شرح حال او خواهد آمد) صاحب ابن عباد را با قصيده داليه ای در سال ۳۷۵ ثنا گفته ولی آنرا گسيل نداشت و قصيده ديگري بمسال ۳۸۵ قبل از درگذشت صاحب ساخته و آنرا به محضرش ارسال داشته است.

۳۴- قاضي ابوبکر عبدالله بن محمد بن جعفر أسکي، چکامه ای در مدح صاحب دارد که از آن جمله است:

کل بر و نوال و صله واصل منک الی معتزله
یا ابن عباد ستغلی قدما لفراق الجيرة المرفعه

۳۵- ابوالقاسم غانم بن محمد بن ابی العلاء اصفهانی، چند چکامه درباره صاحب دارد که برخی در ستایش او و برخی در سوگ او سروده شده، فعالی در تمییم یتیمه گوید: روزی با صاحب دوش به دوش می رفتند، صاحب پیشنهاد کرد تا در وصف مرکبی که به زیر ران داشت، شعری بسراید، او بدون تأمل گفت:

طرف کاحول شاهه ریح الصبا منها فتمجران لفق غباره
باری بهمن قمیحه شمس الضحی صبا و روضه جباره به جباره

- سمندی امیل، که یاد صبا از سفاقت، با او به مسابقه برخاست ولی به گردش نرسید.

- سپیدی رنگش از سپیدی خورشید سبق برده و با سنبك خود سنگ بر سنگ می گوید.

۳۶- ابوبکر محمد بن احمد یوسفی زوزنی، قصيده در مدح صاحب ساخته با این مطلع:

اطلع انه للعاني سعوا و اعاد الزمان محضاجدا
و از آن قصیده است:

- زمانه سپاه خود را تجهیز کرد و ما بادهلوزاری به درگاه حق، به استقبال آن شتافتیم.

ای سالار زمانه! شبهای میاه، دلها را در غم عشق فروبرد.

- حوادثی که باید کاخ عظمت او را ویران سازد، مایه استحکام واستواری آن گشت.

* و در قصیده دیگر چنین سروده:

سلام علیها ان عینی عندها اشارت بفتح الطرق لخصه عندها

- درود بر او (معشوقه) آنگاه که با لرگس چشمش اشارت کرد، چشمان من از خون خضاب گرفت.

۳۷- ابوبکر یوسف بن محمد بن احمد جلودی رازی، در ضمن قصیده می گوید:

ریاض کان صاحب القرم جادها بانواله اوصافها من طباه

- بوستانهایی که گویا «صاحب» حوالبرد، همراه با ابرجد و بخش سیرابشان کرده یا از طبع خرم و خندان خود پی ریزی کرده است.

- تاریکی مشکلات را با اندیشه خود می زداید چنان که صبح صادق بایر تو خود تاریکی شب.

* و از جمله:

سحاب کهانه و لیل مبابه و برق کهاضیه و عرق کبابه

- ابری به جود و ریزش چون دست راستش، و شبی به شدت و سفتی چون سطوتش و برقی در سوزندگی و جهندگی چون شمشیرش و شکافی در سمت همچون فضل و کرمش.

۳۸- ابوطالب عبدالسلام بن حسین مأمونی، فرید وجدی در «دائرة المعارف» ج ۲۰ می گوید: صاحب را با چند قصیده ستوده که سروده اش مورد شگفت و اعجاب بوده، به سال ۳۸۳ در گذشته.

۳۹- ابومنصور گرگانی، در قصه ای که به خدمت صاحب گسیل داشت، چنین نوشت:

قل للوزير المرتضى. کافی الکفاة الملتجى * انی رزقت ولدا . کاصبح اذ تبلیجا

- با وزیر که مورد امید است، با کافی الکفاة که پناه همگان است برگوا

ص ۳۰۱ آمده، به خدمت صاحب نوشت:

قل للوزير - ادام الله نعمته مستخدماً لجاری بالله و القدر

- با وزیر بگو که خداوندش بر نعمت پایدار دارد و قضا و قدر او را به خدمت
گزاری مقتدر سازد.

- برده خود را بر کشیدی و فرزندی پسر بدو بخشیدی، اینک او را با نامی از
نامهای عرب افتخار بخش.

- اگر باز هم لطف فرموده بآبادن لقب او را تشریف بخشی، با کرم خود، بوستان
را با باران خرم ساخته ای.

- سایه ات پیوسته و گسترده باد که از میان پیوسته ها و گسترده ها بهترین است.

[و صاحب در کنار رقمه نگاشت]

هنته ابنا یسبح الانس فی البصر هنته مقدم هذا الفصاحم الذکر

- نعمت فرزندت گوارا بادا که چون «انس و بشر» فرین خوشخوئی و خوشروئی
است، قدم نورسیدمات مبارکباد که چون شمشیر فولادین برنده و نیز است^۱.

۴۳- محمد بن علی بن عمر، از بزرگان ری است که در محضر صاحب حدیث فرا
گرفته و با قصیده رالیهای او را ثنا گستر شده.

- ادبا از صاحب ابن عباد و ابواسحاق صابی بالقب «صادین» (دوساد) یاد

کرده اند، از جمله در حکامه شیخ احمد بریس، در گذشته سال ۱۲۲۶ که در کتابش شرح
جلی ص ۲۸۳ ثبت آمده، و منشی نامسکی را می ستاید:

الله كاتباً الا اننا رقه وهو الذي لا زال قرة عيني
فی يوم مبسمه و لام عذاره مابات پنج بهجة الصادین^۲

۱- اشاره به اینکه نامش «انس» یا «بشر» باشد، و قبش «صادم»، به اصل کتاب مراجعه شود
حتماً. (مترجم).

۲- شاید منظور از دوساد دو حلقه چشم یا دولاة گوش باشد (مترجم)

۲- قربان آن منشی کردم که مرا برده خود ساخته و پیوسته چشمم بند
روشن است.

– باغچه خندان که چون میم است و خط رخسارش که به شکل لام است شب ناصبح از خرمی صاحب و صابی نسخه برداری می نماید.

اشعار صاحب در شعائر مذہب:

صاحب، بادوستان و آشنایان و خصوصاً چکامه سرایانی که او را ثنا گفته اند با نظم و نثر، نامه نگاری داشته که برخی از آن رسائل و منشآت در کتابهای ادبی و فرهنگ رجالی ثبت است، و اشعار او چنان که گفته شد، در دیوانی گرد آمده، و ما از میان جواهر منظومش، آنچه بسان مرورید، در رشته مذهب به نظم آمده عرضه می کنیم.

۱۔ تعالیٰ در «بنیمة الدھر» ج ۳ ص ۲۴۲ از اشعار عذہبی صاحب ابن دویت را منہ نگارد۔

حبيب علي بن أبي طالب هو الذي يهدي إلى الجنة
إن كان الفضولي له مدعة فتعنة الله طيس السنة

- ص ۸۱ و هم خوارزمی در کتاب «مناقب» ص ۶۹ این چند بیت او را یاد کرده اند.
- ای امیر مؤمنان علی مرتضی! من دل درگرو تو دارم.
- هرگاه زبان به ستایش گشودم، دشمن بدکیش گشت؛ خلفای اسبق را از یاد بردی.
- کدام يك مانند سرور من علی، زاهد و وارسته بود که بر راستی دنیا را با سه طلاق رها کرد.
- چه کسی برای تناول مرغ بریان دعوت گشت؛ برای صدق دعوی ماهمین بس است.
- به عقیده شما دسی محمد مصطفی کیست؟ دسی مصطفی هم باید مصطفی و برگزیده باشد.
- * باز فقیه گنجی در «کفایه» خود ص ۱۹۲ و سبط ابن جوزی در «تذکره خواص امت» ص ۸۸ و خوارزمی در «مناقب» ص ۶۱ چنین یاد کرده اند:
- دوستی رسول و خاندانش تکیه گاه من است پس چرا مشکلات زندگی به سعادت و یسکبختی ما بدین است.
- ای پسر عم رسول، ای برترین کسی که رهبر جهانیان و سرور هاشمیان بودی.
- ای نادر دین، ای یگانه دهر! منت گزار و ثنای این بنده ات را گوش کن که دین و آئینش افضل و برتری شما بر تمام جهانیان است.
- آیا شمشیری چون شمشیر تو در اسلام به کار افتاده است؟ – اگر حق شناسی کنند.
- و این خود فضیلت ناناکی است که به تنهایی گواه مدعاست.
- آیا چون علم نو، علمی در اسلام وجود داشته؟ آن هنگام که دیگران لغزیده اند و تو خود به اسرار دین راهبر شدی و راهبر ما گشتی؟
- آیا کسی چون تومی شناسیم که فرآن مجید را با لفظ و معنی و هم تأویل و تفسیر، گرد آورده و نگهبان باشد؟

و چون رسول خدا به درگاه حق دعا کرد و قتها تو برای تناول مرغ بریان حاضر شدی، کسی همپایهٔ تو بود؟

— یا کسی در صدق و اخلاص هم‌طراز تو بود که «مسکین و یتیم و اسیر» را بر خود ایثار کردی و سورهٔ هل‌أنتی در این باره نازل گشت.

— آ یا کسی در حد تو یا بیدار و شکیم بود، آن هنگام که خیانت کردند و مرتکب رسوائی‌ن تبرنگها شدند، و بالاخره در روز صفین، گذشت آنچه گذشت؟

— و یا چون تو کسی مشکل‌گشائی کرد، تا آنجا که از شوق فریادشان با آسمان برخاست؛ «اگر علی نبود، درائر ندادم کاری تا بود می‌شدیم».

— بار پروردگارا! توفیق زیارتشان را نصیب فرما، چه مرغ دلم به‌سوی تربستان پر می‌کشد.

— بار خدا یا! زندگی مرا در دوستی و محبت آنان خلاصه کن و روز حشر مرا با آنان برانگیز. آمین. آمین.

* ابن شهر آشوب، از این قصیده، انتخاب دیگری دارد، و بعد از آوردن دو بیت اول، چنین یاد می‌کند:

— تو پیشوائی و چشم همگان به‌سوی توست. هر که این سخن را مرودد شمارد
براهین متقن را زیر پا نهاده.

— آ یا کسی در شب «فرائی» چون توفداکاری نمود که جانت را، برخی خاتم
انبیا کردی؟

— آ یا چونار فاطمه زهرا سالار زنان که همسر تو گشت، زنی همتای او بود تا
زبور دگران شود؟ ای زیور خاندان فاطمه!

— و یا چون تو کسی یاعت شد که در حال رکوع اتفاق کند، آنهم انگشتی حاتم؟

هل مثل لعلک عند النمل یخصفها تو لم یکن جاحدا فی التفصیل لاهینا

— موقعی که رسول خدا فرمود: ای مردم تقیف! سخن کوتاه کنید و گرنه شیر

مردی را که همتای من است، به‌سوی تن گسیل دارم که جنگاوران را درو کند، و

زبان و فرزندان را به اسیری آورد و پرسیدند: و او که باشد؟ فرمود: آنکه تعیین مرا و صله می زند؛ آن پاره دوزخ بودی، نه دیگران. البته اگر بی خردانه بر این سخن بکنند و مقام برترت را منکر نشوند.

آیا مانند دوشیر بیجهات در عظمت و بزرگواری یافت می شود که از نسل بزرگواران به عمل آمده؟

۶- در مناقب خوارزمی ص ۱۰۵ و کفایه الطالب گنجی شافعی ص ۲۴۳ و تذکره خواص امت ص ۳۹ و مناقب ابن شهر آشوب و سایر معاجم، قصیده از صاحب یاد شده که شمار ابیات آن اختلاف دارد، ما این قصیده را با توجه به تمام روایات، می آوریم؛ و ابیاتی که رجال عامه روایت کرده اند با حرف «ع» مشخص می سازیم:

- به وسیله سرور نام آل طه، جانم به آرزو رسید.

- سیر هر آنکه بر در جات بالا پای نهاده، به برکت رسول خدا بوده.

- و برکت فاطمه دخترش که در فضیلت و شرف مانند پدرش مصطفی است.

ع - موقمی که، آتش جنگ شعله می زند، چه کسی چون علی به میدان می تاخت؟

ع - چه کسی شیران را شکار می کرد، موقمی که شمشیر نیز را از نیام بر می کشید؟

- روزی که شمشیر را بدو باز هم شمشیر داد تا آنجا که جوهر آرا ستود.

ع - چه کسی هر روز کشتار تازه ای می کرد که تاریخ به یاد ندارد؟

ع - چقدر، و باز هم چقدر با شمشیر از کشت، بر دهان غول جنگه کوبید؟

ع - روز بدید، را به خاطر آورد. از جنگهای دیگر سخن نمی گنم.

ع - یا جنگه احد را که خورشید و خشان آن علی است.

ع - و یا ببرد با «هوازن» در «حنین» که ماه تابان آن علی است.

ع - و پیش از روز «حنین» روز احزاب، که شیر بیشه آن علی است.

ع - به خاطر آوردید، خون عمرو، را که ریخت؟

ع - سوره «براعت» را بخوانید و به من بگوئید: چه کسی آنرا بر مشرکین

تلاوت کرد؟

- ع - یا بگوئید: با زہرا کہ - تربتش یاک باد - چہ کسی ہمسر گشت؟
- ع - از مرغ بریان یاد کنید کہ فضیلت آن جہانگیر شد.
- ع - یا بگوئید: بر قلہ ہای علم و دانش کہ صعود کرد؟
- ع - داستان او، داستان ہارون است و موسی، ہر دورا خوب درک کنید.
- ع - آیا در محبت علی ہر ا با سفاقت نکو ہتر می کنند؟
- ع - حویشی اورا با پیامبر نادیدہ گرفتند و مقتضای مودت را زیر پا نہادند.
- ع - اول نماز گزاری کہ با تقوی زینت است.
- ع - خورشید، بعد از آنکہ پر توش ناپدید شد، براو باز گشت.
- ع - او بر خلق جہان حجت خدا است، ہر کہ او را دشمن گیرد، شقی و بدبخت خواہد بود.
- آری من بادوستی حسن بہ آرزو ہا ہم رسیدم کہ والا ترین مقام را حائز گشتم.
- و با دوستی حسین، آن پسندیدہ ای کہ در میدان مکارم ہمہ افتخارات را صاحب گشت.
- در این خاندان ہر چہ بنگری، جز ستارہ رخشان بہ چشم نمی خورد کہ بالا رفته و بر طاق فلک نشسته.
- خاندانی و بڑہ، کہ جہانی در حمایت آنان قرار گرفته.
- گروہ متجاوز، با ارتکاب آنہمہ عناد و لجابت - چہ افتخاری می جست؟
- سبط اکبر را بازہر بہ خاک کردند و این بس نبود؟
- با تعرض در جستجوی حسین بر آمدہ با او بہ پیکار بر آمدند و او ہم پیکار کرد.
- او را از نوشیدن شربتی آب مانع شدند، با آنکہ پرندگان سیراب بودند.
- او جان خود را بر سر این پیکار گذاشت، کاش جان من برخی او گشتہ بود.
- دخترش فریاد می زد: ای پدر! و خواہرش درسوگ برادر می نالید.

— اگر احمد مختار می دیده به روزگار او و خاندانش چه رسید ؟

— شکایت به سوی خدا می برد و البته شکایت برده است^۱.

* در مناقب ابن شهر آشوب و مناقب خوارزمی ص ۲۳۳ قصیده از صاحب یادشده

که در شمار آیات اختلاف دارد و ما هر دو روایت را بهم پیوست می دهیم:

ما علی العلی اشباه لاواللی لاواللی لاواللی

— علی عالی قدر شبیه ندارد، نه بآن خدائی که جز او خدائی نیست.

— سیره او همان سیره رسول است که تو هم می شناسی و پسرانش — اگر پای

فخر در میان باشند پسران رسول الله

— های بر پایه از شرف بر شده که وهم و پندار بدان نخواهد رسید.

۱- ای صبح، به یاد بود حدیث کساء، در شرح مفاخر علی سستی مگیر که روز

مباحله مسجد گاهان علی در زیر «کساء» قرار گرفت.

۲- و ای ظهر، به یاد بود مرغ بریان از شرف علی پرده بر گیر، آن شرفی که

بره البرین مراب آن دست یافت.

۳- و ای سوره برامت، اعلام کن: چه کسی از ابلاغ تو معزول گشت و چه کسی

کلرگز از آن بود؟

۴- ای مرحبا ای امید کفران، از دهم شیر چه کس شربت مرگ چشیدی؟

— و ای عمرو عبود، کی بود که شربت مرگ در کامت ریخت؟

— اگر خواهد، بر تریا بر شود و از «فرقدین» موزه سازد.

— مگر پایگاه بلند او را نشناخته اید و جایگاه والایش را درک ننموده اید؟

— ندیده اید که چگونه محمد بنو مشفق و مهربان بود و به تربیت او همت

گماشت؟

— از کودکی در دامن مهر و محبتش پروریده مخصوص خود دانست و از کمال

۱- برخی آیات در میان نسخه ثبت نشده است.

۲- این چهار بیت، تنها در مناقب خوارزمی ثبت است.

صفوا و اخلاص مه‌برادری برگزید.

- دخترش فاطمه را که پارهٔ تنش بود به او کاین بست، چه او را بهترین شوهر و پرهیزکارتری از هم‌گلان یافت.

- پندم فدای حسین سرور آزادگان باد که روز عاشورا، در راه اعلاء دین جهاد کرد.

- پندم فدای خاندانش که در اطراف او به خون غلطیدند و چشم از او برداشتند.

- خدا رسوا کند امتی را که سرور خود را تنها گذاشتند و در رضایت خاطرش نکوشیدند.

- و نفرین خدا بر آن گندیده مردار بجس باد که از کین، چوب بردندان او کوید!

* و بهمین ترتیب، قصیده به قافیهٔ دال دارد که خوارزمی در «مناقب» ص ۲۲۳ و این شهر آشوب در مناقب معجم‌الروایت کرده‌اند:

- او در جنگ بدر چون ماه (بدر) درخشید و دیگران را از شنیدن نامش مشین لرزه براندام بود.

- برای علی در حدیث صریح بریان فضیلتی است که آوازه‌اش در اکناف جهان پیچیده و حتی دشمنانش گواه و معترف‌اند.

- برای علی در سورهٔ «هل‌آئی» اخلاص و صفائی است که خود ناچار، آنرا تلاوت کردید و بینی خود را به خاک کشیدید، باز هم از یاری او دامن یکشید!

- و چه سخنها که در جنگ خیبر روایت کردند: او را محبوب خدا و رسول، کرار غیر فرار، شناختید، ولی چون شتر مرغ شافه از زیر بار تهی کرده فراری شدید.

- و با در روز «احد» که همگان پشت داده فرار نمودند و شمشیر از روی کفر را سیاه نمود.

- و در روز «حنین» که برخی از شما راه خیانت گرفت. و او با شمشیر نیز،

یکنواخت بر سر دشمن گویند.

— امور مردم را در دست کفایت گرفت و به مال آنان طمع نیست، گاهی می‌شود که امانت و ایان مورد تردید است.

— در داوری به دانش دیگران نیاز نداشت، آنجا که دیگران نیازمند شده چون خر به گل مانده.

— راه خانه‌اش که به بهترین مساجد (مسجد رسول) باز می‌شد، مسدود گشت در صورتیکه راه دیگران یکسره مسدود شد.

— و همسرش زهرا، بهترین دختری بود که به خانه بهترین شوهر رفت، مقام زهرا قابل انکار نیست^۱.

— در سایه حسن و حسین بود که مجد و بزرگواری، رواق عظمت بر کشید، اگر آن دو نبودند، مجد و بزرگواری در کجا مشهود می‌گشت.

— پرگو نور، از آن دو وجود مبارک بر زمین تابید، برای خدا پرتوهاست که تجدید می‌شود.

— آنان حجت‌های تابناک خداوند که روشن گشته‌اند و مشعلهای افروخته که خاموشی ندارند.

— ای خاندان محمد، من پیوسته دوستدار شما خواهم بود، این شما هستید که برای علم و آئین ستاره رختانید.

— آنکه از دوستی شما پاکشد، به هیچش نخرم که بی آبروست و مادرش انکین.

* حموشی صاحب «فرائد السطین» در وسط دوم باب اول، این دو بیت را از صاحب آورده است.

— الطاف الهی از حدود آرزو و تمنایم در گذشته و با دست و زبان، شکر آن نتوانم گزاشت.

— از بهترین الطاف و کامل‌ترین نعمت‌ها، همین دوستی امیر المؤمنین علی

۱- این شعر را خواندمی روایت می‌کند ولی در ایمان‌الشیعه نیست.

است که بدان جنگ زده‌ام.

* علامه مجلسی در «بحار» ج ۱۰ ص ۲۶۲ قصیدهای طولانی به نام صاحب ثبت کرده که او برخی کتب قدیمی نقل فرموده^۱:

— فرزندان علی، برادر مصطفی را به خون کشیدند و شایسته است که بر این سوگه اشکهای ما بریزد و سیلاب کشد.

— ولعنت و نفرین، پیوسته تار دشمنانش گردد، چه آن‌ها که در گذشته‌اند و چه آن‌ها که از دنبال آیند.

— ابتدا بر سر پسرانش ریختند، سپس بر سر دخترانش و مصیبتی عظیم به بار آوردند؛ اینک سخنی از شهادت او بشنوا

— حسین را در کربلا، از نوشیدن آب مایع شدند، بی پروا، فریاد نوحه و زاری برکشید

— آب گوارای فرات را بر او بستند، از این رو بهر ستاخیز، ناگوارترین آب دوزخ را به حلق و مشان خواهند بست.

— رواست که سر پسر پیامبر را جدا کنند و در جهان اسلام کسی زنده باشد و در رکابش شهید نشود؟

— ز نازادگان درباره آن‌ها که شمارشان «حی علی الفلاح»^۲ بود، هر چه خواستند کردند و فرصت از کف ننهادند.

— ز نازاده پسر نازاده با چوب خیزران لب و دندان کسی را به بازی گرفت که بهترین بوسه گاه بهترین پیامبران بود^۳.

پسران هند جگر خوار، با شمشیرهای هندی خود رگهای گردن پیامبر را می برند و سر فراقی می کنند.

۱- چاپ جدید ج ۲۵ ص ۲۸۲.

۲- پیش به سوی دستگیری.

۳- میله محسن امین در اعیان الشیعه تنها همین يك بیت قصیده را ذکر کرده.

— فرشتگان به خاطر شهادتشان زاری کرده گریستند، آری آنانرا از نال و گریه و نیزه شربت شهادت دادند.

— من گریه و زاری را اگر چه پیوسته و بردوام باشد روا می دانم، و بعد از مصیبت طاف (کر بلا) خنده را بر احدی روا نخواهم شمرد.

— چقدر این سخن را بر زبان راندم و گفتم: ای اندوه! بر دوام باش و ای غم در قلب من خانه گیر و کوچ مکن.

* اینها نمونه از اشعار صاحب است که درباره ائمه اطهار سروده، و در منافی این شهر آشوب، قسمت دیگری در ابواب کتاب به مناسب پراکنده شده که همه را سید دامین، در کتاب «اعیان الشیعه» گرد آورده، و چون هر دو کتاب در دسترس همگان است از نقل آن اشعار، خودداری و تنها به ذکر قسمتی پرداختیم که در سایر محاحم یاد شده بود.

سید علی بن مدنی، در کتاب «الدرجات الرفیعه» می نویسد: صاحب که خدایش رحمت کند! قصیده بدون الف پرداخته، با اینکه الف، در ثرو نظم از هر حرفی دیگر بیشتر وارد می شود، مطلع قصیده این است:

قد ظل بهری صبری من لیس بعده فکری

این قصیده که در مدح اهل بیت سروده شده، هفتاد بیت است، و لذا مورد اعجاب و شگفت همگان واقع شده دست به دست می گشت. چون طلوع خورشید، به هر شهری سر کشید و چون وزش باد، به هر بجزا ناخت.

صاحب بر این طریقه و روش به کار خود ادامه داد، و قصایدی ساخت که هر کدام، از یک حرف خالی بود، و تنها سرودن قصیدهای که از حرف وار، خالی باشد بر او مشکل افتاد.

دامادش ابوالحسین علی، در صد آن بر آمده قصیدهای سرود که از او خالی و همه در ثنای صاحب بود، مطلع قصیده این است:

برقی ذکرت به الاعبال

لعلی قانع سانی

* صاحب، دو خانم داشت که بر یکی این کلمات نقش بود:

علی الله توکل و بالتقوی توکل

- بر خدا توکل کرده‌ام و به پنجتن آله با توکل جسته‌ام.

* و بر خانم دومی چنین:

شفیع اسماعیل فی الاخره محمد والخره الطاهره

شیخ آرا در کتاب مجالس آورده و شیخ صدوق در اول «عیون اخبار الرضا»
بدان اشارت کرده است.

مذهب صاحب ۱

در اینکه صاحب از طبقه ممتاز و بزرگان مذهب است، هیچیک از دانشوران
شیعه نردید، مگر ده است، شمر فراوانی که در سوک و یا ثنائی اهل بیت سروده و نشر
ادبیانه‌اش که آثار دوستی و انقطاع و تفضیل اهل بیت از آن آشکار است، همه و همه گواه
این معنی است و او است که با سروده خود فریاد می‌زند:

- چه بسیار مرا به خاطر دوستی و محبت شما، رافضی خواندند، ولی زوزه‌هایشان
مرا از ساحت شما بر تافت.

* سید رضی الدین ابن طاوس در کتاب «الیقین» به مذهب صاحب و تشیع خالص
او تصریح کرده و از سخن مجلسی اول گذشت که «صاحب، از فقهاء ممتاز شیعه است» و
هم سخن فرزندش مجلسی دوم که در مقدمه بحار او را از بزرگان امامیه بشمار آورده و
همچنین شیخ حر عاملی در «امل الامل».

و نیز ابن شهر آشوب، در «معالم العلماء» او را از شعراء بی‌پروای امامیه شمرده
و شهید دوم او را از «اصحاب ما» دانسته، در کتاب «معاهد التنصیم» آمده است که

صاحب شیعه تندیس است مانند آل بویه و طرفدار اعتزال.

بالاخر از این، گواهی دوشیخ بزرگ کافی است: اول رئیس المحدثین صدوق طائفه در «عیون الاخبار»، دوم شیخ مفیده آن طور که ابن حجر در «لسان المیزان» ج ۱ ص ۴۱۳ حکایت می کند و از جمله شواهد رساله ای است که خود صاحب در شرح حال عبدالعظیم حسنی نگاشته و در خانمه مستدرک ج ۳ ص ۶۱۴ ثبت آمده است.^۱

در «لسان المیزان» ج ۱ ص ۴۱۳ می نویسند: صاحب به مذهب امامیه می رفته و کسی که تصور کرده معتزلی است به خطا رفته، قاضی عبدالجبار، آن گاه که برای نماز بر جنازه صاحب پیش افتاده گفت: نمیدانم بر جنازه این رافضی چگونه نماز گزارم. و از ابن ابی طی آورده که شیخ مفید گواهی داده است که آن کتابی که در تأیید مذهب اعتزال، به صاحب ابن عباد منسوب است، ساختگی و مبغول است.

در این میان سخنان درهم ریخته ای وجود دارد که برخی گواه بطلان برخی دیگر است، از جمله می گویند: صاحب پابند مذهب اعتزال بوده، و شافعی مذهب گاه می گویند حنفی مذهب بوده و شیعه زیدی است.

در میان لکوهشگران او، برخی سینه پر کینه ای دارد که از گفتن آنچه حقد و حسد بدو الهام کند، باکی ندارد، مانند ابو حیان توحیدی، و برخی نظرشان ضد و نقیض نقل شده چون شیخ مفید که ابن حجر، هم معمول بودن رساله اعتزال را از او نقل کرده هم اعتقاد صاحب را به مذهب اعتزال.

این نهات و درهم ریزی سخن، اعتماد بر این حکایات و وارسیها را سست می کند اما تعریح به تشیع او، با گواهی دانشمندان متقدم و متأخر تأیید شده و سید ابن طاوس که در کتاب «الیقین» به امامی بودن او تنصیب می کند، بعد از شیخ مفید و علم الهدی نسبت او را به مذهب اعتزال، حکایت می نماید، البته این صرف حکایت است و

۱- رساله به خط برخی از فرزندان بویه با تاریخ ۵۱۶ هجری به روایت علامه نوری صاحب مستدرک رسیده.

۲- به نقل از ابن ابی طی.

اعتقادش دربارهٔ صاحب، همان سخن اول اوست که صریحاً اظهار نظر کرده است. نظر شیخ مفید که قبلاً معلوم شد، اما نظر سید مرتضی علم‌الهدی، ظاهراً نسبت اراینجا ناشی شده که صاحب دربارهٔ جاحظ که از بزرگان معتزله است تعصب داشته و از او جابهداری می‌کرده و چون سید مرتضی بر او رد و اعتراض نموده، گمان برده‌اند که صاحب بر مذهب اعتزال بوده و سید مرتضی بدین جهت بر او ایراد کرده است. ولی ما احتمال می‌دهیم که تعصب و جابهداری صاحب، به خاطر بزرگداشت ادب و هنر جاحظ باشد، نه به خاطر مذهب اعتزال، چنانکه می‌بینیم، سید مرتضی نسبت به صابی زندقه تعصب دارد.

اما آنچه از رسالهٔ «ابانه» حکایت شده و اشعار دارد که صاحب، نص بر ولایت امیر المؤمنین علیه‌السلام را منکر بوده، صرف حکایت است. چون عبارت این رساله به تنهایی می‌تواند، امامی بودن او را به ثبوت رساند.

اینک متن کلام صاحب را آن گونه که از ابانه نقل شده همراه آنچه در تذکره آمده ملاحظه فرمائید.

در «ابانه» گویند:

عثمانیه (طرفداران عثمان) وطوائف ناصبیان، تصور کرده‌اند که سایرین، از امیر المؤمنین والامر و مهترانند و گواه آورده‌اند که ابوبکر و عمر بر او ریاست کردند، شیعه عدلیه گویند: پیامبر خدا، عمر و عاص را در غزوهٔ «ذات السلاسل» بر آن دو امیر ساخت، اگر آن گواهی درست باشد، باید که عمر و عاص از آن دو خلیفه برتر باشد.

بعد از آن طائفه شیعه گفتند: علی بعد از رسول افضل و برتر از همگان باشد و از این رو بود که رسول خدا در آن هنگام که بین ابوبکر و عمر عقد برادری استوار کرد علی را برادر خود خواند، البته رسول، مهترین را برای خود انتخاب فرموده‌است. حتی به این معنی تصریح فرموده و گفته: انت منی بمنزله هارون من موسی، و از این نسبت که تو بمنزله هارون هستی، جز نبوت را استثنا فرموده است.

و نیز درباره علی فرموده است (: اللهم آتني ماحب خلقك اليك ياكل معي هذا الطير) خدایا محبوب ترین منندگان را بفرست، تا این مرغ را با من تناول کند، و خدا علی را فرستاد.

و نیز رسول خدا فرموده: من كنت مولاه فعلي مولاه: هر که مرا سرپرست خود می داند، علی سرپرست او خواهد بود. پروردگارا یاورش را یاورش و دشمنش را دشمن، تا آخر دعا.

بعد از همه اینها، فضیلت و برتری، با سبقت به اسلام ثابت شود، و اسلام علی از همه پیشتر بود، و خدا هم فرموده است: پیشروان پیشروان، آنها مقرب درگاه اند، و هم با جهاد و پیکار در راه دین، و علی شمشیر دریام نکرد، و از پیشروی باز نداشت، او است که غبار حزن، از چهره رسول می زدود، او است که مشکلات را از پیش مر می داشت، او است که آتش افروزیگار بود:

او قاتل مر حباست و برکننده درخیم و به خاک افکننده عمرو بن عبدود، او همان کسی است که رسول خدا درباره اش فرمود: «فردا پرچم به کسی سپارم که خدا و رسول را دوست دارد، و خدا و رسول او را دوست دارند، حمله می کنند و فرار نمی کنند و قرآن هم فرموده است: خداوند پیکار گران را بر باز نشینان از جنگ برتری داده است با اجر بسیار.

و هم با علم، و رسول فرمود: انما دینة العلم و علی بابها: من شهر علم، و دروازه این شهر علی است. اثر این حدیث روشن است، چه علی از صحابه پرورش نکرد، و همگان از و پرورش کردند، و از کسی قوی تر خواست، و همه از او قوی خواسته اند تا آنجا که عمر می گفت: لولا علی نهلك عمر: اگر علی نبود، عمر نابود شده بود، و می گفت: خدایم برای مشکلی زنده نگذازد که ابوالحسن آتجا نباشد، و خدا هم فرموده است: بگو آنان که می دانند ما آنان که نمی دانند برابرند؟

و هم با زهد و تقوی و نیکی و احسان، در مورد نیکدلی علم آنان باشد، با تقوی تر آنان خواهد بود، چه خداوند فرماید: از میان مندان، تنها دانشمندان اند که از

خدا می ترسند.

ضمناً هموست که مسکین و یتیم و اسیر را بر خود ایثار کرد و هر سه شب، تنها خوراک موجود خود را که برای افطار ذخیره داشت، بدانها بخشید، و خدای عزوجل چنین نازل فرمود: «وَرِطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَاسِيرًا» و به پیامبرش خیر داد که پادشاه این عمل بهشت است. داستان مفصل است و فضیلت آن بسیار. و نیز هموست که انگشتی خود را در حال رکوع، صدق کرد، و خدا نازل کرد: «وَأَمَّا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ».

و يك طائفة از شیعه، غافل از حقیقت استدلال، تصور کرده اند که علی در حال تقیه بود، و از این رو از دعوت مردم به امامت خود دست کشید. و نیز تصور کرده اند که بر امامت او نی آشکاری است که قابل تأویل نیست.

طائفة عدلیه گویند: این سخن فاسد است. چگونه وظیفه او تقیه بوده، آنهم در اقامه حق، با آنکه سرور بنی هاشم بوده است؟ این سعد بن عباد بود که با مهاجر و انصار در افتاد و از همه برید. بدون اینکه از مانع و دافعی بهراسد و بالاخره به «حوران» رفت و حاضر به بیعت نکشت.

و نیز اگر روا باشد نص آشکاری بر امامت باشد و از همه امت مخفی بماند. رواست که بگوئیم: نمازشمی هم دو فرأض یومیه وجود داشته و هم ماه دیگری جز ماه رمضان که باید روزمدا بود، و همه را مخفی کرده اند، با اینکه امت اسلامی بر آنچه در امر امامت اتفاق افتاده، و هم خلافت آن خلفا که قیام به حق کردند در عدل و داد فرمان رانند، اجماع دارند و اجماع گواه حقایق است.

الته آنان که با علی در افتادند و به یکنگر بر خاسته شمشیر بر وی او کشیدند، از ولایت الهی خارج اند، مگر آنان که بازگشت نموده و راه صلاح گرفته باشند. و خداوند، توبه کنندگان و پاک طلبان را دوست دارد.

سخن صاحب تمام شد

بنابر آنچه از جواب طائفة عدلیه بدست می آید؛ مراد این است که، ادعای

شیعه: دائر به تقیة علی (ع) و ترك فرمودن آن سرور دعوت مردم را به امامت خود، با ادعای دیگرشان راجع به وجود نص جلی مجتمعا، تصور باطلی است که با هم سازگار نمی نماید، چه اگر نص بود، علی خود آنرا آشکار می فرمود و از دعوت به امامت خود صرف نظر نمی کرد.

و در واقع می گویند مدعی این دو مطلب، از ظاهر ساختن حقیقت به صورت برهان، غافل مانده و نتوانسته است به آنچه در کتاب و سنت آمده استدلال کند، چه ما می دانیم که آن سرور به امامت خود دعوت کرده و با پراهمین وصوصی که بدان اشاره شده، احتجاج فرموده است.

و خلاصه از این عبارت، انکار نص جلی، مفهوم نمی شود. و نمیتوان صاحب را منکر آن شمرد. آنچه آن که دیگران نسبت داده اند و در ذیل کتابش «تذکره» می نویسد:

«صاحب که خدایش رحمت کند، در آخر کتاب «نهج السبیل» چنین مرقوم داشته است که امیر المؤمنین علی، بطور قطع، فاضل ترین صحابه رسول است و بر این اعتقاد خود گواه آورده که برتری با سابقه و پیش قدمی در خدمات دینی است و هم در اثر علم و جهاد و زهد که بالاترین درجات است:

بدون تردید علی بر همه صحابه مقدم بوده و از هیچکس دنبال نموده است، چه می بینیم که در یکبار با دلاوران و کشتن سران کفار و پرچمداران ضلالت بر همه پیشی گرفته، و هموست که رسول خدا بین خود و او، عقد برادری بست، آن هنگام که بتناسب بین ابوبکر و عمر رشتۀ برادری استوار کرد.

و نیز رسول خدا او را کفو و همتای فاطمه زهرا شناخت که سالار زنان جهان بود. و هم دعا فرمود که «خداوند دوست او را دوست بدارد، و دشمن او را دشمن، و همگان را مطلع فرمود که «علی نسبت باو منزلت هارون دارد، نسبت به موسی» به خاطر آن فضائلی که در او می شناخته.

و نیز فرمود: «پروردگار ما محبوبترین بندگانش را بفرست قادر تناول این مرع

بریان بامن شریک گردد و علی آمد. و البته محبوبترین صحابه فاضل‌ترین آنها خواهد بود.

و فرمود: «من شهر علم و علی در آن شهر».

و فرمود: «از خدایم درخواستی نکردم جز آنکه مانند آنرا برای علی در خواست کردم حتی مقام نبوت را دریاسخ رسیدن نبوتی پس از توسل اواریست» و البته مقام نبوت را به خاطر فضل و برتری او مسئلت فرمود، و از این رو بود که در حدیث دانت منی بمنزله هارون من موسی، نبوت را استثنای فرموده گفت «الا اله لا نبوة بعدی». علی بر محنت روزگار و سختیها و شدائد آن شکیبامانده و در دوران خلافتش هم در استعکام مبانی دین و آئین، سرسخت بود و خود جز با خوراک درشت و لباس خشن سر نکرد، همگان از سرچشمه علمش سیراب شدند، و این خود معلوم که مردم جز به دانشمندتر از خود مراجعه نکنند.

او بهترین گفتنیگان امت و بهترین آیندگان ایشان خواهد بود، رسول خدا سفارش کرد که با ناکتین جمل و قاسطین صقین و عارفین پهلوان پیکار کنند و همارین پاسر که رسول خدا در اثر بصیرت و بینش در دین، مرده هشتش داده بود، در رکاب او شهید گشت.

رسول خدا او را به عیسی بن مریم مافند کرد، آن چنانکه به هارونش مافند کرده بود، و حاضر نشد برای او مثلی، جز از میان انبیاء انتخاب فرماید.

و علی بود که در رکوع نماز، انگشتی به سائل بخشید و آیه نازل گشت و اما ولیکم الله و رسوله تا آخر آیه.

و همو بود که سه روز، قوت روزانه خود را بر مسکین و یتیم و اسیر اینار فرمود و آیه نازل گشت: «و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمأ و اسیرأ».

و هم در قرآن نازل گشت «انما انت منفذ و لکل قوم هاد» و از این رو، رسول فرمود: من رسول و منقذ و تو یا علی، سرور و رهبر آنان.

و آیه نازل گشت و تمیها ان ذوا عیه، یعنی قرآن را گوش شنوا فرا خواهد گرفت

و رسول فرمود: آن گوش شنوا گوش علی است.

و خدایش مرزدار ایمان ساخت که دوستیش آیت ایمان و دشمنیش نشانه نفاق بود، تا آنجا که گفتند: ما در دوران رسول، منافقین امت را فقط و فقط از راه دشمنی با علی می شناختیم.

و رسولش خبر داد که روز رستاخیز علی تقسیم کننده سهام بهشت و دروخ است: سهم دوزخ را از مردم محشر بدو می سپارد و بهشتیان را با خود به بهشت خواهد برد. و ابن عباس گفت: خدا در قرآنش خطاب دیا ایها الذین آمنوا، نازل نفرمود جز آنکه علی سرور آن مؤمنان و شریف آنان بود.

و از این والا تر، سخن رسول است که فرمود: علی یعسوب مؤمنان است. و یعسوب، نام ملکه زبوران است که در گرد او ابوه شوند و هر کجا رود، از او جدا نگردند.

در شب هجرت، که قریش، گرد خانه رسول، با انتظار سپیده دم مراقب بودند، تا هجوم آورده او را مقتول سازند، علی با استقامت و شیردلی، بر جایگاه رسول خوابید و در هر آن منتظر هجوم آنان بود، در آن شب درست موقعیت و منزلت اسحاق ذبیح^۱ را داشت که با آرامش دل با انتظار قربان گشتن در راه حق بود.

و همو است که عمر بن الخطاب در حق او گفت: لولا علی لهلك عمر؛ اگر علی نبود نابودی عمر قطعی بود، و با گفت: خدایم برای مشکلاتی چنین زنده نگذارد کسه ابوالحسن در کنارم نباشد.

علی، زندگیش تماماً اسلام و عمرش سراسر ایمان بود؛ لحظه ای به خدا کافر نگشت، زحماتش دریاری اسلام، پسندیده و مشکور و بالاخره در راه آئین و احیای دین، شربت شهادت نوشید.

خداوند ما را در زمرة آن کسانی قرار دهد که دوستی و مودت حامدان پیامبر را بر همه چیز دنیا برگزینده و هم ما را بر آن سیره و روشی بدارد که نکوتر و

۱- بایر مذهب حصم (اهل سنت) که اسحاق را ذبیح دانند

شايسته تر است، و خدا ما را پس است: همان فرستنده باران و شکافنده دانه، خالق جان^۱.
 از اينها گذشته، صاحب در شمار خود، به مذهب حق که همان مذهب اماميه است اصریح کرده، و نص غدير را سند اعتقاد خود می شمارد؛ می گوید:

بائنس فاعقد ان عقلي يميننا كل اعتقاد الاعتقاد رضينا

«اگر سوگوگند ياد کنی، بر نص خلافت ياد کن، ما معانوي «اختيار» گردن نهاديم.
 «در برابر سخن خداوند تسليم شو که فرمود: موسی از میان امت همتا در اختيار کرد.

* و نیز در قصيده که با قافيه «با» گذشت، گفته بود:

«نداستيد وصی رسول همان است که در محراب عبادت انگشتری به رسم زکاة بخشيد؟»

«نداستيد وصی رسول همان باشد که روز «غدير» حقانيت او را اعلام و صحابه را محکوم ساخت؟»

* و يا اين شعرش:

«دوستی جانشين پيامبر امير مؤمنان فریضه قرآن است.

«که خداوند بر عهده تمام جهانيان نهاده و به سالاری مؤمنانش برگزيده.

* و آنچه در «لسان الميزان» آمده که: صاحب از مذهب اعتزال جانبداری

می کرده و بدان شهرت داشته، از چند جهت مردود است، چه ابن حجر، خود اين نسبت را تخطئه کرده و هم از قاضی عبدالجبار حکايت کرده که هنگام نماز بر جنازه صاحب گفته: «می دانم چگونه بر اين رافضی نماز بخوانم» و از همه بالاتر اشعار او است که می گوید: از دشمنان دشمن که مرا رافضی می خوانند، باکی ندارم.

۱- تمام اين احاديث که در فصل و تمثيت مولايमान امير المؤمنين، مورد استناد صاحب واقع گشته، صحيح و در نزد محدثين مسلم و ثابت است، و کسی که به اجزاء کتابمان «الغدير» مراجعه کند، خواهد بايت که اين احاديث به صورت صحيح و مستند از حفاظ اهل حديث روايت شده.

ممکن است منظور این حجر، تنها شهرت باشد، گرچه با واقعیت همراه نباشد و در آن صورت است که سخن او از تناقض و تهافت خارج می شود.

با توجه به قرائن، بنظر می رسد که صاحب، مانند سایر بزرگان مذهب، موقفی که موضوع «عدل الهی» مطرح بحث بوده، علناً به حمایت و جابجاری از معتزلیان بر می خاسته است.

البته علت حمایت این است که شیعه و معتزله، در برخی مسائل، کاملاً اتفاق نظر داشته مجتهداً در برابر اشاعره ایستادگی داشته اند، خصوصاً در مسئله جبر که مستلزم انکار عدل الهی است، گرچه در فرع دیگر آن که موضوع تفویض و اختیار است، خلاف نظر دارند.

و از آنجا که فرق نهادن بین این دو مسئله، خصوصاً در هنگام مشاجره و جدال برای همگان سهل و میسر نیست، فراوان بین پیروان این دو مذهب خلط و اشتباه شده، شیعه را معتزلی، و معتزلی را شیعه قلمداد کرده اند، چنانکه غیر از صاحب بزرگان دیگری همچون علم الهدی سیدمرغی و برادرش شریف رضی به اعتزال منسوب گشته اند.

و اما شافعی بودن صاحب، درست مانند حنفی بودن اوست، و تناقض شکفتن سخن ابی حیان در امتاع ج ۱ ص ۵۵ می باشد که گفته: «صاحب شیعه ای است که بین مذهب ابی حنیفه و سخن زیدیه، جمع کرده»، با اینکه صاحب در اشعار فراوانی نام الیه اطهار را سرعاً یاد کرده و در واقع اعتقاد زیدیه را از خود نفی می کند، به این شعر او توجه فرمائید:

— سرور من محمد است و هم علی و شیش و در پسر پاکشان و سالار عابدان.

— و محمد باقر و فرزند ابوجعفر صادق و آنکه با موسی بن عمران هم نام است.

— و علی که در خاک طوس خفته بعد محمد و آنگاه علی که مسموم شد و بعد

و هیرمان ...

— حسن و بعد از او به امامت «قائم آل محمد» معتقد که در کمین ستمکاران است.

* ویا این شعر دیگرش:

- به برکت محمد و علی و دوسر شان وزین العابدین و دواقر و یک کظم.
- بعد رضا، بعد محمد، سپس فرزندان، و عسکری پرهیز کار، و قائم آل محمد.
- امیدوارم که روز رستاخیز، دستگارشده به نعیم بهشت واصل گردم.

* ویا این دوبیت:

- پیامبر حق و موسی او، با دوسر و آزادگان بهشت، بعد زین العابدین و دواقر،
- و موسی و رضا و دوافضل که با برکت آنان چشم طمع به بهشت جاوید دوخته ام.
* و در این رجز خود گفته است:

- ای زالمی که مشاهد مشرفه را عازم گشتی و کوه و صحرا در لوثی،
- درود مرا بر رسول خدا نثار کن درودی که با گشت روزگاران کهنه نگرود،
- و چون به کوفه باز گشتی، همان تربت پاک معروف.

- در بهترین جایگاه «نجف» بمهتر عالمیان ابوالحسن درود فرست،
- و مجدداً باز گرد بمعدینه و در بقیع. بر امام مجتبی سلام گوی،
- و در کربلا، صحرای طیف عنان باز گیر و سلام مرا با بهترین تحیات هدیه کن
- به خدمت آن خفته در خاک، حین که سالار شهیدان است.

- و باز در پهنه بقیع پهلو گیر که تربتی شریف و والاست.
- در آنجا زین العابدین چراغ تابان و باقر شکافنده علم و حنفی صادق
بشاک اندر اند.

- سلام مرا به آنان برسانه سلامی پیوسته که طنین آن دشت و دمن را پرازد.
- و بعد در بغداد پهلو بگیر و بر پاکیزه نهاد، موسی، سلام مرا نثار کن!
- و با عجله به طوس و رومی آرام دل و سلام و تحیت مرا به ابی الحسن تقدیم کن.
- سپس بر بال های نشین و به بغداد باز شو! و درود مرا بر معتمد تقوی محمد

نثار کن.

- و بعد در سامرا سر زمین عسکر، بر علی هادی سلام گوی که از شک و ریب،

یاک است. وهم بر حسن فرزندش که رفتارش یسندیده و گفتارش از ممدن علم الهی سرچشمه گرفته.

— اینان اند، همسایر مردمان، که پناه من اند و هر روز با جان و دل روبه سوی آنان دارم.

* و نیز از جوزه دیگری دارد که به نام یکا بک پیشوایان رهبر زینت داده است. اضافات چاپ دوم:

[و نیز فصیده در تنای امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا هشتمین حجت خدا دارد، که در مقدمه «عیون اخبار الرضا» تألیف شیخ صدوق درج شده و هم فصیده دیگری در ستایش آن امام که می گویند:

— ای زائر که با در کلب کرده به تاخت می روی

— چنان از ما گذشت که گویا برقی بود؛ چپید و ناپدید شد

ابلق ملای را کیا بطوس مولای الرضا

— درود خالصانه ام را در طوس به سرورم رضا نثار کن.

— فرزند زاده پیامبر مصطفی، مرزند خلیفه اش مرتضی.

— آنکه به عزتی پایدار، دست یافته و با عظمتی رخشان زیور بسته.

— از این مخلص که دوستی و ولایت آنان را فرض می نماید پیغام برده بگو:

— در سینه سوز آتش است که دلم را پردرد ساخته.

— از این ناصبیان که دام نهادم در کمین نهشته اند، قلب دوستان جریحه دار است.

— با صراحت لهجه بر آنان گفتم و سخن را بر پرده گفتم.

— علناً پرچم خلاف برافراشتم و از این که بگویند: رافضی گشته، هر اس نداشتم.

— چه خوش است ترك گفتن آنها که رسماً به دشمنی و خلاف شما برخاسته اند.

— اگر امکان می یافتم، خود به زیارت او، شرف می گشتم، گرچه بر آتش تفته

پای هم.

— ولی من پای بست این دیارم، با قید و بندی خطیر.

— این ثنا و تحیت را تبارم قدش می سازم تا به ثواب زیارت نائل گردم.
 — این امانتی است که به خدمتش گسیل داشته‌ام، باشد که خوشنود گردد.
 — پسر عباد، با سرودن این تحیت، به شفاعتی امید بسته که هرگز مردود نخواهد گشت.

خصال نيك همراه شگفتیها:

۱- می‌گویند: روزی صاحب ابن عباد، نوشیدنی خواست، قدسی پر آوردند چون خواست بیاشامد، بعضی از دوستان نزدیک گفت: بخور که مسموم است، هنوز چاکری که آب آورده بود حاضر بود صاحب به دوستش فرمود: گواه سخت چیست؟ گفت: آزمایش، به همین غلامی که آمده آورده بگو خودش بیاشامد، صاحب فرمود: این کار را نه برای دیگران تجویز کنم و نه حلال دانم گفت به مرغی بنوشان! فرمود: هلاك حيوان را هم تجویز نمکنم.
 قدح را برگرداند و دستور داد آبر را بریزند. و به غلام فرمود: پی کار خود را و دیگر به خانه من وارد مشو، و فرمان داد که کتیزی در عوض غلام به خدمت گمارند، و حقوق آن غلام را هم مرتب پرداخت نمایند.
 بعد فرمود: یقین را باشک نمیتوان زدود، و قطع حقوق هم کیفری است که باخست همراه است.

۲- یکی از سادات علوی، رقه‌ای گسیل داشت که خداوندش فرزندی پسر عنایت فرموده، تقاضا دارد که نام و تقبی برای مولود، معین فرماید. صاحب در کنار رقه‌ها نوشت:

خداوندت بانورسیده تك سوار و بخت کامکار، قرین سعادت گرداند، بخدا سوگند که چشمها روشن گشت و دلها خرم: نامش علی باشد، تا خدایش بلند آوازه گرداند، و کنایه‌اش ابوالحسن. تا کار و بارش نيك و حسن آید. آرزو مندیم با کوشش خود و ضلای از جمنند و سرکت جدش نیکمختی سعادت مند گردد، بمنظور دور بادش از چشم

بندیناری زر به وزن ستمثال نیاز کردم^۱ تا به فال یک سمسال زندگی باسعادتش نصیب گردد، و چون طلای ناب از تصرف روزگار درآمان ماند، والسلام.

۳- یکی از حاشیه نشینان رقعهای به خدمت صاحب فرستاده تفاسی حاجتی کرد.

نامه را بدو عودت داده و گفتند: صاحب به دست خود نامهات را امضا و وعدۀ مساعدت داده است، ولی او هر چه نامه را زیر و رو کرد، چیزی منظرش نرسید، نامه را به ابی العباس ضبی عرضه کرد، ابوالعباس بعد از دقت کافی متوجه شد که صاحب با نوشتن فقط يك الف، پاسخ مساعد داده است:

در رقعۀ منقاضی چنین بود: فان رأی مولانا أن ینعم بکنا، فعل، اگر رای مبارک سرورمان تعلق گیرد که مساعدت فرماید، خواهد کرد، و معلوم شد صاحب جلو فعل، که فعل ماضی است، بمعنی «خواهد کرد» يك الف اضافه کرده یعنی «افعل» خواهم کرد. ۲- صاحب، در يك طبق نقره، عطری خدمت ابی هاشم علوی هدیه کرده و با این سروده گسیل داشت:

این بنده به قصد زیارت عتبۀ مبارکه خدمت رسید، تا از پرتو انوار نصیبی گیرد.

از این عطری که تقدیم مقام شده بهره گیر، که عطر فروش از خوی چون مشک مایه گرفته.

اما ظرف پیشکشی است که با عطر همراه شده، با قبول آن، عنایتی بر عنایات میفرماید.

۵- ابوالقاسم زعفرانی به شکوه و جلال صاحب تگربت که جمعی از خدم و حشم و حاشیه نشینان با لباسهای فاخر و جیههای خز گردا گرد مجلس نشسته اند به کناری رفت و به نوشتن پرداخت، به صاحب گفتند: در حضور شما چنین جسارتی

۱- این سکه ها به نام صاحب زیور یاقه و مخصوص عطا و صلّه بود، نه اینکه رواج بازار باشد سکه های هزار مثقالی هم وجود داشته که ذکرش خواهد آمد. (مترجم)

مرتکب می شود، صاحب فرمود: او را بیاورید زعفرانی لعنتهای مهلت خواست تا از نوشتن بپردازد، صاحب تقاضای او را رد کرده دستور داد طومار را از دستش گرفته باز آورند، زعفرانی نزدیک شد و گفت خداوند صاحب را مؤبد بدارد، و سرود:
 - چکامه را از زبان شاعرش بشنو که بیشتر در شکفت شوی، گل بر سر شاخه
 زیبائی است.

* صاحب فرمود: بیاور تا چه داری، ابوالقاسم اییانی برخواند که از آن جمله است:

- دگران مال و دولت اندوزند و با حرص و ولع گنجینه سازند.
 - و تو ای زاده عباد، ای امید همگان، نوال و بخشش آرزوی توست.
 - عطایات برای همگان، خواه دستی درار یا فروکشیده دارند، چون میوه رسیده
 مہیای چین است.
 - جهانی را با نعمت و احسان فروگرفتی، کمترین پهرهای که نصیب مردم
 شده، دولت و بی نیازی است.
 - حساس ترین شعرا در برابرت زبان بسته، و شاکر ترین آنان از پاس نعمت
 عاجز و خسته.
 - ای سروری که جو دو نوالش، دولت و مکتب به ارمغان می آورد به پای دور و
 نزدیک می ریزد.

- همگان را از زائر و مجاور، خلعت بخشودی، آنهم خلعتی که در پندار نگنجد.
 - حاشیه نشینان این بارگاه، در لباس خزمی خرامند و جلوه می فرورشد جز من.
 - البته آن راکه بر عهد خود پایدار است و همواره نیکی کند حاجت
 یاد آوری نیست.

* صاحب فرمود: در داستانهای ممن زائده خواندم که مردی بدو گفت:
 ای امیر مرکیبی عظیم کن. و او فرمود تا یک ناقه، یک سمند، یک قاطر، یک الاغ، یک

کنیز بدو عطا کرد و اضافه کرد: اگر من دانستم خداوند بلندپایه مرا کوی جز اینها آفریده، عطایت می‌کردم.

اینک من که صاحبم، فرمایم که از جامه خز: یک جبهه، یک پیراهن، یک حلیقه یک شلوار، یک عمامه، یک دستمال، یک طاقه ازار (کمربوش)، یک رداء (مالا پوش) یک جوراب بر تو خلعت کنند، و اگر دانستم جز اینها لباس دیگری ساخته شود. عطایت می‌کردم.

بعد فرمود تا به خزانه اندر شد، و تمام این خلعتها را بر او ریختند. هر چه توانست پوشید، و آنچه نتوانست به غلامش تحویل شد.

۶- ابوحنیفه در اقصی‌فانی، در رقعهای به صاحب نگاشت:

خداوند سایه سرورمان صاحب را مستدام بدارد، اگر نه این بود که یادآوری مایه سودبخشی، و افراختن شمشیر بعد از جنبش آن در پیام، سهل و هموارتر است نه یادآوری کردی، و نه این شمشیر بر ندمان، تکان دادی، ولی حاجتمندی که کارش به استخوان رسیده، به درواگشتن حاجت شتاب، و در برابر بخشندگی در برع هم، دست طلب و الحاج دراز دارد.

حال و روزگار این بندگان - که خدایت مؤید بدارد - پیرشان است، حتی موشها از ابار گندم در حال کوچ اند، اگر رأی مبارک باشد که این بنده را با سایر چاکران که در نعمت عوطه و راند و از این دو رحل اقامت افکنده اند، دمساز فرمائی. خواهی فرمود. ان شاء الله.

صاحب در کنار رقعهای نگاشت:

چه یک سخن ساز کردی، ماهم به نیکی پاسخ آغاز کنیم: موشهای خانگی را به نعمت سرشار و نوال بی‌زوال، مرده بخش انگندم، همین هفته می‌رسد، سایر حوائج در راه است.

۷- ابوالحسن علوی همدانی مشهور به «دوسی» گوید: از جانب سلطان به سعادت عارم ری گشتم، در راه بسیار اندیشیدم که هقالی زیبا و سخنی شیوا که در خور ملاقات

صاحب باشد، طراز مندم، موفق نشدم. هنگامی که در اسکودت خود بامن رو برو گشت و من نزدیک شدم تا آنجا که عنان دوبرگب بهم پیوست، به یاد یوسف افتادم و بر زبان گذشت: «ما هذا الا بشران هذا الاملك كريم» این مرد مافوق بشر است، این فرشته عالی مقام است. وار در پاسخ گفت: «ای لاجدیدیج یوسف لولأن تفندون» اگر نه این بود که مرا تخطئه کنید می گفتم بوی یوسف به مشام می رسد، بعد فرمود: خوش آمدی؟ مرحباً بالرسول، ابن الرسول، الوسی ابن الوسی.

۸- صاحب در اهواز با مرض اسهال به بستر افتاد، هرگاه که از سر پشت بر می خاست، در کنار آن دمدینار زرسرخ می نهاد، میاد خدمتکار از کار دلال گیرد و از این رو خدمتکاران خواهان دوام کسالت بودند، و چون عافیت یافت، قریب پنجاه هزار دینار تصدق کرد

۹- در «یتیمه الدهر» از ابوالضر ابن المرزبان حکایت آورده که هرگاه برای صاحب ابن عباد، آب یخ می آوردند، بعد از نوشیدن آن می گفت:

قطعة الثلج بماء عذب تستخرج الحمد من القسی القلب

- قورت قورت آب یخ، بیرون کشد سپاس الهی را از ته قلب.

* و بعد می گفت: بار پروردگارا لعنت خود را بر یزید، تعدید فرما.

۱۰- در «معجم البلدان» می نویسد: ابن حضیری، شبها به مجلس صاحب حاضر

می گشت، شبی چرت بر او غالب گشت و بادی از او برخاست، در نتیجه شرمسار و از حضور دربار برید، صاحب گفت این دو بیت را بر او بخوانید.

- حضیری زاده! به خاطر آوازی که چون ناله نای و آوای عود است

خجل مباش.

- باد است، چه می توان کرد؟ می توانی آنرا حبس کنی. تو که سلیمان نیستی.

کلمات قصاره

- * آنکه - به در بای شیرین پیوسته گوهر آبدار جوید.
- * آنکه - دست عطا گشاده دارد، چشم امید به سوس کشیده آید.
- * آنکه - نعمتی را کافر آید، نعمتش به کفر برسیار.
- * گوستی که از حرام روید، با داس بلا در ده آید.
- * آنکه بر روزگار سلامت شر غم آید، فردا از بیمانی و سلامت داستانها سر آید.
- * آنکه با اشاره اندک هوشیاری نگیرد، از بیان مفصل چه سود گیرد.
- * بسیار شد که با سخنی نرم و هموار، کاری بسامان آمد، آنجا که بذل اموال نافع نیامد.
- * سینه از مایه درون جوشد و از کوزه آن نرود که در آن باشد.
- * خردمند با اشاره چشم دریابد از گفتار زبان بی نیاز آید.
- * خورشید تابان که در پس ابر ماند، دبری نگذرد که رخسار نیابد، چو تابان که بوستان در زمستان افسرده و در بهار خرم آید.
- * بدو تابان که نهان شود، باز بر آید، شمشیر که گندی گیرد دگر بار جوهرش نمایان آید.
- * دانست در گرو درس و مذاکره جهلت بر اثر احوال و متارکه.
- * سخن که بر سامعه مکرر آید در قلب ریشه دواند.
- * مهربانی بی غش و پاک، رستگار از زبانهای پر آب و تاب.
- * هر کاری به موقع آن شاید، چو تابان که هر میوه به فصل آن در مذاق خوش آید.
- * آرزو بی نهایت، چه سود که نعمت دنیا عاریت.
- * یادآوری اثری آشکار دارد، و چنانکه خدایت فرمود: نفعی سریع به دار آرد.
- * پشت شمشیر، نرم و لغزنده و دم آن تیر و برنده، از آن شگفت تر مادر، که

پشت آن نرم و لغزنده تر و بیش گزنده تر.

* رشته منت و احسان، برگردن کس استوارتوان کرد، جز با خدمات شایان.

* گاه باشد که حلم و بردباری خواری آرد، چونان که از یابنداری بیجاشکست زاید.

* نامه هر کس، تراز اندیشه و ادراک، بل محك اعتبار اوست و ترجمان فضل و

مقام، بل، نمونه فهم و دانش اوست.

* وفای به وعده، برهان تشخیص و عظمت، امروز و فردا کردن، نشان بغل

و خست، و گواه بی وفایت تجدید مهلت.

* احسان نیکو آن است که خالص و فراوان باشد، و احسان شوم آنکه امروز

و فردا شود و با خاطره ناخوش آلوده گردد.

* هشیاری جوانمردان کنندی نگیرد، و میمای شوم خطا نپذیرد.

* مسکه که بر چهره ماه تابان بانگ کننده با سنگه دهانش بسته گردد.

* بسیار شد که به آرزوی خود نخواهی و انتقام بد و رطبه هولناک به خاک راه افتاده اند.

* وعده نوال، برخی چون آب حیات است و برخی چون درخش سراب.

* نفوذ سخن گاه بدایجا رسد که نیریزان نرسد.

* چه بسا اعتراف به تقصیر که گویا تراست از زبان تشکر آمیز.

* چه بسا سخن کوتاه که راست به مقصود باشد.

* هر سری آرزویی پرورد، و هر روزی کاری شایسته خود دارد.

* سخن نرم و هموار سودبخش و گرنه شمشیر بران سودبخش نرافند.

* دلادر شیردل فراوان است، ولی نه چون عمرو، و یرمردگان مائمداری

کرده اند ولی نه چنان که برصخر^۱.

* فراموش مکن که فاصله جوان و پیر فراوان است و فرق میان عقاب و شاهین

از زمین تا آسمان.

* کفران نعمت، سر آغاز نضمت است.

۱- مراد از عمرو، پسر معدی کرب دلاور عرب است، و از صحر، مراد غناء شاعره. (مترجم)

* ناسپاسی نوال، مایه زوال است.

* مقابله احسان با کفران، نعمت موجود را تاراج دادن است.

* گاه باشد که ضعیف قوی گردد، جراحت التیام پذیرد، کج راه استقامت

گیرد، و فرومانده در خواب غفلت بیدار شود.

* ناله از دل تنگ بر آید و شکایت از درون درمند.

* نه هر که را خوانی، پاسخ مثبت دهد، و سر به اطاعت سپارد.

* شود که، بی گناه به جرم گناهکار سوزد و نیکوکار در عوض بدکار گرفتار آید.

* نه هر که حق طلبد، بازجوید و نه هر که چشم طمع به ایر دوزد، از باران

رحمتش شراب الدوزد.

ثعالبی در بیتیمه الدهر از این گونه کلمات قصار و سخنان درو بار، از صاحب

فراوان یاد کرده که سید امین تمام آنها را در دواعیان الشیعه ثبت فرموده است.

این است بنک شیعه نمونه و این نمونه افکارش. این است یک وزیر شیعه و

این سخنان حکمت شعارش، این است فقه شیعه و این ادب تابناکش. این است دانشمند

شیعه و این الدیشه العالمش، این است متکلم و سخنگوی شیعه و این مقاله و گفتارش.

اینان مردان بزرگ شیعه اند و این مفاخر و میراثشان. شیعه راستین که در

بی خاندان حق گام زند، ماید که چنین باشد و گرنه نباشد.

وفات صاحب:

صاحب، در شب جمعه ۲۴ ماه صفر از سال ۳۸۵ در ری، دارفانی را ترک گفت

مردم ری که از مرگ او باخبر شدند، تمام شهر و بازارها تعطیل گشت و همگان بر در

خانه اش به منظور تشییع جنازه گرد آمدند. فخر النوله به همراه سرهنگان و

فرماندهان حضور یافته و جامه سیاه بر تن داشتند. جنازه صاحب که بر دوش خدام

از در قصر خارج شد، تا بر او نماز گزارند، به تعظیم و بزرگداشت، حاضرین یکسر

به پا خاستند؛ فریاد شیون و زاری بلند شد، جامه های بر تن دریدند، سبلی ها، به صورت

رودند، چندان گریه و ناله کردند که از تاب و توان رفته به خاک افتادند.

ابوالعباس ضبی بر جنازه او نماز خواند، فخرالدوله پیشاپیش جنازه حرکت می کرد. و چند روز برای عزادارخانه نشست.

بعد از نماز جنازه را در يك خانه آویز کردند تا هنگامی که به اصفهان برده و در قبه ای به نام دریه^۱ دفن شد، ابن خلکان می نویسد: این قبه تا این زمان آباد مانده و دختر زادگانش به تعمیر و کچکاری آن مواظب اند. و سید در «روضات الجنات» اضافه کرده و گوید: اکنون هم آباد و معمور است، چندی پیش دچار شکست و الهیامی گشته بود که پیشوای بزرگ علامه سترک محمد ابراهیم کرباسی به تجدید عمارت آن فرمان داد، و با وجود ناتوانی، دوماه یکبار و گاه ماهی و چه بسا هفته ای یکبار، زیارت آن قبه را ترك نمی فرمایند. در این اوقات به نام «باب طوقی» و گاه «میدان کهنه» خوانده می شود، و مردم با زیارت مرقدش برکت می جویند و در کنار آن قبه حاجات خود را از خداوند تعالی مسئلت می دارند.

نعلابی در «نیمه» می نویسد: موقمی که ستار شناسان، با اشاره کنایه از مرگ او خبر دادند، صاحب در قطعه ای چنین سرود:

— ای خالق ارواح و اجسام و ای آفریننده اختران و آفاق.

— ای پدید آورنده روشنی و سیاهی!

— له چشم امید به مشتری دارم.

— و له از مریخ بیمناکم.

چرا که ستارگان در واقع علامت اند.

— سر نوشت در دست خدای داناست. بار پروردگار! از درد و بلا محفوظم دار.

— و از حوادث روزگار در امان و از رسوائی گناه ننگمیان باش.

— بدوستی محمد مصطفی برگزیدمات و همتایش علی مرتضی و خاندان گرامش

بر من بیغشای!

۱- به فتح دال و کسر راء یروئن ضریح، در اعیان الشیعه چنین ضبط شده ولی «در نیمه» و

چرا آن با ذال قطعه دار آمده، چونان که در شعر ابو منصور لجمی خواهد آمد.

* در مرگ صاحب قصائد فراوانی سروده شده، از جمله قصیده ابو منصور احمد بن محمد لجیمی است با قافیه نون:

— ای بزرگ مرد ماکفایت که مشکلات را با سرپنجه تدبیر گشود و بانوای سرشارش نیاز ما را بر آورد.

— آرزوی ما این بود که جلودان مانی، و روزگار منخواست، اراده او بر تمنای ما پیروز گشت.

— بر مرگت گریبان چاک زدم، اما فایده نشد، اندوه و غم را دمساز آمدم.

— اگر خود را کشته بودم، ممکن بود حق ترا ادا کرده باشم.

— از رازی که اینک دریافته‌ای پرده بردار که چه بسیار از بیانات در شیقه‌ات

بهرمند بودیم.

— مگر نه مردی دادگستر و با انصاف بودی؟ از چه گوری آباد کردی و شهرها

ویران ساختی؟

— و آنهایی که مردم انجام گسیخته شوند، دیروز که چنین نبودند.

— سفلگان مسلط شده بر ما سوار شدند با آنکه دیروز برده ما بودند.

— اگر درمانم او دل‌های ما آب شود و اشک از دیدگان بیاریم.

— حق ماتم را ادا نکردم، ولی گفشت روزگاران خواهد گفت چه کسی را

از دست دادیم.

* و در قصیده دیگری گویند:

— بزرگ مردی در گشت که هرگاه دانش وجود کمیاب می‌شد، هردو را از

دست و زبان او باز می‌جستیم.

— بزرگ مردی که هرچه در میان خلق جویا گشتم کسی را مانندش نیافتم.

— جود و بخشش را با «کافی الکفاة» در یک گور کردند تا بهم‌ماوس باشند.

— در زندگی با هم زیستند و اینک در گور همخواه گشتند، گوری که در باب

غزیره است.^۱

* گاهی چند بیت این قصیده به نام ابی القاسم ابن ابی العلاء اسفهای ثبت شده که با حکایتی لطیف همراه است.

از قصائدی که درسوگ صاحب سروده شده، نوبه ابو القاسم ابن ابی العلاء است که ثعالبی در ج ۳ ص ۲۶۳ برخی ابیات آنرا چنین آورده:

- ای یگانه رهبر! من آنچه در ستایش و ثنایت گویم، کم گفته‌ام.
- تو از ستایش و ثنا برتری، هیچ کس ترا ستاید جز که شأن ترا بکاهد.
- با مرگه تو فرزندان حوا همه مردند، دنیا مرد، بلکه دین مرد.
- اینک، سروش فضیلت و آزادگی است که عزای تو را اعلام می‌کند بعد از آن که، خود بیان به عزایت نشتند.

- عطا وصله بر نومی‌گیرند چنانکه ملت و دولت می‌گیرند.
- بدگویان و خبرچینان به یا خلاصتند، هم آنها که از بیم تو خانه نشین بودند بعد از مرگت را ندمه‌های درگاه همه جان گرفتند.

- شکفت نباشد که اینان همه بر کوی و یروزن روانند، سلیمان در گذشت و شیاطین از بند رستند.

* از جمله قصائدی که در مائمه صاحب سروده شده، دالیه ابی الفرج ابن میسره است، ثعالبی این چند بیت آنرا در تیسعه ج ۳ ص ۲۵۴ یاد کرده:

- اگر می‌پذیرفتند، جانها برخی اومی‌گشت، گرچه این هم مصیبتی بزرگ بود.
- ولی مرگه چون شاهین تیزبین است و بهترین را می‌رباید.

- زمانه را برگو: این ستم به خود کردی، اینک به کوری چشم، جامه عزای بر کن.
- با این مصیبت، عظیم ترین ضایعه بشری را پیش انداختی، و رونق بازاریت کاست.

* از جمله دالیه ابوسعید رستمی است، که ثعالبی دوبیت آنرا آورده:
- بعد از صاحب آرزو منشی به شب یار سفر خواهد بست، یا اصولا دست نمنا

به سوی رادمردی گشوده خواهد گشت؟

— خداوند راضی نگشت جز به این که (آرزو و بخشش) هر دو با صاحب بمیرد
دیگر این دو، تا روز حشر باز نخواهند گشت.

* و نیز لامیه ابوالقیاض سعید بن احمد طبری در ۴۲ بیت که تمام آن در یقینه
ح ۳ ص ۲۵۲ مذکور افتاده:

— ای همسفر! چگونه در بستر خواب آرمیدی، با آن که به روزگاره خوابیدی
و نه خوابد.

— هر روز در میان فرزندانش بپا خاسته و ندا در دهد: بپا خیزید که هنگام
کوچ است.

— دودسته اند: یک دسته با غفلت در انتظارند و دسته دیگر کمر بسته و باشتاب.
— گوید داستان آنان که می روند و می مانند، گروهانی است که از پس گروهان
روان اند.

— آنان سواراند، بی مرکب، روانند و باز گشت ندارند.

— جام مرگ در میان آنان می چرخد چون آنکه شراب ناب در دست حریفان.
— راننده با خشونت از پی، فریاد رحیل می زند و به سوی میعاد می دواند،
جلو دار قافله نمایان نیست.

— ندیدی آنها که پیش از این در گشتند و غول مرگ آنانرا در ربود.

— آنان حیلها بکار بستند، بی ثمر بود، ما ناله ها زدیم نافع نیفتاد.

— شیوه دورگار چنین است، عمر می گذرد، احوال دیگرگون می شود و باز
نمی گردد.

— گر چه نخواهیم و یا به هراس اند شویم، بیک مرگ در میرسد و مهلت نمی دهد.

— در پایان راه مقصد مرگ نمایان است ولی راه دیگری وجود ندارد.

— بجات سوگند، عمر فرصت کوتاهی است و بعد از آن راهی دور و دراز در پیش.

— می بینم که اسلام و اسلامیان در اندوه و ماتم فرو رفته اند.

- خورشید رخشان تاریکی گرفته همچون چشم بی فروغ.
 - ماه تابان ناتوان بر آمده رخشان نیست گویا از لاغری رنجور است.
 - اختران درخشان ماتم گرفته اند گویا کاخ بلندشان روه ویرانی است.
 - می بینم چهره روزگار و هر چهره دیگری از رنج درون دژم است.
 - کوهساران با قله های بلند، چنان در اضطرابند که گوئی! اینک آب شود، و یا در هم ریزد.

- آسمان تیره گشته می لرزد، گوئی دردی به دل دارد.
 - نسیم صبا که روح پرور بود، اینک چون باد سموم جانکاه است و سورت
 سرما اینک گوارا می نماید.
 - ابرهای سنگین به هر دره و هامون سیلاب اشک روان گردانند ولی کشتزارها
 هم چنان دوسوزدگدازند.
 - بیک مرگ، عالم کیهان را از مرگ عزیز جوانمردی، که امین ملک و ملت
 بود، با خبر ساخت، اینک جهانیان درمانم عزیز خود خرقانند.
 - جارجی، مرگ «کافی الکفاة» را به جهان اعلام کرد، یعنی آزاد مردگرا نمایه
 بعد از این، خوار و ذلیل خواهد گشت.

- خبر داد که پناه حاجتمندان از جهان چشم بر بست و خالک بر چشم جهانیان نشست.
 - سحرگاه که نسیم تریش می وزد گویا باد صباست که از روضه رضوان خیزد.
 - و چون بر مشام کاروان نشیند، گویند غبار است یا سوده مشک ناب؟
 - ای درخشان ماه آسمان فضیلت، از چه بدین زودی غروب کردی!
 - چگونه شبخ مرگ بر تو ظاهر گشت و با آن عزت و شوکت غول مرگت در بود؟
 - ای ادب آموز جهانیان که هم ارباب قلم را مهار کردی و هم افسران صاحب کمر.
 - هر که از روزگار به توشکایت برد، دادش گرفتی، اینک که روزگار بر تو ناخت
 چه کسی داد تو خواهد گرفت؟

- دین و دنیا بر تو گریست، و هم اهل دنیا و دین، آن چنان که پردگیان گریستند.

- شمشیر بران بر تو گریست و هم نیزه جانستانه و تو خود کفیل از زاق آن و این بودی.

- خیل است بر تو گریست و گریه آنها شیبه ماتم بود.
- دلهای جهانان بر تو منقلب است و نصیبت از زاری آنان کم.
- دلی دارم که به «ساحبه» خود وفادار است لذا از غم آب شده و با جام روان است.

- هر خیلی از شعر که بر صفحه کاغذ نگاشتم، قطرات اشک رخسارم شست.
- اگر بینی که مشعرم بی مایه و سست می نماید، علت این است که از هوش بیگانه ام.
- در شعری که «قم زم» از آب دینه مرکب سازم، چرا که سرشکم همواره روان است

- فکرم می گزید که جان من برخی تو خواهد گشت، ولی لبافت آنرا نداشت.
- بعد از از زنده بایتم و چشمم ریزش باشد؛ ابتدا زندگی بهما از او حرام است.
- بر تو یاد دارد پروردگارت همه وقت، و به همراهش نسیم روح پرور خلد.
وزان باد.

* از حلقه فسیله با قافیه میم از ابوالقاسم غلام بر محمد بن ابی العلاء اصفهانی است که ضمن آن سروده است:

- شیر بهبه صباد، امید جهانین در گشت، گویا جهانی در گشت.
- تربت ترا با اهل زمانه ستجیدم، از عالم کیهان فرون بود.
* چکامه دیگری در سوک صاحب سروده که در آن چنین گفته است:
- این جان من است که با فالعام بیرون شد و این خون دل است که از چشمم سلاب کشیده

- جوانی چون سبزه زاری خرم با چشمه سار آب شیرین گشت و پیری چون مرغزاری خشکیده و سوخته نمایان است.

روزگاری خوش که اینک دیدگام اشك حسرت بر آن فشانند تا آنجا که شمع وجودم آب شود.

به یاد آن روزگاران، آنشی چون شعله خورشید در درونم زمانه می گشتد و اشك چون سیلاب بهاری بر دامنم می نشیند، اینک زمستان و تابستان باهم گرد آمده اند. دورانی که باران رحمتش چون زاله یابرکت و هرغزارش سبز و خرم بود. خرمی و سرسبزی آن از روزگار نبود، بلکه از دست بخشندۀ «صاحب» بود: شیر بهیچ امیر، «کافی الکفاة».

دو دستش به کارگشائی برخاسته اند: با یکدست به واردین جایزه بخشید، و بادست دیگر، سرکشان را به دیار مرگ فرستد.

عطایش از سود سرشار حکایت کند و شمشرش آمار ارواح نگه دارد. به هنگام نشاط مانند طلحة الطلحات (جوانمرد عرب) است که هزار هزار بخشید.

دست مبارکش زیر بوسه شاگردان نعمت فرق و یا پردوی دوات می چرخد و جایزه می نگیرد.

* از جمله قصیده نایبۀ دامادش سید ابوالحسن علی بن حسین حسینی است چنین شروع می شود:

آری این دست فضیلت و کرم بود که خشك شد و آزادگی و عظمت با مرگش بجزا نشست.

بر تاریکی حرام باد که کوچ کند و بر خورشید عالم آرا که بتابد. آن مفاخر و آزادگیها که با ستارگان رخشان برابری باید که بر صاحب ما کافی الکفاة بگریزند.

بجان حق سوگند که مصیبت او سنگین و دردناک است، آن چنان که عطا و نوازش بزرگ بود.

— آیا آفاق جهان داست که چه اندوهی سایه گستر شدا و با کدام نعمت و دولت
پشت کرده

— این خاک سیاه خبر شد که چه جانی در خود نهفت؟ و آن عماری تاوت که
چه گوهری در بر گرفت؟

— درختش ابری قدیم که از باران جود و نواله حکایت آرد، جز اینکه از شوق
به فریاد آمد.

— اگر می پذیرفتند که جان ما، برخی جان تو باشد، فدایت می کردیم و این
کمترین فدا بود.

* — سيد ام الحسن محمد بن حسين حسینی، معروف به وصی همدانی که
شرح حالش در کتاب «تقیه القهر» عنوان شده، در سوك صاحب چنین سروده است.
— آنکه خاندان علی را دوست و خدمتگزار بود، درگذشت.

— آنکه چون کوه بلند پناهگاه آنان بود، اینک در خاک نهان گشت.

* و همو در سوك صاحب چنین سروده است:

— بر آن چشمی که قنارات اشکش با خون روان است، خواب شیرین ناگوار است.
— آزادگی و دین و قرآن و اسلام همه، در سوگه وزیر، صاحب بن عباد، چشمی
اشکبار دارند.

— خانه خدا با همه شعائر، حاجیان با احرام و قربانی، همه و همه در ماتم
گریزانند.

— مدینه بر او می گرید باز و بخدا و هر که در مدینه است، دره های مدینه
بر او گریان است و دشت و کوه آن هم.

— «کافی الکفاة» با نام نیک درگذشت، همان که پیشوا بود و هم سرور و سالار.

— آزادگی و دانش را هر که او مرد، دیگر با آزادگی و دانش وداع باید گفت.

* سرور ما شیعیان، شریف رضی هم که شرح حالش در پایان همین جلد خواهد

آمده صاحب را با قصیده مفصل رثا گفته است، این قصیده را، آنچنان که حموی در معجم الادباء ج ۵ ص ۳۱ یاد کرده، ابوالفتح عثمان بن جمی در گذشته سال ۳۹۲، به صورت کتابی جداگانه شرح کرده است، و چون قصیده در دیوان سید رضی و سایر فرهنگهای رجال ثبت آمده، از نقل تمام آن معذرت خواسته و به این چند بیت اکتفا می‌کنیم:

– بدینسان مرگم دلاورانرا درخون کشد؟ و روزگار کوه را درهم ریزد؟

– بدینگونه شیربیشه به خاک غلطد، بعد از آنکه با غرور و نفوت از حریم

خود دفاع کرد؟

– این سان بی‌بالک برشکار شیر می‌گذارد، بعد از آن که جهانی از نعره

جانشکافش دریم و هراس بود؟

– اینچنین ستارگان دشمن از آسمان به زیر آیند، با آنکه چشمها از دریافت

پرتوشان عاجز و ناتوان بود.

✽ این قصیده ۱۱۶ بیت است.

ابوالعباس ضبی، بر فسر صاحب گذشت، و خطاب بآن چنین سرود:

– ای نجسته درگاه! از چه گرد اندوه بر چهره ات نشسته؟ پرده‌های زردنگار

کوه؟ در بابت چه شد؟

– آنکه روزگار از او در هراس بود؟ امروز با خاک تیره یکسان است.

✽ خواننده گرامی! فراموش نشود که صاحب ابن عباد، با آن فرهنگ و ادب

و آن گام استواری که در علم لغت دارد، با نظم و نثر خود، به حدیث غدیر، احتجاج

کرده و آنرا گواه برتری مقام امیر المؤمنین علی علیه السلام دانسته است، این

استدلال صاحب، سندی متقن و برهانی متین است بر اینکه کلمه «مولی» از مفهوم

امامت و خلافت خارج نیست.

مصادر ترجمه و فهرستك رجال:

فهرست ابن النديم ص ۱۹۴	نتیجه الدهر ج ۳ ص ۱۶۹ تا ۲۶۷
معالم العلماء	اسباب سمائی
ترجمة الالباء در طبقات ادباء	معاصران صفهان نگارش مافروخی اصفهانی
مجمع الادباء ج ۶ ص ۱۶۸-۳۱۷	کامل ابن اثیر ج ۹ ص ۳۷
تجارب السلف ابن سنجر ص ۲۲۳	منتظم ابن جوزی ج ۷ ص ۱۷۹
مرآة الجنان یاغسی ج ۲ ص ۲۴۱	تاریخ ابن خلکان ج ۱ ص ۷۸
شرح درایة الحدیث تألیف شهید	تاریخ ابن کثیر ج ۱۱ ص ۳۱۳
شذرات الذهب ج ۳ ص ۱۱۳	نهاية الارب ج ۳ ص ۱۰۸
بغية الوعاة سیوطی ص ۱۹۶	معاهد التنصيص ج ۲ ص ۱۶۲
بهار الانوار ج ۱۰ ص ۲۶۳-۲۶۶	مجالس المؤمنین قاضی ص ۳۲۲
أمل لامل حر عاملی	الدرجات الرفیعة سیدعلیخان مدنی
تكملة أمل لامل نگارش کاظمی	لسان العیزان ج ۱ ص ۳۱۳
روضات الجنات	منشی المقال ابوعلی ص ۵۶
ایان الشیخه ج ۱۲ در ۲۳۰ صفحه	تنقیح المقال مامقانی ج ۱ ص ۱۳۵
الكنی واللقاب ج ۲ ص ۳۶۵ تا ۳۷۱	سفينة البحار محدث قمی ج ۲ ص ۱۳
	الطلیعة در شعراء شیخه ج ۱



یاقوت حموی در «مجمع البلدان» ج ۶ ص ۸ گفته: من اخبار زندگی صاحب را به نحو کامل و حد استقصاء، ضمن شرح حال مردومه آورده‌ام.

ابو حیان توحیدی، در گذشته سال ۳۸۰ رساله‌ای دارد به نام «مشالب الوزیرین» که در نکوخت و عیبجویی از صاحب ابن عباد و ابوالفضل ابن العمید نگاشته و در «الامتاع والمؤانسة» ج ۱ ص ۵۳ تا ۶۷ منتشر گشته است، ابو حیان در این رساله: هرگونه افتخار و فضیلتی را از این دو وزیر بی نظیر فنی کرده و تا توانسته بر آنان

لاحت و تاز نموده ؛ سخنی باطل و شهادتی مردود آورده و به سرا و تاردا هشام
گفته . باتفاق مورخین و نویسندگان بهاء انصاف پوئیده است و نه تازی ستوده
به فرجام آورده، البته برای این حرمت شکنی او عطل و انگیزه‌هایی بوده که در
اعیان‌الشیعه و غیر آن از فرهنگ رجیل مشروحاً ذکر شده است.

غدیرة جرجانی

درگذشته ۲۸۰ قریباً

اما املت علیکم الانزلت بکم غدیرةم عقوداً بعد ایمان

- و بعد از آن سوگندها، پیمان نکر فتم از شما در «غدیرة خم».
- آنجا که مازوی علی را افراشتم : همان که سرور عرب و زبده نژاد
عدنان است ؟

- گفتم - و خدایم فرموده بود: «کوتهای نکنم و سخن در پرده لگویم».
- علی است سرور آنان که من سرورشان باشم، چه نهان و آشکارم با او یکی است.
- او پسر عم و صاحب منبر و برادر و وارث من است نه اصحابم و نه دیگران.
- منزلت او، گرش با خود قیاس گیرم، منزلت هارون است به موسی پسر عمران^۱
* و در مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۲۰۳ شرح دیگری از او آورده:
و غدیرة خم لیس بشکر فضله الا زیم فاجر کفار
- افتخار روز غدیرة را منکر نشود جز بدانام و با بدکار ناسپاس.
- مگر در بابل، خورشید به خاطر کی برگشت؟ برو تحقیق کن و دریاب!

۱- مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۳۲، صراط المستقیم یاصی عاملی ج ۱ ص ۳۱۱.

- بار دیگر هم خورشید به احترام او بازگشت، و آن در روزگار مصطفی بود که اخبارش فراوان است.
- اوهمة افتخارات را صاحب گشته، از این رو ثنا و ستایش او از قلمرو شعر و احساس شاعران بیرون است.

شاعر :

ابوالحسن علی بن احمد جرجانی؛ معروف به «جوهری» است، چنانکه در اشعار خود یاد کرده.

وزنه‌ای در فضل و ادب، استوانه‌ای در لغت عرب. ماهری قافیه پرداز و نقادی سخن ساز بود. دست پرورد وزیر، صاحب ابن عباد و از دبلمان مخصوص و در سلک شاعران دربار او به شمار است.

در ابتدای جوانی و آغاز زندگی به شعر و شاعری پرداخت و در خطه سخن نأنجبا به کمال رسید که با عبارتی آسان و سبکی روان، مضامین نغز و سروده‌های پرمغز می ساخت و در میدان ادبیکه سواری بود که هر گونه نوسن سرکش را مهار می کرد، چنانکه گفته اند: جلع بن علی المدائنی اخرج^۱.

«صاحب» از قدرت ادبی او در شگفت بود و از اشعار نیکوی او چنان به وجد می آمد که از سیمای نیکویش و تناسبی که میان صورت و سیرت او از حیث طراوت و ظرافت مشهود بود، زبان همرا به تحسین می گشود.

از این رو صاحب ابن عباد، او را مخصوص به خود ساخت، و برای رسالت بین خود و کارگزاران و امیران برگزید.

موقعی که او را به صوبی گسیل می داشت، در رساله خود چنان او را می ستود که چشمها معنوی جمال دلارایش و دلها شیفته کمال و الایش بود.

۱- مثل است، جدع: یعنی نوسال. مدائنی: بر توان، قرح = جمع قارح: برسان، یعنی موسالی که پایای مه که سالان بر توان می رود.

از حمله در نامه‌ای که به ابوالحسن صبی (یکی از شعراء عذریه) نوشته و بهاصفهان گسیل داشته، بالاترین ثنا را در مدح جوهری نگارسته و بدین وسیله ابوالحسن را به اکرام و بزرگداشت و جلب رعایت او واداشته

این نامه در «قیومه» ج ۴ ص ۲۶ یاد شده و ما در اینجا چکیده آن را می آوریم و اگر سرور من گویند: صاحب این همه شأن و جاه و این دولت و بزرگواری کیست؟ گویم: همان که فضل و دانش ترجمانی عادل است و طبع سرشارش زبیر معانی آمده و شهرتانش مایه افتخار و سرآمد آب و در شرف با آبجوش نهاده و جرجانش به گذشته های دور و نزدیک و در خطه های حواری، ارفقیم و حدید مثل و مانند نشانند.

آنکه شهر سخن را بر مانر واگشته، نظام وقفه را چون اسیران به فقر و بیکسسته آلوده در ابتدای جوانی و شور را در گانه پیش از آنکه آلودگی در ادب آلوده و رختی سخن در میدان فضل و هنر نارد.

او ابوالحسن جوهری است که حدایش مؤید دارد و همه گن داغ که انتسابش به این دربار قدیم است و اختصاصش بدین درگاه عظیم و با این همه بسایند گفت شنیدن کی بود مانند دیدن.

همانا که در میدان فضیلت گوی سفت روده و برایش گامان آرموده بر و هزون آمده. ندانم ار چه آغاز کنم؟ آری اس آتش در خدمت یا معرفتش مدح حق دوستی و حدود معاشرت؟ یا در خشنیدن چشم گیرش در حضور که سراپا گوش باشد هر در وقت ضرور و از جای بجنبند، مگر به دستور.

«طراحت و بدله گوئی، بزم خلوت را رونق فراید، و با شیرین دمای عم اردل سرد و دشمنی بزدایند»

اگر به فارسی سخن ساز کنند چه اثر باشد چه نظم، از طبع سرشارش چو در، حرونی خرد و موج از پس موج گهر در زد، چه یارسی زمانان دماش خراش کن چو،

برق رخشنده به آسمان نازند، اگر به یارسی سخن آغازند، و زبان در کام کشند، اگر به لغت عرب پردازند، تا آنجا که پشت از سخندان نشان و ناحداره تر مندشان، هنگامی که در میدان عربیت تکان درو اند، کندی گیرد، گویا نداند «عدنان» که بوده و «قحطان» کیست؟

وازمزایای این برادرمان، یا فضل و هنرش آنکه، دبیری باشد که با منطق خود فصاحت آموزد و نگارنده‌ای که در فن انشاء نکته‌ها پردازد. روزگار پیش به ناصرالدوله اوالحسن محمد بن اسراهم گسیل داشتم، در خویشترداری و امانت نگهداری با دست و زبان توفیقی عظیم یافتم و شیوه‌ای ملکوتی و منشی پسندیده در معاشرت به کار است که مرا هم در گمان نمی‌گنجید، تا آنجا که از خدمت ناصرالدوله مرخص آمدم، بی آنکه نقد و ایرادی در میان آید. با آنکه نکته سنجی و نقادی او نسبت به سفیران و کاتبان فراوان بود.

از این رو، سرور من او را چنان گرامی دارد که منشی دارم چه خورد و خواب و نشست و برخاست او، یا کنار من است و با در زدیکترین غرقه‌ها به من، و نفرماید که: شاعری، برای عرض ادب و دریافت صلواتی سروده، یا مهمانی به طمع اوالد ستهوس آمده، بل چنان پندارد که سالها و ماهها سبکال، به خدمت کمر بسته تا کودکی را به جوانی پیوسته.

چنین بزرگی تا آن هنگام نیارند معری و شفیع است که متاع ادب نگسترده و زیورآرادی حمایل بسته و گرنه خود شفیع دیگران و معرف این و آن خواهد بود، آنجا است که سرور من خدا را سیاس گوید بر این یکله ناز نام آور که چه سرعت و مهارتی دارد و چه سپر بلائی.

اوفر او ان به مناظر زیبای جرجان و مرغزارها و جنگلها و بوستانهای آن نوازند و مایند که سرور من چشم و دل او را از گلگشت اصفهان و نسیم عبیر آمیزش پرسارد که دیگر محروم و نارنجروشد و هوای وطن از سر بگذارد.

تعالی هم اذهر گوته ثنا و ستایش جوهری دروغ نکرده است، گویند: در سال ۳۷۷ که با منصب سفارت، خدمت امیر ابی الحسن رسید، با او دسار شدم و در محلات «یتیم‌الدهر» پاره‌ای از اشعار بلندش را زینت کتاب ساخته است. و نیز صاحب «ریاض العلماء» شرح حال شاعر را ترجمان گشته و دانش و فضلش را همراه شعر گهر بارش ستوده است.

از اشعاری که در مانم سید شهدا سبط پیامبر (ص) سروده این است:
 - من شیدای کوفه‌ام، آنهم چه شیدائی؟ پیش‌را آنکه سرشاک رحسارم سیلاب
 کشد، خون از جگر م روان است.

- تریبی که چون نیمش وزان گردد، عطر جان فزایش از سر حد خراسان بگذرد.
 - شهیدی که در کربلا لب تشنه جان داد و از رحمت خدا سیراب بود.
 - آنم که گوری چند و مزاری کوچک به چشم می‌خورد، ولی به آن عظمت و
 آبرو که گورستان بقیع را سیراب سازد و خود از عیر خلد و رسوان الهی آکنده است.
 هذا هم رسول الله من ادم قدما مما مثل ماقد الفرائین

- آن يك با رسول خدا از يك پوست بر آمده چونان دومیوه از يك شاخ.
 وذاك سبط رسول الله جد هما وجه اهدی و همافی الوجه عینان
 - و این دو سبط رسول اند که حدشان چهره هدایت بود و این دو، نور چشمش.
 - و هاهو چه شرمساری از روی پدرشان که نه روز ستاخیز، غرق خویشان بیند.
 - گویند: ای امتی که به ضلالت و گمراهی اندر شدید و با کوردلی، کفر ارایمان
 باز نشناختید.

- چه جنایتی مرتکب شده بودم؟ چرا این بود که بهترین دستاویز هدایت را
 که قرآن و فرقان است، به شما هدیه کردم؟

- آبا را آتش سوزان که بر لب پرنگاه آن بودید، شما را انعام بخشیدم.
 - و دل‌های شما را که پر از کینه و دشمنیهای دیرینه بود، بهم مهربان ساختم؟
 - و کتاب خدا را در میان شما به میراث نهادم و آیات قایناکش را فراهم بیاوردم

که در میان جمع تلاوت شود؟

— آ یا پناه دردمندان بودم و آب گوارای تشنه کلمان؟

— یسرم را بالاب تشنه بلاد قاع کشتید، با این همه بر لب آب کوثر چشم امید

به من دارید؟

— مادران بفرمائید، دختران زهرای بتول را اسیر کردید با آنکه پاره

انتم بودند.

— عهد پیمان پدرشان عای را درهم شکستید، با این پیمان شکنی رشتۀ مرا

قطع کردید.

— بار خدایا، تو خود انتقام مرا بازستان که خاندان گرامیم را به روز سپاه

نشاندی، می خواستند بنیاد مرا برباد دهند.

— موقعی که زهرا به محاکمه برخیزد و داور میان ستمکشان و ستمگران خدا

باشد، چه پاسخی توانی داد؟

— ای «اهل کساء» درود و رحمت خدا بر شما فازل باد تا روزگار باقی است.

— شما ستارگان نسل آدم و حوایید، تا خورشید تابانک می درخشد و دو اختر

«سماک» نور می یابند.

— پیوسته دل در آرزوی شما می طپد و روزگارم به این عشق و شیفگی فرمان

می دهد و منع می کند.

— ای نیک با سر آمدم: مرکب توحید را زین بستم و از عدل الهی نوشه ساختم

از تقوا و پرهیزگاری مدد جست.

— اینها همه حقائق است که در پرده الفاظ نهفته شده و چون بدرخشند، با

لمعانش چشم کور دلان را شفا بخشد.

— اینها زیور آل طه است و زیب خاندانش، و همین هاست که برای فرزندان

ابوسفیان و مروان، پستی و تنگ به بار آورد.

— آری این همه جواهر بود که «جوهری» به پاس محبت، از سرزمین جرجان

به ارمغان آورد.

* جوهری، قصیده دیگری در رثاء و ماتم حسین شهید دارد که خوارزمی در «مقتل» خود، و ابن شهر آشوب در «مناقب» خود، و علامه مجلسی در جلد دوم «بحر» آورده؛ ملاحظه فرمائید!

یا اهل عاشورا یا الهی علی الدین خلوا حداثکم یا آل یاسین

— ای ماتم زندگان عاشورا! این آه و ناله ای که سرگردام، در ماتم دهن است.
ای «آل یاسین» جامه ماتم ببر کنید.

— در این روز، گریه آن دین چاک شد، چون دخت آن احمد را، آن که در روم و چین
به اسیری بردند.

— امروز، نوحه سرای این حاندان بر فراریه های کرالا، با صدای بلند می گفت:
کی است که از پدر کشته بی نوا تفقد کند؟

— امروز حکمر مصطفی به خون نشست، حوی که اینک بر سینه خوریان چون
مشک دلاویز است.

— امروز ستاره افتخار دمنصر از یادرافتاده خوار و ذلیل گشت.

— امروز مشعل فروزان الهی خاموش شد، دگشتی نقوی به گل نشست.

— امروز رشته هدایت ارحم گسیخت، و گردخواری بر سیمای اسلام پاشید.

— امروز بارگاه قدس الهی فرو ریخت و عرسه آن پامال ستوران گشت.

— امروز فرزندان ابوسفیان آرزوی خود را دریافتند، از آنشی که در «در»

و «صغیر» فروختند.

— امروز سبط مصطفی را خون دل در گلو گرفت و از پای درآمد

— آب را برویش مستند و به آتش درویش دامن زدند، فکون باد پرچم این

خسارت زندگان.

— باز و رستم زمام قدرت را به چنگ گرفتند، کاش از شربت آبی در بر می کردند.

– تا آنجا رسوائی و تنگ به مار آوردند که راهب قنسرین^۱ گفت: ای گمراهان وای پادوران شیطان.

– آما بهر این شهید که بر نیزه استوار کرده‌اید، سخریه و توهین روا می‌دارید، نایب که همین سر مرا به دین خدا سغازش می‌کند.

– وای بر شما من به خداوند و رسول او ایمان آورده راه هدایت گرفته‌ام، دوستی مرئسی آئین مراست.

– اورا نگون به خاک افکندند و با شمشیر و کلرد پاره پاره نمودند.

– چه کینه‌ها که بر کرده اسها نار کردند و فرعون منشر، مدحان اسیران

تاختمند

– با غل و زنجیر بر جهاز شتران شان بستند و با کعب نیزه بدیشان را خستند.

– شیر حواری فاطمه را از شیر ماز گرفتند، و در عوض پستان، لیش مار مدحان نهادند.

– ای گروهی که شیطان پرچمدار شماست و گمراهی در دل شما جا گرفته.

– مرئسی و فرزندان او را چه نسبت با معاویه و فاطمه را چه نسبت با هاند جگر.

خوار و یا میسون مادر یزید؟

– خاندان رسول از دم شمشیر پراکنده شدند: برخی سر خود گرفته به صحرا

گریختند و جمعی در زندانها جای کرده‌اند.

– ای دیده! ما متغایر منشین که با ابر صحرگاهان بیاری و با باغمدیده دگری

دمساز گردی.

– بیاخیز بر تربت کربلا و چون مروارید غلطان سرشک بیفشان. چندان که

در قوه داری.

– ای خاندان احمد زبان «جوهری» شمشیر است که عار و عیب را از ساحت

شما می‌زداید.

❖ تعالیمی در «یتیم‌الدهر» ج ۴ از صفحه ۲۹ تا ۲۱ قسمتی از سروده‌های

۱- شهری در نزدیکی حلب به قاعله يك منزل.

جوهری را ثبت کرده و از جمله در قصیده‌ای که «شریف حسنی» را ثنا گفته چنین آورده است:

- اگر در غم دل، سرشک از دیدگان روان ساخته‌ام، نکوهشی نیست، هر که در این رنج و غم به تسلیت آمده، بر من گریست.

- اگر رمقی به من داشتم، پروانه‌وار بر سر کافران طواف می‌کردم تا دلم آرام گیرد، ولی چکنم؟ توانم رفته‌است.

- نیمه‌جانی داشتم که سرگرم خیال و خاطره‌آنان بود، آنرا هم در پی کافران روان ساختم.

- ای شب تاریک که اختراش بر من دیده نمی‌گشایند، بادیده دردمندم مذارا کن.

- من صبح روشن را می‌جویم ولی نیمه‌شب هنوز به سراغم نیامده، این دردمن چه طولانی است.

- اگر وعدهٔ وصلی بود، راه شکیبائی می‌گرفتم، ولی شب هجرم پایان ندارد.

- عوض اشک، صبر و قرارم آب‌گشت و از دیده روان شد، شنیده‌ای سرشک دیده چنین باشد؟

- آه دلم از حسرت و ناامیدی بنخزده از نالهٔ سردم تگرگ می‌بارد، شنیده‌ای که از آتش تگرگ خیزد؟

- گفتند: بانیه‌های شهر «جی»^۱ خو گرفته‌ای، گفتیم: آری دوستی شهر مام است و دریافت آرزوها فرزند.

- طراوت شبهای آن شهرهٔ آفاق ولی شبهای آن چه سخت و نامیمون است.

- اگر شهر و دیار باید به خاطر عیش و رفاه گزین گردد، هر آن شهری که روزگارم قرین سعادت باشد، وطن خواهم ساخت.

- برای جوانمردی و آزادگی هم مردانی بیا خاسته‌اند که معروف خاص و عام اند و باطلت یک شناخته آیند.

— خدایا، آن گروه راستین که هرگاه از مسجد و بزرگواریشان فصلی تلاوت شود
همگان به خاک افتند و خضوع برند.

— خاندانی که تاج افتخاری چنین بر سر دارند: «طه» در شان جانشان و
«هلایی» در ثنای پدرشان نازل گشته

— اگر مدح و ثناتی دربارهٔ کریمان و آزادگان ساخته شود، ای پسر پیامبر!
چکامهٔ من در خانهٔ ترا می‌گوید.

— اصبت فیک رفادی غیر مجتهد و لیس کل مصیب فیک مجتهد

— جود و نوال جهان را گرفته و هر کس به زبانی ثناخوان توانست.

* شاعر گرانمایه ما جوهری، در جرجان، بین سالهای ۳۷۷ و ۳۸۵، وفات
یافته است. يك توبت به سال ۳۷۷ صاحب ابن عباد، او را خدمت امیر ابوالحسن ناصر-
الدوله به رسالت فرستاد، توبت دیگر، خدمت ابوالعباس ضبی امیر اصفهان. و چون
از اصفهان به جرجان بازگشت، دیری نگذشت که دیده بر جهان فرو بست و چون در
حال حیات صاحب، دارفانی را و حاح گفته، وفات صاحب به سال ۳۸۵ یاد شده، حدود
تقریبی وفاتش سال ۳۸۰ خواهد بود.

غدیریه ابن حجاج بغدادی

درگذشته سال ۳۹۱

- باصحاب القبة البيضاء فی النصف من راء قبره واستنقضت لهیات شفی
- ۱- ... بدو که در آنجا به خاک رفته ای هر آنکه ترمیم نکند زیارت کند و آنجا حیران آید.
- ۲- هر روز و از هر زمان و از هر آنکه در آنجا در میانش و تقرب و اقبال نال شود.
- ۳- هر آنکه بخواهد خدمت آن سروری که، حاجات در پیشگاهش مقبول است، هر کس بدو التجا ببرد، حاجتش رواست.
- ۴- چون به حرم بارگاهش رسی احرام بند و زیارت گوین و وارد شود آنگاه گرد مزارش هروله کن.
- ۵- و چون شوط هفتم را به پایان برده، پشت به درگاه و بروی آن سرور ایست.
- ۶- بگو: درود و صفاء از جانب خداوند درود و صفاء بر اهل درود و صفاء اهل دانش و شرف باد.
- ۷- به آرزوی زیارت از وطن خارج و در حالی که رشته ولایت را به چنگ

- می فشارم، شرفیاب خدمت شدم.
- اطمینان دارم که مشمول شفاعت واقع شده از شراب بهشتیم سیراب و عطش درونم را شفا می بخشی.
- چرا که تو دستاویز محکم خدائی و هر کس بدان چنگ زند، نه بدبخت شود و نه ازیره روزی هراسد.
- هرگاه نامهای مبارکت بر مریض خوانده شود، شفا یابد و از دردمندی برهد.
- زیرا مقام و منزلت یستی نگیرد و ولادت تبارک نشود.
- تو بزرگ آیت حقّی که بر عارفان در حلوه های ملکوتی ظاهر گشتی.
- و اینان فرشتگان خدای رحمان اند که پیوسته با مهر الهی و ره آورد آسمانی بر مزارت نزل گیرند.
- همچون سطل آب و جام وضو و هوله که جبرئیل امین برایت هدیه آورد و کس را در آن خلاف نیست.
- و چون رسول خدایت نامزد کلام همی نمود، به خوبی و همواری از پیش مردی.
- داستان «مرغ بریان» که «انس» راوی آن است، بر سر فحش و بدت از زبان رسول مختار گواه است.
- و حکایت «دانه و شاخ و زیتون» که در قرآن آمده از لطف و کرامت خدای عزّ و جلّ آگاهی دهد.
- و داستان «گروه اسبان» و «عباد فرآسمان» که در «عادیات» آمده و «شمشیر بران» که سپرها دریده و ناله ها دارد.
- جوانایی چون شاخ شمشاد بر آتان گسیل داشتی، تا همه را به آتش کشیدند و خاکسترشان مر باد رفت.
- اگر می خواستی، همه را در خانه هایشان مسخ و بازگون می فرمودی، یا می فرمودی: ای زمین آنها را به کام درکش!
- مرگ در حرمانت و جانها در قبضه ات، فرمانروا توئی! نه ستم کسی، نه جفا

روا داری.

- خدايشان از آلودگيها پاک نکنند آن گويندماي که گفت؛ بېخ به چه فضل و چه شرفی؟

و بايک چم کسم اکدا محمد بمقال منه شور غني

- در غدير خم، ما تو پيمان بستند، و رسول خدا ما سخن خود پيمان را استوار نمود.
- وای ترا عقب زدند و سخن رسول خدا را زیر پا افکندند و به این سخن پیامبر باز شان داشت، که فرمود: این برادر من و خلیفه من است.
- این سرپرست شمس است بعد از من، هر که در دامن او چنگ زند نه از آینه هر اسد و نه از گنشته.

* این قصیده فریب ۶۴ بیت است و داستانی دارد که به موقع یاد خواهد شد.
قصیده دیگری هم دارد که در پاسخ «ابن سکره» سروده همان که بر خاندان حق و شاهرهان ابن الحجاج زبان درازی کرده است. ما این قصیده را از نسخه خطی دیوانش که به سال ۶۲۰ با قلم عمر بن اسما هیل بن احمد موصلی رونویس شده برداشته ایم آغاز قصیده چنین است:

- لا اکذب الله ان الصدق ینجینی محمد الامیر محمد الله یحیی

- نه خدا را. دروغ نگویم. چه راستی راه نجات و نعمت امیر. سپاس خدا را. مایه حیات است.

* تا آنجا که گوید:

- و درمانی یافتی که بدان شفا جوئی، جز اینکه در طلب آمده آل یاسین را هجو گشتی.

- سزای آن ناسزاکه تار اهل حق و در سفیدان مبارک سیرت نمودی، پروردگارت بدست قدرت این سزا بخشید.

۱- محمد بن عبدالقین محمد هاشمی بغدادی از فرسیدان علی بن مهدی عاصی، دیوان شعری دارد که از ۵۰۰۰ بیت متجاوز است.

- فقری همراه کفر که در میان هر دوسر گردان و تالان بمانی، تا روز مرگه که ندایالی مانده باشدت و نه دین.

- به راستی سخت در باره فاطمه زهرا، سخن دشمنی سرگشته و لجاج بود.
- با دست آسیا و آرد جوینش نگوشت و سرزاش کردی. پیوسته گندمت بی آسیا باد.

- گفتی: رسول خدایش با فقیر مسکینی کاین بسته دختری مسکین و شوهری مسکین.

کذبت یا ابن اکتی باب استهاسی الاطلاق باللیل مکتوک انورالین

.. دروغ بافتی ای مادر... که شب همه شب حلقه های ..

- فاطمه خاتون زنان است، آن که در روز حشر، همه بهشتیان با دوشیزگان سیمتن آهو چشم، گمر به خدمتش بندند.

- گفتی: امیر المؤمنین در بر د صفین بر معاویه ستم را بد.

- و گفتی: فرمان پیشوای مقتدر، به خاطر حق، برگشتن حسین سبط پیامبر صادر گشت.

.. نه پسر مر حانه در این خونریزی گناهی مرتکب گشت و نه شمر، ملعون و ملعون است.

- و گفتی: پسر سعد را در حلال شمردن حرمت خاندان نبوت، اجری فزون دبی گران است.

- و سپس به عقب باز گشتی و عثمان را مانم سرا گشتی آنهم با اشمار بی مایه و بتدل.
- و از این راه مورد طعن و ملامتی گشتی که بر کم خردان و دیوانگان هم پوشیده نیست.

- و گفتی، «الانسر از «روز غدیر» اگر روایتش صحیح باشد، روز شمایین» بهود است.

- در روز عیدت، در زعا شو است که شراب و شیرینی تهیه بینی چون آنکه نزاری

شراب و نان مقدس.

— در آن روز پیرزنانشان به خانه در آیند. غیر از این است که سخن پیرزنان و وحی شیطان است؟

با خدایت بدشمنی برخاستی و از نعمتش بی پروا شدی، و حال آنکه از سطوت الهی ایمن نتوان گشت.

— پس خدایت گفت: برو بوزینه باش که بر کوشش دهر بود و هر هن خدایت با کاف و نون است.

— و بمن فرمود: برو آزاده‌ای باش که هر آن، رسمات بالا گیرد، در پیشگاه ملوک و دربار سلاطین.

— خداوند پیش از تو، به دوران موسی و هرون جماعتی را مسخ فرمود.

— به خاطر گناهی که که ترا از این بود، رد ما آنها ملحق باش و پیرامون این مگرد که بمن ملحق شوی.

✽ و در فسیله دیگری از روز غدیر « یاد کرده و گفته:

یا مصطفی و بصیره
و وصیه یوم الغدير

شاعر:

ابو عبدالله، حسین بن احمد بن محمد بن جعفر بن محمد بن حجاج نبلی بغدادی از استوانه‌های تشیع و اعیان علمای مذهب و سرآمدی از سرآمدان علم و ادب است. صاحب ریاس العلماء از بزرگان علمایش شمرده، چونان که ابن خلکان و ابوالفداء از اکابر تشیع و حموی در «معجم الادباء» از بزرگان شعراء تشیع و دیگری از سران دبیران.

در این صورت، قافیه پر دازی فنی از هنرهای او است چنان که دبیری و نویسندگی از اختیارات فراوانش

ما قدمی استوار بر قله‌های علم و دانش، بالا رفته، جز اینکه مقام والایش در ادب

و شهرت عالمگیرش در نکته سنجی ماهرانه و مستحق پر دازی شاهانه - تا آنجا که در
 لیسمة البحرش، معلم ثانی شمرده - آوازه علم و دانشش را تحت السعاع گرفته و پرده
 بر روی آن کشیده است. ما در اینجا به مقتضای وظیفه از هر دو جنبه حتی او را ادا
 خواهیم کرد.

پایه علم و دانش:

مقام بلندش در علوم دینی و مهارت و کاردانی و حتی شهرتش در میان مذہبی
 مدن پایه بود که مکرر در مرکز خلافت اسلامی آن روز مصر بعد از سرپرستی
 امور حسبه را عهده دار گشت^۱ این سرپرستی، خود منفی از مناصب باسکوه علمی
 بود که عهده داری و تولیت آن مخصوص پیشوایان دین و رهبران مذہب و کارمندان
 بوده و هم چنان که ماوردی در ۱۰۸۰ م سلطانیه^۲ م ۲۲۲ یاد کرده و پایه و اساس مذہب
 را آن استوار بوده و پیشوایان مدار او مباشر این خدمت دینی می گشته اند.

حسبه یا امور حسبی:

حسبه یا امور حسبه، عبارت از امر به معروف و نهی از منکر است که به
 معنای وسیع آن اتمام جهات، بر میان مردم عموم آ، مورد اجرا قرار می گرفته. از
 جمله کسانی که در بغداد قبل از شاعر ما این المنصب، این خدمت با شکوه دینی و
 علمی را عهده دار گشته، فیلسوف، بزرگ احمد بن طیب سرخسی، صاحب تألیفات
 گرانمای علمی در فنون مختلف است که در سال ۲۸۳ هجری، مقتول شد و بعد از
 شاعر ما، عهده داری آن، «فقیه شافعیه و پیشوایان ابوسعید حسینی، احمد اصطخری
 را گذارند که در سال ۳۲۸ دارفانی را وداع گفته است، آن چنان که در تاریخ ابن خلکان
 و مرآة المحتفلین یافیم و غیر آن دو یاد شده.

۱- در «تذکره» تاریخ ابن کثیر، مرآت المحتفلین و باس العلماء، دائرة المعارف الاسلامیة، ذرة
 وندی، علامه ربی

ماوردی در احکام سلطانیه من ۲۰۹ می نویسد:

از شرایط عهدمداری امور حسبه این است که محتسب آزاد، عادل، دادگستر صاحب نظر، با یرشد کارگشته باشد، در امور دین متعصب و سرسخت بوده منکرات قطعیه ای را که همه مذاهب بر فساد آن اتفاق نظر دارند بشناسد.

فقهاء مذهب شافعی، در این معنی اختلاف نظر دارند که آیا محتسب می تواند در موارد اختلاف مذاهب عقیده و اجتهاد خود را بر مردم تحمیل کند یا نه؟ ابوسعید اسطخری معتقد بود که می تواند و در این صورت باید گفت که محتسب باید دانشمندی باشد مجتهد و صاحب نظر تا بتواند در مورد اختلاف، رای شخصی خود را ابراز دارد. سخن ماوردی پایان پذیرفت.

رشیدالدین و طواط، در گذشته سال ۵۲۳ می گوید:

سزاوارترین کارها که باید مورد توجه قرار گرفته، نظام آن تمشیت یابد و همت بر تأسیس مبانی و درستی تشریفات آن گماشته آید، کاری است که پایه دین و آئین بر آن استوار و مصالح اجتماعی مسلمین بدان برقرار خواهد گشت، و آن اولیت امور حسبه است، که بدین وسیله منصرفین از جاده حق، براه آمده، فروماندگان وادی فسق و تباهی ادب یافته، بازوی شرع و دین نیرو گیرد و بر خوردهای اجتماعی بر پایه قانون و قاعده و مصالح همگانی انجام پذیرد.

شایسته آن است که تولیت این امر، کسی را سپرده آید که به دین داری موصوف و به حفظ و امانت معروف، از رسوائی و بدنامی دور و از هب و نهمت برکنار بوده، پیراهن تقوی و دست کماری برهن، به راه رشد و صلاح پیویا و کوشا باشد. (نقل از معجم الادباء ج ۱۹ ص ۳۹).

ما توجه به اینکه شاعر ما ابن العجاج، بارها عهدمدار این خدمت خطیر اجتماعی گشته، و قصدی این منصب باشکوه، جز با احراز رتبه اجتهاد و وصول به مقام فقه و عدالت ممکن نیست، نیازی به اثبات شون نامبرده، و ستایش مقام علمی و اجتماعی او نمی ماند.

ابن الحجاج، دومرتبه در بغداد، متولی امور حسیه گشت: يك مرتبه در عهد خلیفه عباسی «مقتدر بالله» چنان که از ابن خلکان و یاقی شنیدیم، و بار دیگر، عزالدوله او را به این مقام اجتماعی برگزید و آن در دوران وزارت ابن بقیه بود که در سال ۳۶۲ به وزارت رسیده و در سال ۳۶۷ رخت از این جهان کشید، موقعی که ابن بقیه در منصب وزارت باقی بود، شاعر ما قصیده‌ای سروده و در مطلع آن چنین گفت:

— ای وزیر! اگر می توانی انصاف نمودار مظلوم بگیر، و گرنه ماهمه درباریات
ارجای بر حیز.

* و در همین قصیده می گوید:

— من که محتسب و بازرس اجتماعی این مردم، کاش می دانستم چرا مقام و
رتبه مرا نمی شناسید.

ادب و هنر

چنان که قبلاً اشاره کردیم، ابن الحجاج، از نوابغ شعراء شیعه و در میان دبیران ممتاز و برجسته بود، تا آنجا که گفته اند: همپایه امری القیس شاعر^۱ و در چهارصد سال فاصله زمانی میان این دو شاعر هیچکس از شعرا همطراز آنان نگشت.

دیوان شعرش در ده جلد تدوین شده، و اغلب سروده هایش از روانی و سلاست برخوردار و با الفاظ و تعبیراتی سهل و آسان، مضامین نفی و بلندپراخته و اسلوب بدیع و سبك ناز و مورد توجهی مکارسته است. در «تسمیه الحجر» او را معلم دوم شناخته و می گویند: معلم اول یا مهمل بن وائل است و یا امرء القیس، از این جهت که شیوه نوینی ابتداع کرده و دیگران امثال ابودقعم و صریح الدلاء از سبك و روش او پیروی کرده اند.

تعالی گویند: از اهل بصیرت و ادیبان و سخن شنجان شعر شناس، شنیدم که او را درهن و شیوه احترام عیش که بدان مشهور شده یگانه دهر می شناسند زیرا شیوه —
— تاریخ ابن خلکان، معجم الادباء، شهاب الذهب

او بی سابقه بود و هنر او پر مایه، و استعداد و مهارتی سرشگفت در پرداختن معانی داشت، هر چند صعب و دشوار باشد، آنهم با طبعی روان و الفاظی شیرین و ملاحظتی تمام و بلاغتی به کمال.

بدیع اسطرلابی، هبة الله بن حسن در گذشته سال ۵۳۴، اشعار ابی العجاج را در ۱۳۹ باب تدوین کرده که هر مایی در قفنی از فنون شعر مرتب گشته است، نام دیوان را «دره الثاج در شعر ابن العجاج» نهاده که نسخه آن در کتابخانه پاریس تحت شماره ۵۹۱۳ نگهداری می شود، و ابی الخشاب «مغوی مقدمه ای بر آن پرداخته.

شریف رضی هم برگزیده اشعارش را گرد آورده و به نام «الحسن من شعر الحسين» نامیده که ضمناً بر ترمیم حروف القباست. این گزینش در زمان زندگی شاعر ابن العجاج بود، و لذا درباره این حسن توجهی که از شریف رضی است به شعر او بعمل آمد چکامه ای ساخته که در جلد آخر دیوانش ثبت است، بدین شرح:

— میدانی سروده ام به که پیوست؟ و اینک در حوزه اختیار اوست!

— به ماه تابان، به سرورم شریف ابوالحسن موسوی.

— جوامردی که چون مرا ماسعره خف و بی مایه ام بازگون دید، دستم نگرفت و قامت را استوار ساخت.

— اندیشیدم و وارسیدم؛ گاهی شعرم درست و گاهی در عین درستی پیچیده و غامض بود.

— پس به لطف و مهر مائی، ناموزون و بیستش را از بلند و موزون جدا ساخت.

— وزن و آهنگش را با علم عروض راست کرد، و قافیه آنرا نیک پرداخت.

— و بعد به استقامت و استواری هدایت کرد و شیطان شعر را اگر گمراهی به راه

رشد و صلاح آورد.

— آثار سرینحه زربینش در این مافته خز خسروی آشکار است.

۱- ذك معجم الادباء، تاریخ ابن حلكان، مرآة الجنان، كشف الظنون

۲- دائرة المعارف اسلامیه نام کتابها و التعلیف من السعیء یاد کرده.

– بخداوند سوگند – والبته ییری چون من سوگند دروغ نیاورد
 – که اگر زردشت به استماع شعرش نشیند، بر منطق و گفتار پهلوی خرده گیرد.
 – سبزه زار سخن رسایم را نشنه و پژمرده یافت.
 – از این رو پیوسته و همواره به آبیاریش پرداخت تا خرمی و طراوت گرفت.
 – اینک شعرم رو به زندگی جاوید می رود، و دل حسود از خشم بر سرورم
 داغدار است.

– حسودی که جگرش بر آتش تافته کباب و بریان است.
 * ثعالبی گویند: برای نسخه دیوانش سرودست می شکند و ارزش یک نسخه اش
 از ۶۰ دینار کمتر نشده است، و هم گویند: دیوان شعرش سریعتر از پند و امثال در آفاق
 جهان سیر کرده و لطیف تر از طیف خیال بر دل نشسته است. در «تیمه» قسمت مهمی
 از فنون شعر او را یاد کرده و ۶۲ صفحه از جزء سوم آن در اشغال حکامه های اوست.
 شعر ابن العجاج، غالباً با حل ازی و لودگی همراه است، گویا این دو، از لوازم
 احساس و انگیزه ذوق حساس و حمیرمایه طبع و فطرت اوست؛ هر گاه، طبع شوخ و
 بی پروایش گل می کرد، نه، حضرت سلطان و نه هیبت امیران، هیچیک مانع گستاخی و
 لودگی او نبود، هر چه در دل داشت می گفت، و جز با لطف و مهربانی و پذیرش عموم
 رو برو نمی گشت، چونان که بیشتر حکامه هایش گواه ولایت حاکم و دوستی اهل بیت
 است و لکوهش و بدگوئی از دشمنانشان.

معاصرین شاعر از خلفا و شاهان:

ابن الجحاح، گروهی از خلفاء بنی العباس معاصر و همزمان بوده است و آنان:

۱. معتمد علی الله، پسر متوکل، در گذشته سال ۲۷۹.

۲. معتضد بالله، ابوالعباس، در گذشته سال ۲۸۹.

۳. هکتم بالله، در گذشته سال ۲۹۵.

۴. مقتدر بالله، در گذشته ۳۲۰.

۵- الراضی بالله، درگذشته ۳۲۹.

۶- مستکفی بالله، درگذشته ۳۳۸.

۷- قاهر بالله، درگذشته ۳۳۹.

۸- متقی بالله، درگذشته ۳۵۸.

۹- مطیع بالله، درگذشته ۳۶۴.

۱۰- طالع بالله، درگذشته ۳۹۳.

* وازسلاطین آل مویه، آنان که در عراق حکومت کرده اند:

۱- معزالدوله، فاتح عراق، درگذشته سال ۳۵۶.

۲- عزالدوله، ابومنصور، بختیار پسر معزالدوله، که در سال ۳۶۷ کشته شد.

۳- ضدالدوله، فناحسرو، پسر رکنالدوله، درگذشته ۳۷۲.

۴- شرفالدوله، پسر ضدالدوله، در سال ۳۷۹ درگذشت.

۵- سهامالدوله، پسر ضدالدوله، در سال ۳۸۸ مقتول شد.

۶- بهاءالدوله، ابوعس، پسر ضدالدوله، سال ۴۰۳ درگذشت.

* شاعرما، آن چنان که نمایی گوید، تا عمر داشته پسر و زرا و وقت و امیران

معاشرش زور گفته، چونان که کودک به خانوادماش زور گوید، و از این رو در جوار آنان

زندگی خوش و مطبوعی داشته و از نعمت بی گران و بی شائبه ای برخوردار گشته.

در دیوان شعرش، چکامه های فراوانی یافت می شود که رجال برجسته آن عصر

را، از خله، وزراء، امیران، دبیران و استادان، در مرگ و زنده گی جدا گفته و پانته گستر

گفته، و آنان، چنان که از مجلدات دیوانش، آمار گرفتیم، ارشست نفر متعارفند

از جمله:

- ابوعبدالله، هارون بن منعم، درگذشته سال ۲۸۸.

- ابوالفضل، عباس بن حسن، درگذشته ۲۹۶.

- وزیر، ابومحمد مهلبی، درگذشته ۳۵۲.

- ابوالطیبه متنبی شاعر، درگذشته سال ۳۵۴.

- وزیر، ابوالفضل، ابن العمید، درگذشته سال ۳۶۰.
 - مطیع الله خلیفه عباسی درگذشته سال ۳۶۴.
 - ابوالفتح، ابن العمید درگذشته سال ۳۶۶.
 - وزیر، ابوریان خلیفه عضدالدوله در بغداد.
 - وزیر، ابوطاهر، ابن بقیه درگذشته سال ۳۶۷.
 - عزالدوله، پختیارفرزند بویه درگذشته سال ۳۶۷.
 - عمران بن شاهین درگذشته سال ۳۶۹.
 - امیر، ابونفیل، خضفر درگذشته سال ۳۶۹.
 - عضدالدوله، فنا خسرو درگذشته سال ۳۷۲.
 - ابوالفتح، ابن شاهین درگذشته سال ۳۷۲.
 - ابوالفرج، پسر عمران بن شاهین درگذشته سال ۳۷۳.
 - ابوالمعالی، فرزند محمد بن عمران درگذشته سال ۳۷۳.
 - شرفالدوله، پسر بویه درگذشته سال ۳۷۹.
 - ابواسحاق، ابراهیم صابی درگذشته سال ۳۸۴.
 - قاصی، ابوعلی تنوخی درگذشته سال ۳۸۴.
 - وزیر، صاحب ابن عباد درگذشته سال ۳۸۵.
 - ابن سکره، شاعر، عباسی درگذشته سال ۳۸۵.
 - ابوعلی، محمد بن حسن، حالتی. درگذشته سال ۳۸۸.
 - ابوالقاسم، عبدالعزیز بن یوسف درگذشته سال ۳۸۸.
 - وزیر، ابونصر، شاپور بن اردشیر درگذشته سال ۳۹۶.
 - وزیر، ابومنصور، محمد بن مرزبان درگذشته سال ۳۹۶.
 - ابواحمد، ابن حفص، که با شاعر ما ابن الحجاج، در امور حسیه، معارض بود.
 - وزیر، ابوالفرج، محمد بن عباس بن فایض.
- * تعالی در تقسیمه ج ۳ ص ۷۰ می نویسد: وزیر ابوالفرج با وزیر ابوالفضل

ابن‌المعید، در دفتر وزارت، خلوت گزیده و کلامندان ابو محمد مهلبی وزیر را، پس از مرگش، تحت محاکمه و بازخواست کشیده بودند، و فرمان دادند که اگر مردم رجاله نزدیک شوند، با یاشیدن نفت، آنانرا متفرق سازند، اول کسی که چنین امر به‌ای صادر کرده بود، وزیر مهلبی بود، ابن‌الحجاج شاعر، به دفتر وزارت آمد، از ائمه جمعیت و حیلۀ دو وزیر، در پراکنده ساختن مردم، شکفت‌آورده، و از ترس نفت بازگشت و گفت:

- پس گردی، آنهم با یاشیدن نفت بر جامه و لباس! چنین حسابی نداشتیم، ابتدا، ورود به دفتر وزارت و رسیدن خدمت وزیر، یادوتار از بیخ جامه، پیش من برابر نیست.

- باربر و ردگارا! هر که این سنت نهاد، شکنجه و عذابش را دوچندان ساز.
- در کوره‌آتش که جز بچه‌های چوچولک و زنان فحبه نباشند.
- با گوشت مفتیده‌اش همان‌کن که آتش سرخ، با کباب کند.
- بوزینه، پیش من بزرگوارتر از آن کسی است که چنین شکنجه را بر سرگان روا داد.

* شاعر ما ابن‌الحجاج، فراوان زبان به ثنا و ستایش اهل بیت گشود و در شمه‌ها نشان را امثال مروان پسر ابی‌حفصه نکوهش کرده و دشنام گفته تا آنجا که نقادان سخن بر او خورده گرفته‌اند که نمی‌باید تا این حد، با زبانی تند و گزنده، فحش‌های رسوا و فنگین بر زبان رانده باشد.

ولی باید گفت، شاعر ما، از ظلم و ستمی که بر سادات اهل بیت رفته، دلی پر خون داشته، و این بر خورد شدیدش با دشمنان خدا و دین، به منزله‌آهی است که از سینه دردمند خیزد و ناله‌ای که از سوز درون و خشم فزون مایه گیرد، گویا می‌خواسته عقده دل بگشاید و آبی بر جگر مفتیده پاشد، نه اینکه، فحش و تاسزاگوئی را پیشه خود ساخته، در برده دری و هتاک‌های راه هوی و هوس گرفته باشد و از این رو می‌بینیم که سروده‌هایش نزد سرورانش - صلوات‌الله علیهم - مورد قبول و پذیرش واقع شده و از

نابستند آن، کریمانه چشم پوشی فرموده اند:

سرور اهل ماء زین الدین علی بن عبدالحمید بلی تبعی^۱ در کتابش «الدر النضید فی تعازی الامام الشهید» نقل می فرماید که^۲ در زمان ابن الحجاج، دهمرد صالح بودند که از شعر او عیب جوئی می کردند؛ یکی «محمد بن قارون سیبی و دیگری علی بن زر زور سورانی:

محمد بن قارون در جواب می بیند: گویا به روضه شریف حسینی مشرف شده و فاطمه زهرا سلام الله علیها در آنجا حضور دارد و به جز چپ در ورودی نکیه داده سایر پیشوایان تا امام صادق علیه السلام نیز مقابل آن خاؤون، در زاویه ای که میان ضریح حسین و فرزندش علی اکبر شهید واقع شده، نشسته اند و سخن می گویند، و او (محمد بن قارون) در برابرشان ایستاده است.

سورانی هم که چنین خوابی دیده و خود را در کنار این پیشوایان مشاهده کرده است، می گویند: دیدم ابن الحجاج در حضور آنان می آید و می رود، به محمد بن قارون گفتم: نمی بینی که این مرد چه گستاخانه در حضور پیشوایان راه می رود؟ و او در پاسخ من گفت: من او را دوست نمی دارم تا به او منگرم!

می گویند: حضرت زهرا، ابن سحن را شنیده و با حشم بدو فرمود: ابو عبدالله را دوست نداری؟ او را دوست بدارید! چه هر کس او را دوست ندارد، شیعه ما نیست. از اجتماع امامان هم صدائی برخاست که: هر کس ابو عبدالله را دوست ندارد، مؤمن نیست.

محمد بن قارون گویند: ندانستم گوینده این سخن کدامشان بود، بعد با وحشت

۱- ضمیمه یگانه، صاحب مقامات و کرامات است و از اساتید دانشمند سترگ این فقه دلی در گذشته سال ۸۴۱.

۲- این را متبع محقق میرزا عبدالله اصفهانی در «ریاض الطماء» و سرور ماء در «روضات لجبت» ص ۲۳۹ و اسناد ما علامه حجت، مری، در «دار السلام» ج ۱ ص ۱۴۸ نقل کرده اند و ما خلاصه آنچه در ریاض الطماء آمده می آوریم.

از خواب جستم، وار اینکه درحق ابو عبدالله ابن الحجاج کوتاهی نموده و عیبجویی کرده بودم، اندیشه ناک گشتم.

دیری گذشت و خواب را بدست هراموشی سپردم، تا اینکه به زیارت سبط شهید سلام الله علیه مشرف شدم، در راه جماعتی از شیعیان را دیدم که شعر ابن الحجاج را می سرایند، به آنها ملحق گشتم و باشگفت مشاهده کردم که علی بن زررور سوزانی هم درمیان آنهاست.

بر او سلام کردم و گفتم: پیش از این شعر ابن الحجاج را فاردا می شناختی و روگردان مودی؟ اینک چه شده که با سکوت بدان گوش فراداده ای؟ گفت: حوایی دیده ام، و درست عین آن رؤیائی که من دیده بودم حکایت کرد، و منهم جریان خواب را بدو باز گفتم.

این دو نفر مرد صالح، پس از این خواب، زبان به ثنا ستایش ابن الحجاج گشودند: اشعارش را می سرودند و مناقب و فضائل او را منتشر می ساختند.

و نیز - موقمی که سلطان مسعود فرزند یابویه^۱، باروی نجف را ساخت، و به هرم شریف وارد شده با حسن ادب، اعتاب مقدسه را بوسید، ابو عبدالله ابن الحجاج در برابر او ایستاد و قصیده فائیه ای را که از او یاد کردیم اشعار کرد، چون به ایوانی رسید که فحش و ناسزا نثار دشمن کرده بود، سرورمان شریف مرتضی علم الهدی با خشونت او را از خواندن این گونه اشعار درحرم شریف علوی منع فرمود، و او هم ساکت شد.

چون شب در آمد، ابن الحجاج علی علیه السلام را در خواب دید که باومی فرماید: خاطرت اندوهگین نباشد، چه مرتضی علم الهدی را فرستادیم برای معذرت خواهی بیاید، تا بنامه از خانه خارج مشو!

شریف مرتضی هم در آن شب رسول اکرم را در خواب می بیند که پیشوایان و امامان تمامی در اطراف او نشسته اند و در برابر آنان می ایستد و سلام می گوید و

۱ - در نسخه چینی بود، و گمان می رود صحیح آن عضدالدوله وزید یویه باشد.

از پاسخ آنان احساس سردی می‌کند، به عرض می‌رساند که سروران من! من برده شما، فرزند شما، دوست شما، این سردی از چیست که روی داری؟ می‌فرمایند: به خاطر اینکه شاعر ما ابن الحجاج را دلشکسته و غمین ساختی، برتو است که خود نزد او روی و معذرت بخواهی و بعد او را برداشته خدمت مسعود بن بابویه برده و از عنایت و شفقتی که به این شاعر داریم، باخبرش سازی.

سیدمرتضی بلادرنک بر می‌خیزد و به منزل ابو عبدالله رفته در می‌گوید، ابن الحجاج ارداخل منزل با صدای بلند می‌گوید: همان سرور من که ترابه اینجا گسیل ساخته، دستورم داده است که از خانه خارج نشوم. و خودش فرموده: که نزد من خواهی آمد، سیدمرتضی می‌گوید: چشم و گوش بفرمائیم، داخل می‌شود و بعد از هفتدحوای خدمت سلطانش می‌برد و هر دو داستان رؤیا را برایش بازگو می‌نمایند، و سلطان مقدم او را گرامی داشته، عطائی شایسته و ربه‌ای شایان بدو می‌بخشد و دستور می‌دهد شერთش را در حضور، باز خواند.

ولادت و وفات:

ابن الحجاج در جمادی الاخره سال ۳۹۱ در دیلم، دارفانی را وداع گفته است و آن شهر کی است در کنار فرات که بین بغداد و کوفه واقع می‌شده، حنازه او را به بقعه مبارکه امام کاظم علیه السلام برده دفن می‌کنند و وصیت کرده بود که در پائین پای دو امام، او را دفن کرده و بر لوح گورش بنویسند و کلیمهم باسط ذراعیه بالوحید (سگ آنان بر در درگاه دست خود را گشوده است).

شریعمرضی، در سوك و مائمش قصیدهای دارد که در ج ۲ ص ۵۶۲ دیوانش دیده می‌شود، و ابن الجوزی در کتاب المنتظم ج ۲ ص ۲۱۷ چند بیت آنرا یاد کرده است. در کتب تراجم و فرهنگ و حال، هر چه جستجو کردیم، از تاریخ ولادت شاعر سخنی در میان نبود، ولی به تحقیق می‌توان گفت که در قرن سوم هجری پا به وجود نهاده و روزگاری بس دراز، در حدود صدوسی سال، زنده بوده، و شواهدی قطعی در این

زمینه بدست است از جمله:

۱- ابن شهر آشوب در معالم العلماء می نویسد که بر «ابن الرومی» قرائت داشته و ابن الرومی در سال ۲۸۲ درگذشته.

۲- ابن از امام اسطخری در گذشته سال ۳۲۸ متصدی امور حبسیه بوده است چنانکه در «ریح ابن خلکان و مرآة النجنان» یاقعی و غیر آن دو کتاب یاد شده؛ گفته اند: «ابن العجاج در بغداد عهددار امور حبسیه شد و مدتی در آن سمت پائید، و می گویند مازول او ابوسعید اسطخری به عنوان مستب بر سر کار آمد، و ابن العجاج درباره عزل از این سمت، ابیاتی سروده که مشهور است».

۳- اسطخری، آن چنانکه در «شذرات الذهب» ج ۲ ص ۱۳۲ یاد شده: در سال ۳۳۰ به ری آمد، و در آنجا عهددار این منصب گشته است.

۴- سروده شاعر در «بحر ابو عبدالله هارون بن علی بن ابی منصور منجم» در گذشته سال ۲۸۸، که در دیوانش موجود است، و جامع دیوانش گویند: این شعر را در «درایم سروده».

۵- تسبیحی در باره ابوالفضل عباس بن حسین، وزیر مکتفی بالله عباسی دارد که در دیوانش موجود است، این وزیر به سال ۲۹۶ مقتول شده.

ضمناً اشعار فراوانی در اواسط قرن چهارم سروده که ضمن آن از پیری و سالخوردگی خود یاد می کنند، از جمله ابیاتی است در ستایش ابومصور «خنیار یسر معز الدولة» که در سال ۳۶۷ مقتول شده:

«گفتم: رأی مرا بپذیر، که رأی پیر، خوش فرجام است و بانند پیر».

* و درباره ابوطاهر «ابن بقیه» در گذشته ۳۶۶ فسیده ای دارد که حقوق پس - افتاده خود را مطالعه کرده ضمناً درخواست می کند که نام فرزندش در دفتر «دادویا» با حقوق کافی ثبت شود، از جمله آن ابیات:

طلبت ما یطلبه مثل الشیوخ الفسقه

- من چیزی را مطالبه می کنم که مانند من دیگر پیران فاسق، مطالبه کرده اند.

* شما هیچ شاعر دیگری را نمی‌یابید که به اندازه ابن الحجاج از پیری و سالخوردگی خود یاد کند، از جمله با ابومحمد یحیی بن فهد می‌گوید:
 - ای شاعر نازد دوران که با شاعری ممتاز و بی‌پروا بیازی برخاسته‌ای.
 - تو بسان جامه نو بافته‌ای، و شعر من چون طرازی است برگریبان
 پیراهن خواب.

- من پیرم، طبعاً بر هر شاعر مطبوعی بگفتم، مشکل نثار او خواهم کرد.
 * و نیز، ضمن اشعاری که به ابی‌محمد ابن فهد مرقوم داشته و از تولد فرزند
 خود یاد می‌کنند چنین می‌گویند:

- یحیی بن فهد را گوئید: ای کسی که جام قربانت باد.
 - نه این است که خدایم پسری داد که حسن رخسارش همه را مفتون سازد؟
 - چون خورشید، آتشم خورشید بمرور، و چون ماه تابان ولی در شب تاریک.
 - آب درنگش مرا شیفته ساخته و در گهوار مدلم برای خایه‌هایش غنج می‌زند.
 - گویا - با اینکه مرزندان بسیاری دارم - قبل از او چنین پسری نداشته‌ام.
 * در قصیده که ۱۲۹ بیت دارد، و درباره وزیر ابوسعمر گفته، با این مطلع:

یا عاذلی کف اصنع؟ وليس فی الصبر مطمع
 * چنین می‌سراید:

غداها اليك عروبا	لها من العن برقع
الاذن لالعين منها	بصها كتمع
خطيبها فيك شبع	مهلج' النكر مصع

- چون عروسیش در برکش که از تابش حسن، پرده بر رخسار دارد.
 - چشم نه، بلکه گوش از حسن رخسارش تمع می‌برد.
 - و آنکه خطبه عقدش را برایت خوانده، پیری است که فکرش باد پیمای
 بیانش رسا است.

* و نیز، عضدالدوله فنا خسرو، در گذشته سال ۳۷۲ را با قصیده‌ای که ۳۱ بیت
 است، ثنا گفته و در آن از پیری و فرسودگی خود یاد کرده.

ضمناً هر محقق که بر این دو بیت دیگرش بگفرد، یقین می کند که شاعر از سالمدان و متولدین قرن سوم است، ملاحظه کنید:

و قال له بعضی ... مظلوماً بیفاً
فلت لها! یا کمال حوتی علی ما لا فحمت بها ونیف

گر بپند می گمت: امروز با عزت و شوکت زندگی داری و فردا با ستم از دم شمشیرت می گذرانند.

گفته ام: آبا غم ببردم فرون می شود با اینکه صدسال و اندی رنج کشیده ام.

* بعد از این شرحی که در طول عمر شاعر گذشت، اوردنی برای سخن این کثیر درج ۱۱ و ۱۲ ص ۳۲۹ نمی ماند که گفته این خلکان را تضعیف کرده و می گوید: چگونه این حاج قبل از ابوسعید امطخری مقصدی امور حبیبیه شده با اینکه امطخری در سال ۳۲۸ دو گشته و به سال ۳۲۰ منصب احنساب را متولی گشته؟

چنان که شاگردی او بگفته «معالم العلماء» در محضر ابن الرومی در گذشته ۲۸۳ بعید می آید، چه این شاگردی در قسمت ادبیات و مقدمات آن بوده و امکان دارد قبل از دوران بلوغ به محضر او رفته باشد، درست مانند شاگردی شریف رضی نزد استادش - یرافی - روزگاری که هنوز ده سال از عمرش ریش نگرفته بود و بین آن در شرح حالش خواهد آمد.

معالم ترجعة ابن الحجاج:

تاریخ خطیب ج ۸ ص ۱۴	بتیمة الدهر ج ۳ ص ۲۵
تاریخ ابن خلکان ج ۱ ص ۱۷۰	معجم الادباء ج ۴ ص ۶
کامل ابن اثیر ج ۹ ص ۶۳	معالم العلماء ص ۱۳۶
مرآة الجنان ج ۲ ص ۴۴۲	منتظم ابن جوزی ج ۷ ص ۲۱۶
مجالس المؤمنین ص ۲۵۹	مأهات التنصیح ص ۲۲۲

شذرات الذهب ١٣٦٣	ايضاح المقاصد از شيخ بهائي ح
كشف الظنون ح ٣٩٨١	رياض السالمه از ميرزا عبدالله خ
امل الامل از شيخ حر عاملي	رياض الجنة از سيد زكوزي ح
روضات الجنات ص ٢٣٩	سمة السحر فيمن تشيع وشعر خ
سفينة البحار ٢٢٥١	تعميم امل الامل از ابن ابي شاذ خ
الشيعة وفنون الاسلام ١٠٦	تنقيح المقال ح ٣١٨١
دائرة المعارف اسلاميه ١٣٠١	اعلام دركلى ٢٢٥١
دائرة المعارف مستافى ٢٣٩١	دائرة المعارف فريد وجدى ١٢٦١

قرن چهارم

۲۸

غديره ابو العباس ضبي

در گذشته ۳۹۸

علی الطهر الشهير مجدانی علی نبیر

صنو النبی محمد ص ... ووصیه يوم الغدير

وحلیل فاطمة ووا نبشر و ابو شبرا

.. علی پاک و بلند آوازه، عظمتش سایه افکن شد بر قلعه نبیر.

.. همیشه پیام خدا محمد و خلیفه‌اش در روز غدیر

.. جفت حلال فاطمه، پدرشیر و شیر.

دنباله شعر:

«نبیر» با فتح ناه سه نقطه و بعد از آن بیه مکسوره، مرتفع‌ترین کوه‌های مکه

است که بین عرفه و مکه قرار گرفته؛ مردی از بزرگان قبیله «عدیل» در آن کوه مرد

و قاش بر آن کوه ماند.

ابو نعیم در کتاب «آنچه از قرآن در باره علی نازل شده» و نظری در کتاب

۱- مناقب این شهر آشوب ج ۱ ص ۵۰۰ ط براد.

«خصائص علوی، از شعبه از حکم از ابن عباس روایت کرده که: ما با رسول خدا در مکه بودیم، رسول خدا دست علی را گرفت و ما را بر کوه «نمیر» بالا برد، چهار رکعت نماز خواند و بعد سر به آسمان کرده و عرض کرد:

«باری و در گذار موسی پسر عمران از تو نمنا کرد و من نیز که محمد پیام آور و نام نمنا دارم که سیمه ام را مار کنی و کارم را فرجام بخشی و گره زبانم بگشائی تا سخنم را بفهمند، یاوری مرا و مرا را بگیری از خاندانم همین علی بن ابیطالب باشد که برادر من است، کرم را بوسیله او بر منند و او را در کار من شریک سازد»
ابن عباس گوید: سروشی شنیدم می گفت: ای احمد، تمنایت مرا آورده شد.

شاعر:

«کافی اوحد، ابوالعباس، احمد بن ابراهیم ضبی از قبیله حبه - وزیر، ملقب به «رئیس» یکی از سیاستمداران و ادب پروران که بعد از صاحب ابن عباد، زمام ملک و سیاست را بدست گرفت.

از نایبمان صاحب بود که تقریبی و بزره یافته، از فضل و ادب او بهره وافق گرفته تا آنجا که خود پرچمدار فضل و ادب گشته، پناه ادیب و ستان و فصل پروران بوده و مروف همگان، و مشارالیه بالبنان.

همواره بر آن پایگاه و الا بود تا صاحب ابن عباد در سال ۳۸۵ رخت از جهان کشید و با اشاره و فرمان فخر الدوله بومی در منصب وزارتش خانشین خود ساخت و ابوعلی ملقب به «جلیل» را با او شریک کرد، برخی از فرزندان منجم در این باره گویند:

— جدا قسم، جدا قسم بعد از وزیر پسر عباد هرگز دستگار شوید.

— اگر از شما کار جلیل و بزرگی ساخته آید، اجل مرا قطع کنید، و اگر رئیس از شما بر حاست سرم را.

* باری شاعر ما ضبی به آن پایگاه ارجلا رسید که حاجتمندان ماسفرسته بر در خانه اش آرزو مند نوال شدند، قصائد، ثناگران از اکتاف دیار به سویش سر از بر

شد و چکامه‌اش چون تحفه وارمنان به اقطار جهان رفت.

در واقع حاشین شایسته‌ای برای درگذشته صالحش صاحب بود که تمام شئون و مقامات او را صاحب گشت.

در جامع اصفهان دهه‌های مرتفع و سراهای وسیع و آبرومندی داشته که وقف بر ابناء سبیل و درماندگان نموده و در مقابل آن قرائتخانه مخصوصش با غرفه‌های مطالعه و مخزن کتاب که از آثار نفیس علمی مشحون و فنون علم و هنر را گنجینه‌ی شایگان و فهرست آنند چنانکه در کتاب «معادن اصفهان» ص ۸۵ آمده در سه حلد بزرگ تنظیم شده بود.

فرهنگ رجال و تراجم از فنا و ستایش او بر، و همراه روزگارش با فواصل نمکین تنگستر^۱ از جمله آنان؛

۱- ابو عبدالله محمد بن حامد خوارزمی است که در چکامه‌اش چنین ستایش می‌کند.
- روزی بوین و عیدی سعادت فرین و ساعتی خوش آئین دیگر ت چه بکار است.
- و از آن بهتر، طلعت بیکوی رئیس است که پر تو آن سعادتمدار است.
- چه بسیار، ردای عظمتی بر دوش افکنده که طراز آن، ز جمله‌های آل یزید بیشتر است.^۲

۲. ابوالحسن، علی بن احمد جوهری خراسانی (که یادش گذشت) فصاحتی در تنای صبی دارد، از جمله سرودهای در سالگرد تولدش که نمایی در «بیمه» ج ۴ ص ۳۸ آورده، برخی ابیانش چنین است.

- روزی که رفعت و شرف آفرین هسته، بی پروا پرده‌ها را به کنار زد

- روزی که ستاره مشتری با شهابی مسعود، شرار افکن شد:

۱- زبده بقیة الدهر ۳/۲۶۰، معجم الادباء ۱/۵۵۶ کس، التواریخ ۷۳/۹، معجم العلماء از ابن شهر آشوب، دیوان مهتار دلمی ۲۹/۴ اعیان السیاح ۷۷/۸ دائرة المعارف ۱۱/۱۲۰
۲- جامه ماد و خسته که بر دوش می‌افکند بر د یا حله می‌خواندند و طراز بعضی حقه ۵۰
آن - گروه شخصیت و نمودار عظمت بوده.

- چکیده عزت آشکار و برگزیده دودمان والایبار.
- شهر یاری که چون جبه شرف پوشد، روزگار از جامه شرف عریان ماند.
- و هرگاه در کاری خشم گیر، چه آتشها که بیفزود.
- و به هنگام عطا و بخشش که چون ابر خنده زده، طلا بر دامن ریزد.
- ای طلعت صاحب کرامت اکجا مانندت یافت شود.
- امروز، روزی است که از من و ساداتش، یثوابانهم کمر بند، زرین بسته اند.
- امروز، زادر و سمود توانست که در واقع زاد روز ادب است.
- خوش زی در این بزم با برکت که از آب انگور سیراب شد.
- و سر پرده عشری بر افراز که بر جهانی سایه افکن شود.
- ۳- مهیار دلمی (یکی از شعراء غدیر که یادش خواهد آمد) شاعر ما ضبی را با چند قصیده ثنا گفته، از جمله قصیده‌ای با قافیه میم که ۶۵ بیت است و درج ۳ دیوانش ص ۳۴۴ دیده می‌شود، آغازش چنین است:
- ای همجواران! قافله بر سر کوه مانده شما درمناک شده‌اید؛ آری ا دلی که از عشق خالی است کجا داند که بر عاشق شیدا چه گذشت؟
- شما کوچ کردید، ساعات شب برای ما و شما یکسان است ولی جمعی بیدار اند و گروهی در خواب.
- * و از جمله، قصیده‌ای با قافیه باد درج ۴۵ بیت که با این مطلع درج ۱ ص ۲۳۰ دیوانش ثبت شده:
- شهی الله نفساً لا تلزل لطلب و صبرا معی یسبح به الله هر چه
- * و قصیده در ۱۶ بیت با قافیه دال که با این مطلع درج ۱ ص ۲۳۰ دیوانش آمده:
- اذا صاح ولله صاحب بالربح اوحدا و راح بها ملائکة لا اوانعدی
- و چکامه‌ای دیگر با قافیه باء ۳۷ بیت که درج ۱ ص ۱۲ دیوانش با این مطلع دیده می‌شود:
- وداعی الهی لک ان لا یحبیا هجرنا لقی ما وصلنا ذنوبا

و دیگری با قافیه عین در ۴۰ بیت درج ۲ ص ۱۷۹ دیوانش با این سر آغاز:

علی ای لایحه اربع رفی ایما سئوۃ اطمع
و قد اخذ العهد یوم الرحیل امامی و العهد مستودع

— به کدامین نکوهش و عتاب رو گزینم، و در کدامین تسلیت خاطر طمع بندم.

— با آنکه روز وداع عهد و پیمان گرفت و البته عهد و پیمان، امانت است.

* و دیگری با قافیه لام ۵۲ بیت درج ۳ ص ۱۸ دیوانش با این سر آغاز:

الیوم انیر ما مل الامال فانک طامه من الالبال

و قصیده دیگر ۶۹ بیت که درج ۲ ص ۳۰ دیوانش ثبت آمده، مهیار این قصیده

را در سال ۳۹۲ به نظم آورده، ملاحظه فرمائید:

قائوا: هاک مرجع لقین هیهات لیس بنا فوری انفرنی

— گفتند: یک بنکر! شاید خطا کرده باشی، هیهات! اگرم فریب دهد دیدگان

من نخواهد بود.

— این است خانه‌هایشان و اینهم چشمه آب، نگهدار و بنوش، گوارایت مباد!

اگرم نوشایی.

— بجان خودم، نزدیک بود راهبر شوم، بوی عنبری که محبوبان برخاک

افشاده اند، راهبر من گشت.

— نکبت جانرا با شاخ عنبر به خاک افشانند و رفتند، بوی مشک آن

بر جای ماند.

— ای تربتی که باز بجه جوانان گشتی، آنهم باز بجه شک و تردید، اینک بایقین

من آشکار آمدی.

— اگر عهد دیرینه را فرا خاطر مآری، بدان که محفوظ است، وجه بد خاطرهای

است.

— بعد از آن محبوبکان، آهوان وحشی دروغ جای گرفتند که اینجای خائفشوح

پشیمان است و کاش جا نمی گرفتند.

— من که برگس مستشان را با اثر جادوی آن می شناسم، این آهوان وحشی با چه امید اطراف من می لولند.

* و در همین قصیده می گوید :

— حاشا که دست تمنا به هر سو دراز کنم ، با آنکه جود و کرامت جایگاه مشخصی دارد.

— ای بخت پیاخیز و در ری آنجا که پایگاه دولت و استغناست صلاح داده و رحمت آر بر پی توانی که می خبر است.

— یاریش کن تا به مراد رسد، این چنین موفق از محروم باز شناخته آید.

— به خاطر کیست که رفیقم راه شرق گرفته، با آنکه ضمانت او کافی است، و جز آن مجاز نباشد.

— ای شتران رهوار که چون کشتی در صحرا روانید، مشتاقم ، سعی کنید وای کاروان سالار، به نشاط آمدم، سرود برخوان.

— ای غلام! برخیز و بر شتری راهوار جهاز ببرند که ریگزار صحرا در زیر پایش استوار باشد.

— اگر گیاهی باشد، با بوی گیاه سر کنند ولی از راه سپردن میسر نشود.

— چنان با نشاط و رفعت که سواری بر پشت آن مشکل و جهاز شتر فریاد زند: آهسته!

— روزی و اساف در این مرز و بوم نایاب است ، به ری پناه برو هر دورا از معدن بجوی.

— اگر راه به سوی «ابوالعباس» شهریار آن دیار باشد، دشواریها آسان و سختیها هموار شود.

۴- ابوالفیاض، سعد بن احمد طبری قصیده در ثنای او دارد از آن جمله:

— من با این قافیه پردازیم، شعر خود را به حساس ترین قافیه پردازان و شاعران

هدیه می کنم :

- چو آن که در مثل آمده خرما به قلعه خیبر می برم. اینگونه مثل فراوان است.
 - از دست کرم آرزویی دارم که رواندازم نزد دیگرانش اظهار کنم.
 - نه بینی که زاده امیرم پناه داد و از ساخت خود، عالی ترین غرورم مخصوص
 من ساخت؟

- هـ ساعد بن محمد جرجانی، این دو بیت را به خدمتش ارسال داشته:
 - اگر بخواهم در خور اشتیاق و آرزویم تحفه ای به خدمت آورم، جز دیدگانم
 نخواهد بود.

- ولی هدیه من بر حسب قدرت و استطاعت است، از این رو دیوایی با خط
 این مقله به ارمغان آوردم.

- عـ ابوالقاسم، عبدالواحد بن محمد بن علی بن حرش اصفهانی، ضمن قصیده
 بسیار طولانی که تنگستر ضعیف گشته، چنین می گوید:

- جان و خاندانم فدای آن منزل که قوساکن باشی، و هم فدای آن روزگاران
 که گذشت و جزایمی قلیل نافع برفتاد.

- و آن زلفان دلاویز که بر رخسارش راه برده و باد صبا وزیده و از راهش
 بدر می برد.

- و آن لذت هم آغوشی که چون ماه تابانش میرگرفتم، خواستم به موسم
 روا نداشتم.

- در کنار هم ایستادیم. زبان سرزشتی، طوفانی از رعد بر انگیزیت و از دیدگان
 ما سیلاب اشک سرافراز بود.

- دانه های مروارید غلطان بر صفحه رخسارش می درخشید چو آن که شبنم
 بر روی گل.

- رفیق از سحنه و دامن دور شد که ببیند، ولی نفس پیر اشتیاق ما را می شنید
 و برنج اندر بود.

- از سر زشتی دوست و معذرت او دل در برم می طپید و از شوخی رفیق و سخنان

جدیش در بیم واضطراب بود.

— چگونگی قلم‌راسیر بلاش سازم، با اینکه نمیدانم از کدام ترکش می‌ریزد.

— پشت کرده و می‌رود، ولی گلزار چشم را در زیر قدمش فرش کرده، فدایش

گشته و قدمهایش را می‌بوسد.

* پس از دورانی که از وزارت او گذشت، ملایر مجدداً دولت او را متهم ساخت

که برادرش را مسموم ساخته، از این رو ۲۰۰ هزار دینار مطالبه می‌کرد، نادر سوگواری

او خرج کند، ابوالعباس از پرداخت آن امتناع کرد و ناچار در سال ۳۹۲ از ترس

به «بروجرد» گریخت که در حوزه عمل «بدر» فرزند «حسنویه» بود.

بعد حاضر شد که مبلغ معهود را بدهد و بر سر کار خود برگردد، مورد قبول

واقع نشد، و در همان «بروجرد» باقی ماند تا در سال ۳۹۸ دارفانی را وداع گفت.

برخی گفته‌اند ابوبکر فرزند رافع که یکی از سرهنگان فخرالدوله بود، بایکی از

چاکران ابوالعباس توطئه کرده بدر سم خوراید.

پسرش نابوت او را بایکی از برده‌داران به بغداد فرستاد، و نامه‌ای به ابوبکر

خواهرزومی نگاشته خاطر نشان کرد که پدرش وصیت کرده است تا او را در جوار

سیدشها در کربلا دفن کنند، درخواست کرد تا خواهرزومی ترتیب کار را بدهد و

آرامگاهی معادل ۵۰۰ دینار برایش اتیاع نمایند.

موضوع را با شریف ابوالاحمد (بدر سید شریف علم‌الهدی و سید شریف رضی)

در میان نهادند، فرمود: ابوالعباس مردی است که به جوار جندمان پناه آورده، از

۱- ارامیران جبل (عراق ایران) است، القادریه او را لقب به ناصرالدوله ساخت و هرچی

به نامش هست، علماء و زهاد و شیخان را می‌نواخت، هر چند که هزار درهم صدقه می‌داد و به

هزار دینار به کشندوزانی که در قاصه همدان و بغداد بر سر راه حجاج بودند می‌پرداخت تا

کفش حجاج درمانند، تأمین کنند و هر ماه ۲۰ هزار درهم برای کفن مردگان بی‌توا اختصاص

داده بود، در حوزه فرمانرواییش سه هزار مسجد و ریاض ساخته و هر ساله صد هزار دینار حوائج

رواد حرمین مکه و مدینه را تأمین میکرد با وجود این خرجها ۲۰ میلیون درهم دیگر به خزانه

او سرازیر می‌شد. (شعرات ۷۳/۳)

این رو برای تربتش بهائی نخواهم گرفت.

تربتش را مشخص کرد و ثابوت را به مسجد «یرانا» بردند، ابوالاحمد به همراه اشراف و فقهاء حاضر شده بر او نماز خواندند و دستور داد پتجاه نفر همراه ثابوت حرکت کرده جنازه را در گریلا دفن کنند^۱.

مهیاردیلمی (که ذکرش خواهد آمد) با قصیده که ۵۹ بیت است و درج ۳ دیوانش ص ۲۷ ثبت آمده، وزیر مرحوم پادشاه گفته و قصیده را خدمت فرزندش سعد به دینور، گسیل داشت تا او را تسلیت داده باشد، ملاحظه فرمائید:

— چیست که از شاه بشین پرسی؛ که از اینجا برخاست؛ و از صدر زمین که؛ چه کس بر زمین افتاد؟

— از چه دفتر وزارت که دیروز غلغله بود، تعطیل شد و مجالس آن که پر بود خالی گشت؟

— اسبان راهوار از چه زانوی غم ببر گرفته، و ساکت و سر بریزند، با اینسکه دیروز با غریو شیه و شادی در صحنه میدان دوان بودند؟

— دلاوران را از سدد زمین که بر زمین افکند، هم آنها که دیروز در سایه نیزه و شمشیر چون شاهین در کمین بودند؟

— از چیست که آسمان تاریک است، و چرا در عزای اختران نشسته؟

— جادجی عزای کی را اعلام کرد که زیانش در کام شکسته بود، پرسیدند: مرگه آجلش در بود یا سم قاتل؟

— رفعت و شرف در گور شد؛ یا طالع دنیا سقوط کرد؛ یا رکن «ضبه» فرو افتاد؟

— گمان نمیرفت که با آن عزت و اقتدار، غول مرگه بدو دست یابد.

— آیا غول مرگه دانسته، بجایم سوگند ندانسته که دام و ریسماش پای که را

خواهد بست؟

— حادثه ای که روزگار از عقل بیگانه شد، گاهی روزگار در چهار جهالت است.

سای باران، زمین را سیراب کن و برگرد بوستان خیمه زن تاسر زمین خشک
و سوزان زبان بتشکر گشاید.

.. بارانی که چون دھان مشک ریزان باشد و زمین نشنه را جان بخشد.

.. بارانی که بر سنگ خدا اثر گذارد چونان که فعل سمند بر مرغزار.

.. ابری تیره چون شتر که مهار بینی اش را شتر مرغی دم کرده بر نولک کشد.

.. و پستانهایش برای دره ها و تپه ماهورها سوگند خورده سوگندی راست و

..

درست که پر و لبریز است.

.. برق جهنده آسمان با شمشیرش دگهای آرا بریده اینک به هر دره جوی

کشیده روان است.

.. ابو العباس را از جانب من برگو: به هر دره و هامون سر می کشم تا اینکه

تربت را جستم و سیراب کنم.

.. دلی توده خاک پرده و حجاب گشته، چگونه مورد خطاب و پیغام گردی.

.. خوش بخت آن سنگ و خاکی که در زیر نت بالش و متکا گشت و بد بخت

آبچه بر روی نت هوا شد.

.. می گریم و می مویم: به خاطر خودم و به خاطر خاک نشینانی که فرزندان

بعد از تو یتیم شوند و زنان بی سرپرست.

.. و به خاطر پناهنده های که حوادثش در سیره تمنای خوراک دارد، و روزگارش

خورنده اوست.

.. به انتظار مانده که چه تصمیم گیرد: نه در خانه بی سامانش رحل اقامت

می افکند و نه اراده کوچ دارد.

.. از دوره گردی به هلاکت رسیده هر روز برداین و آن بار و یاور می طلبد و

همه گانش ازداد می رانند.

.. تا اینکه بخت و اقبالش را در بارگاه شما یافت و رنج گذشته را با شادی سال

نو از یاد برد.

- می‌گیریم بر آن گروهی که فضل و دانششان در نظر مردم جرم و گناه است و اینک همان فضل و دانش را به درگاهت شفیع آورده‌اند.

- با اطمینان خاطر از کوشش مداوم و خستگی و خواری برکنار شدند، و کفیل حوالج آنانی تولی.

- بعد از آنکه هلاکت راه‌بر تو مست، آواز ساربان هم راه بر آنان مست که در گمان شرفیابی و کاموری تباشند.

- گروهی پس از گروه دیگر که اگر بر فراز سمند نشینی، در گردت حلقه زنند و چشمها را خیره سازند و اگر خشمناک شوی چون سپاهی چیره باشند که.

- با مشت استخوان دشمن را درهم شکنند و در سایه نیزه چون سر نیزه آهنین باشند.

- اگر دشمن خو بخوارت پیر اندازان ماهر عمل، باشند يك نفر از آنان باقی نماند.

- درنگ و شکیبائی را منکر و عجیب شمرند، ولی این مرگ بود که پیش می‌تاخت و تو با توانی به دفاع برخاستی.

- آشنایان دور از باریت دریغ کردند و نزدیکان ترا تنها گذاشتند که سیاه توجه خواهد کرد.

- مرگ بر تو درآمد از آن دری که هیچ مانع و دافعی نداشت جز فشار ابوهی که به خدمت می‌آمدند.

- خوشحال و خرم بودند که به دست بوس تو آمدند، و هیچکدامشان متحمل شده او را از در نراند.

- خوان کرمت مانع نگشت، بذل و سواست به حمایت بر نداشت و نه عطا و بخشش به کفایت و دفاع.

- تلخ و شیرین روزگار تو بودی: هر که کلمش تلخ بود از قهر تو بود و آنکه شیرین، از عسلی که تو در دهانش ریختی.

- به حالی اندر شدی که نه خود چاره دشمن توانستی و نه دوست یکرنگت
 کاری از پیش برد
 - آری مرگه پر جفا ترین قاضی است ولی جووری که یکسان تقسیم شود
 عدالت است.
 - آنکه از زندگی تو عبرت گیرد، و حق خود شناسد فریب روزگار نخورد
 و از باطل به شکفت اندر نشود.
 - ای پای بند گورستان که جگرهای تفتیده و چشمان اشکبار، حق ترا ادا
 نکرده اند
 - اگر مرگه هلاکت بارت فدا می گرفت، خون دلم و تمام خاندانم را فدای تو
 می کردم.
 - چه شد که روزگارم با فقدان تو چون نیمه روز، در تپو تاب است، با آنکه در
 کنارت چون عصر طربناک بود؟
 - پیش از این با مدح و ثنا خوانیت، جلای فخری بر من داشتم که دامنش
 بر خاک می کشید...
 * و در همین فصیده گفته است:
 - گمان مبر، با آنکه طالع سعد فرزندت تابان است، اختر دیگران در برج
 طالعش فروزان شود.
 - بعد از تو میهمانان و واردان وجه نکویش را بامیمنت پذیراشدیده البته در
 ماه تابان از خورشید رخشان نشانه هست!
 - ای سعدا نیکو رفتار باش و بار سنگین پدر را بر دوش بکش، تا توان داری
 و تا دگرانت اطاعت کنند.
 - من آنم که با گریه و ناله ترا خورسند سازم و در آنچه گویم و سراپم ترا
 مسرور سازم.
 * شاعر مایه ابوالعباس صبی خود شعری لطیف و قریحه تمکین دارد، از جمله گوید:

.. ای سرور من! بختی با اسیران کورت مدارا کن همانا نگاه مست حائها
مفتون ساخته.

.. و عقل ها ریوده است ، و ندانیم واقفاً جام شراب است که می نوشیم یا
جادوی نشان .

* و قلعه دیگری دارد که بر زبان سرودگران می چرخد:

.. ای کاش دانستی که مرادت چیست؟ این قلب نامراد، از دورت دردمند است.
.. کاش می دانستم با کدام حسنت مرا امیر خود ساخته ای؟ با جمالت؟ یا کمالت؟
یا با مهر و وداد؟

.. و یا میدانستم کدامین سیاهتر است؟ خالت؟ یا خط عذارت؟ یا قلب وفادار؟
* یا 'این قلعه دیگری
.. گنیم به آذر نه کل تحفه آورد، محفل ما از نشاط خندان بود.
.. در دو چشم، زردمن، در آذر است، نه فرزندی، چون سام و یاحدم.
.. گفته ای: از من نیست، بی، هیز و به خود راهش مده، سخن چوین بدینست
هیزم گش است.

.. ای چشم زخم - اسو - ای هر اسناکم که حسودان دشمنان گسیل می دارند.
* و این قلعه هم از اوست :

.. به جدائی و فقر مکتوش که مایه تنگدستی و عذاب است .

.. خودشید که به هنگام غروب زردرو شود از بیم فراق است .

* و از جمله قطعاتی که به صاحب این عباد گسیل داشته :

.. ای «کافی الکفاء» دولت جاوید و عزت بردوام است و چه عظیم نعمتی است؟
.. باشر خود بر صفحه کاغذ در شاهوار پاشیدی و دگر باره گوهری منظوم که
رشك ستارگان است .

گوهری که اگر از جواهر بود ، واقفاً در سلك کشیده می شد، ولی «عزم»
است و سلك نایذیر .

* قطعه دستایش دیروین دارد :

- گمان بردم که دیروین، هنگامی که درسیاهی شب طالع شد.

- خوشه‌ای است از لؤلؤ تر یا دسته از گل برگس.

* و نیز این قطعه دیگر :

- چون دریا، به جلوه آمد هنگام طلوع فجر.

- گمان بردم - از لغاتش - که خوشه‌ای است از در و گوهر.

* و این قطعه در کوتاهی شب :

- شبی کوتاهتر از اندیشمن، در مقدار.

- جلوه کرد و رفت، چون دوشیزه بی قرار.

* و قطعه دیگر در شب طولانی :

- چه شبها که نخواییدم و در فکر شدم از چه جهت طولانی است.

- هر چه بیش انتظار کردم، سیاهتر شد.

- دانستم که او هم خواب پرگشته.

- یا اخترانش مردماند و جامه‌شیا پوشیده.

* شاعر و الا مقام، یا هنگام مجدد و عظمتش را بعد از خود به فرزندش ابوالقاسم

سعد بن احمد ضبی سپرد، و او بعد از فرار پدر به «بر و جرد» دنبال پدر گرفت و در همانجا

بعد از پدرش به چند ماه رخت به دار بقا کشید.

مهیاری دیلمی قصائد زیادی در ثنا و ستایش او سروده، از جمله قصیده ۴۵ بیت

که در دوران اقامت بر و جرد شخصاً در حضور او خوانده است : آغازش این است :

ذکر تو و ما و لای بعیت انسی بدختر کم صباح لی و عصری

* و قصیده دیگری نیز در ۴۵ بیت و مطلعش این :

افانک من حسنا رهنا طروقها نعم کل حاجات النفوس بشوقها

* و سروده‌ای با قافیه نون در ۴۴ بیت که در ج ۴ دیوانش ص ۵۱ با این سر آغاز

ثبت آمده :

ما انت بعد الیوم من اوطانی دارالهی و انداز بالجهیران

* در این سروده می گوید :

— سخن از کرمه آن آزادگان فراوان بود ، اما هر که را آن مودم لفظ بی معنی بود .
— مگر « سعد » آنکه برای رفعت و تعالی بپا خاست ، هیبت که خواب
رفتگانان چون شخص پیدار باشد .

— آرام ای حسودان کینه در ! همانا تعالی و شرف با کینه و حسد ، دست
نخواهد داد .

— در بیان کوههای سر به فلک کشیده دریای حقیقی است که صخره های کوه پیکر
بر آن استوار کرده و هم ماه تابان دگری است .

— ۲ می که چون باد به سوی خواسته ها می تازند بادی که برای مسابقه در
جریان است .

— گروهی که هر گاه به وزارت شاهان رسند ، عمامه آنان بر تاج شاهی فرمان دهد .
— هر گاه خود را بر دهکده مسافران بپا کرده اند ، گویا برای جلب مهمان
فرعه می کشند .

— شب که بر سر بام خود آتش افروزند ، اوشوقه مهمان ، چه بسا جان خود را
بر سر هیزم نهند چه با آتش فروزاتر مهمان بیشتر آید .

— زادگان دضبه در پهنای زمین پراکنده اند به هر کوی و کنار ، و در روز ببرد
چون صدف دندان در شمار .

— ای سواری که به سوی اختران تابان می تازی ، پیش رو ، باشد که مرا در
آبجا بیایی .

— بایست دنیا در ده که : ای سعد شاهان ، رسالتی دارم از بنده دور افتاده و
دوست نزدیک :

— پیش از آنکه به دیدارت نائل شوم ، اشتیاق خود را می فریستم ، البته نزدیک
شدن چون خیال است و دیدار آرزو .

- و چون باروز وصلت آتش دل را فرو نشاندم، نشسته تر از روز هجران گشت.
- بسیار شد که در برابر اشتیاق زبان مقاومت کردم، چون به معیان آمد ناتوان ماندم.
- و نو این شیوه را بر من مازگون کردی: پیش از آنکه مرا ببینی محبوبتر بودم.
- از شکفتنیهاست که نزدیکی من، خود باعث دوری گشته است، آری زمانه چون بوقلمون رنگه و وارنگه است.

غذیریة ابورقمق انطاکی^۱

در گذشته ۳۹۹

کتاب النصیر الی الحریر: ان النصیل ابن البهر

- بوریاء به تخت خواب نوشت که نصیل نام بیجۀ شراست .
 - به خاطر یک چنین موضوع ، سرکار امیر ، هوس فورمۀ فیر کرده .
 - بجان خودم سوگند که ماچه خرم را دو سال از علف جو محروم خواهم نمود .
 - بار خدایا - مگر این که از لافری بایرندگان پرواز گیرد .
 - می خواهم داستان خود را بگویم ، و این شانس نوست که پیش صاحب خبر آمدی .
 - آنان که در خشک سالی به جان هم افتادند و با کدو نمیل بر سر هم کوفتند :
 - به خاطر من اندوه گرفتند که چرا همگان بودند و من در آن میان نبودم .
 - اگر بودم و توستری خوردم بودم ، امروز می گفتند: کسی هست که دست این
- کووی بیچاره را بگیرد ؟
- بجان خودم که یک روز بارانی به خانه دوستی از دوستان رفتم .
 - دامن بر کمر زده و باد به سمیل انداخته که با سطل بزرگ بر سر هم بگویم .

۱- منسوب به انطاکیه شهری معروف در فاصلة دومرطه از شهر حلب .

— آنها پيش ناخستند ، منهم دلوم را دور سرم چرخاندم ، ولي عنا سفاقه بر سر خود كويدم .

— اي شير مردان ، پس كله هم را نشانه بگيريد ، كه اين بازي ، كليد نشاط است .
— غافل مشويد كه سينه ها را از كينه ها پاك كنند .

— اين بازي مانند بخور ، ضايع مجلس را منظر كنند از اين «بخور» ملال ميگيريد .
— بخدا سوگند كه هر گاه موقع سعري به ياد دوستان اقامت ، جايشان را خالي مي كنم .

— وهم اندوهگين شوم چه هيمنكه زديك شد ديري بيزد .
— رهند . با اينكه خودشان فطير كرده بودند ، از خوردن فطير بازماندند .

لاوالدي طلق التبي	بنفشه يوم الفديسر
مالام ابى عيسى	لى البرد من البور

— نه بجان آن سروى كه رسول خدا در روز «غدير» زبان ، تنايش كشود .
— سرورمان «ابوعلى» در جهان بى نظير است .

شاعر ۱

— ابوحامد ، احمد بن محمد انطاكي ، ساكن مصر . معروف به «ابورقميل»
يكى از سر ايندگان مشهور و كرامدان فنون شعر است . در اسلوب سخن وسبك بديع چنان پيش ناخته كه ميدان وسيمي را پشت سر نهاده ، جز اينكه گامشوخى را باجد درآميخته است .

جواني را در شام بوده ، بعد به مصر رفته و شهرتى عالمگير بدست آورده و در علم و ادب حكمتى عظيم يافته است . شاهان و رهبران و سروران مصر را تناگفته و از جمله :
معز ، ابونعيم معدين منصور بن قائم بن عبيدالله مهدى ، و فرزندش «ذفر» عزيز مصر و «حاكم» فرزند عزيز ، و «جوهر» سرهنگ سپاه ، و «وزير» ابوالقرج يعقوب بن

کلی و امثال آنان.

در مصر، باجماعتی از بدله بافان و شوخ طبعان مصادفشد، و در شوح سرائی و هزل بافی افراط کرد تا آنجا که لقب «ابورقمق»^۱ به او سته شد، گاهی گفته میشود که خودش این لقب را ساخته و این خود اوست که در شعرش صریحاً اظهار می دارد که بادبوانگی هم پیمان است:

— از خدا آمرزش طلبم از سخن عاقلانه ای که بر زبان راندم، فرزانیگی شأن من نیست.

— نه بآن حدائی که تنها مرا از میان خلق بر سر زبانها افکنند و به دیوانگیم واداشت.

* این دویث، از قصیده ای است که خاطر انتر را در شب «تنیس» در آن باز گفته و آن^۲ نام شهری است در مصر که روزگاری مهد تمدن بوده و یا قصد محدث صاحب قلم در آن حدیث می نوشته. آغاز قصیده چنین است:

لهلی بتنیس لیل الخفاف الثاني تنسی الالبانی و لیلی لیس بالانی

* سروده دارد که کاملاً از افراط او در دیوانگی و خل بازی حکایت می کند:

— پس کن از نگوشت و عنایت ای معشوقه پرچانه، من این خل بازی و مسخرگی را با هیچ مقامی عوض نخواهم کرد.

— موقعی که ترانه های خارجی سرکنم و گروه جاکشان دنبال روان باشند گویا—

— کشیش دیری باشم که سحرگاه، تلاوت خود را با آوای خوش بسر کرده کشیشان به پایان برده است.

— من خل شدم و استاد این فنم، با هیچ عنوانی نامبردار نشوم جز «حدای مسخره ها».

— علت آن است که دیدم فرزانیگی بی ارج مانده، منم برای اهل زمانه، خل.

۱- نیم اول آن از «رقعه» یمنی حماقت گرفته شده و نیم دوم آن از کلمه «احق» (ترجم).

۲- یا کسر اول و تشدید نون و بعد از آن یاء ساکن.

مازی و مسخرگی آوردم.

* و در قصیده دیگری گوید:

— آنچه خواهی خل بازی و مسخرگی دارم، و هوسی که مقدار کمش اکسیر
حمافت و خل بازی بسیار است.

— شاعران زیادی در طلب آن شدند و دست یافتند، چگونه بر آن دست یابند
که باید از پلهای زیادی بگذرند.

— من از خل بازی و حماقتم فدردانی می‌کنم، چه بدین وسیله پرچم خود را
در آفاق جهان افراخته‌ام.

— و آنرا با هیچ دوستی و نه با هیچ عوضی برابر نخواهم کرد، ابداً. دیگران اند
که از ترك حماقت معذور اند.

— ایرادی در وجود من نیست جز اینکه هرگاه به نشاط آیند و من باشم
چندان بر سرشان می‌کوبم که شکاف مر دارد.

* و در قصیده دیگری گوید:

— گوشت به من باشد، بر من خرده مکبر از زیاد و کم.

— و کوچك و بزرگ و نازك و كلفت.

— همانا با خل بازی و دیوانگی از فرزندان بگردیم.

— خدایش در نعمت پیرو رود و نگه‌دارد هر که کم عقل و بی‌مایه است.

— هر چه بجویند مانند من احق و کم‌خرد نخواهند یافت.

— هرگاه یاد من افتند، خواهند گفت: استاد ما طبل طلبها است.

— استاد ما استاد است ولی نه استادی خردمند.

* — بیشتر اشعارش محکم و خوب است، بر روش «سریع الدلاء» و «قصار

عصری» چنانکه ابن خلکان گوید، و به سروده‌اش در فنون ادب استشهاد شده آن‌طور
که در باب مشکلات^۱ در کتاب تلخیص و سایر کتب ادبی یاد شده، در کتاب تلخیص

۱ — عوض کردن تمیز، به خاطر اینکه با تمیز دیگران هم شکل باشد.

باین شعرش استناد کرده است.

قالوا: اقترح شيئاً نجد لك طيبه قلت اطبخوا لي جبة وقميصاً

* سید عباسی درج ۱ «معاهد التنصيص» ص ۲۲۵ گوید: این شعر، سروده ابورقمق شاعر است، از زبان شاعر نقل شده که می گفت: چهار نفر دوست گرامی داشتم که در روزگار کافور اخشیدی ندیم و همدم بودیم، يك روز سرد، پيك آنان آمد و گفت: دوستان سلام می رسانند و می گویند: امروز صبح بزمی ترتیب داده ایم و گوسفندی قربه کشته ایم، هر چه هوس داری بگو که برایت بپزیم! من که دیدم لباس گرمی ندارم که از سرما لنگم بان باشد، به آنان نوشتم:

– دوستان صبح زود، در فکر چاشت شدند و پيك آنان پیغامی ویژه آورد:
– گفتند: پیشنهاد کن! هر چه خواهی برایت بپزیم، گفتیم: برای من يك جبه و يك پیراهن بپزید.

گوید: پيك بارقمه رفت، من فکر نمی کردم ولی بزودی برگشت و چهار خلعت آورد با چهار کیسه زر که در هر يك ده دینار زرسرخ بود، یکی از خلعت ها را پوشیدم و روان شدم.

تعالی درج ۱ «تیسمة الدهر» از ص ۲۶۹ تا ۲۹۶ به شرح حال او پرداخته و چهارصد ولود و چهار بیت از سروده های او را یاد کرده و در ثنائش گفته:
«بگانه دوران بود و چکیده احسان و از آن چکامه سرایان که باطنی روان در میدان جد و هزل گوی فضل در بود، مدیحه سرایی بود بنام و فاضلی نيك انجام و در شام همانند ابن الحجاج در عراق».

شاید تشبیه کردن شاعر به ابن الحجاج، از نظر تشیع او باشد، چه شیعه گری ظاهر ترین و مشهورترین خصال ابن الحجاج است، و هر که او را شناسد با محبت و ولایت اهل بیت و حق – که سلام خدای بر آنان باد – می شناسد، خصوصاً ترش روئی و خشونت او با دشمنان حق و بدگوی و تندیابی با آنان.

از این رو اساس تشبیه که بر اخص و اشهر اوصاف مشبه به، پایه گزازی شود

افتضاء دارد که شاعر ما ابورقمق نیز در تشیع همانند ابن الحجاج و یا تردیک بدو باشد، علاوه بر اینکه صاحب نسمة السعفی من تشیع و شعر او را در شمار شیعیان شعر پیشه یاد کرده و فصلی مشبع و طولانی در شرح حال او آورده است. البته ابورقمق با ابن الحجاج، در شیوه شعر سرائی بزرگ روش میرفته یعنی همیشه جد را باشوخی و هزل در میآمیخته و خل بازی و لودگی بر اشعارش غلبه داشته و جداً بعیدیست که ثعالبی همین نکته را منظور نظر داشته. باری، از سروده‌های او، قصیده‌ای است در ثنای یکی از ممدوحین خود از سادات علوی، و از جمله:

- و شکفت است! ما اینکده حسین، دستی دارد به جود و بخشش گشاده و ریزان.
- نو شاه‌ام در خدمت او ناگوار است و بهارم خشک و بی باران.
- بارگاهی دارد که بدان پناه برند و ساحتی سبزه و آبادان.
- هرگاه ابر آسمان از بارش در بید کند، بارانی است پر فائده و شایگان.
- و پناه ما در حوادث زمانه «رسی» است و در روز سختی‌ام به ساحت او گریزان.
- سروری که سر رفعت به آسمان سوده، گواه عزت و شرفش بجاست پیدران.
- بارگاه شرفش در آسمانها باشد فوق کهکشان.
- از شرافت همینش پس که از نسل مصطفی است و زاده‌ی علی شاه مردان.
- مرتبه‌ای که در عزت سربه فلک کشیده مافوق رتبت دیگران.
- افتخاری که هیچکس منکر نیست از همان و تازیان.
- این شماست که در شأنشان نازل شده اخبار آسمان.
- هر آن منقبتی که در جهان یافت شود، اقتسابش بشما خاندان.
- در میدان ببرد، بازور بازوی شما جلوه فروشد، شمشیر بران.

۱- قطب سادات در مصر، ابواسماعیل: ابراهیم بن احمد بن محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ترجمان الدین بن محمد قاسم بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن شی، منسوب به ارس، در گذشته ۳۶۵ هجری ۱۶۱۱ قمری ۱۶۱۱

- و در مکتب معارف، میان شیوای شماسی پرده گشای راز عرفان.
 - و در روز جنگ که بیزه‌ها درهم پیچید شما تید بر طرف کننده احزان.
 - * و در قصیده دیگری گویند با این آغاز:
 - اندوه عشق را آشکار کرد، ز آنکه کاش بر نیامد.
 - شیدانی که درد عشقش بزانو در آورده امید شفا نمشد.
 - چنان نحیف و لاغر گشته که گویا به چشم نیابد.
 - اگر لاغری کسی را از دیده ناپدید می کرد، هم او بود.
 - و در همین قصیده می سراید:
 - و که چه سروری است درسی که همگان به سروری او خوشنوداند.
 - خداوند دشمنانش را، در حوادث زمانه برخی اوسازد.
 - بخدا سوگند هر که در بارگاهش جا سازد، به دولت و ثروت دست یابد.
 - کیست که در مقامات بالای همر تبه و هم تایی او باشد.
 - بالاتر از آن است که در سروری و عظمت به پای او برسند.
 - شاهی که نابوده، با قدرت و صولت از حرم خود دفاع کرده.
 - در پای جود و کرم که ساحلش تا پیداست.
 - هر که از جهانیان امیدش به دایرا هیم، باشد تا امید نیست.
 - نه، و نه از حوادث روزگار نرسد، اگر پای پیچ او گردد.
 - کسی که زمانه او او امان خواست و او امانش داد.
 - چگونه نتایم کسی را که هیچکس از خن کرش بی هره نیست.
 - * و از بهترین چکامه هایش این قصیده اوست که باز هم زبان به ستایش گشوده:
 - سخنش داشتیدیم، پوزشش را پذیرفتیم، گناه و لغزشش را بخشیدیم.
 - هر سخنی مخاطبی دارد، ولی روی سختم با تو است، دوست بشنوای هم سایه.
 - آن که با او راه آمد و شد باز کرده ای، همیشه و هر گاهش بینی بند قبایش.
- باز است.

— می‌داند وجودش عذاب و شکنجه است که برای دیده تماشاگران می‌پاکشته،
 — خداوند، پرده آزمونش را دریده و رواست که شما پرده‌های دگرش را بدارید
 — با نگاهش مرا جادو کرد، و هر نمکین پسری ترکش چشمش حاد است.
 — آن که جفا آورده و دوری گزیده، چه می‌شد که با خوشنودی راه آشتی
 می‌گرفت.

— بادوری و جفا مرا شکنجه و آزار داده، با وجود این خواهان اویم.
 — همیشه، خدا نکند چنین دوستی را از دست بدهم که جوار او را خواهانم
 و از جفايش بیزار.

✽ در قسمت قنوتش گوید:

— برای عزیز مصر، دشمنی باقی نگذارد جز آنکه آتش او را خاموش کرد.
 — به خاطر این بود که سرسامانش بشخصه و برای خود برگزید.
 — منصب وزارت، پایه عظمتش را استوار نکرد، نهونه بر مقدار مقامش افزود.
 — بلکه، بنیاد وزارت ویران و خراب بود، و اوجامه عظمت و نفاط و حر می
 بر او پوشید.

— هر روز با بخشش و نوالش بر سیاه مشکلات غارت می‌آورد.
 — دستی دارد که از بغل و خست بیزار است و در میدان بخشش و نوال گراد
 ضعیف فرار.

— همین دست معشنده و بر عطا است که دشمنان عزیز را گریزند و بارانش را
 فزون ساخت.

— از دست مردی لایق و فاضل، این چنین در شبان و روزان، نفع و ضرر رخیزد.
 — بدو پناه بر که در امان نماید جز آنکه بمسایه او دخت کشد و پناه آورد.
 — هرگاه بینی که در بحر اندیشه، غوطه‌ور شده، فکر خود را در مهمی بکاو
 انداخته.

— با هوش و درایت، نکته‌ای را در پرده غیب نگذارد، جز اینکه روشن و

آشکار سازد.

— نه و نه نقطه‌ای از زمین را، جز اینکه با نظر صائب، حدود و اقطار آنرا باز شناسد.

— خدایش قدرت بخشیده و از حوادث روزگار در امان داشته.

* نویری در کتاب «نهاية الادب» ج ۳ ص ۱۹۰ سه بیت از سرودهای او را یاد می‌کند:

— اگر بامجد و بزرگواری بتوان بر قله شرف بر شد، او بر گردن آسمانها صعود خواهد کرد.

— هرگاه بینش دانشمندان به تاریکی گراید، با شرار اندیشه‌اش تاریکیهای حوادث را می‌شکافد.

— او را نخواهم یافت جز نزد کسی که قدرش را شناسد و باید برای ریزه‌های ناب دیده.

* ابن حلیکن در ج ۱ تاریخش ص ۳۲ شرح حال او را ذکر کرده و بعد از ثنا و ستایش سخن ثعالبی را که یاد کردیم نقل نموده و چند بیت از اشعارش را نمونه آورده و بعد می‌گوید: امیر مختار مسیحی در تاریخ مصرش یاد کرده و گفته: در سال ۳۹۹ وفات یافته، و دیگران اضافه کرده‌اند که روز جمعه بیست و دوم ماه رمضان بوده و هم گویند: در ماه ربیع الآخر و گمان دارم که در مصر زندگانی را بندود گفته باشد.

«یافعی» هم در «مرآة الجنان» ج ۲ ص ۴۵۲ شرح حال و تاریخ وفاتش را همین طور نوشته و نیز «ابن عماد حنبلی» در کتاب «شذرات» ج ۳ ص ۱۵۵ و سید عباسی در معاهد التنصیح ج ۱ ص ۲۲۶ و «زرکلی» در کتاب «الاعلام» ج ۱ ص ۷۴ و صاحب تاریخ آداب اللغة در ج ۲ ص ۲۶۴.

غذیریۃ ابو العلاء سروی

- علی بمداز رسول خدا پیشوای من است و روز داوری، شفیع من خواهد بود.
- برای علی فضل و مقامی ادعا نمی‌کنم، جز آنچه در عقل گنجد.
- نه می‌گویم که پیامبر است، بلکه پیشواست بانص جلی و سفارش صریح.
- و سخن رسول درباره او، گاهی که مقامش چون مقام هرون والا و برتر بود:
- الا ان من كنت مولی ٤ • فمولاه من غیر شاه علی
- هلا آگاه شوید ا هر که من سرور آورم، بدون شک سرور و مولایش علی است.^۱

شاعر:

ابو العلاء، محمد بن ابراهیم سروی، شاعر یکتای طبرستان و پرچمدار فضیلت و دانش آن سامان. با ابو الفضل ابن العمید، در گذشته سال ۳۶۰، نامه نگاری داشته و به مبادله شعر و ادب می‌پرداخته است.

۱- این سرودها «این شهر آشوب» در ج ۱، مناقب ص ۵۳۱ ط ایران یاد کرده و در این کتابش از شاعر فقط به عنوان «ابو العلاء» یاد می‌کند، چنانکه در ج ۲ ص ۱۳۹ موقی که قصیده فائیه او را می‌نگارد.

نالیفانی دارد باشعری شیوا و مشهور و کلام تمکین که قسمت مهمی از آن در
یتیم‌الدهر ج ۲ ص ۶۸ محاسن اصفهان ص ۵۲ و ۵۶ و همچنین نهایت‌الارباب لویری
ثبت آمده و از جمله چکامه‌ای در وصف طبرستان دارد که یاقوت حموی در معجم-
البلدان ج ۶ ص ۱۸، ایراد کرده است:

- آن هنگام که باد از پی باد خیزد، فاخته بر شاخساران به سرود آید.

- چه غنچه‌های نوشگفت که در فنا پران سازد و گلپای خبازی پیر کند

- درختان سیب که میوه‌های گلگونش مانند عارض مه رخساران بروی

عشاق خود خنده زند.

- اگر با تابش خورشید رنگ بیشتری گیرد، چون گونه‌های سرخ یار، تمام

رخ و بزم رخ عیان گردد.

- مرغان سرودگر بر سر شاخ، نغمه سرا گشته، شود نمازهای در دل عشاق

بر انگیزد.

* و چکامه‌ای در ستایش اهلبیت دارد که ابن شهر آشوب در مناقب ج ۲ ص

۷۳ طبع ایران ثبت کرده:

.. دو مخالف بر رخسارت بهم پیچیده و آشتی کردند، بعد از آنکه روزگاران

سرخلاف داشتند.

- این يك با پرچم سپید طالع شده و آن يك پرچم سیاه بخود پیچیده و بد.

میدان ناخته.

- شکتم از این است که دو شمار مخالف را بهم در آمیخته است.

- این شاهان بنی‌المبای اند که جامه سیاه را شمار خود ساخته‌اند و شرافت دارند.

- و آن، سروران از زادگان زهرا، که پرچم سفید بر بالای سرشان در

اهتزاز است.

- اما حادثه‌ای که در شرف وقوع است.

- چندی بارونق جوانی دمساز شد که دوامی نداشت و چندی باپیری که دور

خرمندی است.

— جزاین است که پیری بعد از جوانی چون صبح سفیدی است که پرده از رخسار سیاهی کشد؟

— و یا غیر از این است که با گذشت جوانی و آمدن پیری کندورها و تاریکیها به صفا و روشنی تبدیل شود؟

— اگر برای حقانیت فرزندان زهرا جزاین گواه دیگری نبود، کفایت می کرد؛
— زادگان عباس را پرچمی است سیاه و دژم که از ناز و نخوتشان حاکی است.
— و زادگان زهرا — علیها سلام — را پرچمی تابان و سفید که نشان حق و عدالت است.

— این گواهی از روی حقیقتی پنهان پرده برداشته، حق را اعلام کن و انصاف ده.
— پیامبر خدا و دو فرزند و خاتونش مقامی را حائز شدند که در کتاب نگنجد.
— اگر افتخارات آنان به صورت عروسی تصویر شود، فضائل و مناقبشان چون آویزه ای در گوش او عیان خواهد گشت.

— ولی خردها درباره اهل بیت دگرگون گشته و اینک نور خدا نارنگ است.
— جز اینکه ابوالحسن با حلم و دانش خود نارنگی را زدود و آتش دلها را فرو نشاند.

— آیا در زهد و پارسائی مانند او یافت شد با آنکه دنیا در اختیارش بود؟
— آیا در اطاعت پیامبر مصطفی، کسی بر او پیشی جست که همواره دباله رو او باشد؟

— آیا دیدیم و یا شنیدیم که جز او با فدا الفکار به سوی دلیران و پهلوانان بتازد؟
— بکه تاز میدان را به مبارزه تن به تن خواند، موقعی که گوساله قوم، نفس در سینه حبس کرده و سامری از ترس بیخود گشته بود.

— روزی برد که دلها از ترس مرگ می طپید، او غم و اندوه را از دل رسول خدا می زدود.

- موقعی که میدان جنگ در زیر پای دلیران بلرزه آید او چون شیرزیان است که بیشه خود را غرق کرده است .
 - پیروزی بر سر او سایه گستر است به همراه فرسی که دل دشمنان را می لرزاند چه بایستد و چه روان گردد .
 - دلائلی که طاعت او را بر خلق واجب می کنند و بینی حسودان و منحرفان را به خاک می سایند .
 - بعد از او ، امامان و پیشوایان از فرزندان او چون اختران تابنده اند که تاج هدایت بر تارک آنان می درخشد .
 - برخی در خانه نشسته به کمال علم و دانش مشهور است و آن دگر ، قبضه شمشیر را بچنگ می فشارد .
 - پاک اندوگرمی و همگان بر نرو و آلاء آن چنان که گویند مشکل گشا ؛ نه مشکل زاء .

* و در «تیسمة الدهر» ج ۴ ص ۴۸ ، این دوبیت را از او یاد کرده :

- هر چمنی گذشتیم که چون گل خندان ولی از گلوی لاله ها خون می چکید .
 - منظرهای زیبای از این ندیدیم ای که چمن خندان و خون دل از دیده اش روان باشد .

* و در ستایش ترگس گوید :

- سلام بر یاد بهاران که ترگس زیبا به بازار آورد .
 - کاسه برکش به دلبری هان گشاده ، گویا ظرفی از طلاست در ملافه ای سفید .
 * و هم درباره ترگس گویند . آن چنان که صاحب «ظرائف و لطائف» درس ۱۵۹ و صاحب «حلیة الکمیت» درس ۲۰۳ یاد کرده :

- صاحبگاهان به گل ترگس بنگر که شاخه آن می شکند .
 - آنان که این گل زیبا را به چشم دلبر مانند کنند ، نامشان را در دفتر حماقت ثبت کن .

— کی تواند چشم زیبا، منظر بدیع لرگس را باز نماینده گرچه درخش و تابش
در گوشه‌های آن نمایان باشد.

— برگ‌ی از تره بر سر آن يك نان برنجی سفید؛ در وسط آن زردۀ نغم مرغ!

* شاعری غریب بدو نامه نوشت، و در ضمن اییاتی از پذیرفتن او گله آورد که:

— چند نوبت بزیارت آمدم، گفتند: رفتا تشریف برد!

— شایسته نیست از مانند من شاعری روی پنهان کنی.

* به پاسخ در پشت نامه‌اش برنگاشت:

— رونهان کردم از جفاکاری نیست و یا فراموشکاری که حرمت مهمان را

پاس ندارم.

— بخاطر این روزگار فرومایه خائن است که حق آزادگان را فرومی‌گذارد.

— پیش از این روی از مهمان نهان نمی‌داشتم، اینك از سایه خود هم می‌گریزم.

* ثعالبی در «ثمار القلوب» ص ۳۵۲ این شعر او را یاد می‌کند.

— نبینی شاخسار درختان در لباس گل خرق گشته است!

— حلقه‌ای از در بافته چون گردن‌بند که در زیبایی و رونق آن خون رزحلال

خواهد بود.

— مرغان خطیب بر منبری از گل سرخ و آس ساز سخن کرده بترنم برخاسته‌اند.

* مرغان خطیب (خطباء الطی) همان فاخته و قمری و روماده و هزارستان و

امثال آن است، ثعالبی گوید: گمان می‌رود، اول کسی که این استماره ملیح را برای

مرغان خوش‌نوا آورده (خطیب منبری) ابوالمعلا سروی است در همین شعر یاد شده.

* صاحب «معاصرین اصفهان» در ص ۵۲ این شعر او را یاد می‌کند:

اوماری البستان کیف تجاوت انیاره و زحافتا ریحانه

و قضا حکت انواره و قسالت انهاره و قمارضت انصانه

و کاما یفر غب القطر عن حلق نقرن ریانه و چنانه

— به بوستان تنگری که چگونه مرغانش نموائی با شور و حال، ساز کرده

گلپایش ناز می فروشد

— شکوفه هایش می خندد، جویبارش دل می برد، شاخسارش بهم می پیچد؟
— گویا بعد از باران سحر گاهی خوش و خندان جامه های دیبا را در بر آفتاب
پهن کرده است.

❖ و در ص ۵۶ نقل می کنند:

— گویا، لیل بوستان مست شراب، بر سر شاخ و گل، نرم و هلبله آغاز کرده.
— که نسیم صبا از رفتن مانده و در اطراف شاخساران آرام و قرار گرفته.
❖ صاحبان عباد، چند ییتی دارند که بهایی العلای نامبرده نگاشته، آن چنان
که «ماور وخی» در مجلسن اصفهان ص ۱۲ یاد می کند:

— دوست گرامی، ابوالعلاء «سرو»؛ بشارت باد که با رخس بادیا بسویت روانم.
— گمان نمی رفت بدین زودی باز گردیم آهیم به فاصله های چنین کوتاه.
— یا آنکه بغداد با اصرارم می طلبد و اهواز به وعده گاهم می خواند.
— پیایم فرستاده که بشتاب و مرا صاحب شو تا آب رفته باز به جو آید.
— گنتم: گزیری از اصفهان و دیدن دوستانم نیست، کاش جوانی بمن بازمی گشت.
— در آنجا دوستان یکدل مرا خواهند دید، بالاخر بمن آرزویم همین است.
— واز دیدار کسانی بر خوردار شوم که محضر آنان با ملک سلیمان برابر است.
❖ ابوالعلاء نامبرده در نزاع شعوبیه که عرب بر فراست یاعجم، نسبت به هم
می نهان خود عجم تعصب می ورزید، ابن الحمید وزیر در نامه ای بدو نگاشت که:

«سفارتن دوست را می پذیر، ویند ناصح مشفق را در گوش گیر! در میدان جهالت
بیهوده متاز که به سر در آئی، و با لجاجت و خود سری پرداز میاغاز که پروانه وار
جان بر سر آتش می! سرور من! از آن بیم دار که گویند: نبرد «بسوس» از ریختن
خون پستان شتر، بالا گرفت و جنگ «غطفان» به خاطر شتری گر، شعله ور گشت.
خون هزار جنگجو، بر سر يك تاي فان ریخت که از «حواله» ربوده شد، و تازیانه

عذاب بر سرعجم از آنجا فرود آمد که ابوالملاء سروی زبانی به شوخی باز کرد^۱
 بیان (برد بسوس)

«بسوس» دختر «منقنه» تمیمی بدیدن خواهرش: مادر جاسسین مرده رفت، و
 پناهنده‌اش مردی از قبیله جرم به نام سعد بن شمس همراه او بود، شتر سعد در چراگاه
 مخصوص «کلیب وائل» وارد شده و کلیب به خاطر این بی حرمتی شتر، تیری در کمان
 نهاد، تیر زوزه‌گشان بریستان شتر نشست، و شتر ناله‌کنان به سوی صاحبش سعد
 گریخت و شیر آمیخته به خون از پستانش روان.

سعد که حال و روز شتر را چنین دید، نزد «بسوس» آمده شکایت آغاز کرد
 «بسوس» دست بر سر فریادکشید: واذله! واغربتاه: داد از خواری و فریاد از بی‌کسی!
 سپس چندیتی سرود که عرب نام آنرا چکامه «مرگ» نهاده است:

— بجان خودم، اگر در خانه پدرم منقذ بودم، پناهنده‌ام سعد با چنین خواری روبه-
 نمی‌گشت.

— اما اینک در دیار غربتم که اگر گرگی بجهده گوسفند من غریبدا می‌ربایند
 — ای سعد! جان خود را بخطر می‌فکن، بار سفر بربند که در میان این قوم حق
 پناهندگی مرده است.

— هر چه زودتر زاد و توشه مرا بگیر و بیاور تا راه را بسته‌اند از این دیار
 بگریزیم.

✽ پسر خواهرش جاسس، استغاثه حال را شنید و بدو گفت: خام آزاده! آرام و قرار گیر، بخدا سوگند، بخاطر شتر پناهنده‌ات سعد، خون «کلیب» را خواهم
 ریخت، بی‌درنگ سواری گشت و به جانب کلیب تاخت و با نیزه سینه‌اش را شکافت که
 از آن زخم دیری نپاییده مرد.

— در نتیجه آتش‌جنگ بین دو قبیله بکر و تغلب شعله‌ور شد که تا چهل سال
 ادامه یافت و هنگامه‌های خاسته شومی «بسوس» زبانتزد هم‌کان گشت و «برد بسوس»

که مشهورترین برده‌های عرب است به نام او ثبت صفحات تاریخ شد .
(قرس نان حولا) از منتهای مشهور عرب است : «أشاهم من رغيف الحولا» شوم‌تر
از نان حولا.

حولا زنی خباز بود که در قبيلة سعد بن زید عناة می‌زیست، سیدی نان بر سر
می‌گذاشت ، مردی از میان سید نانی ربود ، حولا گفت : بخدا سوگند نه از من
طلبکاری که حق خود بازجوئی و نه دست‌گدائی بسویم دراز کردی که ناامیدت کرده
باشم ، از چه قرس نان را ربودی ؟ معلوم است که باقلانی سرزاع داری که پناه‌دهنده
او را آزار می‌دهی . به حال شکایت نزد پناه‌دهنده خود رفت و آن مرد باكمك اقوام
و عشیره بر سر رباینده نان ریختند ، قوم و عشیره آن مرد هم به حمایت برخاستند و
هزارتن بر سر يك نان جان باختند ، و نان حولا مثل شد برای هر چیز بی‌ارزش که
هنگامه بزرگه بیا سازد .

(تازیانه عذاب) از استعاره‌های قرآن کریم است «فصب علیهم ربك سوط عذاب»^۱
«دویری و هم دو کتاب» «نهایة الارب» ج ۲ ص ۲۳ این دو بیت را به شاعر گرامیایه
ما نسبت داده است :

— سلام مریری که به مهمانی دائم آمد و سلام بر جوانی که رفت و باز نیامد .
— زیباتر از این چیست ؟ طره ای سپید همچون حاج به‌مراه زلفی سیاه
چون آبنوس .

۱- حمله آتیلاهم در تاریخ به نام تازیانه عذاب معروف است. (مترجم).

غديره ابو محمد عونی

قرن چهارم

امامی له يوم الغدير امامه
نبی الهدی ما بین من انصر الامرا
- پیشوای من صاحب افتخار در روز غدیر است رهبر هدایت او را در میان
منکران پیاداشت .
- هنگامی که دست او را برافراشت ، خطبه ای بر خواند و پس از ستایش
کردگار آشکارا گفت :
- این مرتضی شوهر فاطمه علی است که به دامادیم برافرازا است . و چه خوب
دامادی است .
- وارث علم من است و جانشین بعد از من . از دشمنانش به سوی خدای گریزانم .
- شنیدید ؟ پذیرفتید ؟ سختم را فهم کردید ؟ همه گفتند : در هیچ کاری راه
خلاف نبودیم .
- شنیدیم و پذیرفتیم . ای مرتضای پسندیده از ناحیه ما خاطر آسوده دار . ولی
بیرنگ زدی .

* در همین قصیده به حدیثی که در جلد دوم ص ۲۸۸ گذشت چنین اشاره می‌کند:
- در خبری که از مصطفی رسول خدا به صحت پیوسته ، شکی ندارد که مورد
تربید قرار گیرد .

- فرمود : چون به آسمانها بالا شدم ، مشاهده کردم فرشتگان با گوشه
چشم نگرانند .

- سوی شخصی که میان من و او پرده افتاد ، به خاطر عظمتی که از او در خاطر نشست .
گفتم دوست من جبرئیل ! این کیست که فرشتگان بدو خیره شده اند؟ گفت
بشارت باد .

- گفتم بشارت چیست؟ و این کیست؟ گفت علی همان مرد پسندیده که خدایش
با فتخارات برگزیده .

- بدین خاطر ، فرشتگانش مشتاق دیدار شدند ، و خدایش با این صورت
نمودار ساخت .

- رسول خدا مشتاقانه سوی او شافت و چهره چون گلش را بشناخت .
* و از سروده های اوست این «غذیریته دیگر چنانکه در مناقب ابن شهر-
آشوب ج ۱ ص ۵۳۷ ط ایران آمده است :

الیس قام رسول الله یخطبهم یوم الفرد و جمع الناس معن

- نه این است که روز غدیر ، رسول خدا - هنگامی که تمام مردم گرد آمدند -
به خطبه برخاست .

گفت: هر که را من رهبر و سرورم ، این علی پس از من سرور و رهبر است ، ولی
پذیرفتند .

- اگر زمام خلافت را به ابوالحسن هادی امم می سپردند ، چهارا بس بود و
راهها امن .

- ولی آن يك باسینه پر کین منتظر فرصت و آن دیگری بر شتر سوی بصره می نازد
* و از قصیده دیگرش این چند بیت است که در مناقب ج ۱ ص ۵۳۸ ط ایران آمده :

— رسول خدا فرمود: این مرد (علی) امروز سرور شماست چون آنکه من سرور شمایم، بار خدا یا بشنو.

— منکری نفاق پیشه برخاست و فریاد ازدل پردرد برکشید:

— این فرمان از خداست یا خود یافته ای؟ فرمود: پناه بر خدای بزرگ که من خودرأی باشم.

— گفت: بارالها اگر راست می گوید که این فرمان از تو است، عذاب را بر من فرود آر.

— کیفر کفرش از آسمان، سنگی بشتاب بر سر آمد و به در افتاد.

* ابوالهلاء نامرده، قصیده طولانی در ستایش مولی امیر المؤمنین علیه السلام سروده و ائمه پاک گوهر را تن به تن نام می برد:

— رسول خدا مشعل هدایت و بر تمام عالمیان حجت و گواه است.

— با معجزی روشنگر حق و باطل ارجانب خدای مقتدر آمد.

— اول کسی که او را تصدیق کرد، وصی او بود یوحوان.

— که اشرك و رزید و نه با — جده به سنگهای جامد روح خود را آلوده کرد.

— این یوحوان، اولین مؤمن به پروردگار است، و همانکه دین خدا را با جهاد یاری کرد.

— اول کسی که پیشانی عبودیت بر خاک نهاد و با آداب تمام مناسك عمره و حج به پای آورده طواف کرد.

— همانکه روز مباحله (روز کساء) با پاکمرد جهان رسول خدا برابر آمد. هر که در این مقاله تردید کند کافر است.

— کیست آن جوانمردی که در شب هجرت بر فراش رسول یزخی او گشت؟ و آن که از بیدل جان در میخ کرد؟

— کیست صاحب آن خانه که ستاره آسمان در آن سقوط کرد؟

— کیست صاحب آن پرچم فتح که دیروزش، فلان و فلان ما خواری شکست به

رسول خدا باز دادند:

... کیست آنکه در ب خانه اش به مسجد باز می شد، حلال و آزاد، و دیگران ممنوع شدند.

من حار فی غم بامر الله ذاك الفضل واستولى عليهم والقدر

... کیست که در روز غدیر خم، فرمان حق صاحب فضل و امتیاز شد و بر همگان فرمانروای مقتدر؟

... کیست که در تناول «مرغ بریان» با دعای رسول خدا شریک گشت و کیست مخصوص به این افتخار؟

من ذا الذي اسرى به حتى راي القدرة في حنن ليل معتكرا

... «خاص لیل» کیست، آنکه رسول خدا انواع فضائل او را بر شمرد.
... از روز «حنین» پرس چه کسی در صف برد مظلمانه شمشیر زد و چه کس راه فرار گرفت؟

... آنکه با خورشید سخن گفت و بعد از غروب و تاریکی به دعای خود فرازش خواهد تا صاف گزارد

... آنکه با اصحاب کعبه هم سخن گفت، در آن شب که فرمان رسول بر پلاس خیبری سوار شدند.

... و داستان ازدها که دریای منبر با علی سخن گفت و همگان دسته دسته بکناری خزیدند.

... و آن شیر دژم که به فضل و منقبت علی زبان باز کرد و اعتراف نمود که:

... او خلیفه خداست در روی زمین و خدای رحمان آنچه خواهد مقدر کند.

... گنجوردانی حق و باب علم رسول که از آن در در آیند.

* و در قصیده دگر گوید:

... ای امت کج خیم که به خواب خرگوشی گرفتار و از صبرها پند نمی گیرید!

... ای امتی که تبار میامیز و خاندان او را به خون کشید، آنچه چه خون کشیدنی؟

– ای امتی که با من منی، پرچم هدایت، پیشوای امم، راه خیانت گرفت
همانکه غمگسار ملت بود.

– در جنگ بدر، واحد و حصار بنی نضیر، وبرد خیبر، و روز حنین،
که غبار جنگ بر خاست.

صاحب افتخار و غدير خیم، و فداکار شب هجرت، و آنکه به تبلیغ سوره براحت
منصوص گشت.

* و فسیده دارد که علی بن ابی طالب امیر المؤمنین را می ستاید:

– خداوندش جامه هیبت و لباس فرزانی بر تن آراست و از عبادت به پایمیر است.

– همواره با آئین محمدش پیرو رود؛ هم دریری و کودکی، نوجوانی و نورسنگی.

– جز او کیست که در فضیلت شك و شبهه را زدود و عقول را به حیرت افکند؟

– هرگاه بر خلاف رأی همگان نظر داد، با آنکه دیگران جدیت و کوشش خود

بکار بستند.

– کتاب آسمانی طبق نظر او نزول گرفت، گویا خداوند عزت احکام را برای او

پیوند داده است.

– کیست جز او که هرگاه یزید هادر هم رفت، و دلیران از حمله و پیشروی باز نشستند.

– طرقات طروق اسلحه فضا را پر کرد و سوارکاران با فریاد و غلغله از کار ماندند.

– اگر بیک بشکری، از گرد و غبار مر که، کله خود هاسیاه و روپها دژ است؛

– خداوند با شمشیر او که از خون دشمنان سیراب شود عقده های مؤمنین بگشاید؛

– و در روز ببرد جبرئیل و میکائیل دستیار او باشند.

– کیست جز او که احمد مرسل، روز غدیر، و روزهای دیگر، می گفت:

– این برادر من سرور و پیشوای شماست و جانشین من اگر مرگ به سراغم آید.

– نسبت به من چنان است که هرون برای موسی، در حق شناسی او کوتاهی نکنید.

– اگر معترفانند که هارون در غیاب موسی پیشوا و سرور بنی اسرائیل بود.

– علی هم جانشین رسول و پیشوای امت و سرور داوران و سبکباران است.

— حتی پسر خطاب، هنگامیکه از عدیر خم یارمی بستند، گفت:
— تو امروز سرور من گشتی و سرور همه آنان که برای خدای جهان روزه و نماز
گزارند.

— شاخه‌ای که رسول خدایش در زمین نشاند و طراوت و خرمی آن بر همه
شاخساران فرون گشت.

— تا آنجا سرکشید و به آسمان بر شد که خدایش خواسته بود، سروری والا.
— از اینکه بر سروران قریش فرمان روا باشد، حفیضش بشرد و به «اسامه» را
بر او سرور ساخت.

— در زندگی و مرگ امیر مؤمنان بود، فرمانی است الزامی از خدای بزرگ.
— خداوندش بیاس کرامت درود فرستاد و هم‌رشتگانی که نزد خدای گرانقدر
و بزرگوارند.

* و از عدیر به دیگرش:

— ای خاندان احمد، اگر برکت وجود شما نبود، نه خودشیدی می‌دید و
نه مرغزار و چمن خندان می‌گشت.

— خاندان احمد! این قلب زارم درمانم شما گریبان و خون چکان است.
— خاندان احمد! شما بید بهترین فرزندان آدم و شما بید آخرین اید.
— پدرتان علی بهترین فریادری بود که برای گرفتاریها و غمها بخوانند.
— همتای قرآن، وصی مصطفی، پدر سبطین: حسن و حسین، به به آن پدر.
— شوهر زهرای پاک، پاک‌گوهر با حسب که رسولش جفت خاندان خود ساخت.
من قال احمد فی يوم التقديره من كنت مولی له فی العجم والعرب

— آنکه احمدش در روز عدیر گفت: هر که من سرور او باشم از عجم و عرب.
— بداند که این مرد سرور و رهبر اوست. و چه خوب سروری، پدرم خدایش باد.
— کیست همسنگ او! در صورتیکه او سرور و خلاق است، فرمان خدای جهان
و نص بهترین پیامبران.

— فردای قیامت بایر چم سپاس به محشر آید، و مردمان را روی دژموسپاه است.
— و چون قدمها مرسراط به پیچد و لغزان شود به سوی آتش....

شاعر :

ابو محمد، طلحة بن عبیدالله بن ابی عون غسانی^۱ عونی.

نام عونی معروف و اشعارش بهر مرز و بوم بر سر زبانها مشهور و لطائف سرودهایش زینت بخش کتب ادبی است، و این خود نویسنده را از معرفی نام و نشان و یادآوری شخصیت و قدرت ادبی او در بنظم کشیدن جواهر آبدار و لالی گهربار، بی نیاز خواهد ساخت، چنانکه تاریخ حیات و فصاد و قطعات شعرش، گواه تشیع و خود باختگی او در محبت و ولای اهل بیت است و حاجتمند بحث و تنقیب نخواهد بود.

کاروانها شعر عونی را به نهرها و آماهیها ارمغان بردند، و همگان فصاد شیوایش را با جان و دل پذیرفتند، تا آنجا که مداحان اشعار او را در مجالس دینی و بازارهای جهان با صدای بلند نثار کردند، از جمله «منیر» شاعر، پدر احمد بن منیر که شرح حالش در شمره قرن ششم خواهد آمد، شعر عونی را در بازارهای شهر طرابلس می خواند و فاضل اهل بیت را آویزه گوش دوستان می ساخت.

اما ابن عساکر، که [أسماء و أسماء جابة]^۲ سخنی کج شنیده و کج تعبیر کرده از اینکه نام اهل بیت با صدای بلند در بازارها برده شود، به خشم آمده، پیرایه ای بر سخن بسته تا نام شاعر را لکه دار سازد، گفته: «منیر شاعر در بازارهای طرابلس با شعر عونی آواز خوانی می کرده».

بعد از روزگاری، ابن خلکان که بر این قصه واقف گشته و از این ندای حق

۱- همان: نام آبی است در بین و قاتلی بدان منسوب اند و نیز نام آبی است در مثل نردبك حمزه.

۲- جدی اسم است از اجابت مانند طاعة از اطاعت، مثل معروف عربی است، پس کسی را گفتند «ما ملك» یعنی حمزه، یعنی کجا میروی؟ پداشت که گوید: «ما ملك» بضم همزه، یعنی مادرت کجاست؟ پاسخ داد: باردار رفته آرد بحرن پدرش گفت: أسماء سمعا قاء جابة: کج شنید و کج جو سداد (مترجم)

بیشتر به خشم آمده، [زادصفنا علی ابالة^۱] غوزی بالای غوزنهاده می نویسد: «شاعر منیر در بازارها آوازه خوانی می کرده و بقیه سخن را حذف کرده است. البته روزی به حساب این دو نفر خواهند رسید و آن روز رستاخیز است که منیر شاعر، حق خود را از این دو نفر مؤرخ امین باز خواهد گرفت، و خداوند در کمین ستمکاران است. اینها همه وقایع و قطعاتی که در این کتاب یاد شده و در آن نامه دوازده گانه را نام می برد، گواه روشنی از مقام بلند و پایه ارجمند او در موالات و تشیع است، تا آنجا که کوه فکران و یا بهتر بگوئیم کینه وران، مخاطر اینک که اکثر منافق را به نظم کشیده، او را به غلو نسبت داده اند چنانکه ابن شهر آشوب در معالم العلماء یاد کرده است.

البته آنکه بر مضامین اشعارش واقف شود، خواهد دید که عولی در جاده وسط: بین افراط و تفریط قدم می زند، و برای اهل بیت جز آنچه شایسته مقام والا بلکه دون مراتب آنان است، اثبات نمی کند، و نظم او منحصر در مناقبی است که احادیث مشهوره درباره آن در دست است، از این رو نهبت غالی گری سخنی است جاهلانه یا از روی عناد.

در هر حال، تشیع عولی از دیر باز در زمان زندگی و بعد از مرگ او مشهور و معروف است، حتی موقمی که در بهمناد سال ۴۴۳ هجری، میان شیعیان و سنیان فتنه بالا گرفت و کار به خونریزی کشید، از جمله فجایعی که دستهای ستم پیشه مرتکب شده، این بود که گور جمعی از شیعیان بزرگوار شکافته و به آتش کشیدند، و از آن میان گور عولی و گور شاعر معروف دجنوهی و گور ناشی صفیر علی بن وصیف^۲ بود که شرح حالش تحت شماره ۲۳ گذشت.

عولی شاعر در فنون ادبی شعر و پرداختن شیوه های متنوع چیره دست بود

۱- مثل معروفی است: یسی مثنی هیزم یر بالای بادش نهاد، در موردی گفته شود که بلبه ای پشت بلبه حادث شود.

۲- ذلک کامل ج ۹ ص ۱۹۹ شذرات الذهب ج ۳ ص ۲۷۰.

وقالب الفاظ و جملات بسهولت و سادگی در دست او می چرخیده این رشیق در کتاب
«ممدح» ج ۱ ص ۱۵۲ می نویسد:

از انواع شعر، نوع شگفتی است که آنرا «فوادیس» نامیده اند، فوادیس
چینه های سطل چرمی را گویند که زیر و رو قرار می گیرند همانسان که قافیه شعر در این
اسلوب بدیع، زیر و رو می شود: گاهی ضمه دارد و گاهی کسره، اول کسی که من شناختم
در این فن ادبی گام نهاده، طلحه بن عبیدالله عونی است در قصیده طولانی و مشهور
از آن جمله:

کم للدمی	الابکار	یا نهین	من منازل
به چنی قوجدن	❖	کدورها	منازل
مهاد رعلها	❖	ممنهر	الهاطل
لما لای ساکنها	❖	فادمی	هواطل

عونی در پیراستن مضامین شعری، قدرت و تسلط کافی داشته تا آنجا که شعرای
معاصر و غیر معاصر همگان ذوق لطیف او را ستوده و از ابتکارات ادبی او بهر مورد
گفته اند. گرچه نام او را بمیان نیاورده اند ولی واقعیت گواهی زنده است که امتیاز
اصلی متعلق به شاعر ماعونی مبتکر این مضامین است.

ابوسعید محمد بن احمد عبیدی در کتاب «الابانق» [پرده برداری از سرفتهای
متنهای شاعر] ص ۲۲ می نویسد:

* عونی گفته:

— فصل بهاران گذشت تا بستان آمد و در پیشانی آن سپاه گرما که زمین را
باشرازه خود به آتش کشید

کان بالجو مای من جوی و هو ی ❖ و من صوب فلا یخولمن التکر

— گویا فضای جهان از حرارت عشق و سوز و گداز دلم و نگه گرفته که چنین
میره و تار است.

* و متنهای گوید (مقتول سال ۳۵۴ هـ):

تَن الْجَوَاقِی مَا اَقَاسِ نَصَار سَوَادَه فیه شَعَوِیَا

— گویا فضای جهان بدرد من متلاست که رنگ آن تیره و تار است

* و درس ۶۴ با نغمه گویند: و از شعر عولی است:

— ای یاران دیرین ارفتید و قلب مرا درسوز و گداز عشق و جوانی تنها گذاشتید.

اَبَکِی و فاء کما و عهد کما کما یَکِی اَلصَّحْب مَعَاهِد اِلَاحِبَاب

— می‌گیریم بر وفای شما و می‌میریم بر وعده‌هایتان، چون آنکه دوست را یادگاری

دوست می‌گیرد.

و منتنبی گفته:

و فاء کما کالریع اَشْجَاه طَاسَه بَان تَعَدَا و اَلتَّمَع اَشْجَاه سَاجِدَه

— وفای شما همچون دیار معشوق، عاشق زار غمزداد اسلادهد: بی‌الابگیریم!

و اشکهارا چون زاله روان سازد.

* و باز درس ۶۶ با نغمه می‌نویسد:

عولی در ضمن قصیده که در ستایش و قنای اهل بیت سروده چنین می‌گوید:

— همدمی نیست که بامن هم‌ناله شود؟ چه گوارا و شیرین است اشکی که

به دامن دارم.

— دخترزاده مصطفی را دوست دارم، مشتاقانه و بی‌تاب بزیارت او روانم.

و ما قَمِی فِی سَمِیهِ لَعُو قَبْرَه بِالْفَضْلِ مَنَه رَمَلَه مَرکَب الْعَقْل

— گاه‌های من که به سوی مرقدهش در تضرع و تاب است، امتیازی کمتر از سر من ندارد

که جایگاه عقل است.

* و منتنبی گوید:

۱- تمام قصیده ۴۲ بیت است و در ج ۱ ص ۹۸ دیوانش ثبت شده، و در مدح علی بن محمد نیمه است.

۲- قصیده ۴۲ بیت و در ج ۱ ص ۲۳۲ دیوانش ثبت است، این قصیده اولین چنانچه شاعر است که در سال ۳۳۷ در قنای سیف الدوله سروده است

خبر اعضائنا الرقوس ولكن فضلتها بقصدها الاقدام

— شریفترین اعضاء سر و گردن است ولی با این کشش و کوششی که قدمها در دیدار دوست داشته ، امتیاز بیشتری یافته .

امیسی گوید : در همین مضمون ، سرور شهیدمان میرزا محمد باقر حائری ، از عونی شاعر افتخار کرده که در قصیده با قافیه کاف ، در تنای ترت کربلای شریف چنین می گوید :

اقدام من رار مقالة الشریف غدت فاخر الراس منه طاب مثواله^۱

— ای پاک مرقد ا گامهای آنکس که مرقد شریف ترا زیارت کند ، تواند که با سر ، بمفاخرت و مباحات برخیزد .

* باری - اشعار و قصائد عونی ، آنچه درباره اهل بیت سروده ، چه در ثنا و ستایش و یمانم و سوگواری ، در کتاب «مناقب ابن شهر آشوب» و «روضة الواعظین فتال» و «صراط المستقیم بیاضی» پراکنده است و آنچه از چکامه هایش گرد آوری کرده ایم ، از ۳۵۰ بیت تجاوز می کند ، علامه سماوی اشعار او را در دیوانی ثبت کرده و از جمله قصیده معروف به «مذهب» است که در «مناقب ابن شهر آشوب بطور ناقص و نامنظم یاد شده است .

قصیده مذهب :

پرسید : آیا در شان علی عالی ، نصی در قرآن مجید هست که

اوست وصی احمد پاک گوهر عیدانی ، نه دیگر کس ؟

* حاجتی سربخ و روشن آر *

گفتم : آری نص «غدیرخم» و آیه تبلیغ بدر اختصاص دارد .

باضافه اخبار و موصوفراوان ، غیر از آنها که دست خائنان ربود .

* پنهان کرد ، باشد که بنی امیه را خشنود سازد *

۱- این بیت ، داسانی ادبی و لطیف دارد که ضمن ترجمه سرورمان بحر العلوم در سلك شعراء قرن دوازدهم خواهد آمد .

ای کور ذهن! نشیدی که احمد مصطفی با حال تهیت گفت :
نسبت توبه من، نسبت هارون است به موسی که برادرش را گفت جانشین من باش.
* از ایشان پرس : کز چه مخالفت کردند *
داستان مباحله را نشیدی و ندانستی که بدان وسیله برتر آمدند
از همگان، آیا کسی با او برابر هست و نزد خدا رتبت او دارد ؟
* مگر به رسولش او را بخود خواند *
نشیدی که رسولش وصی خود ساخت با آنکه فقیر بود و توهم دانی
او را مخصوص کرد که تواند ادای دین کند و اگر جز او را مخصوص می کرد - و نکرد .
* دین او را کس ادا نتوانست *
پرسید : آیتی هست که بی عمل بر علی پاک گوهر دلالت آرد
بدان سان که تنها آن پاک گوهر صاحب فضل باشد و دیگران مهجور .
* و هر کس جز او رانده و مطرود ؟ *
گفتم : خداوند فرمود : آنگاه که لباس شریف بر قامت پیدان و فرزندان آراست
آل ابراهیم از همگان برتر و بالاتر اند و مایه آنها مرحمت کردیم .
* خاطرهای گرامی و آوازه ای بلند *
از این رو ابراهیم مردی گشت الهی و از آن پس رسول پسندیده
و از آن پس خلیل خدا و برگزیده و از آن پس پیشوایی راهب و راهبر .
* نزد خدایش ستوده گوهر *
این گاه بود که استدعا کرد : پروردگارا از ترا دمن پیشوایی برانگیز، فرمودش نه
ولی عهدی من به مستمکران از خلق نرسد ، از ذات یگانه من بدورست .
* منزله باد آنکه پیوسته یکتاست *
مصطفی هم در این امت آموخته ای است ، شبیه و نظیر ندارد
کردارش با گفتاری چون لؤلؤ رخشان جز به فرمان حق صادر نگشت .
* و نه از پیش خود اقترا بست *

گر او از هوای دل سخن نکند بلکه بفرمان حق دهمزد
از چمطرد آنها کرد و علی را پیش خواند و بپهوده و اینکه گمراهی است .
* حاشاکه گمراه و سرگشته باشد *

فصه این است که مهاجر و اسار در سقیفه با نظر خود خلیفه ساختند و پیرداختند
و علی سرگرم وظیفه انسانی و دینی خود بود که جثه شریف رسول را غسل دهد
* با اندوهی گرانبار و غمی جانکاه *

دوری گذشت و خلیفه در گذشت و دست دومی را در میان عرب افراشت
او هم در گذشت و سومی را علم کرد، البته با مجلس شوری که آنها هم انگیزه داشت
* پیدا بود که چگونه برگزار خواهد گشت *

سومی هم در گذشت و گروه گروه به در خانه علی روان گشتند
و او جز قبول چاره نیافت در حالی که اتفاق نظر محال بود.
* چه هر کس در پی آرزوی خود بود *

ابتدا زنی شتر سوار بر خاست و آن دو (طلحه و زبیر) با او هممنان گشتند
شمشیر فضیله را فیصله بخشید ولی زمان ملائمتگران را بریدند
* البته برده هم اندکی بیش بود *

بعد از آن معاویه خشمگین بر خاست و علی با ذوالفقارش در پی شتافت
اما با رموافق دشمن مخالف گشت، چون فرآنها بر سر بی بالا رفت
* بسان پرچم صلح که فراز و نشیب گیرد *

تزدیک بود سر تسلیم فرود آورد و بر تکلوری رعدزا راه فرار گیرد
پیرنگی ساز نمود و بفرمان شیطان مطرود، شور حکمیت آغاز کرد.
* رهیت حاکم بر سلطان گشت *

علی ناچار دست از تبرد کشید و حکمیت سر نوشت همکارا بدست گرفت
شامیان بایسر عاصی (عمرو) به معیاد آمدند و او دام خود را پهن کرده
* ابو موسی اشعری را بفرست *

ابوموسیٰ بن منبهر به خطبه برخاست، گفت: من علی را خلع کردم
چونانکه این انگشتی از انگشت خلع کنم، خلافت از آن زاده عمر باد.

* ای پسر عباس بر شو و معاویه را خلع کن *

پسر عباس گفت: ای مردم گواه باشید که این مرد مقتدای خود را خلع نمود
سخن مرا هم بشنویید و بر من متابید. من زاده هند معاویه را بخلافت برگزفتم.

* ای مردم راه و روش عمرو عباس را می پسندید *

او هر دو این حال و مقاله نظرت چیست؟ چه میگوئی و چه خواهی کرد
بست به دل هر کس بگذاری، آباشته از کینه و پند کشتگی است.

* آنها در درویشان شعله ور است *

علی: گواهی اهل حدیث، اول کسی است که به ابن نام مفتخر آمد

این مرتبت از جانب خدا و به دست برادر و پسر عمش بدو مخصوص شد.

* وحی الهی از نهایت اولی پرده برداشت *

در شب که در تورات نامبردار است، پیشینیان که او را هادی امم خوانند
مویح و آشکار، رهنمایان و مبرور شده تائیدی دشمنان بخاک مالیده شود.

* آری از هر یب و عواری بری است *

و نزد کاهن معبد آنها که پس از سمیع تورات، به جمع آن پرداختند

از هر فصلی آنچه بیکتر بود گرفتند. همانها که گنجهوران تورات کلیم محسوبند.

* ناحق را به کرسی بنشانند، نامش عوری است *

اوست که نامش در انجیل معروف است و با عظمت و بزرگواری همعنان.

سرور دست و رو سپیدان ناظر بر کارگاه امکان

* در نزد آنان نامش الهی است *

اوست که در زبور نامش مشهور است، ربور داود نابان و درخشان

صاحب مقام و منصب والا و پرچم بلند، همان شیر زبان.

* بیکه تاز میدان، منظورم آری است *

اوست که بزرگان هند و سران آن سرزمین از میان جهانیان نام برند
همانها که از تاریخ پیشین مطلع اند تا بشناسند با کنگر صاحب هنر دانند.

* و کنگر قهرمان تاریخ باستان است *

اوست که در میان فطرتش خوانند: ابر قدرت و ابر دانی

حافظ اسرار پنهانی، خطیب و سخن دان صاحب معانی.

* و هر کس چنین باشد بطرسم خوانند *

اوست که فارسیانتر به هنگام درس و تعلیم یاد کنند

با نام فرسا که نامی است مقدس و معنایش نماینده حایه.

* و گاهی بنام بازی شاهاناز پیرندگان *

اوست که در میان ترکان معروف به نور است یعنی محاک

از این رو که زداينده هر گونه شك است از پیرامود، سق.

* اگر بالغت ترک آشنائی *

اوست که سیاهان حشّه بنریک خوانند: شجاع می پروا

پرفدوت و بی مهابا درهم کوشنده هر هیولا ابر قهرمان والا.

* از آن پرس که زبان حبشی شناسد *

اوست که در زنگبار بنام حنبر شناخته آید: بنیادکن و نجات بخش

شیر صحرای دشت و درن حوزه افتد اوست و جز به فرمان او نمکنند.

* اگر خواهی از زنگیان پرس *

در لغت ارمن بنام فریق معروف است: فاروق حق و باطل، مؤمن و منافق

بردگسالان و میران از قدیم می شناسند، اگر اهل تحقیق و اطلاع باشی

* از مردم ارمن بازجو *

مادر پاک گوهر برای او نامی برگزید: آنگاه که در کعبه خنکست بزائید

از کعبه برون آمد و خلق گفتند: این چه است؟ گفت: شیر بچه ام حیدر.

* پاک و مقدس پای بجهان نهاد *

پدرش او را ظاهر نامیده چه او را از کودکی یار و پشتیبان دید
چون دامن کشتی بر میان می بسته برادران بزرگتر را بر زمین می کوبید.

* درشت استخوان، ورزیده و نیرومند *

دایه اش بنام میمون می شناخت که مبارک و سعادت فرین بود
بسان دانه درش به جان مواظب بود، چه او حامی نوزادان همشیر بود.

* بیرکت و جودش پستان او چون جوی روان *

نام برادر همشیرش در بنی هلال، آویخته دست میمون با حبال^۱
این داستانی است که مردان قبیله در شب نشینها بازگو کرده اند.

* موهبتی شریف، در کودکی و صباوت *

نام او در آسمانها نزد خداوند عزت علی است، سریع و روشن و آشکار
نامش از نام خود مشتق ساخت چون آنکه نام رسول را در ازل از نام خود گرفت.

* عطالی بود مخصوص رسول و وصی *

آراه اهل علم در نام مبارک علی متفق است در معنی آن مختلف
در معنی و مقصود این لفظ، هر کس سخنی گفته، البته مناسب و مؤلف.

* نیز فکرتش به هدف نشست *

جهمی گفتند: او بر همه قهرمانان چیره گشت و دست همه را بر بست
هر دلیری که او را شناخت، کنایه گرفت و سر بر نافت.

* زمین رو نامش علی است *

برخی گفتند: علی پای بردوش نبی نهاده پتهای کعبه را سر لگون ساخت
چون نتوانست سنگینی رسول را بر دوش کشد، که از بار وحی گرانبار است.

* زمین رو منزلت هالی یافت *

۱- برادر شیر خواش یکسال بزرگتر بود، روزی تا کنار چاه خزید و ردیک شد که سرنگون
گرفت علی دنبال او می خزید پایش به تپاخیمه پیچید، کشان کشان خود را به کودک همشیرش
رسانده دست او را گرفت و نگاه داشت تا دایه سر رسید، دید پای علی به تپاخ آویخته و کودک

بدست او. مترجم

فرقه گفتند: چون جایگاهش بلند است و بار رسول مختار هم مکان
فرمانروای عرش بر یککانش برگزید و اینک در یوستای مخصوص خرامان
* مرتضی صاحب جایگاه برترین است *

و جماعت دیگر گویند: دانش علی از همه سر بود که رسولش «افناکم علی» فرمود
آنکه با فرمان رسول بر کرسی قضا بالارود مقامش عالتر و والا تر بود
* بکوش که شیعه آن دانور والا شوی *

در فرمان وحدیت راه تاویل میوی، و جز ظاهر و آشکار آن مجوی
خدای با مبین فرد بشر چنان سخن گفت که همگان توانند شفت
* هم مقام رسول را باز شناسند و هم منزلت وصی *

به دستاویز محکم الهی چنگه زن که نه بگسلد و نه یاره گردی یابد
آزادانه بر صراط روی با قدمی ثابت، قلبی آرام و استوار
* جانب بهشت گیری سالم و با قرار *

بهشت جاویدانه بالا ترین مراتب، که هر کس با محبوب خود دمساز شود
این موهبتی است از جانب خدای که سپاس واجب است، مهربان پروردگار
* عزیز و با شوکت، پادشاه با اقتدار *

بار پروردگارا، برده که با فضل و العامت پروریدی از روز نخست
نداسته نافرمانی کرد، گفتی: اگر باز گردد گناهش بیامری
* اینک باز گشتم مجاوزم را بیامری *

بار پروردگارا - کرداری ندارم جز ولاء احمد و خاندان و آلایش
همتای رسول و وصی او آزمون گشته با بلایا و هم فاطمه و دوفرزندش
* سپید و روانه زیور عرش و کرسی *

از آن پس علی و فرزندش محمد و هم جعفر صادق و موسی را هجر
باز علی و آنکه سرور حوادران محمد و بعد علی هادی کلمور
* و حسن آنکه مهدی را بر آورد *

یار خدایا، بیاس اینام عزت دنیا بخش وهم راحت درگور
 در زندگی باز پسین ایمنی از عذاب و پرده برگناهان و سیرابی از کوثر
 * و دمساز گشتن ما آنان در مقام ارجمند *

ای طلحه! اگر پایان دفترت بر این نسق باشد، دلهره و اضطرابت نباشد
 طلحه ای باشی بیک انجام، و پاداشت بر خدای جهانیان در فرجام
 * آری پروردگار مهربان مرا پس *

* و از چکامه اوست در ستایش امیر المؤمنین (ع):

- من کفالت کسی را پذیرفتم که رسول خدایش در میان ابوه گفت:
 - به رستاخیز سوارانی به محشر آیند: ما پنج سواریم که ششمی نداریم
 - از آن میان، من بر براق سوارم و یاره تم فاطمه دنبال من روان
 - در آن روز لافه تنبای من پاکش محمل او خواهد بود، هر سوی دوان
 - پدرم ابراهیم خلیل حق بر تکاوری رهوار، شوکت ما در آن روز باشد پدیدار
 - برادرم صالح بر فافه الهی پیشاپیش من در صحرای محشر کلمگار
 - و علی بر شتری سپید از شترهای بهشتی سوار، چه گویم در وصف آن شاه باز
 - پرچم سپاس را بنام خدای بکتای پسندیده در دست دارد بر سر من فراز
 - بر سر او تاختی مرصع از نور، درخشان و تانان چون آفتاب
 - پر تو نورش مرصع رستاخیز را روشن ساخته، و چه باشکوه
 - تاجی که هفتاد کنگره دارد، کنگره درخشان چون اختر پر فروغ
 - سپاس گزارم پروردگار خود را بر نعمت و لامشان فراوان و بی حساب
 * قصیده ای دارد که در ماتم حسین سبط فداکار رسول سروده است:

- ای مله تانان که دیر نیائیدی، در ماتم تو است که نوحه سرگشته ام
 - ای چرخ غدار، گردش ناموزونت حوادث نامطلوب بار آورد
 - بعد از عاشورای حسین وای بر من، شوخی و طرب گوار است؟
 - ای ماه تانان! راه کربلا گرفتنی نماندت رسم زندگی آموزی و هم راه رستگاری

و صلاح.

— از این رو، دین خدا حله شاهوار به تن کرد و شرک بال و پر فرو هشت.
— از این رو، صبح شرک تاریکی گرفت و شام دین روشنائی یافت.
— نامه نگاشتند و به کربلاش خواندند، شتابان آمد تا حقیقت خالص مشهود گردد.

— و چون به وعده گاه رسید، از و کناره گرفتند، بلکه به سوزش ناخندند.
— دشت صاف را از نیزه و شمشیر چون جنگلی اسوه آراسته در کشتنش شتاب کردند.

— دو ستایش به دفاع برخاستند و با شمشیر و نیزه هم آغوش گشتند.
— هفتاد تن در میان هفتاد هزار لشکر، مجروح و غرقه خون بر زمین افتاد.
— حملگی شربت شهادت نوشیدند، جامی که از پیش مهیا بود.
— حسین برایشان بتاخت و شمشیرهای پهن به سوزش شتافت.
— ای خشم خدای! مباد که به ناله و فریادشان رحم آوری.
— بالاخره تنها تشنه از میان دشمن برگشت، و همچنان تشنه و تنها رفته بود.
— پیوسته، مرغ جانش به سوی جانان پر می کشید، تا پیک حق در رسید، گفت:
— بیایید. بیایید این جرعه خون دلم را بریزید که مرا سوی عالم بالا خواندند.
— هجوم بردند بر سرش: آن یک سرش برید و آن دیگر بازویش.
— پدرم قربان آن تشنه کامان که خشکیده لب سوی جانان پر کشیدند.
— پدرم فدای آن چهره های تابناک که سپیده دم سر در قدیم جانان کردند.
— پدرم فدای آن تنهای عریان که از خون، جامه گلگون ساختند.
— ای سروران من! ای زادگان علی! دین خدا درمانم شما شیون و زاری آغاز کرد.

— کعبه و حجر و هم صفا و مروه از وحشت فقدان شما به خود لرزان و در بگزار
دشمنها باد آغوش گرفتن پیکر شریفان روح افزاست.

— بافقدان شما ارکان دین ویران گشت، قرآن و منافی با سوره های فرقانی.
— خدای بر آنها رحمت بیاورد که شما را دشمن گرفتند و بر آنان که پیرو
شما بوند رحمت فراوان باد.

* در ثنای امام صادق گوید:

— مهار شتر را سوی مزار بقیع بپرخان و درود فراوان بر جعفر بن محمد
نثار کن.

— بگو ای زاده دخت محمد! ای پسر علی! ای فروغ هدایت که قابل انکار نیست.
— ای صادق راست گفتار که هدایت به راستی گواه است و گواهی او بس.
— پدربزرگ رهبر، زاده امت رهبر، خودت رهبر! ای پرتوجان یکتا پرستانه.
— ای زاده رسول! نوئی که دوستی اهل بیت و راه و رسم ولایت را بنیادهای.
— ششمین فروغ جاوید! پرچم هدایت! آنکه آئین ولایت شما پیاموخت
سرگشته و گمراه ماند.

* و در قصیده که امیر المؤمنین را ثناخوان گشته می گوید:

— خدایش از میان خلق برگزید و حامل قرآن ساخت، و او به سرشت خلق
دانا است.

— با تنزیل سوره های محکم و استوار، مستوری روشن و تابناکش عطا کرد.
— پرتو خود را بر او افکند و صلا داد: برخیز که اینک نوئی مژده بخش و
بیمده از خطر.

— بصیرت آشکار گشت و کوری رخت بر بست، گمراهی پشت کرد و فریبکاری
نفرت بار.

— آنگاه علی را وصی خود ساخت، به به از این وصی: سرپرستی گزین و
باوری یک!

* در ضمن قصیده که در ستایش ائمه طاهرين سروده چنین می گوید:

۱- با این آیات، از حدیث عشره یاسمی کده که در ج ۲ ص ۲۷۸-۲۸۷ گذشت.

- رسول حق به جانشینی خود نام شش تن و شش تن را صریحاً یاد کرد، که همگان پیشوایند و صاحب برهان.

- درود صاحب عرش بر او باد و رحمت و رضوانش پیوسته بر او ریزان.
* و در قصیده دیگر گوید:

- گفتی: «برائۀ خانۀ مریم است، این حدیثی است کثر باضعف و رایان.
- «برائۀ خانۀ عیسی زادهٔ مریم است. پناهگاه پیامبران؛ جایگاه اختران.
- و هم خانۀ ارمیاء پیامبران و ما را ایشان در دوران باستان.

- هفتاد و سی، بعد از هفتاد پیامبر مرسل، پیشانی عبودیت بر این درگاه سایان.
- آخرین آنان پیشوای ماعلی است که در آنجا نماز برد، این است حدیث شایگان.

* قصیده طولانی دیگر دارد که خاندان رسول را ستایش کرده، از آن جمله:
- ببینی جبریل که در آسمانهای افراشته مقرب است، کار گزار ارادهٔ الهی.

- به خاندان رسول گوید: «من از شمایم» چه کسی همشان آنهاست اگر
صاحب انصافی.

- آری آل طه از هر که پای بر تودهٔ خاك نهاده، شریفتر و از هر که چشم به دنیا گشوده، کریمتر.

- کلمات نابناکی که بر ساقۀ مرث می درخشند و میرکت آنان گناهان آدم بخشیده
شود با کرامت و مرحمت.

- برکات و عنایاتی که بر سر همگان فردریخت و مؤمنین را در برگرفته.
- یاد آنان، خود عمل صالحی است که برای ابد پایرجاست و بالاترین پاداش

بر آن مهیا.

- آنان، خود سلوات زاکیات و درود تابناک اند که در تشهد نماز بر آن صلا دهند.
- و حرم امن الهی که دوستانشان ایمن و دشمنان از عذاب الهی بی امن.

- هر که خواهد دیده به دیدن حق باز کنند بدیشان تکرور و هر که خواهد در

کنار حق آرام گیرد، کنار آنان جوید و همانها کشتی نوح اند که هر که از آن کنار ماند
هلاک ابد یابد.

— هر که خواهد خانه حق یوید، در خانه آنان کوید و هر که خواهد به ریسمان
حق آویزد و سوی شما خیزد بدامن آنان چنگ یازد، اینان دستاویز محکم الهی اند
که دست همگان گیرند.

— و هم نامهای نیکوی حق اند که هر که خدا را با نام ایشان خواند، به مراد
رسد، کس را از ایشان گزیری نیست.

هم الوجه وجه الله والجنب جنبه	وهم لفظ نوح غاب عنه المغلف
هم الباب باب الله والجل جبهه	وعروقه الولقى توارى و تكلف
واسماؤه الحسنی التي من معانيها	اجيب لها للناس عنها تصرف

* سماعی در کتاب «اسباب» می نویسد که: عوی شاعری شیعه مسلک بود
صحابه را در شعر خود یاد کرد و دیدی بر شمرد، در قصیده که آغازش چنین است:
ليس الوقول على الاطلاق من هاني...

شنیدم که چون عمر عبدالمزیز شنید که عوی صحابه را ناسزا گوید، فرمان
کرد تا با چوبش بزدند تا بمرد.

امینی گوید: نام عوی و عصر زندگانی او و هم مزار او بر سماعی پنهان مانده که
چنین سخنی بر زبان رانده است، این قصیده ای که نام برده از قسائد ابومحمد عبدالله
بن عمار برقی شاعر اهل بیت است که در نزد متوکل از او سماعت بردند و همین قصیده
را که قافیه نون دارد، بر او خواندند دستور داد: «زبانتی قطع کنند و دیوان شعرش
سوزند» و چنان کردند، نامبرده از این زخم پس از چند روز درخت به دار بقا کشید و
این در سال ۲۴۵ هجری بود، از این قصیده نوبیه این چند بیت است:

هو الذي امتحن الله القلوب به عما يجمن من كفر و ایمان

— اوست که خداوند دل‌های مرد‌ها با دوستی و ولایتش آزمون کرد که کفر آرند

یا ایمان.

- خدای صاحبشان، اراده فرمود که در مقام و مرتبه فضل بی نظیر باشد.
- آنها که دوستدار ابطال شما برآمده، دچار خشم و عصیان الهی گشتند.
- ممکن نیست حق شما را زیر پا گذارند جز اینکه آیات قرآن را زیر پا بکنند.
- از این رو خلافت را به اهل بیت گذارید، که بیگانه اید و آنان پیوند رسول.

غزلیهٔ ابن حماد عبیدی

- سلطان عشق را گو: چه سازم که معشوقم جفا پیشه است، بفریادم رسا
- آتش اشتیاقی که در دل نهان دارم آشکار سازم، یا صبر و تحمل پیش گیرم؟
- اگر شعلهٔ عشق را سرپوشی بهم، بی شک قار و بود وجودم خاکستر شود
- جز این چاره نیست که برخی بر ملا شود و برخی پنهان، نهان داشتن تمام
آلام چه مشکل است.

- درون من خالی از عشق و دلدادگی بود، شب که سربه بالش می نهادم آرام و
فرارداشتم.

- آهو وشی دل از کفم ربود که زبان از ستایش و تمجیدش عاجز است.
- پرده پیری که الههٔ زیبایی در برابرش خجل و شرمسار و از مقابلهٔ او در فرار است.
- سبحان الله از این زیبایی و حسن بی همال، ولی شکفت میاورید که خدا حسن
آفرین است.

- مرا خواند بی درنگه لیک اجابت گفتم، اگر الههٔ زیبایی بود، چنین
شتاب نمی گرفتم.

- جانم را با آنچه داشتم دریای او ریختم، جان و مال را دریای پر پیچهران دیزند.
 - سی بهار، دمسازا بودم، و شبهای تار چون خورشیدش در بر گرفتم.
 - اگر دشمن، عیبجویی کردیو یا دوست زبان به ملامت گشود، پس گوش انداختم.
 - و چون پیریم آغاز شد و سپیدی مو بالا گرفت، چو تانکه شعاع خورشید تابش کند.

- روز وصل را با شب هجران بدل ساخت، و چنینم گمان نمی رفت.
 - وصلش را جویا شدم، مرا راند، سوگند خورد که نخواهدم پذیرفت.
 - گریخت، چنانکه همادرد حیدر گریخت، روز ببرد که از سم ستوران فضا تیره و تار گشت.

- روزی که با مشرکین مقابل شد، و از شمشیرش مرگه می بارید.
 - تیغ پیچانی چون مار سپید، نازنده چو تانکه مور بر سنگ خارالغزد.
 - هنگامی که از پیام برکشد و در میدان مرد گویند: منم حیدرا لرزه بر-
 کوهسار افتد.

- با همدان تیغ، خاک بر دهان «مرحوب» کرده به خوش کشید و «عمرو» زاده دود، را

- با همدان تیغ، ستون اسلام راست شد و آئین فطرت کمال پذیرفت.
 * تا آنجا که می گویند:

- اوست کوبنده سرها، قهرمانی که با ضرب شمشیرش، «نوفل» دلادر بخاک در غلطید.

- جبریل شکفت زده، با فریاد تکبیر و تهلیل راه آسمان گرفت: وه چه جوانمردی!

أخوانه مصطفی یوم القدر و سنه و مضجعه فی القبه و القبل

- برادر مصطفی در روز غدیر «و همیشگی» آنکه پیکر رسول را شست -
 گور نهاد.

- به خاطر او خورشید بازگشت تا نمازش به وقت فضیلت باشد.
 - و پس از نماز، راه مغرب گرفت چون شهابی که سوی شیطان پرتاب گردد
 - مگر احمد مختار نگفت: گاهی که بر چهار شتران بالادفت:
 - علی تنها برادر من است، و این شرافت با دستور جبرئیل امین ا
 - بفرمان حق، علی پس از من جانشین من باشد، و وصی من که هر چه
 خواهد کند.

- هلا! نافرمان او نافرمان من است و نافرمان من نافرمان خدا؛ خدای
 صاحب جمال.

- هلا! اوجان من است و من جان او، این است نص قرآن و وحی آسمان.
 - هلا! من در میان شما چون شهر علم و علی در آن شهر، هر که خواهد راه
 شهر گیرد.

- هلا! او سرور شما و صاحب اختیار شماست، بهترین داور و دادگستر.
 - همه گفتند: به حکومت او رضامندیم: قطع و فصل کارها و تمشیت امور ما
 با اوست.

- فضل دیگری خاطر نشان سازم که شمارا مس باشد، آن روز که با سپاه جانب
 یثرب گرفت.

- همگان از تشنگی به ستوه بودند، دیری پدیدار شد و راهبی کامل و دانشمند.
 - با یک برکشید و فرمادش زد، راهب از بیم به خود لرزید.
 - و حشترده از بالای دیر سرکشید گفتن: ای یار ما در اینجا آب هست.
 - گفت: آب از کجا؟ سرزمینی سنگلاخ و کوهساری خشک؟
 - ولی خبر آسمانی انجیل حاکی است که در این نزدیکی آبگاهی باشد
 با فاصله دو فرسنگ.

- و بنیانش جز پیامبری پاک و ما جانشین او والا و برتر.
 - بنام خدا. پیش رفت و جستجو کرد، راهب دیر با مراقبت و کنجکای پائید.

- مهارتکاور بکشید و سواران در رکابش متوقف گشتند، آتش تشنگی شرر
بر جانها می کشید.
- فرمود: ای سواران! همین حاست، زیر گامهای تان، هر که آب خواهد فرود آید.
- پاسی بگفت که زمین را کاویدند و صخره پدیدار شد که از جای نمی جنبید.
- چونان نقره صاف و سپیده گویا سوده نقره بر آن پاشیده اند یا طلای ناب.
- فرمود: بپر کنید! همگان بکوشیدند و صخره از جای بجنبید.
- گفتند: یا علی! این صخره است صاف و لقران، همگان خسته گشتیم و دامانده.
- دست یازید، بعد از آنکه از زمین بر زمین جست و صخره را از جان بر کند.
- و چون گوی چوبین به کناری افکند، آبی سرد و گوارا پدیدار گشت.
- آشامیدند تا سیراب گشتند، صخره را بر جای اول نهاد، نه خسته و نه در مانده.
- راهب دیر که این حال بدید، با شتاب فرود آمد و دست آن سرور ببوسید.
- در حضور همگان اسلام آورد، گفت: گمانم نامت آلی باشد. آری
چنین است.

* امام قسیده صد و چهار بیت است، تنها پنجاه بیت آن در اینجا نقل شد.

۲

* ابن حماد غديره ديگري در ثنائى امير المؤمنين سرودهاست، از آن جمله:
 لعمرك يا غنى يوم الدين لانت المرأة اولي بالامور
 - بجان خودت سوگند، ای جوانمرد غديره! که توئی آزاد مرد، سالار و سرور.
 - توئی برادر مصطفی بر ترين خلائق، و هم جان او در مباحله با خصم.
 - توئی همريشه بارسول و داماد پاکش: پدر شير و شیر.
 - تو آن آزاد مردی که به دنیا ارج نهاده ای، آری علی در این ویژگی بکناست.
 - چشمه ای جوشان از دل کوه سر بر آورد، به سان گردن شتر.
 - مهنی با شتاب آمدش: مرده باد اينك آب خروشان! فرمودش به او تان

- بشنای سوگند که آنرا وقف کردم : سبیل! در راه کردگار، عزتمند با اقتدار.
- می فرمود : ای دیبای پست! دیگری را بفروم که من مفتون نخواهم گشت .
- با همسرش فاطمه در برابر آزارها صبوری گرفتند و به والایین پاداش صابران رسیدند.

- ام ایمن گفت : «بیمروزی» هنگام استراحت ، بدیدار زهراشدم .
- پیش رفتم ، شکفتا دست آسیا ناله کنان می چرخید ، فاطمه ناپیدا .
- پر در حجره شدم ، بادلهره و اضطراب به در کوفتم . پاسخی نداد .
- نزد مصطفی شرفیاب گشتم و آنچه دیدم شنیده بار گفتم .
- فرمود : سپاس پروردگار که این نعمت گرانبار به دخترم بخشیده زهرای مرد بار .
- خدایش خسته و کوفته یافت ، سنگینی خواب را بر او غالب ساخت .
و ه چه پر منت .

- «فرشته ای بر دستا سیاموکل فرمود تا گندمش آورد و ده خرم و شادان باز گشتم .
- همو بود که با فرمان حق عقدا و بازهرای پاک طینت در آسمانها بر گزار شد :
- کابین او خمس زمین مقرر گشت ، از منابع طبیعی و آنچه بر آن دروید و زاید .
- علی است سالار مردان ، وزهرا ، سرور زنان و اینهم والایین کابین .
- دو فرزندش شبیر و شبر بر همه خلایق فروز آمدند ، این است لطف کردگار .
- دوستی آنان را ، پاداش مصطفی ساخت در برابر مزد رسالت و تبلیغ احکام .

بیان :

در این قصیده ، به پاره ای از مناقب امیر المؤمنین علیه السلام اشاره کرده است :
از جمله «حدیث مؤاخات و برادری» که در جلد سوم ص ۱۱۲-۱۲۵ گذشت ، و هم داستان
مباهله که علی به منزله جان شریف رسول خدا نامبردار شده ^۱.

۱- در آیه مباهله : «وَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَبَنَاتَنَا وَنِسَاءَنَا وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلُ لَسَانَهُ عَلَى الْكَلْبِ» (آل عمران: ۶۱)

وازم جمله حدیث چشمه یسوع است، این همان در کتاب «مواقفه» حدیث را تخریج کرده و محب الدین طبری در «ریاض النضر» ج ۲ ص ۲۲۸، از او نقل کرده .
 عمر در دوران خلافت زمین یمن را در اختیار علی بنهاد، علی زمین دیگریم در کنار آن خریداری کرده و در آن چشمه حفر کرد، در ضمن کندوکاو، ناگهان آب جوشان و خروشان به پهنای گردن شتر بیرون جست، علی در کناری خستگی می گرفت، کارگش مزدگانی آورد، فرمود: به وارثان مژده دهید. و آنگاه به عنوان صدقه جاریه در راه خدا سبیل کرد.^۱

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۶۰ می نویسد: در خبر است که مردی از راه رسید و بدو گفت: مژده باد که در زمین شما چشمه خروشان سر بر آورد فرمود: بغیر الوارث! بغیر الوارث! تکرار می کرد که به وارث مژده برسد. بعد آن زمین را بر فقرا وقف فرمود و همان لحظه وقفنامه را بر نگاشت.

حموی در معجم البلدان ج ۸ ص ۲۵۶ و مسعودی در موفاء الوفا ج ۲ ص ۳۹۳ و نیز دیگران به مصدقات جاریه امیر المؤمنین در یمن اشاره کرده اند.

وازم جمله سخن آن سرور است که فرمود: «یاد یافری غیری» جمعی از حافظان حدیث اسناد آنرا در کتاب خود آورده اند، چنانکه در ج ۲ ص ۲۸۲ کتابمان القدیر گذشت.

وازم جمله حدیث دست آسیاء است جمعی از حافظان حدیث از زمان ابی نذر غفاری آورده اند، گفت: رسول خدا او را در پی علی فرستاد، دید در خانه علی آسیائی می چرخد و چرخانده پیدا نیست، رسول را خبر برد، فرمود: ای یابذا! داستانهای که خدا را فرشتگانی است که در پهنه گیتی روانند مأمور گشته اند که آن محمد را یاری دهند.^۲

۱- حدیث یاهمین مضمون در کتاب «الامام علی» تألیف شیخ محمد رضا مصری ص ۱۷ یاد شده است.

۲- سیره ملا، ریاض النضره ج ۲ ص ۲۲۳، اصابه ج ۲ ص ۱۰۵، اسعاف الراغین ص ۱۵۸، اعجب ما رایت ج ۱ ص ۸ الامام علی تألیف شیخ محمد رضا ص ۱۸.

وارجمله حدیث ازدواج صدیقہ کبری است کہ شرح آن در جلد ۲ ص ۳۱۵-
 ۳۱۹ ج ۳ ص ۲۰ گفت .
 واز جمله نزول آیه مودت است کہ تفصیل آن در جلد ۲ ص ۳۰۶-۳۱۱ یاد
 شدہ است .

۳

✽ غدیہ سوم در مدح امیر المؤمنین علیہ السلام :

- خدا را بخشنود کن و شیطان را خشنانک ، تا به روز حشر ، رضوان الہی در بابی .
 - دوستی خود را برای آنان کہ ولایشان از جانب خدا فرض گشتہ ، خالص ساز .
 - خاندان پیامبر ، معتمد سرور جهانیان ، آنکہ نزد خدای ، والا ترین
 جایگاہ دارد .

- گروهی کہ دین و دنیا به وجود آنان قوام گرفته ، چون ارکان دینا و دین اند .
 - گروهی کہ بخلاص در محبتشان مایہ امان و ایمنی از مغاوف باشد .
 - گروهی کہ طاعت آنان طاعت حق ، و نافر مایشان نافرمانی خدای رحمان است .
 - آنان بودہ راه مستقیم خدا بند و دوستی آنان ، روز حشر ، در برابر وی
 ہمہ گرا بہار .

- خدا ایشان بہ خاطر آزمایش خلاق ، محک حق و باطل و تشخیص ضلالت
 و ہدایت ساخت .

- بنیان شریعت را با مراقبت نگہبان گشتہ ، دروغ و بہتان را از ساخت
 آن زدودہ اند .

- قرآن مجید ، طاعت آنان را بر تمام خلائق حتم و منجمل ساخت ، از
 قرآن بشنو !

- حدیث و خیر متواتر گشت کہ معتمد رسول حق ، ما را بہ دوستی و رعایت
 آنان سفارش کرد .

- رسولی که ریگ بیابان در کف دستش تناخوان گشت تا گواه رسالت او باشد .
- رسولی که خداوند قرآن مجید را بر او نازل کرد تا بر همه علوم حجت و برهان گردد .
- آنکه «روز غدیر» وصی خود را به جهانیان معرفی کرد تا اساس ایمان کامل شود .

مِنْهَا يَوْمَ الْغَدِيرِ فَضِيلَةٌ اَلَا تَقِيْلُ بِفَضْلِهِ جَدًّا

- کیست که فضیلت «روز غدیر» ویژه اوست، و کسی انکار نتواند کرد ؟
- کی است خورنده مرغ بریان که افتخار آن قابل تردید و کتمان نیست ؟
- کی است که بر کوه حری میوه بهشتی تناول کرد و خدایش الهی به هدیه فرستاد ؟
- آنکه خدای آسمانها سوره هلمانی در ثنایش نازل کرد و حور و غلمان پاداش نهاد .
- آنکه احمد مرسل او مکارها و پرده برداشت ، مکاری که خدا بهیچ بشری عطا نفرمود .
- آنکه جز نجیب زاده دوستش نگیرد ، مادری نجیب که حق شوهر شناخت و فرمان حق برد .



و در خدیجه دیگری ، ویژه این میسمید چنین سرودماست :

يَا حَمْدُ يَوْمَ الْغَدِيرِ عَدْبَانِنَا وَالسُّرُورِ

- (ای روز غدیر ای روز سعید ! هر ساله در آی ، با عیش و سرور)
- ای روز غدیر ! در فیروز تو گشت ، علی سالار و امیر .
- صبحگاهان جبرئیل امین فرود آمد از جانب خدای به زمین .
- گفت : ای احمد و الا پایگاه ، فرود آی در کنار این آبگاه .

- فرمان خلافت برسان و گرنه فرماتهای دگر نیابد سامان .
- بی درنگ فرود آورد همگان و خود بر شد بر جهاز شتران .
- گفت : فرمان از جاب خدای در رسید ، خدای لطیف و خبیر .
- که علی را جانشین خود سازم در کنار این غدیر .
- پذیرفتند : بیعت کردند ، از این رو درجهانیان باشد بی نظیر .
- پیشوای پیشوایان است ، سالار صغیر و کبیر .
- راهی است به رشد و صلاح ، پر نوبی چیره بر آفتاب منیر .
- حجت الهی است پس از من ، بر کافر بدستال .
- از پس او بدرهای تابان به شمار ماههای ببال .
- نامهای آنان در میان قرآن ، فراوان خوانند حافظان .
- در دفتر موسی و عیسی مسطور و هم مکتوب در زبور .
- همواره در لوح محفوظ ، می درخشند در میان سطور .
- فرشتگان الهی به زیارت آن روند ، و چه کتیبه رخشان ۱۲
- خدای را گواه گرفت و هم جمع حاضران را که فرمان حق بگذاشت .
- آنگاه سالار غدیر را بخواند و علی از میان انبوه برخاست .
- با دست پیمان مستند و با دل به مخالفت برخاستند .
- خدای داد ، چه کینه ها در سینه ها بهفتند .



* و غدیریه دیگر باز هم دستایش امیر المؤمنین صلوات الله علیه :
 - علی عالی ، جزیر ادنی محمد ، در جهان همتا ندارد^۱

۱- به حدیثی اشاره دارد که حافظ محب الدین طبری در ریاض ح ۲ ص ۱۶۶ ، از انس بن مالک آورده: رسول خدا گفت: هر پیامبری نظیر و همتا داشته. دوامت من علی همتا و نظیر من است. حافظان دیگر هم آنرا روایت کرده اند.

— جان خود را برخی او کرد و در بسترش خوابید، آنگاه که قریش بدو روی آوردند.

— در طائف خلوت کرد و با او به راز نشست، یاران حاضرش گفتند:

— خلوت با علی به دراز کشیده بیاسخ گفت و حق گفت:

— من رازی نداشتم، خدای عز و متعال آگاه با او راز گفت:

وقال فی غم ان علیا خلیفة بعدہ امیر

— و در غدير خم، فرمود علی بعد از او جانشین و سالار است.

— در خانه همگان را به مسجد بست، جز او، سینه‌ها از کینه پر جوش شد.

— از هر تاجگذاری درباره علی زبان نکشیدند و بدخواهی آغاز کردند.

— فرمود: شما از علی چه میخواهید؟ خدا خود شنوا و بیناست.

— من راه شما را به مسجد مسدود نکردم، خدای مقتدر چنین فرمود.

— ای یاران! من فرمان حق بردم، خدای مهربان و مقور.

— این ویژگی گواه است که علی از هر آلایش پاک است.



و در قصیده دیگری که روز غدیر را یاد کرده و علی را ثناخوان گشته چنین سروده:

— خدای به احمد فرمود: رسم خلافت را به قریش ابلاغ کن، من ترا گمپان

از دشمنانم.

— اگر این فرمان ابلاغ نکنی، ابلاغ فرامین دیگری امر است.

لأنزل بالصحیح غدیر خم وجاء به و نادی المسلمینا

— حاجیان را در غدير خم منزل داد، علی را آورد و همگان را بخواند.

— دست او را برافراشت، چنانکه حاضران دیدند و شناختند.

— ده چه گرامی آنکه دستش افراشته شد، چه گرامی آنکه دستش برافراشت.

— فرمود: و همگان ساکت و خاموش سخن اومی شنیدند:

- هلا این برادر من است و وصی برحق، عهدگزار و وام پرداز.
- هلا هر که من سالارایم، این سالار است، گواه باشید.
- خدای مهرورزد ما هر که علی را سالار گیرد و خشم گیرد ما هر که او را دشمن بدخواه گردد.

- حدیثی از جابر^۱ رسیده است، که مؤمنین را ما مهر علی آزمودیم.
- هر که علی را دوست بود، مؤمن می‌شناختیم، و منافقان معرف خود بودند.
- با دشمنی علی، هلا هر که بر آنها ارجان ما چه می‌خواهند!
- این سخن همه اصرار است، سخن عارف آزمودن.
- با دشمنی علی، منافقین را آزمودیم و منافقان را بر ملا کردیم.

۷

- * باز هم قصیده دیگر در ثنای امیر المؤمنین و یاد خدیرخم، از جمله:
- يوم القدير لا شرف الايام واجلها قدر! علی الاسلام
- روز خدیبر در تاریخ اسلام، شریفترین و گرامیترین روزهاست.
- روزی که خدا، پیشوای ما را معرفی فرمود، وصی پیامبر، پیشوای پیشوایان.
- پیامبر، بر جهاز شتران، دست علی را برافراشت و فرمود به همگان:
- هر که را من سالار و سرپرستم، علی سالار و سرور است، این وحی دانای عزتمند است.
- این وزیر من است در زندگی، و پس از مرگ جانشین و قائم مقام.
- کردگار! آنکه به سالاری او گردن نهد، بدو مهرورز، و آنکه به دشمنی بخیزد مبعوض دارد.

۱- این حدیث را حافظان در کتب خود تخریج کرده‌اند. به جلد ۳ ص ۱۸۲ کتاب‌ها القدير بنگرید.

— هجوم آوردند برای بیعتی که اکمال دین و اتمام نعمت الهی در آن بود.

۸

* قصیده دیگری هم در باد روز غدیر، سروده، از آن جمله:
 — خواستی نصوص امامت را ابطال و اجماع صحابه را تأیید کنی.
 — آیا براستی سخن رسول شنیدی که روز غدیر، به چه آئین طنین افکند؟
 — هلا این سالار شماست، طاعتش بجهان بپذیرید، وای بر نافرمان!
 — بدو گفت: توئی برادر من، چون آنکه هارون برادر موسی بود، و او خرم گشت.
 — بدو گفت: توئی دروازه شهر دایم، هر که خواهد بهره یاب گردد.
 — و شما را گفت: علی بهترین داور شماست، و شما بدادگری هر کس گردن نهادید.
 — هنگام تبلیغ سوره براءت، خدا پیشوای امت را معرفی کرد. فریبت ندهند.
 — در قرآنش، جان رسول نامیده روز مباحله، و به چه با خضوع آمد.
 — آن روز که میان یاران، برادری استوار نمود، او را به برادری خود
 سرافراز فرمود.

— آن روز که مرغ بریان به انتظار بماند و پیامبر حق، خدا را با زاری بخواند:
 — پروردگارا! بر انگیز آنکه به درگاهت محبوبتر است تا در کنامم بر این

سفره نشیند.

— نیایش پیامبر به پایان نرسید که علی آمد و باز گردید.
 — سه نوبت، و آخر بار، در را بکوهت و از جای برکنند.
 فقال النبي له ادخل فقد اطلت احتياك ياذا الصلع

— پیامبرش فرمود: در آئی که دیر آمدی ای اسلع.
 — گفت: اینک سومین نوبت است که آمدم و خدمت حق آوردم.
 — با خشم به خادم نگرست: از چه برادرم را باز گرداندی؟
 — بکیفر این کردار، پیسی فاحشی بر صورت او نمودار گشت در میان ابرو.

... حال، از چه برگزیدید، جز آنرا که خدایان برگزید و برگزیدید.
... کجا با اینصوص برای آید، اجماع کینه‌وران جامعطلب

۹

* قسمتی از قصیده در مگر که در تنای حیدر سروده:

... سؤال کردی از حیدر، مرا مشکل افتاد، پاسخ این سؤال در حدم نیست.
... خدایش همنام خود علی نامید، از این رود مقام در به، سر به فلک سائید.
... خدایش از حقایق برگزیده و بر شاه راه حقیقت چون علم هدایت برگشید.
... روز غدیر، برای او، پیمان طاعت گرفت، پیمانی استوار و زلفت.
... و آن روز که مصطفی در میان اسباب عقد برادری بست، وصی او برادر و
همتا گشت.

... دامن حقیقت را از لوث ضلال و حیرت شست، از این رو پای بر فرق
جوزا نهاد.

... فرشتگان آسمان، حیدر فاروقی نام کردند، بفرمان خدا جلجل.
... پیش از همگان، رسالت احمد را از جان و دل تصدیق نمود از این رو نامش
صدیق بود.

... اگر دیگران مدعی این اسمی والقبابند، باید که گواه موثق آرند.
* به حدیثی اشاره دارد که در جلد دوم ص ۳۱۲ - ۳۱۳ و جزء سوم ص ۱۸۷،
بدین مضمون گفت که علی صدیق این امت و فاروق آنان است.

۱۰

* باز هم قصیده دیگر:

... ای نکسوار صحرای که شترت سبکبال و تاران می رود، و اشتیاق پیشاپیش آن
نکما احتفال من رجل * عند الطری لیاة لا تمنع

— خدا را، چه کلمیایی عظیمی نصیبت گشت، هر که سوی نجف آید حاجاتش رواست.

— پر تو انوارش بر جان دلت بتابد و فروغ ولایتش دمیدن گیرد.

چند به نور الهی مستودع • فی ضمه العلم البهین الانوع

— مزاری که مشعل فروزان هدایتش در بر است، ویرچم علم و طهارتش برود.

— مزاری که نسیم خوشبویش دلیل زائران است و نور تابانش راهبر آنان.

— مزاری که عرسه آن بوستان دلاویز مؤمنین است و دلهايشان مشتاق آن سامان.

— مزاری که در آن رضوان و آمرزش جای گرفته و هم ایمان و فضیلتی که

انتظار توان برد.

— مزاری که فرشتگان عالم بالا به طواف آن احرام بندند و مناسک زیارت

در آن جمع یابند.

— برخی باخضوع، در برابر فضل آن مقام بپا خاسته و برخی در سجود و رکوع.

— به آرامگاهش که فرارسیدی خاک آن در بیوس، با قلب خاشع و اشک در زبان.

— بگو: درود بر تو ای سالار آزادگان که کردارم براد نمایان و سختم را

شنواست.

— شرفیاب گشتم نادیدارت کنم، سلام گویم و شرط ولایت بجای آورم، ای

صاحب اقتدار.

— باشد که روز رستاخیز شفیع باشی، هوای توام در دل بود که سویت شتابان

گشتم و این عشق تو است که شفیع درگاهت ساختم.

— شکفتن از این کوران که نور ولایت نبینند با آنکه چون خور درخشان

و تابان است.

— گویا، آنچه مرا مهیمن عزیز در قرآن فراخوانده، تشنه اند و دریافته اند.

— نه این است که پیروی راهنمای هدایت شایسته تر است، همانکه نجات

بخش است؟

.. مگر او همان حصاری^۱ نیست که میان منافق و مؤمن حجاب شود، و دروازه دارد که نالایقان را با گرز آتشین برانند؟

.. همان دروازه که داخل آن رحمت الهی است و بیرونش شکنجه رسوا؟
.. فایض دانه، دامرشد و صلاح را پس از پیامبرشان ترك گفتند و در گمراهی سرخورده تپاه شدند.

.. آنکه از افتخارات آزادگی دهنده، کجا تواند با او برابر شود که در کودکی بر چها بیان سرور گشت.

.. بشما سوگند! وصی پیامبر، در اثر خواری از پای تنگست، آنها خوارتر از این بودند.

.. بلکه می خواست حجت الهی بر آنان تمام و در دنیا و آخرت رسوای همگان باشند.

.. روز غدیر، با او راه خیانت گرفتند و بیعت او را ضایع گذاشتند.
.. ای فرمانده بهشت و دوزخ! به عشت سوگند، سوگندی راست که از دل مؤمن پاك خیزد.

.. تویی دصراط مستقیم، برگزگاه دوزخ، ای علی ما را در پناه خود گیر!
.. بر ستاخیز، جام آب حیات، خنك و گوارا در دست نواست، دوست را سیراب و دشمن را محروم سازی.

.. کلید دوزخ و بهشت در دست نواست، این يك در آتش سوزان و آن يك را در بوستان جای دهی.

.. من عشق تو را در دل کاشتم، هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت.

— علی در بارگاه خداوندگارش گرفتار افتد و والاست، گرچه ملامت سرگشتگان فراوان است.

— علی دستاورز محکم الهی است، هر کس بدان چنگ یازد، از گسستن باز ندارد.
— چه شبهای تار، سرگرم راز و نیاز، و چه روزهای گرم سوزان روزه دار؟
— در چه گردانهای مرگ خیزی که فرود رفت و چه ارکان دینی که برافراخت؟
— از این رو پیامبرش از جهانیان پیرادری برکشید، و چه بهره شایان و چه دستگیری؟

— و روز غدیر، بر همگانش میرو سالار نمود، و از آن پیش امامی بوده قندای انام.
هوالمختلی فی بدر ارقس صیدها كما فغضی شهب البراقع امامها
— در پیکار «بدر» سرهای دلیران را کند، چونانکه شاهین نیز چنگال سراز
ان جوجگان.

— صاحب افتخار و روز خبیر، و آن پرچمی که مرد سیاه چرده باز سواقی شکست
باز آورد.

— فرمود: فردا بش به مردی سپارم که لبیک گوید حق و حرمت آن نگهدارد.
— فرمود: پرچم مرا برگیر، و مردانه راه خبیر پیش گیر، تا پرچم من در دست
تو است، بیم هزیمت نیست.

— امیر المؤمنین دامن مردی به کمر زد و با پرچم رسول رهبر گشت، بصرت
الهی پیشاپیش آن.

— در دژ را برکنند و کناری فکند، و دشمنان را شربت مرگ چشایند.
— مرحب خبیری که قهرمان دلیران بود. بخون کشید، و دعاغ یهودیان را
به خاک مالید.

— از ادبیرس که در صلح، چه کرد و چه دعاری از روزگار و عمر و بر آورد آنگاه

۱- کوهی ست در کنار مدینه، که حندق بآن منتهی می شد، و عمرو از آنجا به داخل صغوف
مسلمانان تاخت

که آتش جنگه شعله‌ور بود

— و دل‌های دلیران می‌طپید و زبانها از ترس در کام نمی‌جنبید.

— در برابرش کسی قدم‌دائگی افراشت که باشمشیر نیز، پردگیان او را در مائیم گذاشت.

— فرمود ای هلی! توئی که پس از من با تاویل قرآن با سرکشان پیکار خواهی کرد!

— از این‌رو، با «ناکسین» که عهد او در جمل شکستند، جنگید. روز صفین از «فاسطین» دمار کشید.

— و در روز «نهر روان» خون «مارقین» بر ریخت، و سرها از پیکرها فرو ریخت.

۱۲

* باز هم غدیریّه در ثنای امیر المؤمنین صلوات الله علیه:

ولاه المرتضى عدوی نووی فی الوری وندی

امیر النحل مولی الخلق فی هم علی الابد

— مهر مرتضی اندوخته این جهان است و هم فردای من.

— شاه خوبان، سالار جهانیان، در عید رخم برای ابد.

— آن‌روز که نه دستور حق، دست‌ها کشیده و با او پیمان بستند.

— همتای مصطفی در شرف و مقام، نه بیش و نه کم.

— «جنب الله» در کتب آسمانی، و دیدبان یکتای صمد.

— مادر گیتی مانندش نزاید، نه. و نه زائید.

جلی الکرب يوم العرب فی بدر و فی احد
و خیر، و الخیر کذا و سلح خندق البلد

آن‌که روز نبرد، غبار غم از چهره‌ها زدود: روز «بدر» و «احد».

— و روز «خیر» و یهود بنی‌نضیر، همین‌سان، و در کوه «سلح» خندق بلد.

— «های» و «هوی» جنگه که بالا گیرد با قلبی آرام و استوار.

- دل‌آوران باوه‌گردند از بیم شیرمرد؛ یکه سوار
 - چاه‌ها به لب آمده دگر و نفس‌ها و نفس‌ها به شمار.
 - از هیبت و صولتش نمرها خاموش؛ گویا دیاری نیست در میان.
 - تنها چنچک شمشیر است که بر کله خود نوازد یا بر درع و خفگان.
 * عبیدی، شاعر مورد نظر، غدیر به‌های فراوانی دارد، که بازم برخی بیاید
 و از بقیه صرف نظر می‌گردد.

شاعر:

ابوالحسن، علی بن حماد بن عبیدالله بن حماد عدوی عبیدی^۱ بصری،
 حماد، پدر شاعر، نیز از شعرای اهل بیت است، چنانکه فرزندش - همین
 عبیدی مورد نظر - در قصیدهای یاد کرده:
 - این کمینه بنده شماسست «علی» نام و نیز پدرش «حماد» ادیب، بنده شما بود.
 - پدرم پیش از من در رثای شما شعر سرود و مرا گفت از این راه سر نشابم.
 * شاعر ما از بزرگان شیعه و دانشمندی است یگانه، از صدق‌فینان بزم
 ادب و حافظان حدیث که با شیخ صدوق و امثال او معاصر بوده است. «نجاشی» عصر
 او را در تذکره و در رجالش می‌نویسد که او را دیدم، ولی تألیفات ابو احمد جلودی
 بصری، در گذشته سال ۴۳۲ را، بایک واسطه از روایت می‌کند که شیخ ابو عبدالله
 حسین بن عبیدالله غضائری، در گذشته سال ۴۱۱ باشد.
 در این صورت، شاعر ما عبیدی از مشایخ غضائری است که در سلسله اجازات
 نامی معروف و شهرتی بسزا دارد و از اساتید معدّین است، و در جلالت قدر شاعر و
 نوایق و مهارت او در علم حدیث، همین بس که مانند غضائری شیخی مترك از او
 روایت می‌کند.
 و اما در فن شعر، بی‌تردید از شهسواران خطه سخن است که سرچم فصاحت

۱- بی‌صلب، چنانکه در اشعارش بیاید.

بر سر هر کوی و بر زن افراخته و با علم بلاغت در میدان شعر و ادب تاخته، کلمات شاهوارش در صفوف فشرده منظم، وقصائد آبدارش چون درج گهر منظم، نامش در الفسای رجال^۱ و ادب مذکور، و شعرش در معاجم ادبی مسطور است.

در مدح و ثناء، سوك و رثای اهل بیت، فراوان شعر سروده و خوب هم از عهده بر آمده، و در ستایش آنان، چنان داد سخن داده و بی پروا به میدان دشمن تاخته که این شهر آشوبش از حبابان و مجاهربین شعراء این خاندان شمرده است.

اشعار او را، از مدیحه و مائمه، علامه سماوی در یک دفتر جمع آورده و از ۲۲۰ بیت افزون آمده، بیشتر چکامه هایش گواه سخندانی و سند یشتازی او در فن معانی و دلیل نقش آفرینی او در آنکه سنجی و قافیه پردازی است، چون آنکه از فصاحت و افش در علم و دانتی و مهارت و صبرتش در فن حدیث خبر می دهد. و اینکه هر چه داشته، در راه نشر فضائل خاندان حق «آل الله» بذل کرده، حقائق و واقعیات پشت پرده را از اینجا و آنجا در شعر خود گرد آورده و آنچه در کتاب خدا و سنت پیامبر یافته در صورت مذهب حق انتشار داده و همگان را به شاهراه هدایت خوانده است.

از این رو شعرش از بافتندگی و خیال پردازی بدور است، بلکه باید گفت: زبان استدلال و مختصره داشته و تنظیم کننده شواهد و اسناد و گویای مذهب علوی اوست.

نجم الدین عمری در کتاب «مجدی» در شرح زندگی رید بن علی بن الحسین می نویسد: ابوعلی ابن دایال که از خویشان من بود - خدایش رحمت کند - قصیده بر من خواند که شیخ ابوالحسن، علی بن حماد بن عبید صمدی، شاعر بصری - رحمت خدا بر او باد - سر اینده قصیده، خودش باز گونموه و بر او قرائت کرده بود:

- ابن حماد گوید: جوانی بر من در آمد و گفت: اگر شناختم، معذورم دار

- دل هوای بود داشت که خدمت زسد و از رأی وزین تو بهره یاب شود.

- می خواهم سؤالی مطرح کنم تا فائده برده باشم؛ گفتم: بپرس که جوابی محکم

۱- مائمه رجال سعانی ص ۱۲۱، انساب مجدیه، معالم العلماء، ایضاح الاشیاء علامه حلی،

محاسن المؤمنین ص ۴۶۴، ریاض العلماء، ریاض الحنة: روضة بحم، تنبیح العقال ج ۲ ص ۲۸۶.

واستوار خواهی شنید.

.. گفت: مسئله امامت از چه نزد شما ویژه جعفر گشت تعزید و یا دگران؟

.. گفتم: ارحام خدای بزرگ، تصور قطعی بر امامت پیشوایان رسیده.

.. که شمار امانان دوازده است، این گفت خانم پیامبران است هادی ام.

.. نه بکتن بیش و نه کم، مانند دوازده ماه سال.

.. درست مانند رسالت که ویژه پیامبران است، همین سان امامت ویژه

این خاندان.

* بحکم الدین گفته: این سخنی است استوار، و برهانی محکم، از این رو که

پیاپی به امام و پیشوا. یعنی خلیفه - همچون نیازآنان به پیامبر است، چه جانشین

پیامبر است که باید سنت پیامبر را در هر عهد و زمان برقرار دارد.

* برمی گردیم به دنباله شعر ابن حماد - رحمه الله:

.. گفت: امامت، مقرر نخواهد گشت جز برای آنکه باشمشیر آخته قیام کند.

.. از این رو دزدیده حائز این مقام است نه جعفر، بهوش آی و فکر کن.

* بحکم الدین گفته: در این شعر نام جعفر به فتح راه آمده و این مسلک کوفیین

است در منع صرفه:

فلذالک لید حالها بقیامه • من دون جعفر لاه کروتدبر

.. گفتم: با این معیاس، علی وصی پیامبر، بهره از خلافت نخواهد داشت، بلکه

این منصب پایسته عمر است.

.. که از شمشیرش کسی در امان نماند. این مافته دروغزنان است.

.. بر همین اساس، حسن شهید سبط پیامبر، امامتش باطل است چه او شمشیر

بر زمین نهاد.

.. عابد سجده مظاهر تدعوی امامت داشت و نه شمشیر برکشید، چون باور

نداشت.

.. آیا صحیح است که جعفر دشمنان را بر خود بیاشوبد و دعوت خود را علنی

سازد با اینکه مأمور شده:

* بهم‌الدین گفته: منظور شاعر این است که زید مأموریت داشته.
- گواه مطلب، فرمایش جعفر است، آنکه که در مرگ زید تسلیتش گفتند.
- اگر عمویم زید پیروز می‌شده بنحدا سوگند که به عهدش باموفا می‌کرد.
ولی پیروز نگشت.

* ابن حماد در این دو شعر به حقیقی اشاره دارد که از قول حافظ مرزبانی و دکشی، در جلد دوم ص ۲۲۱ و جلد سوم ص ۷۰ گذشت.

ولادت و وفات

به تاریخ ولادت و وفات شاعر هیچیک واقف نگشتیم، ولی می‌بینیم نجاشی که او را درک کرده و از او روایت نکرده در سفر سال ۳۷۲ متولد گشته و استادش جلودی که شاعر ما از او روایت کرده، هفدهم ماه ذی‌حجه سال ۳۳۲ در گذشته، از این قرینه می‌توان بدست آورد که شاعر ما عیدی در اوایل قرن چهارم متولد گشته و اواخر همان سده دیده بر جهان فرو بسته است.

در یک مجموعه خطی بسیار قدیمی، قصیده از ابن حماد بدست آوردیم که برخی ابیات آنرا ابن شهر آشوب به مهدی کوفی [سفیان بن مصعب] منسوب داشته که شرح حالش در جلد دوم ص ۲۹۴ گذشت، دیگران هم مانند بیاضی در مصراط المستقیم، از ابن شهر آشوب تبعیت کرده‌اند، که صحیح نیست، قصیده این است:

اسألنی عما لا لی من الاهی • حلّی الاول عنی حلّی احن اذا جانا

- ای که از رفیع دروغم پرسی، از شب تار پرس: آیا دیوانه‌ام ؟
- تا خبرت دهد که شعله‌های عشق در وجودم شعله کشد، چون شعله خاموشد
شعله دگر بی‌غورزد.

- می‌گوئی: شب‌گویا نیست، پیکر تو را در بنگر و حال دروغم واپرس.
- اگر باز هم نردید کنی. جانم فدایت، از سیلاب اشکم پرس که دیدم‌ام را

مجرع کرد.

- دوستان من! اگر از حال ما بی خبر نبودید، لذات زندگی سرگرمستان نمی ساخت.

- ما را فراموش کردید و با دیگران سرگرم شدید، راه هجران گرفتید، و ما چنان بودیم.

- عهد بستید که خیانت نوردزید، به دوستی سوگند که مرتکب خیانت شدید و نشدیم.

غديره ولم ففدر و خلتهم ولم نغن • وحلهم عن العهد اللدیم وما غنا

- گفتید، و گفت خود رپر پناه دادید، ما بر همان گفت صادقانه خود پنایدیم.

- خواب نازگوارای شماست، با اینکه دیدگان ما بر آتش قرار ندارد و بعد از شما نخواهیدیم؟

- در ساخت شما با فرو نهادیم تلجائی نازه کنیم، ولی جز سوز و گداز طرفی نیستیم.

- اگر دیندارمان مکروه شماست کوچ کرده میرویم و مانند شما از دوستی دیرینه دست می کشیم.

- و مهر دیگری را در دل می پرورایم، جفا از شما است نه از ما.

- بیائید و انصاف دهید، ادعای واهی نکنید، راه افراط مپوئید بلکه سخیی درست آورید.

- کان راه انصاف می گرفتید ولی مسجل می شد که نصف از شما و هشت یک از آن ما.

- هرگاه خورشید بعد یاد شما باشم و چون پنهان شود باغم و اندوه دمساز گردم.

- بر غریب این دیار فوجه سرا گشته ام و خود غریب عشق و دل، از خانه و کاشانه دور مانده ام.

- در معاشرت با دوستان صاف و منطقی بودم، نداستم که دوستی روبرو است

— روزگاری سرخوش بودیم، چون سیری شد، از حسرت خون گریستیم.
— بخدا سوگند که همواره مشتاق دیدارم، و پس از هجران شما، دیده
مرهم نهادم.

— آه، گوارانو نیدم و اگر نوشیدم گوارا نمود. مگر اینکه ناز بر سر دوستی رویم.
— آتش عشق ازل بیرون شکسته ولی بارندامت بر دل بماند.
— باز سفر نبستند مگر اینکه خون ما حلال دانستند، گویا از جان بما
از دیگر کمتر بودند.

— اینکه بنی راه بغداد کمتر گیرم، به خاطر سرگرانی شماست و دوری
مگزید از ما.

— پندارنده خاطر آورده ما، و دل به مهر دیگری بندم؟ چه گمان ناهنجاری؟
— ای نهدیان! جدا نگذار. به شما امید بستیم ولی تیر ما به سنگ آمد.
— رواست که سرورم حسین بایاران که چون اختران رخشان همراه بدرقمان
داده، لنگد کوب سم ستودار شود؟

— خواهر رزینب همراه دخترانش که عمر را با شمشیر آخته بر سر حسین دیدند.
— بهدامنش آویختند که دستار حسین بنادا و ما را قربانی اوساز.
— رگهای گردش برید و سرش بر روی کرد، چون خورشید که از ابر کناره گیرد.
— فریاد خواهرش رزینب، ملت شد «وای بر من» و دست و گریبان از خون او
رنگین کرد.

— هلا ای رسول خدا، یا جداه اینک بنی امیه کین خود را از ما نازحت.
— اسیر گشتیم چونانکه بردگان به خواری اسیر گردند، گرد حاتممان گردانده
در بند گردند.

— زندگی من با گریه و سوز بر آنان به سر آید ناله اندوهم بر روزگار باقی است.
— هلا لعنت خدا بر آنان که شمعکاری بر اهل بیت را بنیان نهادند و آنها که
بدین راه رفتند.

- ای خاندان احمد! همواره مدح و ثنایتان گویم و بر دشمنانتان جز ناسزا و نفرین نثار نسازم.
- کیست که به مدح و ثنایم سزاوارتر باشد شما! گرامی ترین کس که احرام بست و قربانی کرد.
- براق، چندشمارا به آسمانها برد، تا آنجا که با خدای گیتی قاب قوسین یا کمتر فاصله ماند.
- سوری از پیکر ملی پدران در آسمانهاست که همواره صبح و شام زیارتگاه فرشتگان است.
- او همان «صدیقات» است که ایمان آورده، راه تقوی گرفت، بخشید به کم چه پاداش بهشتی را باور داشت.
- خدای صاحب عرش، در قرآنش «جنبالله» نامیده، و دستاویز محکم، و دیدبان، و رخسار حق، و گوش شنوا.
- پشت پیامبرش محمد را بدو محکم ساخت، از این رو در حوادث روزگار بدو تکیه کرد.
- در علم و شجاعت و سماعت یکتا و منفردش ساخت، جلالتش نام برد و کردارش بر شمارند.
- چونان دریاست که هنرش بر سر آید و در درجهان از قعرش بزیاید.
- هرگاه دلاوران هماورد را نام بریم، برای حیدر همتا و هموردی شناسیم.
- بهنگام نبرد، از شجاعت، در گرداب مرگ شناور گردد، و شیران بیشه را از ترس او دل در بر سازند.
- هر که او را در پهنه بر دینند، مرگ را با چشم بنگرد که از این سو و آن سویش بخواند.
- شعله جنگ که بالا گیرد و جنگاوران غمگین پیاپی شمشیر زنند.
- چشمها از خون سر مه کشد، و دهانها کف بر لب آورده کبود گردد.

— سنان نیزها را چون اختران شیررنگ بینی و بر بالای آن غبار جنگ را چون شب تار.

— آنگاه که چهره علی دیدار گردد، توده دلاوران چنان پراکنده شوند که رمل گوسفندان از شیر ژبان.

— جوانمردی که در دست چپ هرگز و بادست راست صلح و صفا تقدیم کند.

لکم بطل اودی وکم مرهپ اودی وکم مضم افنی وکم سائل افنی

— چه بسیار قهرمان که بغاوت افکنند، و هیولا که هلاک نمود، چه بسیار فقیر که بی نیاز گرد و گدائی که گنجیور ساخت.

— بر نیازمندان، بی حساب، ببخشند و هیچگاه منت نهند.

— اگر جزئی از جود و سخاوتش بین جهانیان پخش شود، کسی را بغل و خست نماند.

— هر آنکه دستی به سخاوت بخشیده دارد، چون پیک بنگری راه و روش او را دنبال کند.

— هر تنائی که من گفتم و دیگران گویند، امیر المؤمنین علی لایق آن است.
— آنکه به مهر و لایش جنگ نزد زیانکار است به ابد، و روز رستاخیز دندان لذت بهم سایند.

— از این رو با اخلاص دل درگرو او دارم و در همه حال خود را چاکر او شناسم.
— درود خدا بر شما باد ای خاندان احمد! مادام که قمری بر شاخساران بر شده نغمه سراپد.

— مهرش اجر رسالت است، ایمان آوردیم و پذیرفتیم.

و عهدکم الماخوذ فی الدلم نقل
قبلا و اوفینا به تم خائنکم
لا علمه ملا ولا کیف اوانی
اناس و ما عنا و جانوا و ما حلسا

— در عالم ندر (نطفه) که پیمان ولایت گرفتند، نگفتیم: نه. چرا؟ از کجا؟

— پذیرفتیم و راه وفا گرفتیم، جمعی خیانت کردند و نکر دیم، باز گشتند و نگشتیم.

.. پاکیده از شما رسم پاکی آموختیم، خجسته‌اید، از این رو خجسته‌گشتیم.
 .. آنچه خواسته شما بود، همان خواستیم، آنچه مکروهتان بود پیراموش
 نگشتیم، هر چه فرمودیده پسند کرده پذیرفتیم.
 .. بندگان آزاده شمایم، دلهای ماسوی شما پرمی‌کشد، آری دوست به دوست
 مشتاق است.

.. از دل و جان سوی مزارتان دروایم، واگر با سر و چشم زیارت آئیم، حق شما
 را ادا نکردیم.

.. اگر در راه شما پاره پاره شویم، دل از مهر شما باریگیریم.
 .. ما این مهر کبشی از پدران آموختیم و چون بمیریم، فرزندان بمیراث برند.
 .. مهر شما بهترین تجارت فردا است که نه مغفون شویم و نه از زیان نرسیم.
 .. از چه نناخوانان نباشم، با آنکه خدایتان در کتب آسمانی به نیکی ثنا
 خوان است.

.. پدر شماست که فردای رستاخیز، جهانیان را دوبخش کند: بخشی در نار و
 بخشی در بهشت عدن.

و انتم تناهوت و امن و رحمت
 فما منکم بد ولا منکم طغی
 .. پناهگاه ما بیدومایه امن و رحمت، از شما گزیری نیست و نه از شما بی‌یاری
 توان جست.

.. دانسته‌ایم که اگر دل به مهر شما ببندیم، طاعت ما قبول درگاه حق نخواهد بود.
 .. به رستاخیز، سوی شما بازگردیم، هنگامی که با شتاب سر از گور برداریم.
 .. بازپرسی و حساب خلایق با شماست که گروه گروه به پای میزان در آئیم.
 .. مهر شما عقیاس طاعت است، سبیدتر آنکه وزنه‌اش سنگین تر است.
 .. روزی که بر حوض کوثر در آئیم، تشنه ماند آنکه هلیش براند و سیراب
 آنکه بخود خواند.

.. راهداری بهشت با شماست، خوشا بر ما که با فرشتگان از صراطه بگذریم.

.. وای بر ناصیبان! مگر چه گناهی مرکب شدایم جز اینکه به آئین شما
گرویدیم.

.. اگر گناه ما همین است، یقین نه بازگردیم و نه مردود شویم.
.. از شما بریدند و خاندان شما را ترک کردند، ما هم از آنان بریدیم، از این
رو نعمت رخصی بر ما نهادند.

.. مائیم که در ذات حق جز عدل و دادگستری اعتقاد نکردیم، خدا را تنزیه
کرده یکتا شناختیم.

وهم شبهوا الله العلی بغلله
فلو شاء لم تکفر ولو شاء اکفرنا
فلو شاء لم یؤمنوا: نحن لا نعبد الا الله وحده
والمؤمنون هم المؤمنون واولیاء الله

.. و آنان خدای را با خلق شبیه گرفتند، گفتند: برای گناهمان آفریدند و
مجبور بودیم.

.. اگر خدای خواهد کافر نشویم و اگر خواهد شویم، اگر خواهد ایمان آوریم
و نخواهد نیادیم.

.. گفتند: رسول خدا کسی را انتخاب نفرمود ما خود خلیفه اختیار کردیم.
.. گفتیم: آری شما خود منشور خلافت صادر کرده اید از این روشمابر امام
خود سرورید! شما تباه گشتید و به فضل خدا تباه نگشتیم.

.. ولی ما همان حیدر را انتخاب کردیم که خدایش روز غدیر منشور خلافت
بنام او کرد. نه بدعت نهادیم و نه راه جود گرفتیم.

.. بر ستاخیز که همگان گرد آئیم، جزای این انتخاب خود را در کنار بینیم.
.. به دست خود اساس دین خود را ویران کردید. دین بی اساس پوشالی است.
.. مائیم که از جانب خدای بایر توی روشن گام زدیم. خدایا ما را ثابت بدار
و پرتومان بیفرا.

.. امید «ابن حماد» به پروردگارش نیکو است، سزاوار است که ناامید نگردد.
.. پایه عظمت ما بدست دشمنین افسی، نهاده شده و ما نیکمان آن اودیم.

خدایش خیر داد.

— پس از «قیس» مجد و عظمت پدر، مرا پس بمقام و مرتبه «عیدقیس» مرا مهیاست.

— «تمیم» خالوی من است، افتخاری است که بر افتخارات ما افزون گشته.

— این حواهر منظوم، برای سینه عروسان گرد نیامده، مدح و ثنائی است که در آن گفتگو نیست.

ولا ظل او اضی ولا راح و انجی * تأمل لایمن نراه ولا لنا

— از آن روز که شعر فصیحم بر صاحبان خرد عرضه شد، شعر دیگران از

جلوه افتاد.

— بهترین چامه آن است که الفاظ لطیف و دلپسندش با مضامین نفوذ و بلند ذیبت

وزر بود گیرد.

— شعر خود فنی از فنون علم است، اگر از دانش صحیح مایه نگیرد، هذیان است.

— اگر ادیب، سخندان شعر بی مایه سراید، از خجالت و شر مساری سر بگریبان نماید.

— واگر منطلق اودسا باشد، با مضمونی نثر و استوار و لحنی خوشگوار.

— گوشها از شنیدن آن محفوظ گردد، لذتی یابد گوارا تر از عهد شباب.

— در هر بیت، وجدی تازه یابد، و چون مست شود، گوید کاش از سر گیرد.

— باشد که خدایم این چامه از لطف بپذیرد، پاداش فرادان بخشد و میزان عمل

را بدان سنگین و گرا ابعاد سازد.

— و درود فرستد بر پاک سرشتان آل احمد، مادام که شب تاریک شود و یا با

پشت خمیده راه قرار جوید.

* در قطعه شعر دیگری باز هم امیر المؤمنین را تنها گفته:

حدثنا الشيخ رحمه الله محمد بن محمد عن صدقه

روایه معلقه عن انس بن النبی

راجه علی بن حری مع علی بن النبی

یظن قطاف الهوی شیئا کمثل المنصب

فأکلا منه صفا حتی لا یاب صفا

رأيت مرقما	فقال منه عجبی
كان طعام الجنة	أنزله بلا عسرة
هدية لصفوة	عن الهدايا النخب

- شیخ تفسیر محمد از صدقه روایتی مسند آورده از انس از رسول خدا (ص).
 - دیدمش بر کوه «حری» با علی نشسته، خوشه انگوری از هوا گرفت.
 - هر دو تناول نموده سیر شدند، بعد به آسمان بر شد، بسیار شگفت آوردم.
 - آن میوه بهشتی بود که خدای عز و جل به برگزیدگانش هدیه کرد.

* در این قطعه به حدیثی اشاره می کند که محمد بن جریر طبری به سند خود از انس روایت کرده که روزی، رسول خدا بر استر سوار گشته تا کوه «کدی» روان گشت، آنگاه استر را بمن سپرده فرمود: بفلان موضع روان شو، علی را خواهی یافت که نشسته و به تسبیح پروردگار مشغول است، از منش سلام رسان و بر این استر سوار کرده نزد من آر.

گوید: خدمت علی رفتم، پیغام رساندم، چون به خدمت رسید، رسول خدا فرمود: بنشین! این مکانی است که هفتاد پیامبر مرسل بر آن قرار گرفته، و من از همه آنان والا ام. با هر يك از آن پیامبران برادر او همراه بوده و تو از همه آنان بهتری. گوید: این هنگام، ابر سفیدی بر سر آن دو سایه افکند، خوشه انگوری از میان ابر آویزشد، رسول خدا تناول می کرد و می فرمود: برادر! بخور! این هدیه الهی است، بعد از تناول انگور، آب آشامیدند، ابر بالا رفت. رسول خدا فرمود: سوگند ما آنکه هر چه خواهد آفریند! از این خوشه سیصد و سیزده پیامبر و سیصد و سیزده وصی تناول کرده اند هیچ پیامبری گرامی تر از من نبوده و هیچ وصی از علی گرامی تر نیست.

* ابن حماد عابدی، قصیده دیگری در ستایش علی (ع) دارد که از «توبیه»
 عونی استفصال کرده است:

مالا بن حماد سوی من حضرت آثاره و اوجیت فرانده

— ابن حماد تنها يك ممدوح دارد: آنكه آثارش ستوده و شماییش خمبسته و
نیکوست.

— آن علی مرتضی است، ياك سرشتی كه دعوتان به وجودش افتخار دارد.

صنوا النبی هدیه گهده لذلک فیء شکله عنوانه

— همتای رسول، رفتارش چون رفتار اوست و دوست آینه تمام نمای دوست.

— بحق ربه و صایت را احراز کرده و ام او را پرداخت، آنگاه كه وامخواهان

گرد آمدند.

— بارخیز خواه مخلص، موقعی كه دیگران نفاق پیشرو دور بودند.

— وارث رسول، پرچم هدایت، امین خاندان، وزیر و هم یار جانی.

— آن جوانمرد شیر سولت كه هرگاه در پهنه ببرد نمایان شد، دلاوران سپر

افکنند.

— هر ببری كه اگر شیر زبانش بیند، از هول و هیبت، روان از تنش ببرد.

صلو و لكن صیده صیده الوعی لیت و لكن فرسه فرسالة

— شاهین تیز چنگ است ولی شكارش دلبران، شیر بیشه است ولی طعمه اش

پهلوانان.

— دلیری كه هرگاه در معرکه جولان گرفت، دلبران دگر از ترس جان ناپدید

شدند.

نبکی الظلی ان ضحكت اسبالة و لرغوی ان عطشت سبالة

— اگر شمشیرش بختدد. خون بگریبد و اگر نوک نیزه اش تشنه ماند از خون

دلاوران سیراب گردد.

— روز جنگه، درندگان سحر ادبانش گیرند چون در پهنه ببرد همان اویند.

۱— غرا. جمع عربی معنی شمایل نیکو است، در مثل گویند دأبر عربیه و اقل هریره یعنی

جوانی او پشت کرد و پیری رو آورد.

جان سلحشوران را در چاه هلاکت به بند کشده از این دو هماوران از او بر حذر باشند.

و کم کمی قد فراهی الموعی فلیس تغبوا بدای نیرانه

— چه دلورانی که در پهنه برد مهمان او گشت، از این دو آتش این مطبخ خاموش نکرد.

— گواه این سلحشوری در برد «بدر» واحد، مدینه و مکه آشکار شد.
— «جنگ خبیر» و در بصره که ناکتین رابعاک نشاند و هم صفین و هروان،
— این چنین شیر مردی است که قرآن، از جانب خدای آسمان به تنای او نازل گشت.

فقوله «ولیکم» فانما یفیس فیها هو، لا یلانه

— فرمود: «اما ولیکم الله» و او را ویژه این ولایت ساخت نه فلان را.
— سه تن: خدا و رسول و علی: آنکه در رکوع نماز، زکوة بخشید.
— فرمود: «اذن و اهی» و آن حیدر است که سخن حق را گوش شنواست.
— رسولش دعا فرمود که آنچه گوید و املاء کند، محفوظ دارد و از خاطر سپارد.
— و فرمود: «وضع الموازين بالقسط لیوم القیامه» و جز علی بر ستاخیز
«میزان» باشد.

— وای بر آنکه در برابر علی وزنه اش سبک آید و خوشا بر آنکه سعادتش یار
گشته وزنه اش سنگین باشد.

— اوست امیر مؤمنان، ربه ای که از خدای یکتا جل شانه یافته است.
— از قدرت و سلطنت محروم نش ساختند با آنکه حقیقت بر آنها مکشوف بود.
— سالارمان پیشوای برحق، از حق خود دست کشید، چون یاور نداشت.
— جز چهارتن با او یار نگشت، و آن چهارتن بجان حق سوگند، از کلن اربمه بودند.
— مقداد و عمار یاسر، و سلیم محض یعنی سلمان وفادار.
— و هم جندب راست گو، ابوذر غفاری که از فرمایش بیرون نگشت.

- اگر می‌خواست، هلاکشان می‌ساخت، ولی بجا گذاشت تا نسل مؤمنین
بر جای ماند.
* از چکامه‌های عبیدی، قصیدهای است که پیشوای سوم سبط شهید را تا
گفته است:

لله ما صنعت فینا یدالین کم من حشا الفرح من مؤمنین
مائی وللین! لا هلا جفاته کم فرق الین قداما بین الین

- خدا را، جدائی، روزگار ما چه آورد، که دلها داغ‌دیده و دیده‌ها اشکبار آمد.
- مرا با جدائی چه کار؟ ظلمتش ناخسته بادا چکونه بین دوستان تفرقه
انداخت؟

- بان‌دو شاخه ترا زیر می‌ش آبی می‌خوردند: شاداب و خرم، با شمایل یکسان.
- در اثر مهر و الفت گویا یک روح باشند و دو یکسر.
- روزگار نتوانست با همه مکر و فتنش، تنم اختلاف در میان باشد و نه آندو
عهد مودت زیر پا گذاشتند.
- آخر، چشم سفر، به آن دیوار جانی افتاد که بی‌دغغه و آرام به زندگی خود
ادامه دهند.

- میر بلالی در کمان نهاد و مصیبتی بیار آورد، بعد از سالها مهر و الفت آندو را
از هم جدا کرد:

- یکی در شرق و دیگری در غرب، پراکنده و زار، رانده و اندوه‌بار.
- آری روزگار، نسبت به دوستان یکدله حسود مراست که روز وصل را به شب
فراق تبدیل کند.

- به روزگار دلم‌بند که رنگ و وارنگ است، با دو چهره و دو زبان.
- جفا کرد بر خاندان محمد که به هر دیارشان پراکنده ساخت: دوتن در
یکجا نباشند.

- گویا سوگند یاد کرده که آنان را تار و مار سازد، مانند کینه‌وری سرسخت

یا دشمنی خو نخواهم.

- گروهی در مدینه مدفون گشته اند و جمعی به کربلا و برخی در نجف.

- و هم خاک طوس، و سامرا که چون بغداد، دو بدر قایان در میان گرفته.

- سروران من! بر کدامان افسوس خورم و بر کدام گریه کنم با چشم خون چکان.

- بر حسن مسموم بمویم که مظلوم ماند؛ یا بر حسین که پیکر هر یانش میان دولشکر بفاک افتاد.

- گریم بر آنکه معاشنش با خون خضاب گرفت، صورتش را بر خاک نهاده
رگهای گردنش بریدند.

- و زینب که در میان دختران حسین لطمه بر صورت می نواخت و اشک بر دو
گونه اش شیار انداخته بود.

- فریاد می زد: ای یگانه امید زینب! که دست جدائی از کفم ربود.

- بعد از نوروزگار محبای، و اگر زنده مانم روی خوش نبینم و نه خواب بپوشانم
راه کند.

- برادر جان! قبل از جدائی سوی من بشگر، بخدا سوگند که قراعت دل مرا
با آتش کشید.

- بشگر به این دخترت فاطمه که با ذلت یتیمی و اسیری در برونست.

- هرگاه به پیکر پر خونت نزدیک شود، آن پلید شوم ما تازیانه اش بزند و او
بازوسپهر سازد.

- پناه آورده و فریاد زد: عمه جان! جانم بخاطر این دو مصیبت تباه شد؛

- شرب تازیانه بر پیکر ناتوان و درنجورم، و داغ پدر که بر دل نشسته گرا ببارت
و جانکاه تر.

- به یگانه بازمانده امات علی بشگر که بی یاور است و با دو زنجیرش به غل
بسته اند.

- کیست که بعد از تو بما رحم کند، کیست که این دو اسیر یتیم شفت آرد.

— وحسين سبط، در گرداب مرگه: گاهي دوست به جلو افراشته و گاه به دو
زانومي نشيند.

— توان پاسخ ندارد، جز اينكه با چشم حسرت باريدنها مي نگرد.
— همواره چون ابر بهاران بگريم، براي آن دوسرور شهيد.
— آن دوسرور شريف كه بهترين جهانيان اند از حيث پدر وجد.
— يازبرانه به درگاه حق، پيشگامان به سوي خدا، دوشفيح روز جزا.
— عارف بمقام خالق، حكيم درميانه خلق. دادگستر، و فرزانه.
— شكيبا در نعمت، شاكرد در نعمت، پشت كرده به دنيا، رو آورده به خدا.
— گواه بر خلق، پيغواي بر حق، راستگو از جانب خدا، وه چه با وفا.
— پارسا، پرهيزگار و پاك، با ايمان، شجاع و بي باك.
— حجت بر خلق، فرمانرواي پاك سیرت، پاك نهاد با در ايت.
— دو پر نور و روزان در عالم اشباح (نور) و چونانكه رسول فرمود: دو گوشواره هر شي.
— دوسيب خوشبو بردست احمد، و دو نعل گهر بار براي علي و فاطمه.
— درود خدا بر روح پاكشان، و سیراب باد تربستان در پائيز و بهار.
* تا آنجا كه گويد:

— اين حماد را عملي شايسته درگاه نباشد، جز اينكه به دامن «ميم و عين»
چنگ زده باشد.

— «ميم» يعني منتهاي آرزويم محمد. «عين» يعني علي كه نور چشم است.
— درود خدای بر ايشان باد، مادام كه خورشيد بدمد و سپس راه غروب گيرد.
* اين قصيده ۵۷ بيت است كه چهل و چهار بيت آن مذكور شد.
و قصيده دارد در سوك سيد الشهداء سبط پيامبر كه ضمناً از حديث غدير
ياد مي كند:

— سلام بر آن بازگاهي كه در كر بلا مي درخشد، و گنج پارسائي و جهان دانش
در خود نهفته است.

- محفل ماتم بیاکن وسیلاب اشك فرو ریزا
- تربت پاکش باسوزدل میوس وگونهها برحاک درش نه.
- بگوا ای آرامگاه قدس که پیکر سرورم دور تو است، سیراب باشی سیراب.
- بناز بر تربت دگران که سزاوار هر گونه افتخار و نازی.
- گل بوستان پیامبر در تو آرام گرفته: آنکه در قلب دیده مصطفی جای داشت.
- کوه و فارود دیای دانش در تو جاساخته، آری سرفرازی و بالیدن سزاوار توست.
- پیکری در تو نهان است که با فرو افتادش ارکان دین فرو ریخت با آنکه
استوار بود.

- آنکه جبرئیلش با سرود شادی گهواره حنجان بود، و میکال با تحفه وارمغان
به درگاه.

- آنکه فطرس ملک به آستان همایون پناه جست و به آسمان بیلگون پر کشید
- آن روز که سپاه دپسر هند به سوبش شتافت تا کینه دل باز جوید.
- آه، خداوند! با شمشیر گلوش شکافتند جام فدایش باد.
- با اندوهی جانکه به خیمه زنان چشم دوخته از غیرت دل خون می خورد.
- آن هنگام که سمندش بازین بازگون غرقه در خون جانب خیمه ها گرفت
شبهه گشان.

- پردگیان فریاد نوحه وزاری سر کردند، مویریشان و مویه کنان
- از خیمه بیرون شتافتند، با آنکه جامه نقوی و پارسائی به تن داشتند.
- از سوز دل سیلی به صورت نواختند، و با تاله و شیون برون ناخستند.
- آوایشان به ماتم وزاری در میان دشمنان بلند بود، چون دیوانگان.
- چادر از سر فرو گذارده بیگانه و خویش از هم باز شناسند.
- و چون سرانور حسین را بر بالای نی دیدند، چون بدر تابان.
- فریادی کسی بر آوردند، ای قوم از چه رو اسیر باشیم؟ با آنکه جرمی نیادردیم.
- از چیست که در میان شما یکتن خاندان رسول را یار و یاور نیست؟

- براین سیه کاران خشم و نفرین خدا تثار باد، و لعنتی پیوسته و همواره، در همه روزگار.

- به آنکه بردوستی آل احمد ملامت کن، برگو: پیوسته در آتش حسرت سرنگون باش.

- در عرش تشویق و معذرت، زبان به ملامت گشودم، آنهم در محبت این خاندان.

- که خدای کیهان، علی پدرشان را به روز «خیم» پیشوا در هبر ساخت بر جهانیان؟

- روزی که دست بیعت سپردند همگان، گوئی نه؟ از خدیبر خیم پرس و

جهاز شتران!

- آنکه رسول خدا دانش اولین و آخرین را ویژه اوست.

- همان که بردوش پیامبر گام نهاد، بهتر به گویم: بر عرش خدا پا نهاد.

- و خانه کعبه را از لوث پتها پاک کرد: يك بك از بالا به زیر افکند.

- می گفت: «اگر خواستی، دست بر اختران آسمان سودمی، و چه با اقتدار

بودم آن دم».

- همان که غورشید مغرب برای او بازگشت سفید و درخشان.

- چون نماز پسین به وقت بگفتاشت، روان شد به سوی مغرب شتابان.

- همان که ساقی کوثر باشد، نوشاند دوست را و معروم سازد دشمنان.

- فرماندار «حشر» که دوزخیان را در دوزخ و بهشتیان را در بهشت جای دهد

جاودان.

- خدای را فرشته ای است مغرب، بر صورت علی بر فراز کیهان.

- فرشتگان که شوق لقایش دارند، بزیارت شتابند، به به از نائی و میزبان.

- همانکه در «مرمر»^۱ مرده ای را زنده ساخت، از گورش بر آمد

لبیک زنان.

- آن علی که پیامبر خدا، مکرر درم کردش فرمود، بابائیک بلند؛
- توئی رفیق من! دشمن من! وزیر و خلیفتمن، و چه وزیر خردمند!
- توئی جایگزین من و چه هرون جایگزین موسی، از این رو پشتیبان
دیگر نخواهم.

- همان که در پهنه میدان دهر و عبوده را بر خاک هلاک افکند.
- در غیبر با باد لیری و جوارت از جای برکنند.
- فاطمه پرچم را بر دوش کشید؛ که روز قبل به دست مردی زبون و ترسو
نگون گشت.

- آنکه فرمان حق جنت فاطمه شد و دیدگانش با میلاد شب و شبیر
روشن گشت.

وهم تائب ذوالجلال علی آدم دارد ذنبه مطهرا

- با شرافت این خاندان توبه آدم به درگاه حق پذیرا شد و گناه او بخشوده آمد.
- به بمن وجودشان آسمان بر جاماند و گره با ساکنانش فرو می ریخت.
- به همراه همین خاندان رسول حق به «مباهله» برخاست؛ در جهانیان
شرافتی بدین پایه سترگ توان یافت؟
- در شأن این خاندان آیینی از جانب مقتدر مهیمن نازل گشت که بس فراوان
و شایگان است.

- در سوره های طس و حامیم و سوره رحمن و آیات دیگر که دروغ و افترا نیست.
- در این آیه که گوید: «بسمورت نطقهائش بیافریدیم تا بیازمائیم، از این رو
شنا و بیناست».

- لطیفه ای است که اگر شناسای حق قائل کند، مقام ارجمندش دریابد.
- ای دوست من! اگر از سوره هل آئی و تفسیر آن با خبری گوش فراده که گوید:
- «یکو کاران از جام شرابی سیراب شوند که چاشنی آن کافور است».
- ویژه آنان، قادر مهیمن چشمه بر آورد که به هنگام نوش، در جوش و

خروشان است .

- به نذرشان وفا کردند و خدایشان ستایش کرد ، با آن شرائط کیست که به نذر خود بپایند .

- آری، آنان از حساب و بازجوئی رستخیز بی‌مناکنده روزی که شرادشکنجه و هذابش در هوا پیران است .

- خدایشان از آسیب آن روز در پناه گرفت که جز خرمی و نشاط نبینند .
- پیاس صبر و شکیبائی در داند ، بوستان بهشت و جامه‌های حریر پاداش گرفتند .
- تکیه زنند بر نغتهای زرین در سایه انبوه درختان ، نه خورشیدی پیدا و نه سوز سرما .

- جامه‌های شراب گوارا بپرخ افتد ، شرابی که از چشمه قدرت پر شود .
- در پیاله نقره و مینای بلور ، و چه زیبا و خوش تر است .
- جامی دیگر از سلسبیل با عطر زنجبیل ، که کاهرا شیرین و معطر سازد و دل را شفا بخشد .

- در عرصه بهشت به هر سو بنگری ، نعمتی پایدار بینی با سلطنتی برقرار .
- جامه‌ها از تافتة سبز که بر نو آن دلرباست .
- حلقه‌های نقره خام، زبور دست و گردن ، از همه والاتر ، شراب ناب که خماری از سرها بزداید .



- عبدالعزیز جلودی^۱ که مردی راستگو و یسکوکار بود ، حدیث گفت :
- از راستگویان دگر همچون علانی ، که یاد هر دو گرامی باد .
- تا برسد به ابن عباس گفت : جمعی در خدمت رسول خدا بودیم .

۱- ابراهیم، ابن یحیی، بهری، یکی از مؤلفین امامیه و مؤلفین ثابت‌قلم که در فقه و حدیث و تاریخ کتابهای دقیقی تألیف کرده . در سال ۳۳۲ هـ قلم‌ذی‌حجه جهان را بدرود گفته است .

- دخترش فاطمه بتول گریان و نالان در رسید.^۱
- فرمودش: چیست ای دختر کم که گریانی و نالان؟ در پاسخ آهسته گفت:
- زنان مردم جمع آمدند و هر يك به زبانی سرگرفت زدند:
- پدرت ترا باعلی کابین بست، شوهری فقیر و بی مال.
- فرمود: فاطمه جان گوش فراده! خدا را سپاس گزار که نعمت سرشاری نصیبت کرد.
- جز بفرمان خدای، ترا باعلی جفت نکردم، همان خدای که تدبیرش بکواست.
- خدا به جبریل فرمان داد و او را آوای بلند در آسمانها صادر داد.
- شنگان همه فرا آمدند و در بیت المعمور، گرد جبریل ایستادند.
- جبریل به یاخاست و حق ستایش و بزرگداشت حق بجا می گذاشت.
- آنگاه ندا در داد: پروردگارا شاهد باش که فاطمه را باعلی، جوانمرد پاک گوهر، جفت کردم.
- خدای آسمانها فرمود: کابین این فرخنده ازدواج را من مقرر سازم که بالاترین کابین است.
- يك پنجم سود و بره آب و خاک، و مهر و وداد آنرا بر همگان غرض و مسلم ساختم.
- بدین هنگام درخت طوبی شاد باش خود را بر حوربان نثار کرد، مشکه عنبر و هبیر.^۲

- روایت است از رسول خدا سخنی که در میان امت مشهور است.

- فرمود: در آن اثنا که بهشتیان در بوستانها می خرامند، بر تویی بتابد.

- ۱- این آیات را، این شهر آشوب در کتاب «مناقب» به نام عیدی ثبت کرده و گمان بردهم که مراد، سیان بن مصعب عیدی است، از این رو در ضمن شرح حال او در ج ۲ ص ۳۱۸ یاد آور این اعداد شدیم، بعد که بر تمام قصیده دست یافتیم متوجه شدیم که منظور، این عید عیدی است.
- ۲- شرح این احادیث در جلد ۲ ص ۳۱۸ همین کتاب القدیر، ملاحظه فرمائید.

- چنان پر نوری که از درختش آن چشمها خیره شود، شکفت آوردند و فریاد زدند:
 - مگر نه خدای عزت فرمود: اینجا نه خورشید تابد و نه سوز سرما باشد؟
 - هانفی بهشتیان را پاسخ دهد: آرام گیرید شما از هر آفتی در امانید.
 - سرور و سالاران علی با زهراء مرضیه سخنی گفت که او را به وجد آورد.
 - این درخت و یر تراز شکر خند مبارک اوست. حق او را بشناسید و یادش گرامی دارید.

- ای زادگان احمد! به دستاخیز پشت دیناه من شمالید.
 - به خاطر شما و به فرمان شماست که دوستان سعادت یابند و دشمنان شما در آتش سوزان جای کنند.
 - دوستی شما ذخیره فردای ماست، و چه ذخیره با برکت و گرامی.

- باین قصیده چون در و گوهر گوش سیار که همه حد است نه شوخی بشایسته
 سپاس نه سر زشت.
 - ابیات آن پرداخته فکر و نتیجه احساس علی بن حماد است که چنین با ضرب
 و زیور است.

قصیده ۹۲ بیت است.

* به نام ابن حماد شاعر، در ضمن مجموعه های قدیمی که در نجف اشرف و
 کالمیه بدست آمده قصائد فراوانی دیده شد که اینک فهرست آنرا می نگاریم، و
 برخی از ابیات منتخبه را اینجا درج می کنیم:

۱- قصیده در ۲۶ بیت و مطلع آن:

یا یوم عا هورا اطلت بکالی و تر کفنی و قفا علی البر حاد

۲- قصیده در ۳۷ بیت و مطلع آن:

هن بالعبید ان اردت سوا لی ای عید تستباح العزاء

- برای نهیت عید، سراغ دیگران گیر! آنکه پرچم عزرا افراشته عیدش

کدام است؟

— در این سوک و ماتم از هر چه عید است، بیگانه‌ام، مرا با سوز دلم واگذار و بگفت:

— همگان سال نورا با شادی و سرور استقبال کننده عید من با فریاد زاری

شروع شود.

— و چون جامه نو در پوشنده من جامه اندوه و مصیبت نه تن بیارایم.

— دیگران شراب تاب نوشنده شراب من مرشکی داشت که همراه خون از دیده

روان است.

— و چون از وجود و سرور، شادی آغاز کنند، من ما شیون و زاری بر حسین!

ترانه غم ساز کنم.

— اگر بارغمی که از مصیبت او بر دل نشسته، ناز و بود وجودم را بر باد دهد، کم است.

ایمنی پهنه من موافقه ابدانهم پدر الاعدا

— آیا سزاوارتنیست و مبارکباد است، آنکه سرورانش به دست دشمن نابود و

هلاک شدند؟

— آه، ای کربلا! چه غبارغمی که در تو، بر دلهای داغدار نشست؟

— بعد از کشته کربلا که به جور و سیه کاری شهید شده، بار هم از زندگی بر خوردار

باشم؟ چه بیحیالی؟

— چگونه شربت آبم گوارا شود، ما آنکه حسین، با تشنگی جام بلاراسر کشید؟

— چگونه صبر و فرا گیرم که پیکر شریفش عریان و برودا در برابر چشم باشد؟

— چگونه سرشکم چون سیل روان نباشد، که محاسنش از خون خضاب گرفت؟

— پیکر او در بیابان «طفه» با مال سم ستودان گشت، و پیکر من بر بستر

نرم آرمیده؟

— پدرم فدای زینب باد که چون کنیزانش، از پرده عزت بدر آورده به

اسیری بردند.

— و چون بر شهدا گفت کرد و پیکر مراد را عریان و پر خون بر خاک دید.

— شتابان بهسویش دویدم. شمر با دشنام و ستیزش برشمرده و او آرام و لرزان گفت:

— ای شمر! بگذار تا عوشه‌ای از دیدن برادرم بگیرم. این آخرین آرزوی یاک اسیر است.

— آیا جدمان رسول خدا را یاس نمی‌دارید که اینگونه بی‌آزوم، به ستیز من برخاسته‌ای؟

— وبعد روپیرا درگفت: ای برادر عزیزم! از چه مرا در گرداب بلا یکه و تنها رها کردی؟

— در این غم جانکه استخوانم آب شده، پیکرم درجود و توانم سستی گرفت.
— ای برادر! امیدم بود که در مرگ و زندگی غمگسار من باشی، امیدم ناامید گشت.
— اگر می‌پذیرفتند جان خود را فدای تومی ساختم، گرچه ناقابل است.
— ای برادر! بعد از توبه کسی دل بستم، کور شوم، که دیگر روی جهانیان ببینم.
— آه! چه حسرت‌بار، این فاطمه دخترک تو است که جامه اسیری به من دارد.
— از سوز مالم دستی بر سر و دستی دیگر بر دل گرفته می‌نالد.
— می‌نگرد که پدر تاجدارش در خون طایفه، ریمکهای تفتیده کربلا را در مشت می‌فشارد.

— از شدت ضعف، توان در پای نمانده که سوی پدر خیزد، تاجدار با ناله دردناک می‌گوید:

— پدر جان! روزی تیمی و ناتوانی به چه کسی پناه برم؟ درد اندوه و محنت مرا که دوا خواهد کرد؟

— و چون دید که لبهای پدر بی حرکت و تنها چشم اندوه‌بارش به حسرت نگران است.

— جانب عمه‌ها دویده گفت: عمه‌جان، خاک غم بر سرم باد که یتیم شدم.
— ای خاندان احمد! درود خدا بر شما باد تا روزگار باقی است و اختران

جوزا پر تو افشان.

- شما از میان خلق، برگزیده خدائیده چنانکه حدتان حاتم پیامبران.
- شما اختران هدایتید، با پر تو شماست که خلق جهان از حیرت و گمراهی برهند.
- من داین خمادم، خود باخته آن خاندان که مهر شما ذخیره فردای من است.
- امیدم اینکه سرافکنده نمانم، و به آرزوهای خود کامیاب باشم.

۳- قصیده با ۷۵ بیت و این سر آغاز :

هجاك نوى الاحبة كلف شاء بداء لاصيب له دواء !

۳- قصیده با ۲۸ بیت و این سر آغاز :

ایفرح من له کبد یلذوب و قلب من صبا به کثیر

۵- قصیده با ۶۸ بیت و این سر آغاز :

وبك یاعین سحر دما سكر با وبك یالقب یی حرینا کلبا

۶- قصیده با ۷۴ بیت و این سر آغاز :

الاعبا وقد لاح النصب وحب الراس منقصة نصب

۷- قصیده با ۶۷ بیت و این سر آغاز :

دعوت الجمع فانكب انكبا و قدوت الو عبا اجابا

و در این قصیده گوید :

- اگر مهر خاندان رسول، گناه است، مرا از این گناه چه باك است .
- مهر ورزم و ثنای خود را ثنای دشمنان سازم، و ثنای دشمنان فحش و دشنام .
- ثنای آنان را وسیله معاش خود بساختم، بلکه خواسته دل بود که به جان
کوشیدم .

- «ابن حماد : علی» بامدح و ستایش این خاندان جزیادانش الهی را در نظر
نخواهد گرفت .

۸- قصیده با ۲۶ بیت و این مطلع :

هل جسمی من المقام طیب ام لعینی من الرقاد نصیب

- ۹- قصیده با ۳۰ بیت و این مطلع :
 با اهل بیت رسول الله انکم
 لاشرف الخلق جدا غلب او آبا
- ۱۰- قصیده با ۶ بیت و این مطلع :
 اندر لبه طراک و عجائب
 کنری و فیه فرائد و مصائب
- ۱۱- قصیده با ۳۲ بیت و این مطلع :
 ایا من لقلب عالم العسرات
 ومن لظنون لمکب العبرات
 این قصیده، به سببیک ناثیه دعبل است و در آخر قصیده گوید :
 الیک امین الله ظم قصیده
 علی بن حماد دعاها فاقبنت
 هبیه لما قال الخواصی دعبل
 مدارس آیات خلعت من ثلاثه
 امامیه تر هو بحسن صفات
 و حفته من اعظم الهممات
 تضمنه الرحمن بالارفات
 و مهبط وحی مقرر العرصات
- ۱۲- قصیده با ۹۵ بیت و این سر آغاز :
 بقاع فی البلیع مقدسات
 و اکسافی بطیبة طیبات
- ۱۳- قصیده با ۲۸ بیت و این سر آغاز :
 و عنی انوح و اسعد التواحا
 مملی بکی يوم الحسین و لاحا
- ۱۴- قصیده با ۴۳ بیت و این سر آغاز :
 اری الصبر یفنی و الهوموم یزید
 و جمعی یبلی و النقام جدید
- ۱۵- قصیده با ۸۶ بیت و این سر آغاز :
 ماض عهد الصبری لو انه عاد
 یوما یزودنی من طیبة راد
- در این قصیده به استقبال سید اسماعیل حمیری رفته است که در قصیده گوید :
 طاف الخیال علینا منک عباد
 و از این رو عبیدی ما در آخر قصیده گوید :
 و ازت ما قال اسماعیل مبتدا
 «طاف الخیال علینا منک عباد»
- ۱۶- قصیده با ۳۷ بیت و این مطلع :
 أبک ما عشت بالجموع الفزار
 للحریری محمد المختار
- ۱۷- قصیده با ۲۹ بیت و این مطلع :
 و آمرنی بالصبر أسرفت فی امری
 أیمر منلی لا ابالک بالصبر

۱۸- قصیده با ۶ بیت و این مطلع :

سلامی علی قبر قصن حیدرا
سلام متوق ما بطیق التصبرا
و در آخر این قصیده گوید :

من در دین خود راه افراط بیوم، و نه در مهر «وصی» راه تفسیر گیرم
یا این روش و آئین روز رستاخیز، «علی بن حماد» به ملاقات حق خواهد رفت

۱۹- قصیده با ۲۸ بیت و این سر آغاز :

یا لایم مع ملائی فی الهوی وذر فان حب علی قام فی غدی

۲۰- قصیده با ۶ بیت و این سر آغاز :

دعی قلبه داعی الوعد فاسما و داع ابادی شیهه فتورعا

۲۱- قصیده با ۷۷ بیت و این سر آغاز :

فرقت یا بین شما کان مجتمعا ابعثت عنی حبیبی و السرورعا

۲۲- قصیده با ۲۵ بیت و این سر آغاز :

خلیلی عج بنا طل الوفوا علی من فوره شمل الوفوا

۲۳- قصیده با ۵۶ بیت و این سر آغاز :

خواطر فکری فی العشاء تجول و حزنی علی آل السی بطول

۲۴- قصیده با ۵۸ بیت و این سر آغاز :

اهجرت یا ذات الجمال دلالا و جعلت جسمی للصدود خیالا

۲۵- قصیده با ۲۷ بیت و این سر آغاز :

الان رین المرء فی عمره العقل و بهج هدی مافیه زخوفه زل

۲۶- قصیده با ۲۱ بیت و این سر آغاز :

یا علی بن ابی طالب یا ابن المعطل یا حجاب الله و الیاب القدیم الازلی

۲۷- قصیده با ۵۱ بیت و این سر آغاز :

ناجتک اعلام الهدایه فاعلم و اقامت فیها بالنطریق الاقوم

فاطر بعین العقل فی عقبی الهوی و اسأل عن الدارین ان لم تعلم

۲۸- قصیده با ۵۵ بیت و این مطلع :

اتوم بعدکم علمی حرام من فارقی الاحباب کیف یمام؟

* فوائده دیگری هم در مجموعه‌های ادبی به‌علی بن حماد عابدی نسبت یافته ولی سروده این حماد دیگری است محمد نام که قرن‌ها بعد چشم نه‌زندگی گشوده است، از جمله قصیده با این مطلع:

فیر مصاب السبط ذمک ضاح ولات ذاسلو عن العز جارج

شاعر، در آخر این قصیده، خود را چنین معرفی کرده است:

لعل ابن حماد محمد عبدکم له فی حد خیر البیرة ضافع

— باشد که این بنده شما (محمد بن حماده) را به برستائیز — بهترین جهانیان

شافع آید.

غدیرة ابو الفرج رازی

تجلی الهندی دیوم الدیر، علی الشبه وبرز ایریز البیان من الدبه

- بروز غدییر، جلوة حق بر تاریکی شبهات پرتو افکنده و طلای ناب از غش پاک شد.

- خدای عرش، نظام اجتماعی را تکمیل فرمود، چونان کفر آن مجیدی پرده بیان کرد.

- رسول خدا در اجتماع مسلمانان به پا خاست و بازوی علی یکتا مرد جهان را برافراشت.

- فرمود: هر که مرا من سالار و سرورم، اینش سرور و سالار است. و چه افتخاری؟

شاعر:

ابو الفرج، محمد بن هندوی رازی.

* «خاندان هندو» از خاندانهای مشهور امامیه اند که به شعر علم و ادب پیافخته اند. در میان این خاندان جمعی یازدور وصل و دانش به افتخارات و بزرگواران آمدند، در فن شعر و انشاء گامهای وسیع و مثبتی برداشته و در فرهنگ رحال ما نام و نشان

۱- رش، مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۳۱ ایران. صراط المستقیم باحی

و شهرت علمی و ادبی فراوان یاد شده‌اند.

از جمله: ابوالفرج محمد بن هندو، سرودمان این بیت شریف است که ابن شهر آشوب در معالم العلماء از شعرای اهل بیت دانسته، و در صف پرهیزگاران جای داده است.

* از جمله: ابوالفرج حسین بن محمد بن هندو است که ثعالبی در نیمه ج ۳ ص ۳۶۲ به شرح حال او می‌پردازد، و بعد از اینکه از اصحاب و دوستان صاحب ابن عباد و زیر ممر و فتن شمرده، قسمتی از اشعار او را یاد می‌نماید و می‌گوید: سرودهای نمکین او فراوان است و مقام را گنجایش ذکر آن نیست، جز اینکه چند بیت، به عنوان نمونه یاد شود؛ از جمله:

- اگر قلعه‌های مجد و عظمت را بر افراشته بینی، و حشت مگیر، پیش رو که گام به گام بدان نزدیک شوی.

- نیزه بلند که بینی سر به فلک سایده از خالک برخیزد و گره گره جانب آسمان گیرد.

* و هم این سرود دیگری:

هو لون لی ما بال بینک ملرات	محاسن هذا القلبی ادعها همل؟
فلک رت عینی بطلة وجهه	فکان لها من صوب ادعها غمل

- گویند: دیدگات را چه آسیب رسیده از آن نگاه که بدیدار این غزال گشودی اشکبار است.

- گفتیم: تیر نگاهم در آغوش و خسارش جای گرفت، از این روش با سیلاب سرشک غسل باید کرد.

* و از جمله: ابوالفرج، علی بن حسین بن محمد بن هندو، شرح حال او در فرهنگهای رجال ادب یاد شده، و همگان دانش سرشار او را ستوده به مهارت او در

۱- طبقات الاطباء ج ۱ ص ۳۲۳، دیمه القصر ۱۱۳، فوات الوفيات ج ۲ ص ۴۵، معجم الادباء ج ۱۳/۱۳۶، محبوب القلوب اشکوری، نسمة السحر.

فن حکمت و فلسفه، طب، انشاء شعر، احساس و ادب اعتراف کرده‌اند، کتاب «مفتاح طب»، «مقالة مشوقه» پیش‌گفتار در علم فلک، «کلم روحانیه» از حکمت یونانیان «وساطت» بین زیبارگان و لوطیان، که جنبه‌هزل و شوخی دارد، از تألیفات اوست، ضمناً دیوان شری هم از خود به یادگار نهاده و در سال ۴۲۰ در جر جان بند و دحیات گفته است.

واز سروده‌های ابوالفرج علی در مضامین تازه و بدیع:

— سنگینی وقارم در برابر آهووشی از دست رفت که چشم جهان‌یان به‌سویش دوخته است.

غدا وجهه کعبه للجمال ولی قلبه الحجر الاسود

— رخسار ماهش «کعبه» زیبارستان ولی در سینه‌اش «سنگ سیاه».

— واز سروده‌های ادیبانه‌اش:

— بآن ماهپاره بگوئید: ترا باصلاح و فساد من چه کار است؟

زود لولا راحلا قبله لابد للراحل من زاده

— از لب‌ات توشه همراه مسافر دل‌باخته‌کن، مسافر از زاد و نومه ناگزیر است،
* و هم این قطعه دیگر:

— گفتند: چند روزی به دگران پرداز و دل از دوستان بی‌وفای بردار، چاره دل همین است.

— ولی این دل به گنجایش مهر آنان ساخته شده، مهر دگران را در آن راه نیست،
* و هم این قطعه زیبای دیگر:

— بجان خودت سوگند که به خاطر بدگویان و سخن‌چینان، از نامه‌دردیج نکردم.
— بلکه از فراغت سیل اشک برداشتم ریزد و نامه را سیاه کند: نامه سیاه‌فام!

ارسال نیست.

* و یا این سرود دیگر:

— مرد عالمه‌مند را با افتخار و کمال چکار؟ کسی جابجافتخارات پوید که تنها و یکتاست.

– ببینی خورشید عالمتاب که بکناست، اقطار کیهان در فروددد، و بنات نعلش
از جای بجنبند؟

* و این قطعه آخرین:

– آنجا که خوار و بی مقدار شوی، خیمه و خرگاه بیرون زن که خواری فرد.
ما بکی است.

– اگر زیستن در خانمان مایه شکست و نقصان است، ترك گفتن آن ماعزت و
شرافت تو آمان است، نه ببینی که چوبه صنفیل در هندوستان باهیزم برابر است ؟
* خواننده گرامی فراموش نکند که شرح حال ابوالفرج علی بن هندو، در
کتاب «عیون الابیاء»، «فوات الوفيات»، «معجوب القلوب»، به «بیتمة الدهر» حواله شده
در حالیکه بیتمة از شرح حال او خالی است، بلکه شرح حال پدرش حسین بن محمد
در بیتمة یاد شده است.

اضافات چاپ دوم:

[بلی، تعالی شرح حال ابوالفرج علی را در «تتمة بیتمة» ص ۱۳۲-۱۳۳ یاد
کرده و او را با عبارات زیر مشخصه است:]

در آداب و علوم دستی کامل و سهمی به سزا داشت و در فن بلاغت فائق و کامیاب
بود. یگانه روزگار در شعر و احساس و وزن. نادره اهل فضل در رسید مضامین بکر و
شیرین. پیشوای اهل ادب در نظم جواهر آبدار و لؤلؤ نادر. این همه با پرداخت
عبارات شیوا، و دریافت هدفهای والا. و اوست یادآور نقادان یرفن که اینك شعر من
است جدوی سخن.

من در کتاب «بیتمة»، فقط شمه از اشعار نضیه او را یاد کردم، چون به تمام
سروده‌های او دست نیافته بودم، اینك در اینجا (تتمة الیتمة) سعی از چکامه‌های
نفر و ساخته‌های تمکین پر مغز و درج می‌کنم که در صفحات تاریخ ادب چون منجزه
رخشان از تمام ادب پروران سبق برده است

تعالی، بعد از این قنا و ستایش، اوراقی چند از شعر آبدار، و قسمتی از رساله هزلیه «وساطت» او را زیب و زیور کتابش ساخته است.

* و از جمله این خاندان: ابوالشرف فرزند ابوالفرج علی بن حسین بن محمد بن هندو است که صاحب «دیه القصر» در صفحه ۱۱۳ ضمن شرح حال پدرش از او یاد می‌کند.

تذکره که در صدر این فصل نگاشته آمد، گاهی در مجموعه‌های ادبی به نام ابوالفرج: سلامه بن یحیی موصلی ثبت شده^۱ و این صحیح نیست، زیرا دانشوری که به کتاب «مناقب» این شهر آشوب و نیز کتاب «معالم العلماء» او واری کرده باشد قطع دارد که این شهر آشوب، ابوالفرج موصلی را در هر دو کتاب با نام کسوجک یاد می‌کند، و شاعر ما ابوالفرج را با کنایه. و خدا دانایتر است.

مخدیره جعفر بن حسین

از لای بنجوره فی صحره ظهورت علامه

– بگوی آن راکه پای از گلیم بیرون نهاده و در سرودهائی آثار تجاوز
آشکار است.

– از بیخردی، دین خود را به گمراهی سرگشته فروخته، چشم طمع به حطام
دلیوش دوخته؛

– ترا چه رسد – ای ملعون ازل و ابد – که در سراز امامت سخن ساز کنی؟
– پنداشتی، امامت میراث رسول است، نه حق گمتی و نه شایسته تکریم شدی.
– امامت و پیشوائی با حق رسول است که قائم مقام اوست.

نگاه فی يوم غم بعیدر لعاقبه

– چون آنکه در غدیر خم با حیدر فرمود، آنگاه که او را پیاداشت:
– هر که را من سالار و سرورم، این علی سرور سالار است. و چه بلیغ و
رسانا فرمود.

– از صاحب خبری پرس، تابدائی و سرانگشت ندامت به دندان گیری.
– اوست که با شمشیر بران در چینه پیکار، غبار غم از چهره ها زدود.
– در روز بدر که سرورانت از ضرب بازویش به ستوه آمدند.

— درشان (عاسی) درتند اسارت، با مال و افغان خواب از چشم پیامبر ربود
— در آئین ما، پیشوا و سالار، آن کسی است که رسولش علناً نام برد و ارکان
امامت را استوار کند.

.. دره پناه ای میرد که آتش جنگ فروزان شود، شعله های آن را حاشا سازد.
.. دوست قلمه کشای «حیبر» بعد از آنکه دگران با قرار، راه سلامت جستند.
.. بخدا سوگند! اگر جهان را با او مقیاس گیرند، اسرارش بر او نیفتد.
* قاصی، ابی لکرم، محمد بن عبدالمنک بن احمد بن هبة الله بن ابی حرادة
جلد ۱، درگذشته سال ۵۶۵، در شرح قصیده عبیده ابی فراس که به نام «شایبه» شهرت
آورد، روایت می کند: در حضور متوکل قطعه شعر
خواندم که در آن بهرافضی ها تاخته ام، متوکل به عنوان حمله، فرمانداری بحرین
و یمن را به من داد، نزد و در حضور همگان چهار خلعت بر تنم بیاراست، قطعه شعر
این است:

لکم ثلاث نعمت و بعد لکم انقی الظلّة

.. جانشینی رسول، بمیراث، شما راست، تاجدگری شما سیه کاری از میان
برخاست.

— دختر زادگان رسول، چشم ما به میانه آن دوخته اند و کمترین بهره ای ندارند.
— نامه داد که ازت ببرد، دختر را جانشینی نبرد.
— آنانی که میراث شما را بخود بستند، جز پشیمانی طریقی نیستند.
— حق و راقه به حقدار رسید.

— اگر حق جانشینی و خلافت دخت رسول را بود، هنگامه قیامت بپا بود.
.. میراث او جز هرة شما نیست، نه بخدا سوگند، کرامتی هم نیست.
اصبحت بین محبکم و المبغضین لکم علامه

— اینک منم که با این چکامه ام، میان دوست و دشمن نمایانم
* مردی که او را جعفر بن حسین خوانند، بر این ابی حفسه تاخته و با این شعر:

دقل للذي بهجوره، الح سخن در دهان او شکسته است.^۱
 امینی گویند: به گمان اینک که شاعر ما از فرزندان ابو عبدالله حسین بن حجاج
 بغدادی باشد یا از معاصرین او، در شمار غديره سرایان قرن چهارم یاد کردیم، و
 بیش از این از شرح حال شاعر اطلاعی بدست نیاوردیم.
 البته غیر از آنچه ذکر شد، غديره های فراوانی از سروده های قرن چهارم
 بدست آوردیم، ولی چون به شرح حال سرایندگان آن واقف نشدیم، از ایراد آن
 صرف نظر نمودیم.

شعراء غدیر
در قرن پنجم

۲۵

غدیریة ابو النجیب، طاهر

درگذشته ۴۰۶

عید فی يوم غدیر و السلام و انکر اهد علیہ السلام

- آنکه در برابر حق تسلیم است، روز غدیرش عید است، اما مجرم تبهکار
در عناد و اسکار.

- ای منکران روز غدیر و آنچه رسول مختار در غدیر خم اعلان کرد ا
مرگ بر شما باد!

- خدای تعالی که شوکتش بلند باد، آیتی فرستاده د امروز آئین شما را
به کمال رساندم.

- وصیت هدایت را بر شما تمام فرمودم ، آری مصب امام ، از نعمت بخشی
خداست بر انام^۱.

۱- مناقب این شهر آشوب ج ۱ ص ۵۲۸

شاعر:

ابو نجیب، شهاب بن ابراهیم بن حسن جزری ملقب به «طاهر» از شعراى اهل بیت است که در رشته‌های مختلف شعر به نظم گهرپرداخته و بر شاخصار سخن سرود شادی ساز کرده، با احساسی دقیق و عباراتی رشیق و مضامین ژرف و عمیق، اشعار آبدارش در دیوانی گرد آمده است.

این شهر آشوب در «معالم العلماء» گوید: از شعراء با شهامت اهل بیت است که بی‌پروا از فتنه دشمنان، ندای ولایت در داده و به ستایش این خاندان زبان گشاده است. و در «معجم الادباء» ج ۲ ص ۲۶۱ گوید: از شعراء عبدالعزیز بن محمد بن بویه است مهربی را هم ثنا گفته: شعرش دقیق و اسلوبش لطیف بود. در سال ۴۰۱ در گذشته از جمله شعر او:

— اگر آدمیزاده از امکانات خود خوشنود نباشد و کاریگی به فرجام نیاورد.
— او را واگذار که رسم تدبیر نداند، یکروز خندان است و در برابر سالی گریان.
* و از جمله شعر او:

— ای گروه سوغیان! ای شیرین‌ترین گردهان! کی‌ش پدید آورید ناستوده و پلید.

— آیا خداوند عزت در قرآن فرمود که چون چارپایان بشوید و در حق کنان حقتک بیندازید؟

* و همو گوید:

قالی: باج الفرائی فرانی
اودعانی امت بما اودعانی

قلت للقلب: مدهاتک اینی
ناظراه فیما جنت ناظراه

- به دل گفتم: از چه آشفته برگوا گفت: خبازپسری فاروپودم درید.
- جادوی چشمانش جان مرا خسته، دلش بجوئید تا قلب مرا شفا بخشد
یا واگذارید که با درد خود بمیرم.
* و نیز گفته:

- سرزمین خدا وسیع است و نعمت دنیا قراوان
- بآبها که من به خواری داده برخالک راه نهشته اند برگو: سبکبال بار سفر شنیدید.
* و نیز گفته:

- رای مرا بر هم زدید، از آن روز که اردیده ام پنهان شدید روی خویش ندیدم
تا باز گشتید.

- شما را ما شور و شیدائی من کاری نباشد، بهر چشمی منگرم، ممکن نیست
بهتر از شما بیایم با نگاه مهر آمیز و با ما نفرت و خشم.

* و نیز در ج ۳ ص ۱۹۴ «معجم الادب» گوید: ابونجیب شاعر گفت: من بیشتر
اوقات، در ملازمت وزیر ابومحمد مهلبی (در گذشته سال ۳۵۲) بودم، روزی جامه های
خود را شسته و بر روی بند داده بودم تا خشک شود، وزیر، چاکری در پی من فرستاد
من عذر آوردم، عذر مرا نپذیرفت و با اصرار مرا به حضور خواند، بدو نوشتم:
- چاکرت در زیر بند مریان است، گویا، و خدا نکند شیطان است.

- جامه می شوی که چرك و فرسودگی در آن شريك ملك است، هیچ و حمی
جدا نمی شود، گویا وطن کرده است.

- جامه که از دین و آئینم فرسوده تر است، اگر مرا دینی باشد، آیینا که مردم
را چند دین است.

- این حال و روزگار من بود، قبل از این که احسانت دست مرا بگیرد.
- هر که مرا بیند، روی گرداند و گوید: البته هر سخنی را دلالی در
میان است:

- این مرد که فاروپودی از بافته عنکبوت بر تن دارد، آدمیزاد است؟

* وزیر، بر اسم حقه فرستاد با ینک عمامه و شلواری اضافه ۵۰۰ درهم سیم.
«کتبی» در «قوات الوفیات» ص ۱۶۷ به شرح حال او پرداخته و گویند: «شاعری
است که ابو محمد مهلبی: وزیر معزالدوله را ثنا گفت و هم عضدالدوله را، وفاتش در
حدود سال ۴۰۰ هجری است» و بعد شمه ای آریات او را نقل کرده.

و نیز در ص ۱۳۲ ضمن ترجمه وزیر مهلبی، داستان رختخوئی مروری را که ما
از معجم الادباء آورده ایم بازگو نموده است.

از حقه حال شاعر، در «دائرة المعارف ستانی» ج ۲ ص ۳۶۰ نیز مذکور است.
من در سه گانه که یاد شد، متناً «ابو نجیب» را کنایه «شداد بن ابراهیم»
داشته اند که با لقب «طاهر» معروف بوده، در این صورت، تنها پای یکتن در میان
است نه دو تن چنانکه سرورمان «امیر» در کتاب «اعیار النیمة» پیدا شده یکبار
در ج ۱ ص ۳۸۹ شاعر نام برده را با نام کوچک «شداد» یاد کرده و گویند: در حدود سال
۳۰۰ فوت کرده و دیگر «درج» ص ۴۱۱ با نام نزدیک «ابو نجیب طاهر حزری»
و گویند: «سر زندگی او شناخته است».

* صاحب «دمیة القصر» در ص ۵۰، این شعر را از شاعر نام برده یاد می کنند:
«بشکر به «ابن شبل» که در عشق ری چنان کامیاب است، پیوسته فلب دگران
بدو مشتاق است».

— ینک دل های زبان سرخوش رهش که مدیگران نیر دازنده دیروز، چشم
مردان شیفته رخسارش، گویند از زبان بیزارند.

عشقوه امرد وال تعی فحشقه الله اکبر ایس یسم عاشقا

— می رهش بود و مردان دلداخته اش، ریس بر آورده و زبان عاشق سیدایش!
الله اکبر! ازین رونق بازارش!

* نمایی هم در «تتمیم بیحیة الدهر» ج ۱ ص ۴۶ به یاد او پرداخته و از
قصیده ای که در ستایش سیف الدوله علی بن عبدالله، در گذشته سال ۳۵۶ سروده این
سه بیت را برگزیده:

وحاجة قيل لي نيلها عمرا ونم. فقلت: على قد تنبئني

- نیازی داشتم، گفتند: چاره‌اش بیدار کردن عمر است، بعد از آن راحت بخواب. گفتم علی خود بیدار من است.

- دوعلی دارم که درد دنیا و آخرت حاجت من از دست آنها رواست.

- «علی بن عبدالله» گل بوستان من، و «علی امیر المؤمنین» سرور و سالار من.

* و از شعر دیگرش:

- به آسمان نشکری که سیلاب اشکش روان گشته، بیشخند دعد و برقی با او

در مزاج است؟

- گمان رنگینش از دور پیدا است، و پنداری بر لب بام است.

- گویا طاقی است از عقیق سرخ و طاق دیگر از فیروزه نیلگون، در وسط طاقی

از زر ناب است.

اضافات چاپ دوم:

[ابن خلکان هم قسمتی از شعر او را در «وفیات الاعیان» ج ۲ ص ۲۳۶، به نقل از

دمية الفهر آورده و احساس او را می‌ستاید].

غدیریه شریف رضی

(۳۵۹-۳۰۶)

نقل الن من الضمیر * والبشر عنوان البشیر

- زبان ارجمان دلاست، مزده شادی از قیافه بیک پیداست.

- اینک دلها از اضطراب و وحشت آرمید.

- تار بکی از افق ناپدید شده صبح امید دمید.

* تا آنجا که گوید:

- بهجت و سرور از ما برید و تنها روز دغدیر من سر آشتی بود.

- روزی پرافتخار که وصی رسولش حلقه برد کوفت و امیر مؤمنان گشت.

- از این رو دل خنک دار و عشق عاریتی را به معشوق بازگردان.

- ریشه غم و اندوه بر کن و نهال شادی و امید بنشان.

- آن دیگر اندک که اندوه دلدا با جرعه شراب چاره سازند.

- و چون در جستجوی نعمت شوی، از فضل بی کران به نصیبی جز فراوان

قانع مباش.

- که چشم طمع فرد دوزی و از آب دریا به کفی قناعت و دوزی.

— اینك هنگام آن است كه دست تمنا فراز باشد و آرزوها دور و دراز.
 — بادو دست كرم، جود و بخشش كن، نه كم بلکه بسیار.
 — مگذار كه دست الحاح و طلب كشيده دارند با آنكه نعمت سرشار است و
 نعمت كامكار.

— سپاس و ثنات بر زبان است و داغ مهرت بر دل آشكار.
 — لك ستایشنامه مكر نو، همچون درخت بوستان خرم و دلپذیر.
 — از سراینده اش خوشدل و شادان، چون شادی نیز از آب غدیر
 * تا آخر قصیده^۱.

شاعر:

شریف رضی، ذوالحسین، ابوالحسن، محمد بن ابی احمد، حسین بن موسی.
 بن محمد بن موسی بن ابراهیم فرزند امام ابی ابراهیم موسی کاظم علیه السلام.
 مادرش فاطمه خاتون دختر حسین بن ابی محمد، حسن اطروش فرزند
 علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی ابن ابی طالب علیه السلام.
 پدرش ابوالاحمد، در عهد خلافت عباسی و دولت آل بویه، صاحب منزلتی بزرگ
 و والا بود، ابونصر بهاءالدین، او را بالقب «طاهر ارحم» امتیاز بخشید. پنج نوبت
 سرپرستی و نفاست آل ابی طالب را بهمه گرفت، و در حال نقابت رخت از جهان کشید
 موقعیکه دیدگانش تاریك گشته بود.

و اگر عزت و افتداری نبود، عندالدوله تاجار نمیشد که او را موقع بازداشت در شهر
 فارس در دژی محکم و استوار نگاه دارد، ابوالاحمد همواره در آن دژ بود تا عندالدوله
 رخت از جهان کشید و فرزندش شرفالدوله او را آزاد نمود، و هنگامی که راهی
 بغداد شد، به مصاحبت خود برگریخت.

۱ — تمام قصیده در دیوانش ج ۱ ص ۳۲۲ ثبت است با این قصیده، پدرش را در روز عید غدیر
 ثنا گفته و از اینکه املاک او (در سال ۳۹۶) بدو بازگشته، شادباش گفته است.

در خدمات دینی و اجتماعی گامهای وسیعی برداشته و تلاش و کوششی چشمگیر داشته، با سابقهٔ ممتد و قدیمی استوار.

در سال ۳۰۴ تولد یافته و در شب شنبه ۲۵ جمادی الاولی سال ۴۰۰ چشم بر دنیا فرو بسته و چکامه سرایان درسوگه و ماتمش قصیده‌ها سرودمانده از جمله دوفرزندش: سیدمرتضی و شریف‌رضی و نیز مهیار دیلمی. و هم ابو علاء معری با قصیده‌ای که در «سقط‌الزنده» ثبت آمده است.

اما سرورده‌مان شریف‌رضی، از افتخارات خاندان عترت است، پیشوائی در علم حدیث و ادب و چهرهٔ درخشانی از چهره‌های آئین و مذهب، در آنچه از تبار و الاکهرش به ارث برده، مقام اول و احائز گشته است:

از علم سرشار، سرشت تامان، الدبشة روشن، مناعت طبع، شیوة والا، خاندان پاک: بانباری از نبی و شرافتی از علی، عظمتی از فاطمه و سیادتی از کاظم. تا برسد به فضائی چون سیل خروشان، و افتخارانی چون موج از پس موج بیکران.

هر چند، دبیر خوش‌بیان در ثنا و ستایش اوداد سخن دهد، دیدگاه کمالات‌طلبی نشود، و ژرفای معالی و مکارمش تعدید نگردد، و زبان از وصف روح تابناکش خسته و عاجز ماند، و تمام آنچه در فرهنگ رجال، از مدح و منقبت او برشتهٔ نظم و تحریر کشیده‌اند، دون آن مناقب بی‌کران و اخلاقی و آداب‌کریمه است که سرورده‌مان شریف رضی حائز آن گشته است: از فهرست نهائی گرفته (ص ۲۸۳) تا یثیمه‌الدهر ثعالبی (۱۱۶۳) و اسباب مجدی و تاریخ بغداد (۲۴۶۳)، کامل ابن اثیر ۸۹۹، معالم العلماء ۱۳۸، دمیة القصر ۷۳، تاریخ ابن خلکان ۱۰۶۲، منتظم ابن جوزی ۷۲۹۷، خلاصة اعلامه ۸۱، صحاح الاخبار ۶۱، اسباب ابنی نصر بخاری، عمدة الطالب ۱۸۳ تحفة الأزهار ابن شدقم، تاریخ ابن کثیر ۳۱۲، مرآة الجنان ۱۸۳، شذرات الذهب ۱۸۲۳، شرح ابن ابی الحدید ۱۰۹۱، غایة الاختصار، درحات الرقیعة سید علیخان مدنی، مجالس المؤمنین ۲۱۰، جامع الاقوال، نسمة البحریمنی، لسان المیزان ۲۲۳۴، ریاض الجنة

زنوزی، روضة البیة سیدعلیخان. ملخص المقال، رجال ابن ابی جامع، اجازه سماهیجی اتقان ۱۲۹. منهج المقال ۲۹۳ تاسیس الشیمة ۱۰۷؛ سمیر الحاضر شیخ علی، تنقیح. المقال ۱۰۷، یتیمه عاملی ۱۸ تاریخ آداب اللغة ۲۵۷۲، اعلام زرکلی ۸۸۹۳؛ دائرة بستانی ۲۵۸۱۰، دائرة وجدی ۲۵۱۴، مجلة الهدی، نشریة عراق در حوزة سوم از سال اول صفحه ۱۰۶، مصجم المطبوعات.

ضمناً: تحلیل مقام و شخصیت «شریف‌رضی» را در تألیفات ذیل ملاحظه می‌کنید:

۱- نوشته که علامه شیخ عبدالحسین حلی نجفی گردآورده و مانند مقدمه همراه جزء پنجم از تفسیر ابوطبع رسیده است. از صفحه ۱۱۲ تا ۱۱۳.

۲- گلزار ادبی که نویسنده شهیر «زکی مبارک» در دو جلد بزرگ ترتیب داده و طبع رسیده. بنام «عقربة شریف‌رضی».

۳- نوشته علامه شیخ محمدضا فرزند استادمان حجة الاسلام شیخ هادی کاشف‌الغطاء.

۴- نویسنده معاصر، سیدعلی اکبر برقمی قمی، در کتابی بنام «کاخ دلاویز» شرح حال شریف‌رضی را متفرداً مورد بحث و تنقیب قرار داده است. اضافات چاپ دوم:

[امینی گوید: سید برقمی، مردی بود نیک‌دش، پاک‌دامن و از پیش‌تازان میدان فضل و ادب، ولی در این سالهای اخیر، به جانمندی از حزمی پست و گمراه برخاست و پناه برخدا، چنان به سر درآمده که از مقام و موقعیت علمی به دره بدنامی سقوط کرد. خداوند ما را از هر گونه لغزش محفوظ و از هر اشتباهی در امان بدارد و از پابان‌سوه در پناه گیرد.]

۵- نوشته دکتر «محفوظ» در ۲۵۰ صفحه بنام «الشریف‌الرضی» که در بیروت مطبعة رسالیه به چاپ رسیده است.

۶- نوشته فرزندان، محمد هادی امینی، کتابی مستقل.

۱- با اشاهی که در تألیف نهج‌اللاعه و محیط علمی مؤلف و تاریخ و فاش بر نگاشته.

ضمناً برخی از جوانان قردمایه مصر که چون طفل، ناخوانده بر خوان علم و ادب نشسته، درصدد تحلیل مقام علمی و شخصیت ممتاز شریف رضی برآمده؛ در مطاوی گفتارش از سرشت نایک خود پرده برداشته، و در واقع جان خود را هدف بی‌ملاحت و عار و تنگ آید ساخته است:

در آن میان که قلم بردست گرفته و نابشر دانه می‌خواهد مجدد و عظمت شریف رضی، را خاطر نشان سازد، هرزه در آئی آغاز کرده، اجداد پاک و اولاد او را به بدی یاد می‌کند و آنچه در سینه پر کینه خود از دشمنی و عداوت خاندان رسول اقدس پنهان داشته، با خرده گیری و ناسزا گوئی به سرور و سالارشان سید اوصیا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، بر ملا کرده است.

آری اینجاست که کوه فکری خود را آشکار کرده رأی مغیف و هنر پلید خود را نشان می‌دهد، و با دست خود گور خود را می‌کند.

فرض بفرمائید که این مرد از کینه‌وران و حسد پیشه‌گان بر آن رسول است. ولی می‌بینیم که هیچکس، از نعره‌های وحشیانه او درمان نمانده است؛ حتی پیشوایان مذهبش که آنانرا به معاکمه می‌کشد و با زبان تند و گزنده فحش و ناسزا تار می‌کند.

من نمی‌خواهم که سخنان او را جمله جمله مورد بحث و انتقاد قرار دهم، گفتار یاوه‌اش بی‌ارزش تر از این است که در مقام جواب بر آید؛ و گوینده‌اش فرومایه تر از آنکه نامش در کتب یاد شود. ولی تأسف من بر حوزه مصر است که نام و آوازه‌اش بوسیله سفلیگان آلوده شود. تأسف من بر جامعه مصر است که دامن فضل خود را از لوث این آلودگیها پاک نمی‌سازد، تأسف من بر مراکز چاپ و انتشار آن دیار است که این گونه ترهات رسواکننده را منتشر می‌سازد، تأسف من... تأسف من... تأسف من.

معلمان ادب و مشایخ حدیث:

۱- ابوسعید، حسن بن عبدالله بن مرزبان نحوی، معروف به «سیراف»، درگذشته سال ۳۶۸، در کودکی، قبل از آنکه ده ساله شود، علم نحو را از او تعلیم گرفته است. این را ابن خلکان و یاقمی و صاحب «درجات الرقیعه» به نقل از ابوالفتح ابن جنی استاد شریف رضی آورده اند.

۲- ابوعلی، حسن بن احمد فارسی نحوی، درگذشته سال ۳۷۷، اجازه هم از او دریافت نموده، و در کتاب «مجازات نبویه» از او روایت می کند.

۳- ابو عبدالله، محمد بن عمران مرزبانی، درگذشته سال ۳۸۴، و گویند سال ۳۷۸.

۴- ابو محمد، استاد اقدم، هارون بن موسی تلصکبری، درگذشته سال ۳۸۵.

۵- ابوالفتح، عثمان بن حنی موصلی، درگذشته سال ۳۹۲؛ در کتاب «مجازات نبویه» فراوان از او نقل می کنند.

۶- ابویحیی، عبدالرحیم بن محمد، معروف به «ابن نباته»، صاحب خطبه های مشهور، درگذشته سال ۳۹۴.

۷- استاد بزرگ، استادمان شیخ مفید، ابو عبدالله ابن المعلم، محمد بن نعمان درگذشته سال ۴۱۳. او برادرش سید مرتضی علم الهدی از او علم حدیث فرا گرفته اند. صاحب «درجات رقیعه» گوید: شیخ مفید، فاطمه زهرا دختر رسول را در خواب دید که در مسجد کرخ بغداد بر او وارد شد و در کودکش حسن و حسین همراه او بودند، هر دو را به او سپرده گفت: تا آنها فقه بیاموز ما شکفت از خواب بیدار شد. نیمروز فردا، فاطمه دختر «الناصر» در حالیکه کنیزان دور او را گرفته بودند و در کودکش علی مرتضی و محمد رضی پیشاپیش او، وارد مسجد شد، شیخ مفید بر خاست و بر آن خاتون سلام گفت، واد فرمود: ای شیخ! این دو فرزند من اند، خدمت تو آوردم که بآنان فقه بیاموزی.

شیخ مفید بگریه اندر شد و داستان خواب دوشین را به آن خاتون قصه کرد و بعد به تعلیم و تربیت آن دو پرداخت، و خداوند بالطف و عنایت، ابواب علم و دانش

را بر آندو گشاده داشت تا آنجا که شهرت و آوازه آنان در آفاق گیتی پیچید، شهرتی که تاجهان پایدار است برقرار است. این قصه را، ابن ابی الحدید هم در شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۳ نقل نموده.

۸- ابوالحسن، علی بن عیسیٰ ربیع، نحوی بغدادی، در گذشته سال ۴۲۰، چنانکه در «مجازات نبویه» صفحه ۲۵۰، آمده است. شریف رضی در تفسیر این آیه کریمه «ربانی و ضمتها انش و الله اعلم بما وضعت» میگوید: «استادمان ابوالحسن علی بن عیسیٰ نحوی، شاگرد ویژه ابوعلی فارسی می فرمود - و من علم نحو را ابتدا بر او قرائت کردم، پیش از آنکه بر استاد دیگرم ابوالفتح عثمان ابن جنی قرائت کنم. کتاب «مختصر ابن جریر» و قسمتی از کتاب «ایضاح» ابوعلی فارسی را هم بر او خواندم. با مقدمه که خودش به عنوان «مدخل» و درس آمادگی علم نحو به من دیکته و املا می نمود و نیز کتاب «عروض» ابواسحاق زجاج، و «قوافی» ابوالحسن اخفش را نزد او تعلیم گرفتم...».

۹- قاضی عبدالجبار، ابوالحسن ابن احمد شافعی معتزلی، چنانکه در «مجازات نبویه» آمده، نزد او هم قرائت اخبار و حدیث داشته.

۱۰- ابوبکر، محمد بن موسیٰ خوارزمی، نزد او تعلیم فقه گرفته، مجازات نبویه ص ۹۲.

۱۱- ابوحفص، عمر بن ابراهیم بن احمد کنانی، از او روایت حدیث دارد؛ مجازات نبویه ۱۵۵.

۱۲- ابوالقاسم، عیسیٰ بن علی بن عیسیٰ بن داود بن جراح، استاد حدیث او بوده؛ مجازات ۱۵۳.

۱۳- ابو محمد، عبدالله بن محمد اسدی اکفائی.

۱۴- ابواسحاق، ابراهیم بن احمد بن محمد طبری، فقیه مالکی، در اوایل جوانی نزد او تعلیم یافته، چنانکه در «منتظم» ابن جوزی و غیر آن آمده.

شاگردان و راویان :

جمعی از نام آوران شیعه و پرچمداران مذهب عامه از او روایت می کنند
از جمله :

- ۱- «شیخ الطائفه» ابو جعفر، محمد بن حسن طوسی بدر گذشته ۴۶۰.
- ۲- شیخ جعفر بن محمد دوربستی (طرشتی).
- ۳- شیخ ابو عبدالله، محمد بن علی حلوانی. چنانکه در «اجازات» آمده.
- ۴- قاضی ابوالمعالی، احمد بن علی بن قدامه، در گذشته ۴۸۶ (اجازات
برزگان مذهب).
- ۵- ابو زید، سید عبدالله بن علی کیامکی ابن عبدالله حسینی جرجانی، چنانکه
در اجازه شهید دوم به پدر شیخ بهائی جبل عاملی آمده و نیز در اجازه سردرمان مجلسی
اول به فرزندش علامه مجلسی دوم.
- ۶- ابو بکر، احمد بن حسین بن احمد نیشابوری، خراسانی، از شاگردان میرزا
شریف رضی و برادرش علم الهدی مرتضی است، (مقایس علامه حجت شوشتری).
- ۷- ابو منصور، محمد بن ابی نصر محمد بن احمد بن حسین بن عبدالعزیز
عکبری، ممدل، (رک: قصص الانبیاء راوندی).
- ۸- قاضی، سید ابوالحسن علی بن بندار بن محمد هاشمی، از شریف رضی و
برادرش مرتضی، روایت کرده (اجازه بزرگ شیخ عبدالله سماهیجی به شیخ یاسین،
و اجازه دیگر اوبه شیخ ناصر جبارودی سال ۱۱۲۸).
- ۹- شیخ مفید، عبدالرحمن بن احمد بن یحیی نیشابوری، از شریف رضی و
برادرش علم الهدی، بدون واسطه تمام تألیفات آن دو بزرگوار را روایت کرده (اجازه
بزرگ شیخ عبدالله سماهیجی که قبلاً یاد شد).

تألیف و تصنیف:

۱- نهج البلاغه: از اصحاب پیشین تا عصر حاضر، دانشمندان و محدثین با دقت تمام، همت به حفظ این کتاب گماشته و مانند قرآن کریم آنرا بعنوان تبرک حفظ می کرده اند، از کسانی که نزدیک به دوران مؤلف، در شمار حافظان این کتاب بشمار آمده اند، قاضی جمال الدین محمد بن حسین بن محمد کشانی است و چنانکه شیخ منتجب الدین در فهرست خود یاد کرده، نهج البلاغه را از حفظ می نوشته است. اضافات چاپ دوم:

[وا از حافظان این کتاب در دوران پیشین: خطیب ابو عبدالله محمد فارقی، در گذشته سال ۵۶۴ هجری، چنانکه ابن کثیر در تاریخ خود ج ۱۲ ص ۲۶۰ و ابن جوزی در کتاب المنتظم، ج ۱ ص ۲۲۹ یاد کرده اند].

و در این دورانهای اخیر: از جمله، علامه پارسا، سید محمد یمانی مکی هائری در گذشته ۲۸ ربیع الاول سال ۱۲۸۰ در حائر مقدس حسینی.

و از جمله دانشمند مورخ شاعر، شیخ محمد حسین مروت، معروف به حافظ عاملی، سرورمان سید صدرالدین کلینی بنقل از علامه شیخ موسی شراوه می گفت که این مرد تمام قاموس اللغة و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و چهل هزار قصیده از حفظ داشت.

و بعضی از بزرگان می گفت که: کامل ابن اثیر را از اول تا باخریز حفظ داشته است، واقعاً این فضل خدائی است که به هر که خواهد عطا فرماید.

و نیز از دورانهای بسیار قدیم، نزدیک به عصر مؤلف، دانشمندان به شرح این کتاب شریف پرداخته، و تاکنون بیش از ۷۰ شرح بر آن نوشته اند، از جمله:

۱- سید علی ابن الناصر، معاصر سرورمان شریف رضی، به نام اعلام نهج البلاغه و آن اولین و قدیمی ترین شرح نهج البلاغه میباشد.

۲- احمد بن محمد وبری، از دانشمندان قرن پنجم.

۳- ضیاء الدین، ابوالرضا، فضل الله راوندی، قسمتهائی از نهج البلاغه را در سال

۵۱۱ بعنوان تعلیق و یادرفی شرح نوشته.

۴- ابوالحسن، علی بن ابی القاسم: فرید بن امیرك: محمد بن ابی علی: حسین بن ابی سلیمان: فندق بن ابوب بن حسن بن احمد بن عبدالرحمن بن عبیدالله بن عمر بن حسن بن عثمان بن ابوب بن خزیمه بن عمر بن خزیمه بن قاسم: «ذوالشهادتین» از صحابه رسول خدا، این مردكه از بیقی نیشابور است، در شمار مشایخ ابن شهر آشوب بوده و نهج البلاغه را در سال ۵۱۶ نزد شیخ حسن بن یعقوب قاری خوانده و شرحی بر آن نوشته بنام «معارج نهج البلاغه». در روز شنبه ۲۷ شعبان در سبز و اومتولد شده و در سال ۵۶۵ دارفانی را وداع گفته است.^۱

۵- ابوالحسین، سعید بن هبة الله: قطب الدین راوندی، در گذشته ۵۷۳، اسم شرح: «نیاج الابرار».

۶- شیخ ابوالحسین، محمد بن حسین بن حسن بیقی نیشابوری، مشهور به «قطب الدین کیدری» شرحی دارد به نام «حدائق الحقائق» در سال ۵۷۶ از این شرح فارغ شد.

۷- افضل الدین، حسن بن علی بن احمد ماها بادی، از اساتید شیخ منتجب الدین صاحب «الفهرست» در گذشته بعد از سال ۵۸۵ میباشد.

۸- قاضی، عبدالجبار آ، «الامة نوری در مستدرک» در شمار شارحین نهج البلاغه نام او را یاد کرده و این نام بین جماعتی از دانشمندان معاصر شیخ طوسی مشرک است.

۱- حموی در معجم الادباء ج ۵ ص ۲۰۸ شرح حال او را به نقل از کتاب خودش «مشارب» - النجارب» یاد کرده و شرح نهج البلاغه را از تألیفات او شمرده است، در این صورت صاحب «کاخ دلاوری» بی مورد منکر این شرح شده و بر علی بن یوسف شیرازی خورده گرفته است، اشتباه دیگرش این است که بیقی را اول شارح نهج البلاغه شناخته است.

۲- در بررسی ادبیات و فرهنگهای رجال، نام ابن شارح ابوالحسن یاد شده، و اشتباه است.

۳- و آنان همگان از فقهاء بزرگ اند: قاضی رکن الدین عبدالجبار بن علی طوسی، قاضی عبدالجبار بن فضل الله، عبدالجبار بن منصور، شیخ عبدالجبار بن احمد، شیخ عبدالجبار بن عبدالله مقری رازی، عبدالجبار بن محمد طوسی، ابو علی عبدالجبار بن الحسین.

۹- فخر رازی، محمد بن عمر طبری شافعی، در گذشته ۶۰۶، چنانکه «قطعی» در «تاریخ الحكماء» یاد کرده.

۱۰- ابو حامد، عزالدین، عبد الحمید، مشهور به «ابن ابی الحدید» معتزلی مدائنی، در گذشته ۶۵۵، شرح او معروف و متداول است، سلطان محمود طبری که ذکرش خواهد آمد، آنرا تلخیص کرده.

۱۱- سید رضی الدین، ابوالقاسم، علی بن موسی بن طاووس، حسینی در گذشته ۶۶۴.

۱۲- ابوطالب، ناج الدین، معروف به «ابن الساعی»، علی بن العجب بن عثمان بن عبدالله بغدادی، در گذشته ۶۷۴. ابن دانشمند تألیفات فراوانی دارد، از جمله شرح نهج البلاغه است چنانکه در «منتخب المختار» ص ۱۳۸ آمده.

۱۳- کمال الدین شیخ میثم بن علی بن میثم، بحرانی، در گذشته ۶۷۹، سه شرح بر نهج البلاغه دارد: بزرگ کوچک، متوسط.

۱۴- شیخ احمد بن حسن نائندی، از دانشمندان قرن هفتم، شاگرد شیخ جمال الدین و راهبینی. حواشی فراوانی بر «نهج البلاغه» از تقریرات استادش و راهبینی ثبت کرده.

۱۵- علامه حلی، جمال الدین، ابو منصور، حسن بن یوسف بن مطهر، در گذشته ۷۲۶.

۱۶- شیخ، کمال الدین ابن عبدالرحمن بن محمد بن ابراهیم عتائقی حلی، یکی از دانشمندان قرن هشتم، شرحی دارد در چهار جلد.

۱۷- یحیی بن حمزه علوی یمنی، از پیشوایان زیدیه، در گذشته ۷۴۹، در شرح خود، به حل مشکلات لغوی نهج البلاغه اکتفا کرده است.

۱۸- سعد الدین، مسعود بن عمر بن عبدالله تفتازانی شافعی، در گذشته ۷۹۱ یا

۷۹۲ یا ۷۹۳.

۱۹- سید فصیح الدین^۱ محمد بن حبیب الله بن احمد حسینی، تاریخ فراغت از

۱- ابن یوسف شیرازی، سنان، محقق در ترجمه رساله «ما هو نهج البلاغه» دو شرح نام می برد، یکی در صفحه ۱۷ که شارح آن سید فصیح الدین نامیده است، شرح دوم در صفحه ۲۶ بنام سید فصیح الدین دیگری که ناشناخته مانده، این اشاره است، سید فصیح الدین یک نفر است باینکه شرح.

شرح، سال ۸۸۱.

۲۰- مولی، قوام‌الدین، یوسف‌بن حسن، مشهور به «قاضی بشاده» در حدود سال ۹۲۷ در گذشته است.

۲۱- ابوالحسن، علی‌بن حسن زواره از شاگردان محقق کرکی. شرحی بر زمان فارسی دارد بنام «دروسه‌الابرار» که در سال ۹۳۷ از نوشتن آن فراغت یافته.

۲۲- مولی جلال‌الدین، حسین‌بن خواجه شرف‌الدین عبدالحق اردبیلی معروف به «الهی» در گذشته سال ۹۵۰، شرحی بر زبان فارسی نوشته بنام «منهج الفصاحه».

۲۳- مولی فتح‌الله‌بن مولی شکرالله کلثانی، در گذشته ۹۸۸، شرحی فارسی بنام: «تذیبه‌التافلین و تذکره‌المعارفین».

۲۴- عزالدین، علی‌بن جعفر، شمس‌الدین آملی، از شاگردان شیخ علی‌بن هلال جزائری، شرح فارسی.

۲۵- مولی، مصداق‌الدین علی قاری باسترآبادی، از بزرگان قرن دهم، حاشیه بر نهج.

۲۶- مولی، شمس‌بن محمد بن مسراد، در سال ۱۰۱۳، شرح ابن‌ابی‌الحدید معتزلی را ترجمه کرده است.

۲۷- شیخ بهائی عاملی، در گذشته ۱۰۳۱، شرحی بر نهج‌الملافة نوشته که ناامام مانده، این را «برقی» در نامه که بمن نگاشته، تذکره داده است.

۲۸- شیخ‌الرئیس، ابوالحسن میرزا قاجار، شرحی نوشته، ناامام، (نامه مزبور برقی).

۲۹- شیخ نورمحمد، ابن قاضی عبدالعزیز؛ ابن قاضی طاهر محمد معلی شرح فارسی به سال ۱۰۲۸.

۳۰- مولی عبدالباقی خطاط صوفی، تبریزی، در گذشته ۱۰۳۹، شرح فارسی بنام «منهاج‌الولاية».

۱- به‌دقت محقق، ابن یوسف شیرازی، در ترجمه «ماهو نهج‌الایلاء» ص ۱۹، شرحی بسام «عبدالباقی» ثبت کرده و نام شرح را ندانسته، و در ص ۲۵ شرح «منهاج‌الولاية» را ثبت کرده و مؤلف آنرا گننام دانسته.

۳۱- مولی، نظام الدین، علی بن حسن جیلانی، شرحی بنام: «أبواب الفصاحة» نوشته در سه جلد، از نگاشتن جلد اول در تاریخ چهارم ربیع الاول ۱۰۵۳ فارغ شده.
 ۳۲- شیخ حسین بن شهاب الدین بن حسین عاملی کرکی، در گذشته ۱۰۷۶ در سن ۶۸ سالگی.

۳۳- فخر الدین، عبدالله بن مؤید بالله. شرح ابن ابی الحدید را تلخیص کرده بنام «المقدّم فی المستخرج من شرح ابن ابی الحدید» نسخه یافت شده با تاریخ ۱۰۸۰.

۳۴- سید ماجد بن محمد بحرانی، در گذشته ۱۰۹۷، شرح او اتمام مانده.
 ۳۵- شیخ محمد مهدی بن ابی تراب سهندی، شرح فارسی، تاریخ فراغ، ماه رمضان ۱۰۹۷.

۳۶- میرزا علاء الدین محمد گلستانه، در گذشته ۱۱۰۰، شرحی بنام «حدائق الحقائق» و شرحی کوتاه بنام «بهجة الحقائق».

۳۷- سید حسن بن مطهر بن محمد یمش، جرموزی، حسنی (۱۱۱۰-۱۰۴۴). شوکانی در «البدیع المطالع» ج ۱ ص ۳۱۱ از شرح او یاد کرده.

۳۸- مولی تاج الدین حسن، معروف به «ملاناجا» پدر فاضل هندی، در گذشته ۱۱۳۷ شرحی دارد بزبان فارسی، در اسفهان دیده شده.

۳۹- مولی محمد صالح بن محمد باقر، روغنی، قزوینی، از بزرگان قرن یازدهم شرح فارسی، چاپ ایران.^۱

۴۰- سید نعمه الله بن عبدالله، جزائری شوشتری، در گذشته ۱۱۱۲، شرحی در سه جلد.

۴۱- مولی، سلطان محمود بن غلامعلی طبسی قاضی، از شاگردان علامه مجلسی.

۱- این شرح بر صاحب «وقایع الایام» منته شده و آنرا بنام «ملا صالح برغانی قزوینی» ثبت کرده، برقی در «کاح دلاویز» و بهانه این یوسف شیرازی هم در ترجمه «ما هو نهج البلاغه» دیال اشتباه او را گرفته اند.

- ۴۲- مولی، محمد رفیع بن فرج گیلانی، درگذشته حدود ۱۱۶۰ در مشهد رضوی.
- ۴۳- شیخ محمد علی بن شیخ ابوطالب زاهدی، گیلانی اصفهانی، درگذشته ۱۱۸۱ در هنده برخی خطبه‌ها را شرح نوشته.
- ۴۴- سید عبدالله بن محمد رضا شیر حسینی کاشمی، درگذشته ۱۲۳۲، دو شرح دارد.
- ۴۵- امیر محمد مهدی، خاتون آبادی اصفهانی، درگذشته ۱۲۶۳. شرح فارسی.
- ۴۶- حاج سید محمد تقی بن امیر محمد مؤمن حسینی قزوینی، درگذشته ۱۲۷۰. شرح فارسی.

- ۴۷- میرزا باقر نواب ابن محمد بن محمد لاهیجی اصفهانی. به فرمان سلطان فتحعلی شاه قاجار شرحی به فارسی نگاشته که در ایران چاپ شده.
- ۴۸- حاج نصرالله بن فتح الله دزفولی، به فرمان سلطان ناصرالدین شاه قاجار شرح ابن ابی الحدید را به فارسی ترجمه کرده و تحقیقاتی بر آن افزود. تاریخ فراغ ۱۲۹۲.

- ۴۹- سید صدرالدین بن محمد باقر موسوی، دزفولی، از شاگردان آقا محمد بیدآبادی.

- ۵۰- سید مفتی عباس، درگذشته ۱۳۰۶ (یکی از شعراء غدیر، در قرن چهاردهم)، برقمی ضمن نامه به من نوشته که شرحی بر نهج البلاغه دارد.

- ۵۱- مولی احمد بن علی اکبر مراغی تبریزی، درگذشته پنجم محرم ۱۳۱۰ تعلیفه بر مشکلات نهج البلاغه دارد.

- ۵۲- شیخ بهاءالدین محمد (از شعراء غدیر در قرن چهاردهم) شرحی دارد (نامه برقمی).

- ۵۳- استاد محمد حسن، فاضل مرصفی، مشکلات لغوی نهج را شرح کرده و به صورت پاورقی ذیل کتاب، در مصر به چاپ رسیده، سال ۱۳۲۸.

- ۵۴- شیخ محمد عبده، درگذشته ۱۳۲۳.

- ۵۵- حاج میرزا حبیب الله موسوی خوئی، درگذشته حدود ۱۳۲۶. شرحی

مفصله نام «منهاج البراعة».

۵۶- شیخ جواد طارمی ابن حاج مولی محرم علی زنجانی، درگذشته ۱۳۲۵. نام آن: «شرح الاحتشام علی نهج بلاغة الامام».

۵۷- حاج میرزا ابراهیم خوئی، در سال ۱۳۲۵ شهید شده، شرحی بنام: «الدرة النجفیه» دارد، در تبریز سال ۱۲۹۳ چاپ شده.

۵۸- جهانگیر خان فتقانی درگذشته ۱۳۲۸ در اصفهان.

۵۹- سید اولاد حسن بن محمد حسن هندی، درگذشته ۱۳۳۸، بنام «الاشاعه».

۶۰- شیخ محمد حسین بن محمد خلیل شیرازی، درگذشته ۱۳۴۰.

۶۱- سید علی اطهر کهجوی هندی، درگذشته شعبان ۱۳۵۲.

۶۲- استاد معی الدین خیاط، ساکن یروت، شرح او در سه جلد چاپ شده.

۶۳- سید فاکر حسین اختر دهلوی، معاصر، شرح بزبان اردو.

۶۴- استاد محمد بن عبدالحمید مصری، شرح محمد عبده، باضافه بعضی افادات و تحقیقات او با هم چاپ شده.

۶۵- سید نظیر مهدی لکهنوی، شرح بزبان اردو.

۶۶- سید هبة الدین محمد علی، شهرستانی، شرحی بنام «بلاغ المنهج».

۶۷- شیخ محمد علی بن بشارت خیفانی، شرحی دارد که در قسمیده شیخ احمد

نحوی در ستایش همین شارح، یاد شده.

و لکن کسی نهج البلاغة فکرة شرحاً فاضل کل حال مضمون

* در نامه برقی به من نام این شارحان نیز یاد شده:

۶۸- میرزا محمد تقی الماسی، نوه علامه مجلسی، شرح فارسی، تمام نشده.

۶۹- شیخ عبدالله بحرانی، صاحب «عوامل».

۷۰- شیخ عبدالله بن سلیمان بحرانی، سماهیجی.

۷۱- حاج مولی علی، علیاری تبریزی.

۷۲- شیخ ملا حبیب الله کاشانی، صاحب تألیفات گوناگون.

- ۷۳- سید عبدالحسین حسینی، آل کموئه، بروجردی.
- ۷۴- میرزا محمدعلی بن محمد نصیر، چهاردهی گیلانی، شرح دوسه جلد.
- ۷۵- میرزا محمدعلی قراچه داغی تبریزی.
- ۷۶- استاد محمد محیی الدین عبدالحمید، معلم دانشکده «اللمغة العربية» در دانشگاه «الازهر». شرح شیخ محمدعبده را دیده و مباحث مهمی بر آن افزوده که مجتمعاً در ذیل نهج البلاغه در مطبعة استقامت مصر چاپ شده.
- زیادات چاپ دوم:
- [مطلع شدیم که جمعی از بزرگان معاصر، در پیرامون «نهج البلاغه» تألیفات گرانبها و یادداشت‌های پراورشی تهیه کرده‌اند از جمله:
- ۷۷- حاج میرزا خلیل، صیمری، کمرای، طهرانی، شرحی طولانی و مفصل در ۲۴ جلد ترتیب داده که برخی اجزاء مهم آن در تهران به طبع رسیده.
- ۷۸- سید محمود طالقانی، شرحی بر طولانی که برخی مجلدات آن به طبع رسیده.
- ۷۹- حاج سیدعلی قی، فیض الاسلام، اصفهانی، در ۶ جلد با خط زیبا چاپ شده.
- ۸۰- حاج میرزا محمدعلی، انصاری قمی، با نظم و نثر فارسی در چند جلد با سبکی زیبا چاپ شده.
- ۸۱- جواد فاضل، برخی خطبه‌ها را با زبانی شیرین و بیانی تمکین به فارسی برگردانده].

مؤلف نهج البلاغه :

همه این دانشمندان و بزرگانى كه نهج البلاغه را شرح و تعليق نوشته‌اند از دیدى ندارند كه این كتاب، گردآورده شریف‌رضى است، فرهنگهای شیعه هم بطوركلى براین معنى اتفاق نظر دارند و هیچيك از ادبای تراجم را از دوران مؤلف قاصر حاضر، ملاحظه نخواهید كرد، جز اینکه مى‌بینید صریحاً نسبت كتاب را به شریف‌رضى صحیح دانسته و براین «معنى حزم و بقیه دارد، مانند فهرست ابوالعباس نجاشی در گذشته ۳۵۰، و فهرست شیخ منتجب‌الدین، در گذشته ۵۸۵، و... و...»

خواننده گرامی مى‌تواند با مراجعه به صورت اجازاتیكه دانشمندان و محدثین برای اصحاب خود نوشته‌اند، صحت این معنى را دریابد، از جمله:

۱- اجازه شیخ محمدسن علی بن احمد بن بندار، به شیخ فقیه ابو عبدالله حسین، دائر به روایت كتاب نهج البلاغه، تاریخ اجازه: جمادى الاخره سال ۴۹۹.

۲- اجازه شیخ علی بن فضل الله حسینی، به علی بن محمد بن حسین مطلب، راجع به روایت نهج، تاریخ اجازه، رجب سال ۵۸۹.

۳- اجازه شیخ نجیب‌الدین یحیی بن احمد بن یحیی حلی، به سید عزالدین حسن بن علی، معروف به «ابن البرز»، روایت همین كتاب، تاریخ اجازه شعبان ۶۵۵.

۴- اجازه علامه حلی، به «بنی زهره» تاریخ: ۷۲۳.

۵- اجازه سید محمد بن حسن ابن ابوالرضا علوی، به جمال‌الدین ابن ابوالعمالی

سال ۷۳۰.

۶- اجازه فخرالدین محمد فرزند علامه حلی، به «ابن مظاهر»، سال ۷۴۱.

۷- اجازه استادمان شهیدنازل، به شیخ «ابن نجده»، سال ۷۷۰.

۸- اجازه شیخ علی بن محمد بن یونس، بیاضی، صاحب «صراط المستقیم»

به شیخ ناصر بن ابراهیم بومی، احسانی، سال ۸۵۶.

۹- اجازه شیخ علی، محقق کرکی، به مولی حسین استرآبادی سال ۹۰۷.

- ۱۰- اجازة محقق کرکی، به شیخ ابراهیم، سال ۹۳۲.
- ۱۱- اجازة محقق کرکی، به قاضی صفی الدین عیسی، سال ۹۳۷.
- ۱۲- اجازة شهید ثانی، به شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی، سال ۹۴۱.
- ۱۳- اجازة شیخ حسن فرزند شهید ثانی، متن اجازة بسیار مفصل است.
- ۱۴- اجازة شیخ احمد بن نعمة الله بن خاتون، به مولی عبد الله شوشتری سال ۹۸۸.
- ۱۵- اجازة شیخ محمد بن احمد بن نعمة الله بن خاتون، به سید طهیر الدین همدانی، سال ۱۰۰۸.
- ۱۶- اجازة علامه، مجلسی اول به شاگردش آقا حسین خوساری، سال ۱۰۶۲.
- ۱۷- اجازة علامه، مجلسی اول، به فرزندش علامه مجلسی دوم. احازمطولایی است بتاریخ ۱۰۶۸.
- ۱۸- اجازة شیخ صالح بن عبد الکرم، به مولی محمد هادی فرزند محمد تقی شولستانی، سال ۱۰۸۰.
- ۱۹- اجازة مجلسی دوم، به سید میرزا ابراهیم نیشابوری، بتاریخ ۱۰۸۸.
- ۲۰- اجازة علامه مجلسی، به سید نعمة الله جزائری، بتاریخ ۱۰۹۶.
- واجازات دیگر.
- بالاخر از تمام این دلائل، تصریحات شریف رضی است که خود در کتابهایش بدان حواله کرده است، مثلاً در جزء پنجم از تفسیرش ص ۱۶۷ می گوید:
- «و کسی که مایل است تاریخ این موضوع را که بدان اشاره کردیم، بداند. باید در کتاب دیگرمان بنام «نهج البلاغه» مطالعه و دقت کافی نماید، همان کتابی که گزیده سخنان امیر المؤمنین علیه السلام را در آن جمع آورده ایم و مشتمل بر سه باب است در فنون مختلفه معانی و رشته های پراکنده سخن از خطبه ها و نامه ها گرفته تا مواضع و حکم و کلمات قصار.

و در کتاب «مجازات نبویه»^۱ ص ۲۲۳ می‌گویند: «این مطلب را در کتاب دیگرمان موسوم به «نهج البلاغه» یاد کرده‌ایم، همان کتابی که برگزیده تمام سخنان آن سرور را در آن گرد آورده‌ایم».

و در ص ۴۱ مجازات نبویه گویند: «این معنی را در کتابمان نهج البلاغه ایراد کرده‌ایم. و در ص ۱۶۱: این کلام را در کتاب نهج البلاغه، ایراد کرده‌ایم».

و در ص ۲۵۲: این موضوع را در کتابمان نهج البلاغه، ضمن سخنان آن سرور به کمیل بن زیاد انصاری آورده‌ایم.

و در اواخر «نهج البلاغه» ضمن توضیح کلام آن حضرت «الین و کمالسته» می‌نویسد:

شریف رضی گویند: درباره این استعاره در کتابمان مجازات آثار نبویه بحث کرده‌ایم. و در پیش گفتار کتاب «نهج البلاغه» گویند: «من در سالهای اول جوانی و شادابی زندگی، دست به تألیف کتابی زدم، بنام خصائص الائمه [ویژگیهای ائمه اطهار] مشتمل بر خبرهای ظریف و حالب و کلمات گهربار آنان... تا آخر» و کتاب خصائص الائمه، اینک موجود است، و حتی دو نفر با هم اختلاف نکردند که این کتاب تألیف شریف رضی است.

در این صورت، سخن جاهلانۀ که برخی از نویسندگان اظهار داشته: یعنی کتاب را به برادرش علم الهدی نسبت داده، و بعد هم، او را متهم ساخته که «تمام کتاب و بسا قسمتی از آن پرداخته خود اوست که بنام امیر المؤمنین شهرت داده»^۲.

و بسا سخن آن نویسنده دیگر، که بدون دلیل ادعا کرده و گفته: «بیشتر مطالب این کتاب باطل و ساخته شریف رضی است»^۳ با آنکه عظمت مقام اواز حیات و جلال و وثوق و اعتماد مانند خورشید آسمان درخشان است. -

۱- اینکه، مجازات نبویه تألیف رضی است، مورد اتفاق و پذیرش همگان است.

۲- میران الاعتدال ۲۲۳/۱، دائرة المعارف بیانی ۴۵۹/۱۰، تاریخ آداب ائمه ۲۸۸/۲

۳- میران الاعتدال و لسان المیران ۲۲۳/۳ -

و یا آن نویسنده دیگر که مردد مانده آیا این کتاب تألیف شریف‌رسمی است یا برادرش شریف‌مرعشی، و بالاخره ساخته این یا آن^۱ -

هیچیک از این سخنان را در بازار حقیقت ارج و ارزشی نیست، و هیچ محملی برای آن نمیتوان سراع گرفت، جز اینکه بگوئیم تعصب چشم نویسنده را کور کرده است. ضمناً جهالت عمیقاً ناگرا معوجال و بزرگان شیعه و تألیفات آنان میرساند. شکفتن مرعشی که دیده‌ام گفته ذهنی در «طبقات» ح ۳ ص ۲۸۹ می‌باشد که می‌نویسد: «در این سال یعنی سال ۴۳۶ شیخ حنفیه علامه محدث ابو عبدالله حسین بن موسی حسینی: شریف‌رسمی، سازنده کتاب نهج البلاغه، داوودیه را بدو داد گفت». ابن ابی الحدید، در شرح نهج، ح ۲ ص ۵۴۶، بعد از اینکه خطبه ابن ابی الشحمان صفلائی کاتب را می‌آورد می‌گوید:

این زبانی که خطبه است که ابن نویسنده ماهر انفاذ کرده، و چنانکه مشاهده میشود بازحمت هر چه بیشتر آنرا ساخته و پرداخته و باطعامه کافی از عیب و عوارض پیراسته، با وجود این از سستی و بی‌مایگی خود خبر می‌دهد.

من از این رو خطبه او را آوردم، که بسیاری از گفته‌های فکران، خودسرانه می‌گویند «قسمت بیشتر نهج البلاغه، کلام نوپرداخته است که جمعی از شیعیان فصیح ساخته و پرداخته‌اند، وجه بسیاری از آنرا به ابوالحسن رضی و یما غیر او نسبت داده‌اند. تعصب چشم ناگرا کور کرده که از راه روش دور افتاده و نه‌گورده راه تاریک منحرف شده‌اند و علت آن جز سرگشتگی و بی‌مهری به سبک و اسلوب سخن نیست

من در اینجا با کلامی موجز و مختصر، اشتباه و مغالطه این اندیشه را روشن می‌سازم، می‌گویم: از دو حال خارج نیست یا تمام نهج البلاغه ساخته و پرداخته شده و به علی‌امیرالمؤمنین نسبت یافتند یا اینکه تنها برخی از آن ساخته‌گی است، و قسمت دیگر، واقعاً از سخن آن برگزیده است.

احتمال اول قطعاً یلوه و باطل است، چون یقین داریم که با تواریخ، برخی از

خطبه‌ها و نامه‌ها از آن حضرت روایت شده و محدثین همگی با اکثرشان و نیز مورخین اسلامی، بیشتر آنرا نقل کرده‌اند، با اینکه شیعه نیستند تا بگوئیم از مذهب خود حائضداری کرده‌اند.

احتمال دوم، گواه ادعای ماست، زیرا هر کس با سخن و خطابه انس یافته و در علم، بیان از تحصیلات کافی برخوردار بوده و در باب فصاحت و بلاغت صاحب ذوق و تشخیص باشد، قهراً می‌تواند، کلام رکبک و بی‌پایه را از کلام صبیح جدا کرده و سخن عرب اصیل را از نوپرداز باز شناسد، و کسیکه دارای چنین ذوق و ادراکی بوده و بر مجموعه دست یابد که گفته جمعی یا دو نفر از خطباء در آن مسطور باشد خواهد توانست بین این سخن و آن سخن، این سبک و آن سبک امتیاز دهد.

ملاحظه نمی‌کنید که ما با همین دانش و معرفتی که به شعر و نقادی آن داریم اگر دیوان ابو تمام را ورق بزنیم، و مشاهده کنیم که در آن دیوان چند قصیده یا یک قصیده از دیگران ثبت شده، باذوق و ادراک، تفاوت آنرا با شعر ابی تمام و سبک و اسلوب او درک خواهیم کرد.

ملاحظه کنید، نقادان و شعر شناسان، از اشعار منسوب به ابی تمام، قصائد فراوانی را حذف و اسقاط کرده‌اند، چون با شیوه او در نظم سخن مباینت داشته است، و با همین روش در اشعار ابونواس، مطالعه کرده چکمه‌های فراوانی را ساقط کرده‌اند، چون با سبک و شیوه او در پرداختن شعر آشنائی داشته‌اند.

نقادان ادب، درباره شعر دیگران هم غیر از ابو تمام و ابونواس، با همین روش به تحقیق و بررسی برخاسته‌اند و دلیل آنان، تنها ذوق ادبی و توجه به سبک و ویژه هر یک از شعراء بوده است.

شما با تأمل و دقت در کتاب «نهج البلاغه» نیز ملاحظه می‌کنید که تمام آن چون آب یکرنگ و یک طعم است بایک روح و یک روش، درست مانند جسم بسیطی که اجزاء آن هیچگونه تفاوتی با هم ندارند، و مانند قرآن کریم که اول آن با وسط و وسط آن با آخرش یکسان است، هر سوره یا هر آیه که مورد تأمل قرار

گیرد با سایر سوره آیات مزجیت مرداشت، روش، اسلوب، مسلک، نظم و ترتیب، متعدد و برابر است، اگر نهج البلاغه قسمتی از آن ساختگی و قسمت دیگر صحیح و مسلم بود، يك چنین اتحادی در سبك و اسلوب نداشت.

با این برهان روشن، سرگشتگی و گمراهی آنانی که می گویند قسمتی از این کتاب جعلی و ساختگی است آشکار و هویداست.

ضمناً باید دانست که گوینده این سخن بطرح این احتمال، اشکالات فراوانی بر مسلمات مذهب خودش وارد می کند که از عهدی پاسخ بر نخواهد آمد، زیرا اگر پای این گونه احتمالات در میان بیاید، و تا این حد تسلیم و سوسه و تردید شویم به هیچ حدیث رسول خدا هم وثوق و اطمینان نخواهیم یافت، و رواست که کسی در صدد طعن و انکار بر آمده و بگوید: این خبر جعلی است، این سخن ساختگی است، و همچنین، خطبه ها و مواظ و سخنان دیگری که از ابوبکر و عمر نقل شده است. باری، منکر نهج البلاغه، هر شاهد و قرینه ای را که در روایات رسول خدا و پیشوایان بر حق و سخنان صحابه و تابعین و نوشته های دیران و خطیبان، معتبر می شناسد، دوستان امیر المؤمنین علی را می رسد که بهمان شواهد و قرائن در اثبات نهج البلاغه و سایر فرمایشات آن سرور، استناد کنند و این مطلب واضحی است. سخن ابن ابی الحدید، پایان پذیرفت.

و همودرج ۱ ص ۶۹، آخر خطبه ششقیه می گویند:

استاد من ابوالخیر، مصدق بن شیب و اسطی در سال ۶۰۳ می گفت: این خطبه یعنی خطبه ششقیه، را بن استاد ابو محمد، عبدالله بن احمد، معروف به «ابن الخشاب» در گذشته ۵۶۸، قرائت می کردم، موقعی که باین کلام رسیدم یعنی اظهار تأسف ابن عباس که گفته بود: «بخدا سوگند! آنقدر که از ناتمام ماندن سخن امیر المؤمنین متأسف شدم از قوت هیچ سخنی متأسف نشده ام» ابن خشاب معن گفت: اگر من حاضر بودم به ابن عباس می گفتم: فکر، در دل پسر عمویت علی غنچه باقی مانده که در این خطبه بر ملا نکرده باشد؟ تا بگوئی: کائن سخنان را تمام کرده بود! و خدا سوگند

برای هیچکس از پیشقدمان و دنباله روان حرمتی بجا نگذاشته، و کسی نبوده که نام نبرد جز رسول خدا.

استادم مصدق گفت: این خشاب مردی شوخ طبع بود، بدو گفتم: فکر می کنید که این خطبه ساختگی باشد؟ پاسخ داد: نه بخدا سوگند، همانطور که یقین دارم تو مصدق یقین دارم که این خطبه از سخنان علی است. گفتم: بسیاری از مردم گویند که این خطبه ساخته دست «رضی» است.

پاسخ داد: کجا «رضی» و یا غیر او می تواند با این سبک و اسلوب بدیع خطبه ای بیرون آید؟ ما تمام رسائل و منشآت رضی را دیده ایم، راه و روش او را در پرداختن نثر فهمیده و شناخته ایم، میان ماه من تا ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است. بخدا سوگند: من این خطبه را در کتابهایی دیده ام که دوست سال قبل از سید رضی تألیف شده، بخدا این خطبه را با خط کسانی از علماء ادب دیده و شناخته ام که پیش از ابو احمد نقیب پدر سید رضی نوشته اند و یادگار نهاده اند.

شارح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید گویند: من نیز قسمت های زیادی از این خطبه را در تألیفات استادمان ابوالقاسم بلخی پیشوای معتزله بغداد، دیده ام که سالها پیش از تولد رضی زندگی داشته، و قسمت های دیگری از آنرا در کتاب ابوجعفر «ابن قبه» از متکلمین امامیه دیده ام، و آن کتاب مشهوری است که به نام «الانصاف» خوانده می شود و «ابن قبه» از شاگردان شیخ ابوالقاسم بلخی است و در همان دوران قبل از حیات سید رضی زندگانی را بدرود گفته است. سخن ابن ابی الحدید پایان پذیرفت. علامه شیخ هادی آل کافغله لفظاً کتابی پرداخته در ۶۰ صفحه که تنها پیرامون کتاب نهج البلاغه، شبهات وارده بر آن بحث می کند، کتاب بطور جامع و کامل تهیه شده و بیکو از عهد قلم طلب برآمده است.^۱ شیخ محمد عبده نیز، در مقدمه شرح خود پیرامون کتاب نهج، سخنان جالبی آورده، و استاد حسین ستانه، استاد سابق ادبیات عرب در دبیرستان مرکزی زیر عنوان: «ادب الامام علی و نهج البلاغه» مقررص تمام

۱- «کتاب مستدرک نهج البلاغه» در نجف اشرف به چاپ رسیده است.

اشکالات شده، و با بحث و تنقیب و حواسگویی از توهّمات یادشده، اعتبار آن را تأیید و تثبیت کرده است، این مقاله در شماره چهارم از سال پنجم مجله «الاعتدال» در نجف اشرف به چاپ رسیده است.

علامه سید هبة الدین شهرستانی، رساله پیرامون اعتبار و صحت کتاب نهج تألیف نموده و موقعیت علمی و جهانی آنرا روشن ساخته است، این رساله تحت عنوان «ماهو اهلج البلاغه» در سیدا چاپ شده و بعد به وسیله یکی از فضلا ایران، در تهران بفارسی ترجمه شده و برخی فوائد و اطلاعات بر آن افزوده شده است.

از جمله تألیفات سید رضی:

۲- خصائص الائمة. مؤلف، نام کتاب را در دیباچه نهج البلاغه یاد کرده و گفته: «برای ستوده است، يك نسخه از این کتاب نزد من هست، در این کتاب، برخی از کلمات امیرالمومنین را شرح و توضیح داده و در بسیاری از مواضع کتاب نام خود را برده است. با این حال، شگفت است که علامه حلی گفته: «در عراق نسخه‌هایی به اسم «خصائص الائمة» یافت می‌شود که از حیث اسلوب و روش با نام کتاب دربرگیهای پیشوایان» مناسب دارد، ولی نسبت آن به مؤلف قطعی نیست.

۳- مجازات آثار بویه، در بغداد سال ۱۳۲۸ چاپ شده.

۴- تلخیص البیان عن مجاز القرآن. در چند موضع از کتاب مجازات بویه از آن نام برده است. صفحات ۲، ۳، ۹، ۱۴۵ را ملاحظه کنید.

۵- حقائق التأویل فی متشابه التنزیل نام تفسیر است که در کتاب «مجازات بویه» از آن یاد کرده، گاهی نام آنرا حقائق التأویل نهاده و گاهی بتوان کتاب مفصل در متشابه قرآن. نجاشی از آن با نام «حقائق التنزیل» یاد کرده و صاحب عمدت الطالب با نام «المتشابه فی القرآن».

۶- معانی القرآن، و این کتاب سومی است که در پیرامون قرآن نگاشته است این شهر آشوب در «معالم العلماء» ص ۴۴ از آن یاد کرده و می‌گوید: مانند آن کمیاب

است، و ساقه عمری در کتاب «المجدی» گویند: قسمتی از این تفسیر را ضمن یک جلد مشاهده کردم، بسیار تمکین و پسندیده است، اگر بخواهیم مقیاسی بنست دهیم، باید بگوئیم مانند تفسیر ابو جعفر طبری و یا مفصل تر از آن خواهد بود؛ این خلکان هم می گویند: «مشکل است که مانند آن یافت شود، گواه است بر سعه اطلاعات او در نحو و لغت»

ولی احتمال می رود که این کتاب مورد ستایش همان تفسیر نامبرده قبلی باشد.

۷- حاشیه پیرامون اختلاف فقهاء.

۸- حاشیه بر ایضاح ابوعلی فارسی.

۹- الحسن من شعر الحسین، قسمتی از زبده اشعار ابن الحجاج را گرد آورده

که شرح حال او را ضمن شعراء قرن چهارم یاد کردیم.^۱

۱۰- «از یادات» در شعر ابن الحجاج نامبرده.

۱۱- «الزیادات» در شعر ابونعمان که ضمن شعراء قرن سوم به شرح حال او

پرداختیم.

۱۲- گزیده شعر ابواسحاق صابی.

۱۳- نامه‌هایی که میان او و ابواسحاق به صورت شعر مبادله شده.^۲

۱۴- در عمدة الطالب این چند کتاب را هم نام می برد:

۱۴- رسائل و منشآت، در سه جلد. و چنانکه در فهرست ابن ندیم ص ۱۹۴ یاد

شده، ابواسحاق صابی در گذشته قبل از سال ۳۸۰، مراسلات شریف رضی را بصورت

کتاب در یکجا گرد آورده است.

۱۵- اخبار قصاة بغداد.

۱۶- شرح حال پدیرزگوارثی طاهر، که در سال ۳۷۹، بیست و یکسال پیش

از درگذشت پدیرز شفته تحریر کشیده است.

۱- صفحه ۱۵۲-۱۷۳ همین جلد. (مترجم).

۲- این کتابها در فهرست نجاشی ثبت شده.

* و در کتاب تاریخ آداب اللغة، این چند کتاب را هم افزون یاد کرده:

۱۷- «اشراح الصدر» یا اشعار بر گزیده.

و من گویم: این کتاب، تألیف یکی از ادباست که از دیوان شریف‌رضی گزین ساخته است، چنانکه در «کشف الظنون» ج ۱ ص ۵۱۳ آمده.

۱۸- طیف الخیال. مجموعه است که بنام شریف رضی ثبت شده.

و من گویم: این کتاب از تألیفات برادرش سید مرتضی است.

۱۹- دیوان شعر، که چاپ شده و آوازه اش در همه جا پیچیده است. ابن خلکان

گوید: جماعتی به گرد آوردن اشعار رضی همت گماشتند، آخرین گرد آورده را ابو حکیم خسری، عرضه کرده است.^۱

۱- امینی گوید: علامه، شیخ عبدالصمد حلی، ضمن شرح حال رضی در مقدمه حقائق الثوابیل جزء پنجم که به طبع رسیده می نویسد: «شناختیم که ابو حکیم خبری کیست؟ و در چه زمان بوده و نامش چیست؟»

این سخن پس شگفت آور است، زیرا ابو حکیم خبری معروف تر از آن است که شناخته مانند، ابو حکیم، معلم، عبدالله بن ابراهیم بن عبدالله بن حکیم خبری (باقیحه خاء و سکون باء) یکی از اساتید علوم عربی است؛ در بغداد معلم بوده، و خطی زیبا داشته، درقه نزد شیخ ابی اسحاق شیرازی تعلیم گرفته و در علم فرائض و حساب فائق آمده و در این دو فن تصنیف دارد. دیوان حماسه و دیوای پختری شاعرا را با چند دیوان دیگر شرح نوشته، در فن حدیث از ابو محمد جوهری و جماعت دیگر، استماع حدیث نموده است، و فائش دور سه شنبه ۲۲ ذیحجه سال ۳۷۴ بوده.

دو دختر از او بجا مانده که هر دو اهل حدیث بوده اند، بزرگین بانام «راهبه» که مانند پدرش بر ابو محمد جوهری قرائت حدیث نموده و کوچکتر بانام «ام‌الغیر قاطمه» که از ابو جعفر محمد بن احمد معلل و جماعتی دیگر حدیث فرا گرفته، و حتی سماعی صاحب «الانساب» در بغداد، قسمت زیادی از «موقیات» زیرین بکار را بر همین بانو قرائت کرده است. وفات او در ماه رجب سال ۵۳۳ اتفاق افتاده است.

ابوالفضل محمد بن ناصر بن علی، سلامی، حافظ که از ابو محمد جوهری روایت می کند، دختر زاده همین ابو حکیم خبری است، از راهبه دختر بزرگین.
 ذلک: انساب سماعی، معجم الادباء، بیفای لوعاة.

صاحب ابن عباد که شرح حالش در شمارشماره قرن چهارم گذشت^۱، یکی به بغداد گسیل داشت که دیوان شریف‌رضی را برای او رونویس کند، ضمناً نامه همراه آن برای شریف‌رضی فرستاد، و آن در سال ۳۸۵ سال وفات صاحب بود، شریف‌رضی که از ماجرا مطلع شد، دیوان خود را برای او ارسال نموده و هم قصیده در ثنای او سرود که از آن جمله است:

— میان من و تو دو حرمت دست بهم داده: نثر من که اقتدایش به نوست و شعرم.
— با پیوست علم و ادب که جوانمردان را بهم پیوند دهد، نه چون پیوند
عشیره و بنابر.

— اگر اشعار خود را بتو هدیه سازم، بسان بافته آهنی است که بر داود
عرضه گردد.

* «نقیه» دخت سیف‌الدوله، در گذشته سال ۳۹۹، از مصر کسی را گسیل داشت که دیوان شریف‌رضی را برای او رونویس کند، روزی که دیوان بدستش رسید، گفت هدیه گرا بھائر از آن سراغ ندارم.

این موضوع، شاهد این است که شریف‌رضی، توجه نامی به شعر خود داشته و آنرا در دوران زندگی خود جمع‌آوری کرده که برای رونویس آن خدمت شریف‌رضی می‌آمده‌اند، وجه بسیار عجیب دیوانش، آنست که دیوان برادرش سید مرعشی بر اساس تاریخ و سالهای نظم اشعار بوده است.

شعر و شاعری:

واضح است که هر کسی بروحیات سرورمان شریف‌رضی واقف شود، وموقعیت ازجمله او را از جنبه علم، ریاست ومقام رفیع بشناسد، مقام شعر و شاعری را، دون مقام او نخواهد یافت، و روح او را بر تراز روح دیگر شاعران.

— می‌بیند که هنر شعر بر شخصیت او نیفزوده و نه در مناعت و شرافت او اثری

داشته. عظمه، مقامی برای او کسب نکرده و نه در پیشرفت اجتماعی او یار و مددکارش
مونده است، او قبل از دهسالگی به قافیه منجی پرداخته و موقعی که دهساله بوده
ضمن قصیده چنین سروده:

... در جد : سرودی، می داند باز چو دست من است، گرچه در سرگرمیهای
کودکان مروطه و دم.

الی یمن معشرین جموعاً علی لفرقوا عن نبی او وصی نبی

... من از آن خاندانم که چون برای مهمی گرد هم آیند، شکوه و حال ایشان
بهنگام برای شنیدن، نمودار شود: آن يك پیامبر است و آن دگر وصی، آن يك
نفس ... شریف و ...

... اگر سواهی، از هم تالاس، رایج گردد که در قلاب ستارگان رخشان جای گرفته.
... اگر بنواهم، اودام چون خار بر چشم صاحبان دولت می خاند و آنان را
عرف خون می سازد.

... چه سید، نهای بیسکه که پنجه مرگ گلوی دلوران را از نزدیک فشرد.
... میولای مرگ در صفوف لشکر به باخاست و با ضرب شمشیر بران پیکر
دلیران را به خاک افکند.

... شمشیرها در دل دشمن بهم پیوست و ستان نیز مها در خود و خوشن فرو نشست.
بکت عالم الارض دما من محالهم فاسعربت من نفور النور والعقب
... از خون دشمنان، دم شمشیر و دندون بی اشک در زبان گشت و صفحه این مرز و
موم از گل و لاله خندان شد.

* شریف رضی، هنر شعر و قافیه پردازی را فضیلت و امتیاز نمی دانست، بلکه
آنها وسیله ای پیشبر مقاصد خود می شناخت، می فرمود:
... شعر برای من افتخاری نیست، ولی هرگاه دیگران به مفاخره برخیزند
من باشم آیدارم به مقابله برخیزم.

... چکامه ام و الاثر از آن است که با آن به استقلال بزرگان شتابم ولی می کسی

به زیارت من آید شعر نمکین خود را تحفه حضور سازم.

— سروده که لایق حضور شاهان است، چونان مثل سائر، که بهر مرز و بوم روان است.

— گرچه من در این میدان صاحب سر و افسر، از حرفه شاعری بیزارم.
* وهم گوید:

وما قولی الا شعار الاذیة ای اهل عدان قوه جنبید
و ای اذا ما بلغ الله حایة صحنه هجر اقریس وجوبه

— من شعر و قصیده را وسیله آرزو ساختم و بزودی مهار آنرا می‌گشتم.
— اگر حدایم بر کرسی آوزد نشاند، از قافیه پردازی و شرمساری آن
بر کنار می‌شوم.

* وهم گوید:

— ندانم بدان خوشبودی، که بگویند: شاعر است، حاکم مرمر شعر، که در شمار
فضیلت و افتخار بر آید.

— همینست، من که بوستان شعر و احساس خرم‌شود، و شاخسار آن سر به آسمان ساید،
— تا چند دلباخته نظم و سرود باشی، و هنوز از مرحله گفتار پای به میدان
عمل نگداری.

* — شریف رضی، در چکامه‌ها و قصائدش، خود را احساس‌ترین شعرای جهان
می‌شناسد، گاه شعر خود را بر مرز شعر «مجنونی» و «مسلم بن ولید» می‌بیند و گاه
فروتنی کرده و خود را همپایه «فرزدق» و «جریر» می‌شمارد و با عثمانی در هم، و گاه
در سدد حق جوئی برآمده و ما دیده ستایش شعر خود را می‌سنجد و احساس خود را
ما فوق احساس دیگران معرفی می‌نماید.

بیشتر نقادان ادب، او را سرآمد شاعران قریش می‌شناسند، خطیب بغدادی در
تاریخ خود ج ۲ ص ۲۴۶ می‌نویسد: از ابو عبدالله محمد بن عبدالله دبیر شنیدم که در
حضور ابوالحسن ابن محفوظ که یکی از رؤساء بود، می‌گفت: جمعی از بزرگان علم

و ادب را دیدم که می گفتند «شریف رضی از همه شاعران قریش سراسر است» ابن محفوظ گفت: این سخن استوار و صحیح است، در میان قریش، شاعرانی یافت شدند که خوب می سرودند و ولی کم، اما کسی که هم نیکو برآید و هم فراوان، جز شریف رضی را ندیدیم.

در فرهنگ رجال بطور گسترده از شعر و ادب او تمجید شده، چون آنکه سایر مفاخر او از فضائل نفسی و کمالات روحی مورد ثنا و ستایش قرار گرفته است، در اینجا مجال واری و نقل تمام آن نیست، بلکه بخاطر اختصار، قسمتی از آن یاد می شود:

۱- سابه «عمری» در کتاب «معجده» گوید: «شریف رضی، در بغداد «نقیب النقباء» خاندان ابی طالب بود، هیبت و جلالتی به کمال داشته باورع و پارسائی و زهد از دنیا و بی اعتنائی. خاندان و خویشاوندان خود را رعایت می کرد، از پلمال شدن حقوق آنان به خشم می شد، و از جایان و متمکاران ایشان هم انتقام می گرفت.

او یکی از توانمندان روزگار و نزد بزرگان علم و ادب تعلیم یافته بود، قسمتی از تفسیر او را که بر قرآن کریم نوشته، در یک جلد زیارت کردم، زیبا و تمکین بود، اگر با تفسیر ابو جعفر طبری قیاس شود، برابر و یا بزرگتر است.

شعر و احساسش، مؤثر از آن است که در وصف گنجد، تاکنون، لقب «سراسر آمد» شاعران قریش، و بزرگ اوست، با توجه به اینکه حادث بن هشام، و «صلی» و «عمر ابن ابی ربیع» پیش از آن شاعران، و محمد بن صالح موسوی حسنی و علی بن محمد حمائی و ابن طباطبائی، در دیوانه آنان آمده اند.

۲- ثعالبی در «یتیمه الدهر» گوید: اینک شریف رضی ثابته دوران، و نجیب ترین بزرگان عراق است. علاوه بر قبار والا و افتخارانی چون خورشید عالم آرا، با فرهنگ و نمایان و فضلی ثابان، زیب و آزرین بسته و از هر چه خویش، طرفی به کمال بسته. از

۱- از شعراء غدیر است، در قرن سوم. ذك: الفدیر ج ۳ ص ۵۷-۶۹.

۲- از شعراء غدیر است، در قرن چهارم. ذك: الفدیر ج ۳ ص ۳۴۰-۳۴۷.

این گذشته، او سرآمد شاعرانی است که از خاندان ابی طالب برخاسته‌اند، چه گذشتگان و چه معاصران، با آنکه در صف آنان شماری برجسته و ماهری، مانند «حمای» و «ابن طباطبایه» و «ابن الناصر» و دیگران جلوه‌گر بوده‌اند. بلکه اگر گویم: شریف رضی «اشعر قریش» است، گزافه نگفته‌ام و گواه آن، ضمن مراجعه به اشعارش مشهود می‌شود. شعری بر مغز و استوار، خالی از عیب و عوار، که در عین روانی و سلاست قریح است و متقن؛ با معانی نفوذی و بلند، ولی چون میوه بوستان مهیای تناول و چیدن. پدرش ابوالاحمد ریاست قبیائی را عهده‌دار بود که چون داروغه امور داخلی خاندان ابی طالب را؛ رتق و فتق می‌کردند؛ او بر همه آنان حکومت داشت، به معظام یعنی اختلافات مالی آنان رسیدگی می‌نمود و کاروان حج را رهبری می‌کرد، و تمامی این مناصب و مشاغل، در زمان حیات او احمد، یعنی به سال ۳۸۸ به فرزندش شریف رضی انتقال یافت.

۳- ابن جوزی در «منتظم» ج ۷ ص ۲۷۹ می‌نویسد: «رضی» در بغداد، نقیب خاندان ابی طالب بود، بعد از دوران سی‌سالگی، قرآن کریم را در مدنی اندک حفظ نمود. در فقه و فرائض میراث اطلاعات کافی داشت، دانشمندی فرزانه و شاعری سخندان بود. پارسا و معتقد، با همت والا؛ روزی از زنی، چند مجموعه یادداشت به پنج درهم خرید؛ یک جزوه آن به خط ابوعلی «ابن مقله» بود، بادلالت گفت لازمه که را حاضر ساخت و بدو گفت: در میان نسخه‌ها یک جزوه با خط ابن مقله یافتیم؛ اگر مایلی اینک جزوه را بگیری؛ و اگر نهای آنرا طالبی، اینک پنج درهم دیگر از آن نواست آن زن پنج درهم را بگرفت و دعایش کرد و رفت. «شریف رضی» مردی به‌خشنود و با سخاوت بود.

۴- ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغه گویند: «رضی» در مدنی اندک، پس از دوران سی‌سالگی قرآن را حفظ کرده و بخش مهمی از فقه و فرائض (میراث) را فرا گرفت، دانشمندی ادیب، و شاعری ماهر بود، با نظم روان و فصیح و الفاظی پر معنی و بلیغ، در پرداختن قافیه توانا و در ساختن انواع شعر مقتدر که اگر درودادی تفرل

گام زند و بیاد معشوق ترانه و غزل ساز کنند، احساس لطیف و خیال دلپذیرش شگفتیها
 یبار آرد، و اگر در میدان ثنا و ستایش نازد و بسا نظمی سهل و روان، به صید معانی
 پردازد؛ هیچ شاعری بگرد او نرسد و اگر در سوك و ماتم، به سوز درون دامن زند؛
 بر همه ماتم سرایان سبقت گیرد؛ و با همه اینها؛ دبیری سخندان و صاحب سخن بوده
 یارساء، با روحی شریف و همتی والا؛ یابند احکام دین، معتقد و با یقین، از هیچکس
 صله و جائزه نپذیرفت، حتی جوایز پدرش را باز میگرداند.

۵- «باخرزی» در کتاب «دمية النسر» ص ۹۶ می نویسد:

در محفل پیشوایان صدر نشین و در مجلس بزرگان، صاحب پایگاه برترین است،
 اگرش من زبان به ستایش گشایم، چنان است که به خورشید نابان گویم: و چه پرتوی!
 و یا به گلزار گویم: چه خرم و زیبائی؟

با شعری بدیع که اگر به مفاخره برخیزد، بر آخرین مدارج عظمت برشود و
 عقد ثریا بر تارک نهد و اگر راه تشبیب و غزل پوید، احساس لطیفش از نسیم سحری
 سبق جوید، تا آنجا که هرگاه غزلیات پرشورش بر سخندان ماهر خوانده شود، شیفته
 و شیدا، فریادش به «احسنت» بر آید و برشور و شغف فراید.

اگر به ستایش محبوسکان زمان باز گشاید، با ترانه های شیوا، چون مشاطه ای
 باشد در کنار پریچه رگان رعنا؛ و چون به تنای ممدوحی سخن ساز کند؛ با فصائد
 دلربا، عقل بهیرت ماند که شاعر ببوخ خود را جلوه گر ساخته یا عظمت ممدوح را،
 و بهر حال چون سمند تیز گام به میدان دواند؛ در وصفه باشد یا «مدح»، بخت آن کسی
 فیروز باشد که در دگر و بندی، نام او بر زبان راند.

و اگر بسان دبیران و منشیان خامه بردست گیرد، نثر شیوایش، چون لؤلؤ
 شاهوار است که بر عروس بخت تار کنند، یا دانه های شبنمی که بر چهره گل نشاند،
 و بهمان خود مسوگند، شهر بغداد از وجودش خرمی گرفت که او را در دامن خود پیرورد؛
 از پستان دجله اش شیر داد و از نسیم روح پرور خود، مشام جانش را معطر ساخت.

شعر رباعی، چندان از آب دجله نوشیده، که گوارا شده و چندان غوطه خورده

که پاك و ناپاك هر گاه گلزار کمالات و فضائلش بجلوه آید؛ بمقداد با آن خرمی و نشاط، به گفت و گزاری شود، و در گرمای ییروز به نسیم جانفزایش پناه برد.

ع- رفاعی در «سحاح الاخبار» ص ۶۱: می نویسد: شریف رضی، سرآمد شاعران قریض است، از این رو که شاعر خوش پرداز قریض، فراوان سروده و آنکه فراوان سروده خوش پردازد نبوده، اما شریف رضی میان این دو فضیلت جمع کرده است. علاوه بر این مردی پارسا، باتقوا، عادل و دادگستر بود و ابهتی عظیم در دلها داشت.

القاب، مناصب:

بهاء الدوله در سال ۳۸۸ سرورمان، سید رضی را بالقب «شریف اجل» تشریف داد، و در سال ۳۹۲ بالقب «ذوالمنقبین» و در سال ۳۹۸ بالقب «رضی ذوالحسین» و در سال ۴۰۱ دستور داد که در حضورش او را با عنوان «شریف اجل» خطاب کنند و نامه های رسمی را با همین عنوان مزین سازند.

البته، مناصب و کارگزاریها، در دوران سرورمان شریف رضی، فراوان و متعدد بوده است؛ از جمله: وزارت، شامل: وزیر رسمی، وزیر مختار، استانداری؛ عام و خاص، استانداری عام هم بابا دستور و انتخاب از مرکز خلافت، پادشاهی خلبه و استیلاء و رسمیت یافتن اضطراری از جانب مرکز، فرماندگی لشکر، آئیم باد و صورت: تنها اداره امور لشکر و فرمان جنگ و عقب نشینی، یا به اضافه تقسیم خنائم و پیمان صلح، فرمان سرکوبی مرتدین، سرکوبی یانگیان، فرمان قضاوت و داوری، سرپرستی مظالم (دادستانی) سرپرستی قبائل اشراق: بصورت عمومی و خصوصی، فرمان برگزاری نماز جماعت، فرمان جبری حجاج، سرپرستی دفاتر مالی و حقوقی، سرپرستی امور حسبه و حفظ ناموس اجتماع، و غیر آن از سرپرستیها و کارگزاریها.

از جمله دفتر مخصوص دبیران و منشیان، دفتر مردان موثق و عدول و اهل انصاف (شهود)، دفتر بزرگان و اشراف و اعیان دفتر گردن فرازان و شیر مردان و

تک سواران ، دفتر صاحب نظران و هوشمندان و تیز بینان ، دفاتر سادات علوی و اشراف خاندان نبوی ، دفتر فقهاء و پیشوایان دانش و دین .

در این میان منصبی است ویژه آن کسی که تمام این فضائل و کمالات را زیر پی دارد ، مانند سرورمان شریف رضی ، نمونه والای فضل و کمال ، از این رو کسی که در صدد بحث و کشف از مقام و منزلت اوست و می خواهد روحیات و معنویات او را بر آورد کند ، ناچار است که تمامی آن مناسبتی را که شریف رضی عهده دار گشته ، گرچه بصورت فهرست و اختصار باشد ، مورد مطالعه و تدقیق قرار دهد .

اینجاست که شخصیت و عظمتی مافوق تصور ، در برابر دیدگاهش مجسم می شود شخصیتی آکنده از علم ، فقه ، حکمت ، اعتماد ، رشد ، مناعت ، جوانمردی ، هیبت ، عظمت ، جلال ، جمال ، وفاء ، عزت نفس ، بی تش ، احتیاط ، تصمیم ، شهامت ، عفت ، بزرگو منشی ، کرم ، گردن فرازی و بی بازی ، که هر يك کم و بیش در وجود شاهان و ادیبان دیگر وجود داشته ، و مجتمعاً و تماماً در وجود شریف رضی .

شریف رضی ، بمسال ۳۸۰ در سن ۲۱ سالگی دوره طالع لله ، عهده دار نقابت و سرپرستی خاندان ابی طالب گشت و هم رهبری حاجیان و نظارت در مظالم اجتماعی (دادستانی) با وسپرده شد ، فرمان این مناصب و مقامات از جانب بهاء الدوله در سال ۳۹۷ در بصره بنام او صادر و در محرم سال ۴۰۳ سرپرستی امور این خاندان را به طور کلی با و محول نمود ، و با عنوان « نقیب النقباء » مخاطب گشت ، گویند : سرپرستی کل مقام و رتبه است که به عهده کسی محول شده ، جز پیشوای هشتمین ملی بن موسی . الرضا سلام الله علیه ، که ولی عهد مأمون بود ، و حتی بنابه نوشته ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱ ، شریف رضی از جانب القادر خلیفه عباسی ، بر حرم مدینه و مکه ، خلافت منصوب گشته است .

تا این همه ، شخصیت شریف رضی ، والا تر از آن است که با منصب و مقام شناخته

و با سنجیده شود و چنانکه شاعر گوید :

لم تلید له الولایات مجدداً لا ، ولا قبل رفته مقدره
بل کماها وقد تخرمها الدهر جللا و بهجته و نصاره

— مقام و منصب، ارکان عظمتش استوار کرده نه. و نه بر قدر و منزلتش فرود.
— فرمانروائی، در چشم روزگار خوار و زبون گشته بود، او جامه عزت و جلالش
بر تن استوار فرمود.

* باری آن مناصب و مقاماتی که سرورمان شریف رضی عهده‌دار بوده در کتب
دانشمندان سلف، با تمام شرائط و آداب تجزیه و تحلیل شده و در این زمینه کتابهای
ویژه تألیف یافته‌است، ما در اینجا به مختصری از آنچه در کتاب «احکام سلطانی»
نوشته «ماوردی» در گذشته سال ۴۵۰ هجری است اکتفا می‌نماییم:

نقابت :

«نقابت» منصبی است که به خاطر حفظ و نگهداشت شرافت خاندانها تأسیس
شده تا از برخورد و درگیری با افراد فرومایه در امان مانده ضمناً نقیب هر خاندان
نسبت به افراد همبارش مهربانتر و قهرآ فرماش نافذتر است.
نقابت دو قسم است: کلی و جزئی، نقابت جزئی، تنها به امور سرپرستی قیام
می‌کند، بدون اینکه حکمی صادر کنند یا کیفری اجرا نماید، از این رو، نقسه و
دانش، جزء شرائط آن نخواهد بود، بلکه تنها نسبت به دوازده مورد نظارت
خواهد نمود:

۱- آمار خانواده‌های سادات و حفظ نژاد و بارشان که بایگانگان مخلوط
و مشتبه نشوند، آنکه از جمع خاندان خارج می‌شود معلوم باشد و آنکه داخل
آنان می‌گردد شناخته باشد.

۲- فامیل‌های مختلف با نام و نسب مضبوط گردند، و پدر خانواده مشخص
باشد، تا در اثر تشابه نام و مکان نژاد آنان مختلط نگردد.

۳- ضبط آمار نوزادان، دختر و پسر، تا پدر و مادر آنان مشتبه نگردد، و
ثبت نام اموات که راه افترا و تزویر در نسب آنان بسته‌شود.

۴- مراقبت افراد از نظر آداب و اخلاق، تا شایسته مقام و منزلت تبار خود،

در اجتماع ظاهر شوند، در نتیجه حشمت و موقعیت آنان برقرار و حرمت رسول خدا محفوظ ماند.

۵- دور نگهداشتن آنان از مشاغل پست، و بازداشتن از کارهای زشت و پلید که به خوار و بی مقدار شود و تضریر دست این و آن.

۶- مانع شود که پیرامون، معاصی نپرخند و حرمت قانون را زیر پا نهند تا آنجا که در صورت دین اجدادشان تعصب بیشتر داشته و در پاک کردن محیط از آلودگیها و منکرات جدید و افریزی نشان دهند. و گرنه بدان ملامتگران باز شود، و مورد خشم و نفرت واقع شوند.

۷- مراقب باشند که شرافت و افتخارات آنان، باعث نشود که به دیگران زور بگویند و جفا روا دارند، که این خود انگیزه خشم و کین است، بلکه وادار کنند تا بالطف و تواضع دلهای دیگران را بجای خود معطوف دارند.

۸- پاری کند تا حقوق آنان پامال نشود، و به اجازه دهد که آنان حقوق دیگران را نادیده بگیرند، اسراف دهد و اسراف بگیرد.

۹- حقوق مالی آنان را مانند سهم سادات در خناتم و اموال خراجیه استیفا کند و طبق دستور الهی؛ در میان آنان تقسیم کند.

۱۰- مراقب باشد که زنان و دوشیزگان باشوهران لایق و همربۀ خود؛ از دواج کنند تا شرافت خاندان محفوظ و مصون بماند.

۱۱- به استثنای اجراء حدود و قصاص؛ نسبت به خطا کاران؛ اجراء عدالت نموده سختگیر باشد؛ از لغزش بزرگان چشم پیوشد و بایند و تذکر از خطای آنان درگذرد.

۱۲- موقوفه‌هایی که ویژه آن خاندان است؛ مورد نظارت و سرپرستی قرار دهند؛ در حفظ اصل بکوشند؛ و هر چه بیشتر در ازدیاد منافع و بهره آن تلاش کند؛ و اگر تولیت آن با دیگران است؛ در استیفاء حقوق و قسمت کردن آن نظارت کند؛ اگر وقف خصوصی است؛ مستحقین آنرا تشخیص دهد و شرائط لازم را رعایت نماید؛

ناحق به‌حق‌دار برسد.

نقابت کلی و عمومی

علاوه بر آنچه در نقابت جزئی و خصوصی یاد شد، پنج وظیفه دیگر به نقیب محول می‌شود:

- ۱- در منازعات و درگیری‌ها داور آنان باشد.
 - ۲- سرپرستی اموال و املاک بشیمان را در دست بگیرد.
 - ۳- در مورد ارتکاب جرائم، حدود و کیفر لازم را اجرا کند.
 - ۴- برای شوهر دادن زنان و دوشیزگانی که برای آنان ولی و سرپرست معین نشده، اقدام کند.
 - ۵- با اجراء حکم «حجر» دست سفیهان و نابخردان را از ضایع کردن اموال کوتاه‌کند و در صورت بازگشتن به رشد و صلاحیت، اموال آنان را در اختیار خودشان قرار دهد.
- «نقیب» با اجراء این پنج وظیفه مقام نقابت عمومی و کلی را احراز می‌نماید و اینجاست که باید فقیه و دانشمند باشد تا حکومت و داورى او نافذ گردد... (احکام سلطانیه ص ۸۶، ۸۷ ملاحظه شود).
- این نقابت عامه همان منصب والائی است که به سرورمان شریف‌رضی محول گشته بود.

سرپرستی مظالم (دادستانی)

از جمله وظائف این منصب، وادار کردن دادخواهان به انصاف و حق‌جوئی است و بازداشتن آنان از تراغ و مخاصمه، از این روش شرط احراز این مقام آن است که شخصیتی عالی‌قدر، فرمان‌روا، پر هیبت، پاکدامن، قانع و پارسا باشد زیرا اجراء وظیفه او، جز با سطوت و اقتداری که در خور امیران است و دقت و موشکافی که شایسته قضاء

و دادوران است، میسور نیست.

حال اگر این شخصیت، از جمله وزیران و امیران باشد، بیازی به صدور فرمان و منشور مستقل نخواهد بود، بلکه همان منشور وزارت و فرمانروایی، برای نظارت مظالم و دادستانی کافی است، اگر از جمله وزراء و امرا باشد، با توجه به شرائط گذشته از افراد شایسته ولایت این مقام دعوت شده، منشور و فرمان ولایت و دادستانی بنام او صادر می شود.

سرپرستی مظالم، گاه عمومی و کلی است، یعنی نقیب، هم در مرحله حکومت و داوری (قضایه) هم در مرحله اجرا و تنفیذ (مجریه) انجام وظیفه می کند، در این صورت، بایستی دارای جلال و مرتبه و آلایری باشد، و از میان افرادی انتخاب گردد که با نائب الحکومه، وزیر مختار و یا استاندار هم ردیف باشد، و اگر فقط در مرحله دوم (قوة مجریه) عهددار نقابت است، چنین مقام و مرتبه لازم نخواهد بود، تنها کافی است که در اجراء حق و عدالت سخت گیر باشد، از تکویش مدگویان پروا نکند و دست طمع به سوی رشوه دراز نسازد... (احکام سلطانیه ص ۶۴-۸۲).

سرپرستی امور حج

سرپرستی امور حج به دو قسمت تقسیم می شود: گاه رهبری کاروان منظور است و گاه اقامه مناسک حج. رهبری کاروان نیازمند سیاست و کفایت و تدبیر است و رئیس کاروان باید مردی فرمانروا، صاحب نظر، شجاع، با ابهت و کاردان باشد تا بتواند از همدۀ وظائف دهکانه خود بر آید:

۱- گرد آوردن همگان و جلوگیری از هشت و پراکندگی که مایه هلاکت اموال و جانهاست.

۲- تقسیم بندی گروهها، برای حرکت و فرود، تا موجب درگیری و گمراهی از راه و مقصد نگردد.

۳- کاروان را با نرمی و همواری حرکت دهد که ضعیفان، درمانده نشوند، و

آن‌ها که احیاناً عقب مانده اند، با و نه نشوند، از این روست که پیامبر فرمود: «امیر کاروان کسر است که از همگان ضعیف تر است» یعنی آن‌که چارپایش کند و ناتوان است دیگران باید در حرکت و فرود تابع او باشند و جاب او را رعایت کنند.

۴- شاه راه امن و پرست را برای حرکت کاروان در نظر داشته باشد و از راه خشک و سنگلاخ پرهیزد.

۵- اگر آب کمیاب باشد، قبلاً در تهیه آن باشد و اگر چراگاه کم است، در فکر مالوفه چارپایان.

۶- هرگاه در منزلی فرود آیند، با اعوان خود، بمراقبت و پاسبانی قیام کند و چون براه افتند، گرداگرد آنان بپرخند تا از شر سارقان و طراران در امان مانند.

۷- اگر راهزنان راه کاروان را ببندند، با تمام امکانات خود، مقابله کند، اگر می‌تواند با ببرد و قتال، و اگر نه با بذل اموال، راه کاروان را باز کند که حجاج از وظائف و احوال حج عقب نمانند، البته بذل اموال، در صورتی است که حجاج از جان و دل بی‌پذیرند، زیرا در این گونه موارد، بذل اموال واجب نیست.

۸- در نزاع و درگیری، میان افراد کاروان وساطت کند تا صلح و صفا برقرار گردد، و اگر مجاز نیست، بدون رضایت آنان داوری ننماید، و در صورتی که مجاز باشد یعنی اهلیت داوری داشته و فرمان لازم صدور یافته باشد، می‌تواند شخصاً داوری کند، و اگر به شهری وارد شوند که حاکم شرع در آن مستقر است، می‌تواند داوری را بدو محول کند.

۹- ستمگران را بجای خود بنشاند و خطاکاران را ادب کند، و جز در صورتی که مجاز باشد و از اهل اجتهاد، حدود الهی را اجرا نکند.

۱۰- مراقب وقت و هنگام باشد که به موقع مناسک حج را دریابند، و حتی المقدور، محتاج به سرعت و تاخیر نشوند که باعث رنج و خستگی خواهد بود. و موقعی که به میقات رسیدند، به حد کافی فرصت دهد که با نجام واجبات و مستحبات احرام موفق شوند.

اما اقامه حج و بیاداشتن مناسک آن:

کسی که متصدی این کار می شود و او را امیرالحاج گویند، بمنزله امام جماعت است در نمازهای روزانه، و علاوه بر شرائطی که در امام جماعت مقتبر است، بایستی به احکام و مناسک حج مطلع باشد و وقت و هنگام آنرا بشناسد. دوره این سرپرستی و نظارت، فقط ۷ روز است که از سبزه زهر روز هفتنزدیکه شروع و در روز ۱۳ خاتمه می یابد. امیرالحاج، پنج وظیفه قطعی دارد و یک وظیفه ششم که در لزوم آن اختلاف شده:

- ۱- اعلام کردن به مردم که روز احرام و حرکت برای درگ مشاعر چه روزی است تا همگان تابع او باشند و به راه و روش او اقتدا کنند.

- ۲- مناسک و اعمال حج را با همان ترتیبی که در شرح مفروضه، چه بر وجه استحباب و با بر وجه لزوم، یاد آورده عملی سازد تا دیگران هم از او پیروی نمایند.
- ۳- توقف در عرفات و مشاعر و منی از حد لازم تجاوز نکنند، بموقع معین کوچ کنند تا دیگران هم بمتابعت کوچ نمایند.

- ۴- راهنمایی حاج که در ارکان وظائف از او پیروی کنند، و به راز و نیازی که با خالق کعبه دارد، توجه کرده آمین گویند.
- ۵- امامت در نمازهای یومیه

ع قضاوت و داوری در میان حاج و اجرا و کیفر از قبیل حد و تعزیر، که مورد اختلاف مذاهب است.

شریف دینی، از دوران جوانی، تا اواخر زندگی، همدمدار این مقام منیع بود چه در زمان پدر بزرگوارش به عنوان بارومعین یا یایات، و چه بطور استقلال از سال ۳۸۰ هجری، و در این پست، خدمات عظیمی انجام داده که در تاریخ ثبت شده و یاد او را جاویدان ساخته است:

ابوالقاسم، این فقه هاشمی در کتاب «اعراف الوری باخبار القری» ضمن حوادث سال ۳۸۹ می نویسد: در این سال، شریف مرتضی و شریف رضی به حج مشرف شدند، در راه حج، ابن حراح طائی، آن دو را متوقف ساخت. نه هزار دینار از مال خود بدو عطا

کردند تا خود را بمراسم حج برسانند.

ولادت، وفات

به اتفاق مؤرخین، شریف رضی، بمسال ۳۵۹ بدفداد متولد گشت، و در همانجا بالید و بزرگ شد. و در همان بدفداد، بروزیکشنبه، ششم محرم سال ۳۰۶ دیده بر جهان بست، چنانکه در رجال نجاشی، تاریخ بدفداد، همداطالع، خلاصه الرجال و غیر آن آمده است.

در شدات الذهب، نوشته در صبح روز پنجشنبه درگذشت، و گویا اشتباه از کاتب باشد، زیرا مدرك گفته اش را کتاب ابن خلکان، معرفی کرده، و در تاریخ ابن خلکان می نویسد: «صبح روز یکشنبه» نه پنجشنبه.

در دوائر جدی، ج ۳ ص ۲۵۳ سال وفات را ۴۰۳ نوشته، گویا از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید گرفته، یا خطائی است که از کاتب رخ داده، چون می بینیم، همین فرید وجدی در ج ۹ ص ۳۸۷ دائرهای تاریخ صحیح را یاد آورده و نوشته: «ششم محرم سال ۴۰۶». یکی از معاصرین شریف، ابوالحسن احمد بن علی بنی، در گذشته شهبان سال ۴۰۵، پیش از مرگ، فسیده در سوگ ورنای شریف سروده است که در دیوان او ج ۱ ص ۱۳۸ دیده می شود، گرد آورنده دیوانش می گوید: بعد از تاریخ این سروده چند ماه گذشت که شریف رضی درگذشت. رضوان خدای بر او باد.

در مرگ «شریف رضی»، وزیر، ابو غالب، فخر الملك، و سایر وزراء و اعیان و اشراف و قضات، همگان بایای برهنه، برسم عزاء، در خانه او حضور یافتند، فخر الملك بر او نماز خواند و در همان خانه اش که در محله کرخ ردیف مسجد اهل ابار بود، دفن شد.

- ۱- برجی ریدان در «تاریخ آداب اللغة» ج ۲ ص ۲۵۷، نوشته: «شریف رضی در سامرا می زیست» و این اولین اشتباه او نیست که چهل و دایه تاریخ شیعه و زندگی رجال آنان ثابت می کند.
- ۲- ابن خلکان گوید: «و گویند: دوماه صفر» و این کثیر نوشته «پنجم محرم».

برادرش شریف مرتضی، بر جنازه برادر حاضر نشد و در مراسم نماز هم شرکت نمود، از بی‌قراری و جزع نتوانست به جنازه برادر بشکرد، به روضه امام موسی بن جعفر علیهما السلام پناه برد، و در پایان روز، فخر الملک، شخصاً به روضه امام مشرف شده شریف مرتضی را به خانه‌اش فرستاد.

بسیاری از مؤرخین نوشته‌اند که: «جسد او را، بعد از آنکه در خانه‌اش به امانت بخاک کردند، به کربلا مشرفه منتقل ساختند و در کنار پدرش ابوالاحمد حسین بن موسی بخاک سپردند و از تاریخ چنین بر می‌آید که در قرون وسطی، مزارش در کربلا مشهور بوده است؛ صاحب عمدة الطالب می‌نویسد: مرقد شریف رعی، در کربلا آشکار و معروف است». و نیز در شرح حال برادرش مرتضی می‌نویسد: «نزد پدر و برادرش بخاک رفت، و مرقد آنان آشکار و معروف است». دفاعی، در گذشته ۸۸۵، در کتاب «صباح الاخبار» ص ۶۲ می‌گوید: «جنازه شریف مرتضی را به کربلا حسینی بردند، مانند پدرش و برادرش، و در آنجا بخاک سپردند، و مرقدش در آنجا ظاهر و مشهور است».

این موضوع، با اعتبار عقل هم سازگار است؛ زیرا فرزندان «ابراهیم مجاب» در حائر قدس جوار حضرت سیدالشهدا سکونت اختیار کردند؛ ابراهیم نامبرده در نزدیکی حائر از جانب بالاسر مبارک دفن شد؛ و فرزندان مرقد او را گورستان شخصی خود گرفته؛ در اطراف او دفن شدند؛ و هر کس از این خاندان در بغداد یا بصره سکونت داشت؛ همچون فرزندان موسی ابرش، بعد از مرگ؛ به کربلا منتقل و در کنار جدشان بخاک رفتند؛ ضمناً قطعی است که جنازه پدر شریف رعی؛ به حائر حسینی منتقل و در همانجا دفن شد.

اضافات چاپ دوم: [و شاید، ابتدا در خانه‌اش دفن شده باشد؛ و بعد او را به کربلا برده باشند؛ چنانکه این جوی در منتظم ج ۷ ص ۲۴۷ یاد کرده است].

و هم قطعی است که جنازه شریف علم الهدی را بعد از اینکه در خانه‌اش بخاک سپردند؛ به حائر حسینی منتقل نمودند؛ تولیت آن تریتم مقدس در کربلا آن بود و هیچ کس؛ جز با احاطه آنان در حائر حسینی دفن نمی‌شد؛ همان‌طور که صحن

شرح حال وزیر، ابوالعباس ضبی؛ در همین جلد صفحه ۱۸۱ گفت.

جمع کثیری از معاصرین شریف رضی؛ او را مرثیه گفتند، و در پیشاپیش آنان برادرش علم الهدی است که گفته:

— ای یاران! داد از این فاجعه ناگوار که بازوی مرا شکست؛ کاش جان مرا هم می گرفت.

— پیوسته بیدناک و برحد بودم، تا اینکه در رسید، و شرنگ مصیبت در کام من ریخت.

— چندی التماس کردم و مهلت خواستم، آخر هجوم آورد و به حال زارم تفکریست.

— مگوئید از چه سیلاب اشکش روان بیست؛ اشک را هم چون بخت نامساعد سرباری نیست.

— خدا را، بر این هم کوتاه و تابناک!، وجه هم را که دراز بود واپاک.
* از جمله کسانی که در موك شریف، مرثیه ساختند، شاگردش مهیار دینلمی است، شرح حال او در ضمن شعراء قرن پنجم^۱ خواهد آمد، و قصیده دارد، که يك قصیده آن ۷۰ بیت است، و در دیوان او ج ۳ ص ۳۶۶ ثبت شده، این چنین شروع می شود:
— بازوی «هاشم» را که فرو انداخت؛ دست دلوی مرا در پیچید و از پایگاه حشمت فرو کشید؟

— در ریگزار حجاز، قریش را در هم گویند و سرا پرده هژمیشان برکنند؟
— پای بر فرق «مضر» نهاده با غفلت و خواردی پامالشان کرد، و کس دم بر نیاورد؟
— کیست که به مکه ناخست و حرمت خانه خدا بشکست؟
— از آن پس به مدینه ناخست و تربت پاکان عترت را پی سپهر ستوران ساخت؟
— رسول خدا گریان است، فاطمه در صحرای «طف» بر فرزندان عزیزش

زارو تالان.

- دین خدا درامن وامان بود، چه کشتی بر آشوب؟ حصار دژ بلند و افراخته
چه کشتی بعزم تسخیر برخاست؟

- بازوی مردان دلاور از کار ماند که تسلیم شدند؟ یاسر از مسلمانی بر تافتند؟

- یا «شریف رضی» شبان فداکار این خاندان، طعمه اجل گشت که ربه آنان از
چرا باز ماند.

* وفصیده دیگرش ۴۰ بیت است و در دیوانش ج ۱ ص ۲۴۹ با این مطلع
ثبت شده:

افریحی لایلم اراک و لایلم فتوا علی شایخ الندی و علی الندی

* به خاطر شهرت این دو فصیده، و اینکه در بسیاری از کتب اراحم و فرهنگهای
رجالی ثبت آمده، تا برسد بدیوان مهیار دیلمی، از نقل تمام این دو فصیده
صرف نظر شد.

یک نمونه از شعر شریف رضی، فصیده است که درباره مذهب سروده، با بساد
اهل بیت افتخار می جوید، و اشتیاق خود را بزیارت تربت پاکشان می رساند:

الله باهدة الطالب و عزم لا یروع باعتاب

- هلا چه خوش است حمله باشتاب، و اراده که للرزد از بیم عتاب.

- و آنکه دامن همت بر گمر زده می تازد، همچون ناختن شمشیر به سوی گردنها
ورقاب.

- ملامتش کنم که از چه دوری گرفتی؟ و او لک و هشت آرد که زود آمدی تا بمشگام.

- من به چشم دیدم که عجز و ناتوانی از بیم حولت شب به خاک افتاده جنایات
او را ستایش کرد.

اگر روزگار، با صولت و سطوت راه مرا نمی بست، از همه سو به جانب سروری و
ارجمندی می ناختم.

- شیوة جوانمرد عرب، هم آعوشی با شمشیر بران و سمنند نیز گام است.

- اردسمنان: جز تهدید دروغین نبیند و از او جز شمشیر راست نبینند

- فرداست که از شمشیر و سنان خفتان سازم، با اینکه از شیوه جوانی برکناریم.
- و از سیاهی شب جامه بر تن آرایم، بهنگامی که کاروان برون تازد برون
تاختن شمشیر از یام.

و کم لیل عیادت الطاهیا و نارااهی طائره الطهات

- چه شبها که با مرکوب رهوار، آماده تاخت شدم، دیگران در اطراف آتش
پر شر در سر گرم.

- لگن رستم که زمین چهره خود را دگرگون ساخته و با شیر و گرگ
ببازی برخاسته.

- من نیز چهره و دیدار خود دگرگون ساختم، چنانکه سپیدی مواز خضاب،
زیبای از آن ندیدیم که سفیدی را با سیاهی طراز بندند.
- من با آرزوی خود همخوا به ام ولی سنجینی آمال و آرزو شتران قوی
هیكل را یز او دآوده است.

- اگر یأس و ناامیدی بر ما چیره شود، امید را در دل زنده کنیم و با شجاعت
پیش نازیم.

- هر آنگاه که زاله بهاری از ابر خیزد و شراد باران همراه حباب برقص آید،
گویا آسمان آب در گلو شکسته، بر سر وادیا از دهان فرو ریزد.

- دره و هامون با سیلاب، هم آغوش گشته، ابر سپید بر سر آن دامن بگسترده.
- و چون بر تپه و ماهور بگنجد، مانند لماب از گرده ها سرازیر شود.

- گویم: خداوند سر زمین مدینه را از باران رحمت و آب گوارا سیراب کند،
- به ویژه، تربت بقیع را و خفتگان آن، آبی دامن کشان و سیلابی ریزان.

- و تپه های «غری» و چکیده حسبی که در بلندی های آن جا گرفته،
- و تربت آن شهیدی که در بیابان طفه خفته و با لب تشنه دایم حق را

لبیک گفته.

- و هم بغداد و سامرا و طوس را، سیراب کن، از زاله بهاران و سیلاب باران.

- چشمها در کنار این گورها اشکبار است همچون گریه آسمان بر کوهساران.
- اگر ابر آسمان از ریزش باران دریغ ورزد، سراپها آب گشته بر زیر آن گورها
روان گردد.

- خدایت سیراب کند آگاهی که روزها تشنه دیدار بودم، از راه دور و نزدیک.
- ای باد «جنوب» از سر راهم بگریز، و سرمای جان گزایت را از ساحت
من دور ساز.

- در سیاهی شب به سویم متاز که از آن تربت پاک نوشته نگرفتم.
- اگر ابرها از اکثاف آسمان بدان سوی کشانده شوند و چون شتر قربانی از
گلوی آنها تاوداها سر از بر شود. باز هم حق آن تربت پاک ادا نشود.
- مگر آن تنهای پاک در کام زمین فرو نشاند که به رستخیز برای نعمت
جاودانی انگیزفته شوند؟

- چه بسیار شد که کینه حسودان، مست و خراب، جام مرگ را در میانشان
به گردش آورد.

- درود الهی مردم و هر روز بر آن شاههای هدایت و قبههای عظمت چون
نسیم وزان باد.

- پیوسته عزم سفر را تجدید کنم، گرچه یاران از وفاقت و یاری دریغ ورزند.
- سینه باد و طوفان مشکاف تا نسیم جانفزائی از تربت بو تراب دریابم.
- چشم دارم که روزگaram سرباری در قدم نهاد و حید آرزو در میان چنگالم
بال و پرزند.

- شتران مادیم را حاشا شما روان سازم تا چون تیر شهاب دل هامون را
بشکافند.

- لعاب اردها نشان بر سر و گردن ریزد، چون آنکه لعاب سیل بر دامن حبال.
واجب بینها حرق المزائی قاملی بالقام علی اللقاب
- مهاردوسن نیز گام را یدک کشم و بنوبت خستگی از جان شتران برآرم.

- باشد که آبی بر این آتش تفتد بپاشم که در میان سینه‌ام جای کرده است.
- دیدار وزیر نشان دهنده‌ی است که ما را به گنج‌وردستگاری و پاداش هدایت کنند.
- در «زوراء» بغداد (کلمه) دو تربت پاک می‌شناسم که درد حسرت و اشتیاقم را کنار آن شفا می‌جویم.
- مهار جان را جاب آن درگاه می‌کنم و سلام خود را تقدیم آن بارگامی سازم که بی‌جواب نخواهد ماند.
- زیارتشان روان مرا پاک سازد و جامه‌ام را از هر عیب و عاری بهالاید.
- جدم علی فرمانروای دوزخ است^۱ روزی که نجات بخشی از عذاب خدا جزا نیست.
- ساقی حوض کوثر، روزیکه دلها از تب و تاب کباب است، و همو پیشگام بر «صراط» باشد برای حساب.
- ومن سمعت بهائمه یمن کفن بکل عالیه انصاب
- دست راستش را بکشتی خاتم به سائل بخشد^۲ و بغل و رزد که مجدد و هنرش به یقین رود.
- آما کنندن در از خیبر معجزه یست که احترام کنند و یا «خالله» آن مار.
- می‌خواست که مکاری اندیشد و خدا نخواست، کلافی پرواز گرفت و فتنه از میان برخاست.^۳
- آیا این چنین بدر تابان در تاریکی و سیاهی معوشود؟ و این خوردشید در خشان در میان ابر و مه پنهان ماند؟
- هر که بر او قسم رانده با گذشت و وقار، کیفر او در کف نهاد.
- بینم که ماه شعبان در آمد و مرا مشتاق زیارت ساخت، کیست که پاداش

۱- حدیث آن در ج ۳ ص ۲۹۹ مشروح گذشت.

۲- حدیث آن در ج ۲ ص ۴۷ و ج ۳ ص ۱۵۵-۱۶۲ گذشت.

۳- حدیث آن در ج ۲ ص ۲۴۱-۲۴۲ گذشت.

مرا خاطر نشان سازد؟

- در قصائد خود با نام شما افتخار جویم، نه با شعر و احساسم، و با مدد شماست که گامهای استواری در خطابه و اثر بردارم.

- از آلودگی برکنارم. از ایسترو که با دشمن شما در جدالم، هدف میر فحش و تاسزایم.

- آشکارا دم از ولای شما زدم و در پرده، از دیگران ییزاری جویم و بآل پیارم.
- سزاوارتر از من به ولایت شما کیست؟ با آنکه رشته خاندانم بشما منتهی است.
- دوستار شمایم، گرچه دشمنم دارند، به یابوس شما روانم گرچه اربای درعالم.
- فتنه روزگار میان ما جدائی افکند، ولی بازگشت ما به يك دودمان و تبار است.

* در این قصیده سال ۳۹۱ روز عاشورا، سیدالشهدا سبط پیامبر امام حسین علیه السلام را مرثیه گفته است:

هذه المنازل بالقيم فناها واسكب سخي القين بعد جمادها

- اینك سرزمین «قیم» است؛ سالدرده و سیلاب اشك از دیده روان سازا
- گر این حصار بلند را دمی بردوش است پیرداز و اگر خون دلی در این خاکدان
اسیر است، فدای بخشی و رها ساز.

- بابر شو بر فراز جهاز شتران و با نظاره این ویرانه، آبی بر آتش درون بیفشان.
قوی كمنعطف الحنية دونه سهم المندوه نهن ارت رمادها

- خندق پیبرامون همچون قوس کمان، نزدیکتر گودالی سیاه پراز خاکستر
میراث مطبخیان.

- اینك طناب بند خیمهها و درکنارش نشیمنگاه جوانمردان، آتش دگران
رو به خاموشی است، جز آتش اینان.

- و این مهار بند، ویژه آن جوانان که با سمند زرد و سرخ خیمه خود آذین
بندند، و دیگران با حله آویزان.

- بخدا سوگند! با کاروانی برگرد این دیار از حرکت باز ماندم که دستها
بر جگر نهادند

- با حسرت و زاری سیلاب اشک بر رخسار روان کرده از سوز دل جامه
بر تن دریدند.

- چندان در این ماتم سرا ماندند که گویا پای شتران و استران میخکوب
زمین کردند.

- سپس راه برگرفتند، آبشخور آنان، سیلاب دیدگان، توشه راهشان
غم و اندوهان.

- هر يك جامه عزاحمال ساخته، دانه های اشک چون مروارید بر حله ها رخشان.

- به تمنیت قدومت، نارانی فروریزد که توده خاک را جان بخشد، لرم و دهوار.

- و چون به دشت و هامون مشکری، مرغزاری در نظر آید چون حله بمن شاهوار.

- از این دیدگان که اینك بزیارت آمده اند، بجز میخوایی و غمگساری

چه میجوئید؟

- دیگر اشکی بر این دیده ها مانند نه بخدا، خواب هم بدان راه نبرد.

- اینك از گریه برای این دیار بازماندیم، و بر حال زاد فاطمه گریه ایم که در

سوگه فرزندانش اشکبار است.

ثم یعلموهافی اللهید وقد رای دفع الفرات براد من آوردها

- آبا بهنگام ولادتش دانست که ز نازادگان سر حسین را بر سر لی خواهند کرد؟

- آن روز که عراقیان به سوگه و ماتم نشینند، شامیان با حشن و سرورش

عید شمارند.

- از حشم پیامبر نهراسیدند که بمکسر کشتزار او را درو کردند.

- بنش و هدایت را در برابر سرگشتگی و ضلالت فروختند، رشد و صلاح را

و انهاده لکنت و حیالت خریدند.

- رسول خدا را خصم خود ساختند و چه بد ذخیره برای روز جزا مهیا کردند.

- خاندان پیامبر بر پشت شتران بدخوسوار، خون پیامبر بر ناوک نیزه‌ها نمایان.
 - ای دل بسوز، بر خاندان علی که پس از عزت و ارجمندی، پامال امویان گشت.
 - مهار ذلت و خواری در بینی کشیدند و ریمان اسارت بر گردن نهادند.
 - گفتند: هلاک آل علی بدین کردگار است! مگر نه این دین از جدشان پیادگار
 است؟

طلبت ثرات الجاهلیات عتدها و هفت قدیم الفل من احاطها

- به آئین «جاهلیت» خون کشتگان باز جستند و سینه‌های پر کینه را از
 آتش التهاب، شفا بخشیدند.
 - حقوق غائبین را ویژه خود ساختند و بدلخواه خود بر حاضرین ستم‌راندند.
 الله سابقکم الی ارواحها فکتبتم الاقام فی اجسادها
 - خدا، ارواحشان را از معرکه نبرد به عالم بالا بر کشید، دشما با ناخن
 بر اجسادشان فجع نرین جنایات را مرتکب گشتید.
 - اگر قبه‌های افراشته آن پاکن بر زمین فرو خواهید، ارکان دین خدا هم به
 خاک در غلطید.

- اینک خلافت اسلامی از مسیر خود منحرف است، دیگر به رشد و صلاح
 امت امید نتوان برد.

- منبر خلافت بی سیر قلندران گشت: گر گهای بنی امیه بر زیر آن جستند.
 - خلافت، ویژه بر گزیدگان خداست که ما آن الهام بخشید و کفیل دین و
 آئین ساخت.

- بتمام افتخارات چنگ بازیده ویژه خود ساختند، ملامتی نیست که جن و
 انس به حسدوت برخاستند.

- پادشاهی و بردماری، منش گستاخان خو عزیز، خونریزی و جلالت - اگر از
 خدایشان بیم نبود - روش زاهدان گوشه گیر.

- خاندانی که نوزادان خود را با یراق جتک در «قماط» پیچند و نه جای

گهواره در سدر زین جای دهند.

— حدیث آزادگی و کمالاتشان بر زبان دشمنان، که همواره از رقیبان روایت کنند.

— ای خشم خدای! بپاخیز و بغاظر پیامبرش بر دشمنان بتاز، و شمشیر تیز از پیام برکش!

— بتاز بر آن گروهی که خون محمد و خاندانش را بغاظر یزید و زیاد تباه کرده بر زمین ریخت.

صفحات مال الله مله افها و الله آل الله فی اسفادها

— حقوق الهی را چنگ چنگ به یغما برد و دست خاندان الهی را در غل و زنجیر کشند.

— با شمشیر محمد در پی آل و بتار او تاخته بهر سوراخند، چونانکه ختران غریبه را از سر آبگاه برانند.

— گفتم: کاروان خسته و رنجور را که چون عقابهای خاکستری بر قلعه کوهساران روان است.

— ساروان در پی شترانی می دود که از لاغری چون کمان اند، سرکش آنها از بیم تازیانه مطیع گشته و او بر کفل رامها می نوازد.

— چنان اند و سریع در اهتزازند که پنداری کردن ختران، پیشاپیش، جدا از نشان دوان است.

— گفتم: بایست اگر چه دایمم پر غبار است، دلی در سینه دارم که از فراق یاران در تب و تاب است.

بافظ حیث غدا مراقی دعاها و مناخ اینها لوم جلادها

الفر من ارواها و الطیر من طراها و الوحش من عوادها

— در این صحرای «طف» که قریانگاه شهیدان و نبردگاه دلیران بود.

— اینک روانش خشک و سوزان، پنهاندهانش مرغان آسمان، زائرش وحش

بیابان است.

- دانه‌های اشکی بر این زمین ریزان است که سوز و گداز عشقش مددکار است.
- ای عاشورای حسین! شعله‌های خاسوفت تاروپود مرا بسوخت.
- هر ساله به‌سوز درونم دامن زنی، هر چند به‌خاموشی آن بکوشم.
- چون مارگزیده روزگارم تلخ و دردبار و چشمم در تب و تاب است.
- ای جد و الانبار! سپاه غم و حسرت، همواره بردلم می‌تازد: حمله می‌کند و می‌ستیزد.

- سیلاب اشکم ریزان است، اگر شبانگاهم دریغ کند، صبحگاهان روان است.
- این بود فنا و ستایشم و رسا نیست، بلی. هر کسی به میدان تازد، مهار سهند را از کف بگذارد.

- آریا بگویم: «مرنت سپراب باد» که شما خود باران رحمتید وابر بهاران.
- یا مدح و ثنایم ارج و منزلت شمارا بیفزایم! شما برقله کوهساران و من در تپه و هامون!

- با چه زبان به ستایش اختران خیزم که بر طاق آسمان همطر از کم‌کشان باشند؟
- خورشید که با روشنی و جلال میدمد، ارستایش ما بی نیاز است.
* در عاشورای سال ۳۳۷، ابن قسیده رادر سوک جدش سیدالشهدا سروده است:
ساحت بدودی بقده لاسی تقنی فی ظهور الغیل و الثیر

- بغداد، هر یادم برکشید که برون شوا و من بر پشت سمند و نکاور، با خاطری آرام.

- هر چند از این سو بآن سویم کشاند، با شهادت و جلالت بیشتر در برابر خود یافت.

- بی‌واهمه بر شهر بغداد بتازم و بی‌محابا آنچه خواهم کنم.
- فتنه برخواست و آواره دیارم کرد، مرا آفریدند که بر صدر زین حای گیرم یا چهارشتران، نه بر مالش نرم در کنار تلان.

۔ هر چند از مقابلہ و دفاع ناتوان ماندم، بدون باخت، از معرکہ جان بدر بردم۔
 ۔ با شتاب، در میانی شب روی تپان کردم، آن گاہ کہ بیابان لخت و عریان شد
 از درد و دام۔

۔ گویندہ گفت: و سوز دل، اشک بر رخسارم می بارید:
 ۔ آرام گیر و درد را بر خود هموار کن۔ برای اندوه و غم وقت بسیار است۔
 ۔ گفتم: ہیہات! یندت نہ بموقع است، غم و اندوه جز در روز عاشورا بہ دلم
 راہ نگیرد۔

۔ روزی کہ بر پسر فاطمہ، آوای رحیل بر کشیدہ نلک تیری دو پہلو و نیز۔
 ۔ بہ خاک در غلطید، بی پرستار و غمخوار، پرستارش سم ستوران، غمخوارش
 تیغ ساربان۔

۔ با لب تشنہ، نیزہ جانستان در دلش جا گرفت، سوز تشنگی و آرزوی آب
 گوارا از خاطرش برد۔

۔ گویا شمشیرهای نیز ویران کہ در بیکرش جامی گرفت، آتشی بود کہ بر
 خرمی از نور دم می گرفت۔

لله ملقى على الرضاء عنى به فمألردى بين اقدام و التمبر

۔ خدا را۔ بر بگزاد تقیہ کربلا، بیکری لگون است کہ از بیش ہیولای
 مرگ پاره پاره خرق در خون است۔

۔ تپہ ہا با سایہ خود بر بیکر چاک چاکش رحمت آورد و گرد باد، جسم مر یا نش
 را با دامن محبت مستور دارد۔

۔ وحش بیابان حرمت قربانگاہش شناختہ با آنکہ سہ روز بر خاک افتادہ
 بود، گامی پیش نداشت۔

۔ بسا دریای آرام، کہ گرداب اجل در پیش دارد و امواج مرگبارش بدنبال است۔

۔ بسا قہرمانی کہ بر روزگار می بالید و چرخ زمانہ بہ کلم مرگش در افکند۔

۔ زادہ زیاد را نایاکی حسب بر حسین بیافشوفت، تلاش او در استحکام قدرت

یزید تحسین و سپاسی بر تنگیخت.

.. خواست جنایت‌نکین خود را جبران کند، ولی شکست، قابل ترمیم نبود.
.. دختران رسول را به اسارت بردند، با آنکه نهال دین سرسبز و خرم بود.
.. اگر غول مرگه نجیب‌زادگان را در بود، این هیولا، چنگ و دندانش
هماره به خون رنگین است.

.. اینک با صفحه جبین نیزه دشمن را بجان می‌خرد، که از خاک و خون
خضاب بسته.

.. بعد از آنکه، با قلبی آرام و اندیشه استوار، نواك سنان را از جبین خود
برمی‌داشت.

.. غبار میدان دامن‌کشان می‌گذرد، گریبان درماتم خورشید چاک‌زده.
.. سرگروهی که شمشیرشان در گلو شکسته، گویا برقی بود که بر فراز پیه‌ها درخشید.
بنی امیه! ما الاساقی نائمة عن شاهری القاصی الارضی موقور
والبارقات للوی فی مقامها والاباطات لطفی لسی الضامیر

.. ای پسران امیه! تیغ دلاورانی که هزیزانشان در اقصی نقاط زمین بخون
طپیدند، بخواب بخواب خواهند رفت.

.. شمشیر در پیام بخود می‌پیچد، سمند نیز گام در میدان تمرین می‌فراراست.
.. ومن به انتظار روزی شسته‌ام که بی‌پرور در آید و لرزه بر اندام این فریب
خوردگان افکند.

.. تیغها، هر چند بخواند برگردن دشمنان فرود آید و شراب خون بیاشامد.
.. رواست که هر روز از خاندان مصطفی، با ضرب تیغ و سنان ماهی بر زمین افتند؟
.. و هر روز چشمه زلال آنان با حوادث روزگار، تیره و تار گردد؟
.. غارتبر قوم که دیومرگه از چنگالش می‌گریخت، اینک در پنجه غارتگران
اسیر است.

.. سپید چهره‌ای که ماکبر و نازمی گذشت، در روز عاشورا دیده از جهان مر بست.

- چیست که از چهره غمین و دیدگان فرود رفته ام در شکفتی؟ جراحت قلبم عمیق گشته التیام نگیرد.
- با کدام چشم سوی معالی و ارجمندی بنگرم که دیدگانم خشک شده چاره پذیر نباشد.
- با روزگار، بازخمی جانکاه رو برو شوم، تا عمر باقی است، و هم قلبی که خرم و شادان نیست.
- یا جدای غم جانکاه و سوز دردم در اختیار باشد. خواهم آبی از دیدگان بر آتش دل یفشام.
- دیده ییخواهم خیانت کرده از ریزش اشک در میخ دارد، همچون کمان سخت که از اطاعت کماندار سر پیچد.
- تسلی خاطر بردل من حرام است، با آنکه بر هیچ دلی حرام نباشد.
- * و در عاشورای سال ۳۸۷ با زهم سیدالشهدا را چنین در سوگ و مائمه نشسته:
- راحل انت و القهانی لزل و مضربك البلاء الطویل
- از این سراکوح خواهی کرد، روزگار هم نخواهد ماند، دیر زیستن درد بی درمانی است.
- نه دلآوری بجا ماند که باشمشیر هم آغوش گردد، نه آرزوئی و نه آرزومندی.
- پایان زندگی - در این جهان نابودی است، بوستان سبز و خرم روزی افسرده خواهد گشت.
- آدمیزاده طعمه مرگ است، اسب نازی هم که پرورش جنگی یابد، عاقبت هدف نیروییزه خواهد بود.
- زندگی در شکم مادر، با خواب نوین شروع شود، بعد از آن درد و رنجی است طولانی تا در خاک نیره به خواب ابد آرام گیرد.
- زندگی چون ابراست که باد جنوبی، در روزی آکنده از مه، گرد آورد، و باد صبایش پراکنده سازد.

– شیوه روزگار است: دوستان راه سفر گیرند و بازماندگان بر آنها بگریزند.
– گذشت روزان و شبان، فراق و جدائی را تسریع کند، چونانکه گیاه، هر چند
بیش قدر افزاید، طراوت خود را از دست بدهد.

– بسا جوانمردی که از روزگار خود خرم و شادان است، و دگری در تب و تاب
– دیاست. اگر با آن سروصل دارد، با این تخم حفاکارد، چون زبهار و بانی وفا.
– اینک بر فراق عزیزش عزادار و گریان است، فرداست بر او بگریزند و
بغزایش نشینند.

– آرزوها مایه حسرت و رنج است، نه دلگرمی و امید.
– قول مرگ را چه داک است که کدامین عزیز را دروید، بعد از آنکه پسر
فاطمه را در بود.

– کدامین روز، بخاطر حادثه هولناک و فاجعه دردناک، دیده‌ها اشکبار است؟
– روز عاشورای حسین، که نه دوست وفا کرد، نه میزبان پناه داد.
– ای پسر فاطمه! عهد کردند و عهد خود شکستند و فاداران چه اندک اند.
– سفارش رسول را در حق تو زیر پا نهادند و به خونخواهی جاهلیت، خاستند.
– به روی شمشیر کشیدند و مقدرات الهی را بهانه کردند، عذری بدتر از گناه.
– عذر خواستند و پشیمان گشتند، بعد از آنکه سپاه خود را بسیج کردند
این نهنگام معذرت و پشیمانی است؟

– کاری که حزبا ضرب شمشیر سرانجام نگیرد، فرجامش تلخکامی و نابودی است.

یا حاماً قلت حناره الهام	وقد لله الحام الصقل
یا جواداً ائمی الجواد من الفطن	و ولی ونهره مبول
حجل الغیل من دعاء الاعادی	یوم یبدو وطن و تغنی حبول
یوم طاحت ایدی السواقی فی النقع	وفاض الونی و غاض السهل

– ای شمشیر مران که سرها شکستی و عاقبت با تیغ کین سرت را شکستند.
– ای جوانمردی که با سمند نیز گام به دریای خون ناخستی، بازگشتی و گلویت

گلگون است .

- ساق ستوران از خون رنگ شقایق گرفت؛ روزی که طمن نیزه آشکار است و
سپیدی ساقها درخون پنهان .

- روزی که سمند نیز رنگ درلای ولجن گرفتار ماند . صدف و سستی بالا گرفت
شبه ستوران جانب پستی .

- پنداری صورت خود را نهان سازم ، با آنکه باخیل ستور ، بر سر و صورت
اوناختند؟

- پنداری شربت آب گوارا باشدم و هنوز سینه دشمن از خون او سیراب نگشته ؟

قبله الرماح وانتظلت فيه المنايا وعانقه النصول

- نیزه ها سینه اش را بوسه زدند ، تیرها از شوق رخس پیر و از آمدن ، ناله
سنالها در آغوش داشتند .

- اسیرانش بر شران سوار گشته ، گریبانها تابه دامن چاک زده اند .

- بخاطر آن دلها که دیده عشق بدیدارشان خونیچکان و بخاطر آن اشکها
که بر رخسارشان روان است .

- نقاب از چهره چون آفتابشان کشیدند ، تابش آفتاب هم خود نقاب است .

- با سر انگشت چهره ماعشان را پنهان نمودند ، اشک رخسار هم چون حجاب است .

- شکوه بردند ، اما با گریه وزاری ، فریاد زدند ، ولی مایه و شیون .

- ساربان بدخیم کناری نگیرد . و قاله یتیمان آرام نپذیرد .

یا غریب الدیار صبری غریب وقیل الاعداء نومی قتیل

- ای آواره شهر و دیار ! صبر و قرارم نماند . ای کشته دشمنان ! خواب بر من

حرام است .

- دل بی قرارم به سویت پرمی کشد ، با عشق و ضعف ، با ناله و شور .

- کاش در کنارت به خاک می رفتم ، یا تربتت را در چشم می آبیاشتم .

- همواره مزارت بموسم باران سیراب باد .

- بارانی نرم و هموار ، همراه بادی لطیف و نسیمی خنک و سایهٔ بردوام .
 - ای زادگان احمد ! تلچند امرو زو فردا کتم و سنان نیزه ام از طمن و ضرب محروم .
 - خیل نیز گامم در زیر زین ، اشتران باد پیما میم در کمین ؛ نازه وارد از آما دگیم
 در اندیشه و بیم .

- تلچند ؟ باز هم تلچند ، سرکشان و حایان کردن افر ازند ؟ و تلچند فرو .
 مایگان دون بر والا کهران از جمند فرمانروا باشند ؟

قد اذاع الفیل قلبی ولكن غیر بدع ان اسطفا الفیل
 - آتش درون تارو بود قلبم را بسوخت ، عجبی نیست که دل سوخته در پی
 درمان بر آید .

- کاش زنده مانم و روزی بادوستان بر جهم ، در کفم شمشیری برنده و آخته .
 - به خوبخواهی قربانیان «طف» بیکر شان را باو کسنان برخاک کشم . گروه
 گروه بهم پیوندیم .

.. تارو بود قلبم بامهرش زیور بسته چو نان موی سپید و سپیدی مو ، جز بامر گد
 درمان نیابد .

- من رعیتی سر بفر مانم ، گرچه از خاندان شما میم : پدرم حیدر است و مادرم
 زهرای بتول .

- هرگاه دیگران بامجد و جمال به میدان مفاخرت آیند ، گوی سبقت
 آراست که گوید: جدم رسول .

- همگان از دیدارم خرم و شاداند ، چون به فضل و برتریم شناسند . دگران را
 هر که بینم زائد و فضول .

- جمعی باشند و فوا چکامهٔ دلربایم را در بزم ادب بخوانند ، برخی دگر به
 خطابه و سخن پردازیم گوش سیارند .

- کاش می دانستم نکوهشگرم کیست ؟ با آنکه اندیشمندان حق شناس بر سخنم
 خرده نگیرند .

- با هدف و خواسته‌ام وداع گویم که گمانی بملایم برخواست ؟ با آنکه
 جهان‌یان معذورم شناسند ؟
 - آری آرزویم همین است . اگر خداوند بایست فیروزترین سعادت‌سازد -
 پایگاه برتر! آرزوی خردمندان هوشیار است.



یادآوری

بجاست که برخی از نکات و رموزی که در ترجمه این جلد رعایت شده، برای
 لوحه بیشتر خوانندگان عزیز متذکر شود:

۱- به منظور اختصار، از آوردن متن عربی اشعار، خودداری شده.

۴- ابتدای هر بیت از اشعار علامت (ـ) گذارده شده.

۱- ابتدای جملات بشر، علامت(*).

۴- فائده و قطعات، در عین اینکه بمصورت آزاد ترجمه شده، مضامین ادبی آن نیز در ترجمه مذکور گشوده.

شبه منطلع قصائد، و غدير بهاء، به منظور دریافت وزن و قافیه، عیناً درج شده.

۶- آجاکه تنها مطلع شعر، به عنوان معرفی قصیده، نقل شده، و ضمناً ترجمه

آنها، مفهوم قابل توجهی نیست می‌داده، ترجمه نشده و به متن عربی اکتفا شده

(رک: ۹۵۹۶۹۷۹۸۹۹۱۰۱۱۱۲۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰۵۱۵۲۵۳۵۴۵۵۵۶۵۷۵۸۵۹۶۰۶۱۶۲۶۳۶۴۶۵۶۶۶۷۶۸۶۹۷۰۷۱۷۲۷۳۷۴۷۵۷۶۷۷۷۸۷۹۸۰۸۱۸۲۸۳۸۴۸۵۸۶۸۷۸۸۸۹۹۰۹۱۹۲۹۳۹۴۹۵۹۶۹۷۹۸۹۹۱۰۰)

.F+3,456,777,777, 777

۷- آیا که احتمال رفته، متن شعر معروف باشد، از ترجمه خودداری شده و

تنها متن عربی آورده شده است (رك: ۱۵۳ و ۲۱۰ س ۲۵۷ و ۳۳۷).

۱- چند مورد متن عربی، به آن سورتیکه تصحیح شده، نقل و بعد ترجمه

شماره (رك : ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۷۰، ۲۷۸، ۲۸۲، ۳۳۴، ۳۳۸).

۹- بسیاری از موارد، که محسنات بدیمیه شعر، در ترجمه قابل انعکاس نبوده

و بیا شعر سیارزیبا و لطیف بوده، متن و ترجمه آن با هم آورده شده، تا ارمه جهات

حفظ امانت، شہدہ ہاشمی

فهرست مطالب

صفحه

- ۵ نامه دکتر عبدالرحمن کبالی (حلبی)
 ۱۲ نامه دکتر محمد غلاب (مصری)
 ۱۵ نامه استاد توفیق الفکیکی (بغدادی)

- ۲۲ دیباچه مؤلف



بقیه شعراء غدیر در قرن چهارم

- ۲۳ غدیریة ابوالفتح کشاجم
 ۲۵ شاعر - ادب و شعر کشاجم
 ۳۱ هجو سرائی کشاجم
 ۳۳ کشاجم و ریاست مداری
 ۳۴ کلمات گهریز و سخنان حکمت آمیز
 ۳۷ سیاحت و جهانگردی
 ۴۰ عقائد کشاجم
 ۴۷ اسامی ، تألیفات
 ۴۹ ولادت ، وفات
 ۵۰ فرزندان کشاجم

۵۲	غديرية ناشی صغير
۶۰	بيوگرافي شاعر
۶۶	ولادت، وفات
۶۷	مصادر ترجمه
۶۹	غديرية بشنوی کردی
۷۰	بيوگرافي شاعر
۷۲	طايفه بشنويه
۷۴	قسمتی از اشعار و قصائد
۷۸	غديرية صاحب ابن عباد
۸۲	بيوگرافي شاعر
۸۶	تألیفات صاحب
۹۰	وزارت، مديحه سرايان
۱۰۳	اشعار صاحب در شعائر مذهب
۱۱۳	مذهب صاحب
۱۲۵	خصال ليك همراه شگفتيها
۱۳۰	کلمات قصار
۱۳۲	وفات صاحب
۱۳۲	مصادر ترجمه
۱۳۴	غديرية جرجانی جوهری
۱۳۵	شرح حال شاعر
۱۵۴	غديرية ابن حجاج بغدادی
۱۵۸	شرح حال شاعر
۱۵۹	پایه علم و دانش
۱۶۱	ادب و هنر

۱۶۳	معاصرین شاعر از خلفا و امرا
۱۶۹	ولادت، وفات
۱۷۲	غدیریه ابو العباس ضبی
۱۷۵	بیوگرافی شاعر و اشعار او
۱۹۰	غدیریه ابورقمق اسطاقی
۱۹۱	شرح حال شاعر و نمونه اشعارش
۱۹۹	غدیریه ابوالعلاء سروی
۱۹۹	شرح حال شاعر
۲۰۷	غدیریه ابومحمد عولی
۲۱۳	شرح حال شاعر و اشعار او
۲۳۰	غدیریه ابن حماد همدانی
۲۴۷	شرح حال شاعر
۲۵۰	ولادت، وفات
۲۷۶	غدیریه ابوالفرج رازی
۲۷۶	شرح حال شاعر
۲۸۱	غدیریه جعفر بن حسین

شعراء غدیرو در قرن پنجم

۲۸۳	غدیریه ابوالنجیب طاهر
۲۸۵	شرح حال شاعر
۲۸۹	غدیریه شریف رضی
۲۹۰	شرح حال شاعر
۲۹۳	معلمان، مشایخ

۲۹۶	شاگردان و راویان
۲۹۷	تألیف و تصنیف
۲۹۷	پیرامون نہج البلاغہ
۳۰۵	مؤلف نہج البلاغہ
۳۱۲	سایر تألیفات رضی
۳۱۵	شعر و شاعری
۳۲۱	القاب، مناصب
۳۲۹	ولادت، وفات
۳۳۱	مراثی، سوگنامہا
۳۳۲	نمونہ از اشعار و قصائد



مرکز تحقیق و ترویج تاریخ و تمدن اسلامی